۱۱۸ = ۲ ۱۶۱۲

٦٣٧٧
٧٤٦٥٥

[illegible] مصطکی [illegible]

جوارش ملوکی [illegible]

[illegible] زرد [illegible] کابلی سیاه دانه کبابه [illegible] مصطکی فلفل [illegible]

[illegible] ۲ ل ۳ ن ۴ ۱۲ ل ۲ ل ۲ ل

فلفل سفید دارچینی اعشی اشنی [illegible] سنبل [illegible]

۲ ل ۲ ل ۲ ل ۲ ل ۲ ل

جوارش جالینوس

[illegible] زنجبیل [illegible] فلفل سفید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] زرد [illegible] مصطکی کتیرا عنبر

۲ ل ۱۰ ل ۵ ل ۳ ل ۳ ل [illegible] ۲ قیراط

ورق طلا مرجان یاقوت سرخ مروارید

۲ قیراط ۲ قیراط ۳ قیراط ۳ قیراط

[illegible] [illegible] [illegible]

جوارش [illegible]

۱

کتاب اختیارات بدیعی
تألیف شیخ زین العطار
قرن ۸ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

امداد حمد بیحد و اعداد ستایش بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بهر ورق از اوراق و شجری از اشجار سمت وضوح یافته و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته **بیت** برگ درختان سبز نزد خداوند هوش هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ○ بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچهٔ وجود لب بشکر خندهٔ نشو و نما نمیگشاید و بی حکم و فرمان روایی او سلطان ورد طری برگ گلی از هیچ نهالی نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش کلغونهٔ الوان بر چهرهٔ نباتات و حیوانات نکشید نوعروس اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود **شعر** ففی کل شیء له آیة ○ تدل علی انه واحد ○ و درود فراوان و تحیات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل وجود او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها **شعر** فیا ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا تسلیما **اما بعد** بر رای فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی وجودی هست مضرتی فراوان هست و هر چند معرفت ادویه بتمامها بغیر از خالق بر هیچکس ظاهر نگشت و خود در گنجینهٔ اختراع و ابداع که راه تواند یافت اما بعضی که گاهی مزاج و خاصیت و مضرت آن از روی از تتق خفا و حجاب ستر نموده بالهام تعالی او با علامه تقدس بوده و نیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربهٔ خود خلاف کرده و غث و سمین از یکدیگر جدا ننهاده اند و چون بندهٔ کمترین علی بن حسین الانصاری المشهور بحاجی زین عطار در این فن بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده میخواست که تا قول اصح و تجربهٔ ارجح باز نماید تا جماعتی که اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفه این کتاب تسکین آتش نزاع و التیاع کنند و نیز مدت مدیدست که تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بود که بوسیلهٔ خویشتن را از تیه بد اختری بسر حد نیک اختری و مشتری طالعی رساند و دیدهٔ بخت گران خواب خود را از نوم الغافلین بیدار گرداند و این معنی بی آنکه تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل به آستان الطاف

وموهبت

وموهبت صاحب قرانی کنند که خاک درگاه او کیمیا مس هنر و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب هنر تواند بود و چنانکه عقل دوربین و فهم پیش اندیشی در عرصهٔ امکان و فضای دوران دور ان گرد بغیر از آستان آسمان رفعت حضرت جنت حضرت زمین و زمان ملک تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان **بیت** آنکه در مهد جلالش مهر را نابوده دست ○ و آنکه بر ستر عفافش باد را نابوده راه ○ با وجود دورباش عفت او آفتاب ○ کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه ○ زهرهٔ زهرا دولت اختر برج شرف ○ شمسهٔ گردون عفت سایهٔ لطف اله عضد الدوله و الدین بدیع الجمال خلد الله تعالی ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها بدست نیارد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اغراض دولت خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاهش شفاء انواع حوادث و فتح اسباب کامرانی و دافع علامات بیطالعی و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات جلال است نتوانست ساخت امید وارست که بعین عنایتش ملحوظ گشته برارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد و الله الموفق و المعین بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالتست اول در ادویهٔ مفرده و اسامی بلغهٔ هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب [illegible] **اما بعد** باید دانستن که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزور بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا اثمار یا صموغ یا لحا یا چنان بود که جملهٔ وی مستعمل بود و اگر مستعمل از نبات اوراق بود همچو سادج و مازریون و تنبول و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایهٔ خود رسیده بود پیش از تغیر لون و اگر بزور بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج مستحکم گشته باشد و فقاعته و مائیه از وی متمیز شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و امثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادن گیرد و اگر ازهار بود همچو بنفشه و نرگس و گل و اقحوان و امثال آن بعد از تفتیح تمام پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود همچو زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید

کرفت واکر ثمار بود مانند قاقله وقرنفل وبلادر واشال ان بعد از ادراک تمام بیش
از تبدل و بعد از استعداد سقوط کیرند واکر جملهٔ وی مستعمل بود مانند اذخر و
قنطوریون وقیصوم واشال ان بیش از تبدل و بعد از ادراک تمام تخم کیرند و
اکر تخم اورده بود وهر ادویه که در اصول وی تشنج ودر قضبان ذبول کمتر بود ودر
بزور امتلا وسمن در فواکه اکتناز ورزانت بیشتر بود بهتر ونیکوتر بود وکرفتن ادویهٔ
نباتی در هواء صافی اولیتر از انکه در هواء منقص یا نزدیک بهواء تر وبری از نباتات
قوی از بستانی بود ونباتات جبلی اقوی بود از بری وهر کدام نباتات که اصبغ بود
وبطعم اظهر ورایحه واذکی در باب خود اقوی بود واکثر قوة خایش بعد از دو سال
تا سه سال ضعیف شود اما وقت کرفتن صموغ همچو بارزد واشق وجاوشیر وحلتیث
وماننداین بعد از انعقاد بیش از غایة جفاف کیرند وبیشتر صموغ را قوة بعد از
سه سال باطل شود خاصه فرفیون اما کرفتن لبنها همچو شیطرج وماهیزهره وسلیخه
واشال ان وقت رسیدن شجرهٔ وی بیش از نقصان کیرند اما کرفتن عصارات مثل
اقاقیا وافیون وحضض وماننداین بعد از رسیدن نبات وی کیرند اما انچه اقوی
بود از هر طبقه مدت بقاء وی بیشتر بود اما وقتی که یکی از ین تازه وقوی نیابند اولی
ان بود که ضعف همین نوع را بحال وی خرج کنند واکر نیابند ویرا بدل کنند اما حیوانی
مانند قرون ومرارات واکباد واجب ان بود که از حیوانات جوان کیرند ودر زمانی
ربیع از اصح المزاج واز رسیده تر وانچه از وی کیرند بعد از کشتن کیرند وبحیوانات
میتة التفات نکنند واز ایشان ادویه نکیرند اما معدنیات مانند قلقطار وقلقند
وزرنیخ واشال ان اولی ان بود که از معادن همین معروف کیرند وان اختیار کنند که
جوهر آن پاک بود ودر لون تفاوت نبود وبهمان طعم مخصوص بود اما نکاه داشتن
قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع اوردن اجزاء ان دارو وکرفتن وقرص ساختن و
در سایه خشک کردن چون دارچینی دوم خلط ان دارو با چیزی که حافظ وی بود چنانچه
همچو خلط کافور با خشخاش یا فلفل یا جو خلط فرفیون با سلت یا باقلا یا پوست
بادام تر وخلط فلفل سفید با باقلا وان که مثل ان بود بسبب قوة اجزاء سیم مظروف
چنانکه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که سر وی تنک بود وسران بموم استوار

کنند

کنند تا قوة وی بتاثیر هوا تحلیل نیابد مانند مسک وکافور وعنبر مسک اولی ان بود
که در ظرفی اسربی کنند واکر یافت نشود آبکینه وکافور در ظرفی ابکینه کنند واکر یافت
نشود در دبه کنند وبعضی ادویه در کوزه کنند وسر کوزه محکم دارند مانند بزور وتو
اوراق وبعضی درانبانه کنند مانند خربقین وبسد وکهربا واشال ان وبعضی را
کیسه کرباسی وافی بهتر بود مثل اقاقیا وپوش وعصارات چهارم انکه جایکاه ان
چنانکه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارة وبرودة وخالی از رطوبة
ودر موضعی که نیک کشاده بود ومیز ریاح ودخان بود بنهند پنجم بنهادن ادویه لازم
بود که هر یکی را بجای خود نکاه دارند تا ادویهٔ حاده مانند سقمونیا وافیون وادویه
که اقوی بود مانند حلتیث وسکبینج واشال ان در مجاورت ادویه که استعداد قبول
ان روایح داشته باشد وبسبب ان جار قوة وی ساقط کردد مانند بنفشه ونیلوفر
واشال این ننهند چون این معنی مقرر شد که ادویه از ین سه قسم بیرون نیست وهر چه
از ین سه قسم بیرون نیست ادویه نیست قول کلی که دوا از تیز کنند بباید دانست
اکنون بدانکه انچه ماکول ومشروب ادمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذاء
مطلق یا اغذیهٔ دوائی یا ادویهٔ غذائی یا سم وانچه خورده شود یا سهل الاستحاله
بود وقوة بدن دایما بروی غالب بود وانرا بدل ما یتحلل سازد ان غذاء مطلق
بود همچو نان وکوشت یا چنان بود که اول بدن ویرا تغییر کند باز وی بدن را ایی
را دوائی مطلق کویند مانند زنجبیل وقرنفل وسنبل واشال ان یا چنان بود که
اول وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز وی در بدن اثر کند وانرا ما یتحلل بدن
سازد ایی را غذاء دوائی کویند همچو سرکه وخشخاش وکاهو واشال ان واکر
قوة دوائی غالب بود انرا دوائی غذائی کویند مانند کمون ونانخواه وکرویا یا چنان
بود که قوة وی دایما ثابت بود ودایما کیفیت وی بر بدن غالب بود ومفسد بدن
باشد انرا سم خوانند مثل بیش وشکل وشوکران والله اعلم چون کلیات تمام شد
روی بمفردات اریم تا بیان هر یک چنانکه التزام کرده ایم کفته شود ان شاء الله تعالی

باب الالف

اطریلال

نباتیست که تخم وی مستعملست ومانند تخم کرفس بود بزرکی وبلون کبود بود وبشکل نیز

بود و بغایة تلخ بود وانچه سبز بود و قدری ازان بزرگتر بود و انرا تخم خلال دان
گویند اطریلال است غیر مصری وانچه کبود رنگ بود اطریلال مصری بود و حشیش
وی را رجل الطیر و رجل الغراب و جوز الشیاطین گویند و گفته شود طبیعة اطریلال
گرم و خشک در آخر دوم و در مداوای بهق و برص بغایة سودمند بود و بعضی
تنها استعمال کنند و بعضی یکدرم ازان با عاقرقرحا بسایند و بعسل بسرشند و لعوق
کنند و یکساعة تا دو ساعة در افتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند و گاه باشد که بما
زبان آبله بزند و بعد ازان آب زرد بسیار ازان روانه شود بقدرة حق تعالی و لون
ان موضع باز بلون اندام گردد خاصه که این زحمت در موضع گوشتمند بود زودتر
و آسانتر زایل گردد و بجربت و جامع این کتاب امتحان کرده اما بشرط انکه اول
تنقیه کرده باشند و پس این دوا استعمال کرده و باید که در تابستان باشد وقتی که
افتاب در غایة گرمی بود و بعضی گویند یک جزو و نیم اطلال و پوست مار یکجزو
و ورق سداب یکجزو مجموع کوفته و بیخته پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری
بیاشامند از برص شفا یابند خاصه که هر روز در افتاب بنشینند چندانکه عرق کنند
و اگر تنها بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز دو مثقال باب گرم بیاشامند
و پانزده روز چنین کنند متواتر البته زایل گردد که اثر برص نماند و اگر اطلال
کوفته و بیخته در بینی زن دمند بچه بیندازد **اارخیس** بزبان اهل دمشق
و مصر عود الریح خوانند و ان قشر اصل انبرباریس است و بپارسی پوست بیخ زرشک
گویند طبیعة ان گرمست در اول و خشکست در دوم چون بجوشانند و بدان مضمضه
کنند قلاع را زایل کند در هر دهن که باشد و اگر بجوشانند در گلاب و در چشم
بچکانند رطوبتی که باشد خشک گرداند و سودمند بود جهة بقیة رمدی که مزمن
شده باشد و اگر بیخ آن در چشم استعمال کنند صحة چشم نگاه دارد و اگر
بطبیخ آن احتقان کنند ریش روده را نافع بود و اگر بشراب یا سرکه بجوشانند و
بیاشامند ورم جگر و درد آنرا نافع بود و صلابات آنرا نرم گرداند صاحب جامع
گوید اطباء مصر در داروهای چشم ابدل مامیران چینی و مامیران مکی این میکنند و
مستعملست **ابار** انکه محرقت بپارسی سرب سوخته گویند صنعت ان بستانند

تابه

تا به آهنین و اسرب بر روی تابه نهند و قدری گوگرد بران اندازند
و در کوره نهند و کاسه گواری را سوراخی در بن ان کنند و بر سر وی نهند
و بدمند تا ان زمان که سوخته گردد طبیعة ان سرد بود در دوم چون مغسول
بود نشف ریشهای چشم بکند و دانهها دفع کند و جهة مفاصل و ذکر
و خصیه نافع بود چون در ان محل ذرور کنند و بواسیر و سرطان را
سود دارد و بدل ان اثمد است **ابق** الکسیریان زیبق خوانند و
بزبان ایشان چیلی نام دارد و گفته شود **ابکون** لباب فتح است
و لباب النوم و لباب الیبرنیز خوانند و ان لباب الحنطه است بعربی نشا
گویند و نشاسته است و گفته شود **ابو خلسا** انجوساست و خس الحمار
و عاقرشعا و شجرة الدم و رجل الحمامه و خیرا و هو فیلوس و سنقاد و کحلا و
اتعلیجا گویند و بسریانی خالوما و کاهوخر نیز خوانند بهترین ان بود که ورق
ان سیاه رنگ بود و بیخ ان سبز و برگ ان بسیار طبیعة ان گرم و خشکست در
اول دوم چون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و چون با پیه بر خنازیر نهند
تحلیل یابد و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختگی را سود دارد و شقاق
مقعد را دفع کند و چون ورق ان بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد
و چون بخایند و بر گزندگی اندازند گزنده بکر بزند و بیخ ان چون زن بخورد
یا بخود بر گیرد بچه بیندازد و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار استعمال
کردن صداع آورد مصلح وی روغن بنفشه بود و باید و **ابریشم** نیکوترین
ان بود که پاک و نیکو بود طبیعة وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و
خشک در اول و جوری گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا را پاک کند و بدن
را فربه کند و قوة بدن بدان باید و خفقان زایل کند و ذهن تیز کند و روشنی چشم
بیفزاید و چون در معاجین بکار کنند که شیرینی ان عسل بود بجامعیت را زیاده
کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد ازانکه سوخته باشند استعمال
کنند یا مقرض و صفت سوختن وی مانند سوختن صوف بود و گفته شود
و اگر مقرض بود لطیفتر باشد از بهر انکه قوة وی زیاده بود و چون سوخته بود و

بباشاند نعوظ تمام آورد و مفرح تمام بود و تقویت دل بدهد و خفقان را سود
دارد و مقدار شربتی یک درم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم
سودمند بود و پوشیدن وی مسخن بود مانند پنبه و معتدل بود و گویند پوشیدن
وی شپش پیدا کند و معده را بد بود خاصه خشن وی مصلح وی رب ریباس و
اترج بود **ابهل** جوز الابهل گویند و ثمرة العرعر و آن ثمر سرو کوهی است بپارسی
تخم وهل گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم جالینوس گوید در سوم بهترین
آن سیاه رنگ فربه بود و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و اگر با روغن کنجد
بجوشانند در ظرفی آهنی تا سیاه شود و در گوش چکانند کری ببرد و اگر سه درم از و
سفوف سازند کرمها بکشد و اگر کوفته و بیخته بر آکله افشانند نافع بود و اگر سه درم
بعسل بسرشند و لعوق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و مرده را بیندازد و اگر
ثمره ابهل ده درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم عسل با هم بسرشند و لعوق
کنند زبور را نافع بود و اگر زن بخود برگیرد و یا بخور کند بچه بیندازد و وی مضر
بود بجگر مصلح وی عود الوج است با خولنجان یا حاما و بدل وی جوز السرو است
و دارچینی مساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم دارچینی و بوزن آن سلیخه بود
ابنوس دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو
نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است املس طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و چون کحل با آب حل کرده سفیدی چشم و شبکوری زایل کند و
جهت سوختگی آتش نافع بود و اگر بسوزانند در دیگ کواری تا چون فحم شود و عمل
کنند نافع بود جهت درد چشم که از یبوست بود و خارش و نشاره وی موی برویاند
و اگر بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند مولف گوید در خشک بندها که از زخم کارد
و شمشیر بود بکار برند هیچ بهتر از نشاره ابنوس نیست **ابرکاکیا** ابرکاکیاب نیز
گویند و آن نسج العنکبوت است بپارسی کره گویند و بشیرازی کرتینه چون بر جراحت
نهند خون باز دارد و ورم نکند که آن جراحت ورم کند چون سرکه بر آن چکانند و بر
دمل نهند در ابتدای آن ورم نکند تا خشک شود نافع بود و ورم نکند که دمل بزرگ
شود و باز گرداند و اگر نقره بدبان بمالند جلا تمام بدهد و اگر کرتینه در تابستان

بود

بود و کثیف و سفید بود و در کوست بندند کسی را که تب ربع بود نگاه دارد تا خود
زایل کند **ابرون** حی العالم است و گفته شود و معنی ابرون الحی ابدا یعنی همیشه
زنده و سبز بود و نریزد **ایل** قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند
لاچی خوانند و غلاف آن مثلث بود و آن دو نوع است یک نوع بمقدار جوز بویا مثلث
شکل و یک نوع مانند استخوان بلیله گرد شکل بود و پوستی رقیق بر وی بود و هر دو
نوع قاقله کوچک بود و هیل و هال و خیر بوا و هال بوا و شوشمیر نیز گویند طبیعت
آن گرم و خشک در سوم بهترین وی آن بود که بزرگتر بود و وی بغایت تیز دارد و
بقوه مانند قرنفل است جهت معده و جگر سرد نافع بود و قی باز دارد و گویند لطیفتر
از قاقله بزرگ است **آبست** تخم اترج است بپارسی گوشت ترنج خوانند و به
بالنگ گویند و بهترین آن گوشت بالنگ و باله است که آنرا یا تو خوانند و گرمسیریان
آنرا مرکب گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و همچنان خوردن دیر هضم شود
و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که مربا سازند **ابن عرس** بپارسی
راسو گویند اگر اندرون وی بگشنیز بیاکنند و خشک کنند جهت گزندگی جانوران زهر
دار نافع بود و اگر نمکسود کنند و خشک سازند ده مثقال از آن دفع ضرر باد سموم بکند
و اگر دماغ وی با گوشت با سرکه بخورند صرع را نافع بود و اگر بسوزانند در دیگ گلین
و خاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند نافع بود و خون وی بر خنازیر مالند سود دهد
و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند زمانی که زنده بود و بر زن بندند آبستن
شود رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس ببیند فریاد کند و موهای وی
راست بایستد **ابرهیمه** اشبیت مانند زیرباج اما عوض سرکه آب غوره کنند
با سرکه مصعد و قند زیاده باشد و مرغهای آن قدری عود ده کرباس بندند و در
دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب تر کنند و در آن ریزند طبیعت آن معتدل باشد
و مانند زیرباج بود در خاصیت و موافق معده و جگر بود و مفرح و مقوی قلب بود
اترج بپارسی ترنج گویند و پوست زرد آن گرم و خشک در دوم و گوشت آن
گرم و تر است در اول و تخم آن گرم است و در وی اندک رطوبت هست و ترشی آن سرد
و خشک در دوم کلف را زایل کند چون طلا کنند و خفقانی که از حرارت بود خوردن

اتانالیطس
هو الکثکث

نافع بود و صفرا نشکند و اشتهاء طعام پیدا کند و مالیخولیا که از صفرا سوخته بود
نافع است و قوة دل بدهد و دفع خمار بکند و تریاقیه در وی هست و گزندگی مار و جراره
و گزندگان موذی و یرقانرا نافع بود اما سینه و عصبها را تا زیان دارد و مصلح ان
شراب خشخاش بود و بدل ان لیمو و بوئیدن ان دفع عفونت هوا و وبا بکند اما
دماغ گرم را زیان دارد مصلح ان بنفشه است و قشر ان از ادویهٔ قلبیه بود و مفرح
و بوی دهن خوش کند چون در دهن نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر
در طعام کنند قوة هضم نیکو بدهد و عصارهٔ وی سودمند بود جهة گزندگی عقرب
و افعی و اگر در خمیر اندازند ترش کند اما گوشت وی بطی الهضم بود اما دانهٔ وی نافع
بود جهة عقرب گزیده دو مثقال مقشر کنند و باب نیم گرم بیاشامند بشراب و اگر
کوفته طلا کنند نافع بود و رمها را تحلیل دهد و اگر در میان جامها کنند نریزد و
دیسقوریدوس گوید دانهٔ وی با خرما با دو جزو فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامد
در حال بچه بیندازد اما قوة ورق ان محلل و مجفف بود و مسخن معده بود و سده بلغمی
بگشاید و همچنین نفخ بود و مقوی معده و احشا و منفعت وی نزدیکست بقشر اما ورق
و شکوفهٔ وی لطیفتر از قشر است **اثمد** کحل اصفهانی است بپارسی سرمهٔ اصفهانی
گویند و ان معدنی بود بهترین ان بود که شفاف و بی سنگ بود و انرا بر روغن گاو چرب
کنند تا اندک نفط سیاه که در ان باشد بسوزد بس بسایند و بکار برند طبیعت ان
سرد است در اول و خشک در دوم و اگر در چشم کنند اب رفتن باز دارد از چشم
و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با پیه بر سوختگی اتش طلا کنند
نافع بود و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه پراکنند نافع بود اما چون نیک شود
اثر سیاهی بماند و همچنین ریش قضیب و اعضایی که خراج وی بخشکی گراید و فولس
گوید چون با اقلیمیا و عسل کف گرفته رقیق در چشم کنند صلاح را زایل کند
و باید که در جانب مصروع کنند و اگر زن بخود برگیرد حیض باز دارد و اگر در بینی
دمند خونی که از غشای دماغ اید باز دارد و بدل ان ابار است و مضر بود بشش مصلح
ان شکر و کثیرا بود **اثاق** ارند و سیسبان و سرسار و اعین السراطین و شکسبویه
و اغیس و حب الفقد و طاهره و قنطافلون و ذوقفه اوراق این جمله اسم فنجنکشت

وفنجنکشت

سکنی

اثمد اصفهانی

وفنجنکشت و پنجنکشت نیز گویند بپارسی فلفل گویند و بشیرازی دل اشوب گویند و
در کنار رودها روید و تخم ان گرم و خشک در سوم حبوب وی باید که استعمال کنند
و منفعت وی در ذوقفه اوراق گفته شود **اجاص** دو نوعست سیاه و سفید
سیاه را عیون البقر خوانند و سفید را شاهلوج و گفته شود سیاه را بپارسی الو سیاه
گویند بهترین ان بود که بغایت خود رسیده بود و بزرگ و شیرین بود طبیعت ان سرد و
تر بود در دوم طبع براند خاصه اگر اب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در ان
حل کنند بدستی که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن کند و حرارت بنشاند اما مضر
بود بمعده و مولد خلطهایی بود دفع مضرت وی بگلقند کنند و گویند مضر بود بسر
مصلح وی عنابست و گویند بدل ان تمر هندیست و باقی خواص در حرف سین گفته شود
اقحوان المص اقحوان است و بهار و عراره و عین البقر و بیشهار و عین اعلی و
گاوچشم و کافوری نیز گویند و بپارسی بابونه گاو خوانند و در اقحوان گفته شود
افیون راس الافعی خوانند و ان تخم نباتیست مشابه براس الافعی و بیخ ان
از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود چون با شراب بیاشامند گزندگی جمیع
جانورانرا نافع بود و اگر پیش از گزیدن بیاشامند و بگزد هیچ مضرت نرسد و بیخ
و ثمر ان مجموع این خاصیت دارد و اگر بیخ ان با شراب بیاشامند درد پشت ساکن
کند **اخینوس** اخیروس و خردینه و خودرینه گویند و بعضی گویند ان گندم نا
کشته است که در صحرا روید و انچه بحقیقت نباتیست که نزدیک ابها روید و در
ابهای ایستاده روید و تخم سیاه کوچک دارد و گل سفید و دانهٔ وی در داروها چشم
و گوش استعمال کنند اگر دانهٔ وی بمقدار دو درم با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم
کنند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند و اگر عصارهٔ وی با گوگرد و نطرون بیامیزند
و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند **ادرک** نیوقا است بپارسی الوجه گویند
و الوچیلی و الوکشته طبیعت ان سرد و تر است در اول مسکن حرارت بود و مسهل
صفرا اما مضر بود بمعده مصلح وی قندست **ادراقی** دوایی هندیست و از جملهٔ
سموم است و در طلاها استعمال کنند مانند کلف و جرب و قوبا و اگر بر عرق النسا
ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و طبیعت ان بغایت گرمست

طبیعت

وسم مجموع حیوانات بود که دنبال داشته باشند و انرا بپارسی وهندی کچله خوانند
واگر کسی بخورد مداوای او بقی و شیر تازه و روغن بادام کنند و عرق اسفید باج
جرب و لعابات با روغن گل نافع بود و جهة قلقلة اسب نافع بود **اذناب الخیل**
گیاهیست بعربی اذناب الخیل گویند و برومی هوفسطیداس و باصفهانی شنک
و آن لحیة التیس است بپارسی آسلیخ گویند و در لحیة التیس گفته شود **اذربو**
اذربویه گویند و آن بیخ فاریست و گل زرد دارد و آن بیخ را فلار و قلار و بلار
و گلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطینثاست و فعیلاس نیز گویند و
بشیرازی چوبک اشنان گویند و بخور مریم نوعی از آن بود طبیعت آن گرم و خشک
در سوم چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه
بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ابن ماسویه
گوید نافع بود جهة زهرهای کشنده خاصه گزندگی جانوران چون با مثلث یا شراب
بیاشامند و اگر زن آبستن نگردد چون بخود برگیرد آبستن شود رازی گوید درد
ورکین را سود دارد و مفتح سده مصفاة بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایة
معطس بود و اگر زن آبستن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد
و وی مضر بود بانثا مصلح آن رب مورد بود و بدل آن بوزن آن حب اترج و
چهاریک وزن آن لبن الکتین و نیم وزن آن بادآورد **اذان الفار** انا غلس
است و سمق و سمسون و ریحان داود و شمشیر او عیسویه عنقرو و مردقوش
این اسم مرزنجوش است بپارسی مرزنگوش و بیونانی مرنیس قطی معنی آن اذان الفار
بود و حبق القنا نیز گویند طبیعت خشک آن گرم و خشک در دوم و گویند در سوم
و این اسم نیز بر چوبی نهاده اند طبیعت آن سرد و ترست در اول جراحتها را نافع بود
و جهة لقوه سعوط کردن سودمند بود و جهة صرع اشامیدن و مرزنگوش بهترین
آن بود که گل وی لاژوردرنگ بود و جهة صرع و لقوه بجهة صرع اشامیدن بجهة
لقوه بعصاره سعوط کردن و جهة گزندگی افعی با شراب اشامیدن و وجعها که از
سردی و تری بود و ضمادی که هم از آن بود و مسخن معده و احشا بود و محلل نفخ و سده
بگشاید و ادرار بول بکند و رطوبات معده در امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد

پاک

پاک کند وقتی که بآب وی و اندکی عسل غرغره کنند و وی مضر بود بمثانه مصلح وی
بزر خرفه یا بزر قطونا بود **اذخر** خلال مامونی گویند و بسریانی سحیلس و بیونانی
سخومیس و سخوضیس نیز گویند و تبن مکی و گربه دشتی و کاه مکه هم گویند بپارسی
کورگیا خوانند بهترین آن عربی بود سرخ رنگ باریک خوش بوی طبیعت آن گرم و
خشک در اول و در بیه کوهها و مرغزارها باشد طبیعت نوع اعرابی گرم است در
اول و گویند در دوم و خشک در اول اسحق گوید گرم و خشک در دوم سنگ
گرده بریزاند و منضج و ملین بود و ادرار بول بکند و خون حیض براند و محلل
نفخ بود و فقاح وی سودمند بود جهة نفث دم و درد معده و ورم آن و شش و
جگر و گرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر
جهة ورم صلب که در جگر و معده بود ضماد کردن نافع بود و جهة دردهای اندرونی خاصه ورم
رحم نافع بود و اگر با شراب بجوشانند بول براند و مسخن مثانه سرد بود و محلل همه
نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل وی زیاده از مشروب بود
اما بیخ وی سودمند بود اگر در جلاب جهة مفاصل سرد بدهند و جهة تبهای بلغمی با
سکنجبین در آخران بدهند و اگر بجوشانند و در آن نشینند موافق بود جهة ورمهای
گرم که در رحم زنان بود و در بیخ وی قبض بسیار بود اما در فقاح سنگینی زیاده
بود و قبض موجود است در همه اجزاء وی و بدل وی قصب الذریره است و گویند
مصدع بود مصلح آن صندل با عرق نیلوفر **اذان الفیل** فیلگوش است گفته بود
اذریون اذرگون است و بیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان
است و گل اقحوان زرد بود و سرخ بود و این خلاف گل اقحوان زرد و سفید
بود و هو گوید نبات وی بمقدار یک گز بود مولف گوید نبات اقحوان یک گز باشد
اما نبات اذرگون از یک وجب زیاده نباشد و برگ آن ببرگ اقحوان ماند مطلق
اما گل وی سرخ رنگ بود مانند اتش و میان گل وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان
کوچکتر بود اما گل اقحوان میان وی زرد بود و برگهای کنار وی سفید و اذرگون
کنار سرخ و میان سیاه و این نوعی از شقایق است بتحقیق طبیعت آن گرم و خشک
در دوم چون با روغن بیامیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند بتحلیل دهد و نافع

اذرگون
مو اذریون

بود جهة درد دل کهن شده و بر کلف طلا کردن نافع بود و در وقوع تریاقیه
جهت جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و مفاصل ولقوه را نافع بود و
دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران و ریشها و شقوق معده و جگر را نافع
بود فولس گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند
سود دهد و اگر سحق کرده با روغن گل سرشته طلا کنند بر مقعد علة بواسیر
و شقاق را نافع بود و مقدار شربتی از وی یکدرم بود و مضر بود بسپرز مصلح وی
عسل بود و بدل او بادآورد **ارمال** چوبی ینی است خوشبوی مانند قرفه
است بهترین ان بود که بوی ان ببوی قرفه ماند طبیعت ان گرم است در دوم و
خشک در اول و ارجیجاس گوید در وی قبض و تخفیف بود و بوی دهن
خوش کند و قوة دل و دماغ بدهد و درد معده را نافع بود و قوة بیخ دندان بدهد
و خوردن ان درد چشم را نافع بود و شکم ببندد مصلح ان جلاب با بزر قطونا بود
بدل ان چوب کاوی **ارزه** درخت صنوبرست که بر نمید هد وازوی زفت
سازند و در زمین عرب بسیار بود طبیعت او سردست و خشک در دوم و گویند معتدلست
و گویند بهترین وی کرمانی بود گرم و خشک **ارز** بپارسی برنج گویند طبیعت
ان سرد و خشکست در دوم و گویند معتدلست و گویند گرم است در اول و خشکست در
دوم و گویند معتدلست و گویند بهترین ان کرمانی بود و پس خوارزمی و پس گیلانی
شکم ببندد بستنی باعتدال اما برنج سرخ شکم را بحکم ببندد اما برنج کرمانی چون
بشویند و با روغن بادام یا دنبه یا کنجد بپزند نافع بود جهة گزندگی معده و اگر
با ب خشکوانه بپزند سده تولد کند و طبیعت نرم دارد و اگر با آن که برنج سرخ
در وی جوشانیده باشند با بعضی ادویه قابضه حقنه کنند پیچ رودها را نافع
بود اما برنج سفید لون را صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج
مصلح ان شیر تازه بود یا روغن صاحب تقویم گوید مصلح ان عسل و شکر سرخ
بود جالینوس گوید شکم ببندد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و دیسقوریدوس
گوید برنج فارسی نافع بود جهت خون شکم و علة گرده و مثانه و اختناق رحم و
تزحر را نافع بود و گویند بدل ان بت جواست **ارید برید** دوائیست مانند پیاز

شکافته

ارجیجاس
مواد مال

شکافته که از سیستان خیزد چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بپاشند
خون حیض براند بقوة **اردقانی** نباتیست صحرایی در طلا بکار برند جهت
گزندگی جانوران خاصه زنبور و جهة درد چشم در طلا بکار برند نافع بود و ان
قثاء الحمار است و گفته شود **اربیان** ملخ دریایی است و انرا جراد البحر خوانند
و ان دو نوعست کوچک و بزرگ بپارسی سگ دریایی گویند و ماهی ربیان خوانند
اگرچه صاحب جامع یک قول اورده است که بلغة اهل شام نوعی از بابونه است و
قولی دیگر اورده که ان بهار است و هر دو قول خلافست و انچه بحقیقت گفته شد
طبیعت ان گرم و خشکست و بهترین ان تازه بود باه را زیاده کند و طبع را نرم دارد
و گویند غذاء صالح دهد اما اصح انست که خلط غلیظ بد از وی حاصل شود و
نکوهیدان مولد سودا بود مصلح ان روغن بادام بود و بدل ان ربیثا **ارجوان**
بپارسی انرا ارغوان گویند و بهاریست که انرا همچنان میخورند طبیعت ان سرد و خشکست
و پوست بیخ ان اگر بجوشانند و اب ان بپاشند قی تمام اورد و اگر چوب وی بسوزند
و برابرو مالند موی برویاند و سیاه گرداند و اگر از بهار وی شراب سازند
منع خمار بکند **اراقو** تخمیست سیاه مدور شکل بغایة صلب بود و در میان عدس
و گندم می باشد بپارسی انرا سیهک گویند چون اب وی با سرکه و اب برشند و
شش ساعت در آفتاب نهند بعد از ان تاب تنها دیگر برشند و بر ورمهاء صلب
ضماد کنند نرم کند و درد ان زایل گرداند **ارنب بری** لاغنورس و لاغوغش
و لاعوش خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین انست که لون ان بسیاهی زند و
بیابانی بود که سگ صید کرده باشد طبیعت ان گرم و خشکست خون وی چون گرم بود
بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و خون وی بریان کرده جهة رعشه که بعد از مرض
حادث شود بغایة نافع بود و در خواص اورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق
کنند ابستن نشود مادام که با وی باشد و بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه
خرس و سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و بنیر مایه وی با روغن یا با عسل
حل کنند و با سرکه بخورند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز با سرکه بیاشامد
منع ابستنی بکند و زنی که ابستن نشود چون بعد از طهر بخورد بر گیرد حامله گردد و آن

ارجوان ارغوان
سطلیسان

یاد زهر مجموع زهرها کشنده بود خاصه افعی وگویند چون بدن را ببوی وی بخور کنند
از سرما اذیتی نرسد اما از گوشت وی خون غلیظ حاصل شود ومرق ان در نقرس
ومفاصل نزدیکست بفعل مرق ثعلب دران نشستن وگوشت وی اولی ان بود که
با روغنها بپزند مثل زیت واگر بریان کنند بهتر بود ووی سهر آورد مصلح وی ابازیر
بود **ارنب بحری** حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ وبر سر وی سنگ
پاره است اگر سر وی بسوزانند خاکستر وی نافع بود جهة داء الثعلب خاصه که با پیه خرس
طلا کنند البته موی بر وی باند واگر در چشم کشند ان خاکستر جلا دهد واز جملهٔ سموم قتاله است
وخون وی گرم بر بهق وکلف طلا کنند زایل کند وخاکستر ان چون سنون سازند
دندانرا جلا دهد وعلامة خوردن ان ضیق النفس وسرخی چشم وسرفه خشک ودشواری
بول ونفث دم ودرد معده وگرده ولون بول بنفشجی بود وشش را ریش کند واز جمله
است که کشنده بود معالجه ان بلعابات وروغن بادام شیرین وشیر زنان وخیار ازو قطعی
کنند نافع بود **ارساپیقون** زرنیخ زرد است وگفته شود **ارغاموني** نباتیست بشکل
مانند خشخاش بری بود وبلون نزدیک بشقایق النعمان ومرد باشد که فرق نکنند از
شقایق مولف گوید انرا بشیرازی ماشا سرخ خوانند وریشها چشم را پاک کند وورق
ان چون ضماد کنند بر چشم ورم ان ساکن کند ودر وی قوة جلا وتحلیل بود **ازاد
درخت** درختیست در کوهکان ویرا ههر زمین خوانند ودر شهر ری درخت هلیله و
در طبرستان طاخک وبشیرازی درخت ظنگ خوانند وبپارسی طاق گویند بهترین ان بستانی
بود که بسیاهی مایل بود طبیعة ان گرمست در سوم وگویند در دوم وخشکست در اخر درجه
اول ورق ان اگر ادمی بخورد بمیرد وچوب وی نیز همین فعل دارد وعصارهٔ وی
نافع بود جهة دفع سم چون با عسل بیاشامند وجهة قولنج نافع بود وسده بگشاید
ومقدار ماخوذ از وی سه مثقال بود وثمرهٔ وی مولف گوید جهة سرفه بلغمی نافع بود
اگرچه صاحب منهاج وصاحب جامع اورده اند کشنده است اما هرچند که امتحان
کرده شد خلاف بود وثمر وی اندک حلاوتی داشته باشد وصاحب منهاج گوید بغایة
تلخ است ونه چنین است وورق وی موی را دراز کند اگر بجای سر بشویند وبدل ان در
درازکردن موی ورق شهدانج است **اسفیداج** بپارسی اسفیداب گویند نیکوترین

ان باک

مواد ... اسفنج ... الفضل

ان باک سفید وخوشبوی بود طبیعة ان سرد وخشکست در دوم وگویند در سوم و
جالینوس گوید ریشها وسعفه وبثره وداء الحیة را چون با روغن گل طلا کنند
سفید بود ودیسقوریدوس مبرد جراحتها بود که در ظاهر بدن باشد چون
در مرهم زفت استعمال کنند وملین اورام بود ودانهای چشم را نافع بود ودر اسفیداج
قلعی چون برگزندگی عقرب بحری بمالند نافع بود وجهة درد چشم چون با داروهای
خلط کنند نافع بود وریش انرا نیک کند وسکن ورم گرم بود طلا کردن و
خوردن ان ضیاع کشنده بود وبداوای او بقی کنند ومطبوخ تخم کرفس و
انیسون ورازیانه وافسنتین وعسل کنند صاحب تقویم گوید اصلاح وی بقند
وصمغ عربی کنند وبدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص بود **اسفنج** ویرا
ابرک کهن گویند وابر مرده وگویند حیوان دریائیست بدین سبب که چون دست
بروی نهند خود را درکشد ووقتی که بیرون اب ویرا بساحل اندازد وگویند نبات
دریائیست واین محقق است وباقی خلافست بهترین وی انست که تازه بود طبیعة
وی گرمست در اول وخشکست در دوم چون بسوزانند وخاکستر وی بر زخمی که در
ساعة زده باشند خشک نبد کنند نافع بود وبجفف اورام بلغمی بود شیخ
الرئیس گوید چون با زفت بسوزانند منع نفث دم بکند وتازهٔ وی مضر بود باقحاف
مصلح وی رب غوره بود یا ریباس واز خواص اسفنج یکی انست که اگر شراب
با اب ممزوج بود ویرا دران اندازند ابرا جمله برگیرد واگر خواهند که همچنان
استعمال کنند بمقراض پاره کنند که بهاون نتوان کوفت واگر بمالند با اب در روی
سنگ ودر قضیب طلا کنند قوة عظیم بدهد وسبک ومتخلخل باشد وبخانهٔ زنبور
ماند وبلغة عرب بهر شف خوانند وبپارسی بشکرد گازران ودر مصر گازران انرا در
اب می نهند واب بر میگیرند ودر جامه می مالند **اسطوخودوس** معنی ان
موقف الارواحست وان جزیره که ازانجا خیزد نام ان جزیره ستخادیس است وانرا
شاه سفرم رومی خوانند طبیعة ان گرمست در اول وخشکست در دوم بهترین ان بود
که تازه بود وگون ان بسبزی مایل بود ودر طعم وی تلخی وحرافة بود ودماغ را از اخلاط
پاک وصرع را نافع بود وسده بگشاید ومرض عصبانی را سود مند بود ومره سودا و

اسمارونو
مو آس بنگ

بلغم لزج براند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل خلط سودایی بود خاصه از سر و
مقلوی و مفرح دل بود و در تقویت دل و تزکیه فکر بغایت است و شربتی از وی
مقدار سه درم بود و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند و جهة زهری
که خورده باشند و گزندگی جانوران سودمند بود و اگر دو جزو از وی و یکجز و پوست
بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل بسرشند و استعمال کنند جهة سردی معده و خلطهای بد
نافع بود و بدل آن فراسیون است بوزن آن و وی مضر بود بشش عینان و
کرب آورد مصلح وی جلاب بود و گویند مصلح وی صمغ یا کثیرا بود اسبوس گویند
نمک چینی است و آن سنگیست سبک که زود ریزان شود و آنرا زهره اسبوس
گویند جالینوس گوید آن سنگی سست است که مانند سنگهای دیگر صلب نیست
و سفید رنگ بود و نوعی زرد رنگ باشد و چون نزدیک زبان ارند زبان را بگزد
و چون باارد باقلا بنفس طلا کنند نافع بود و جهة ورم سپرز چون با کلفی سرکه
طلا کنند مفید بود و جهة ریش شش چون با عسل لعوق کنند نافع بود و قوة
زهر وی از حجر زیاده تر بود و نیکوتر از وی بود و چشم را قوة دهد و سفیدی چشم
بکلی زایل کند چون در چشم کشند اسود سالخ حیة السوداست و نوعی از مارست بپارسی
سیه مار خوانند اسقیل بصل الفار است و بصل القی و آن بصل العنصل است
و بصل الفار از بهر آن گویند که موش میکشد بپارسی پیاز دشتی گویند و در میان
نرگس بسیار بود چون از زمین برکشند خصی باید کرد و داغ کرد تا قوة وی باطل
نگردد و خصی کردن وی چنانست که نره او را از میان برکشند و داغ چنان کنند
که سفالی آذرگون کنند و بر بن وی نهند و شوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند
و بعد از آن در گل گیرند و در تنور تافته تهی نهند تا بخته شود آنگاه پوست از وی
از وی باز کنند و بکارد چوبی دو پاره کنند و در رشته کتان کشند چنانچه از یکدیگر
دور باشند و در سایه بیاویزند تا خشک گردد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و
گویند در سوم بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و سر وی کشیده بود و
طعم وی شیرینی بود با تیزی و تلخی و گرمی چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت
نافع بود و رازی گوید جهة صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم

زیاده کند

زیاده کند و جهة ربو و سعال مزمن و صلابة سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا
بغایت مفید بود و شریف گوید چون بریان کنند و با شش چندان نمک خلط کرده
بناشتا بیاشامند تب معتدل آورد بی مغص و مشقت و چون پنج درم از وی با بیست
درم روغن زنبق بجوشانند تا پخته گردد بعد از آن صاف کنند و با هر دو کف پای
بمالند و در جامه خواب روند و بخسبند نقرس تمام آورد اما باید که پای بر زمین
ننهند و هفت روز چنین کنند که قوتی تمام بخشد و وی مقوی معده بود و بول
براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم مصلح وی جلاب بود صاحب
تقویم گوید مصدع بود و دوار آورد مصلح سکنجبین شکری بود و باید که مشوی
کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند مگر بپخته مصلح وی شیر تازه
بود و سرکه وی در باب خا در خل گفته شود و تخم وی جهة قولنجی که سخت بود و دوار
آن نبود نافع بود و چون بکوبند و با شراب بسرشند و حبها سازند هر یک بمقدار
نخودی و یک حب از آن استعمال کنند و از عقب آن آب گرم که بوره ارمنی در آن
جوشیده باشد بیاشامند و از خواص وی یکی آنست که اگر برگ بر روی ورق
بیاویزند و دزنگ کند لنگ گردد و گفته اند باشد که بمیرد و بدل آن بلیوس است
و اسقوردیون اس بنکه قنطس خوانند و عار و اسمار ورند نیز گویند و
بپارسی مورد گویند بهترین آن فروانی بود تازه طبیعت آن سرد است در اول و
خشک در دوم و شکم ببندد و عرق و خون که از جمله اعضا رود باز دارد و سستی
اعضا را نطول کردن نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند و جهة
ورمهای گرم نافع بود و بسو ختگی آتش چون بدان باشند بغایت سودمند و جهة
ورم جگر گرم نافع بود و مقوی دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم وی سرفه را
نافع بود و شکم ببندد و جهة گزندگی عقرب و رتیلا سودمند بود و بوییدن مورد
نافع بود جهة بخار گرم و اگر عصاره وی در چشم کشند قوة چشم بدهد و آب رفتن
باز دارد و روغن وی قوة موی بدهد و لون آن سیاه گرداند و اگر زنان مورد را
در شیب خود بخور کنند خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی
باز دارد و بدل آن ورق توت است و گویند عصاره زرشک و وی طبیعت ببندد

در کتاب طبی

وسهر آورد مصلح وی بنفشه تازه بود **اسقولوقندریون** سقولوقندریون
خوانند وحشیشة الطحال نیز گویند ودر مصر بکف النسر خوانند وچند اسم دیگر دارد و
در سین گفته شود اما سقولوقندریون در لغت یونانی گاویست در دریا وقندریون
آنرا خوانند که بر طحال نهد وبسبب تاثیری که دارو در کاهانیدن سپرز این نام نهاده
اند وگویند بیخ کبر رومیست وگویند نوعی از اسقیل است آنچه بتحقیق نباتی
صحیح است بیشتر ازین از زنگی دارو خوانند ودر سین گفته شود **اسقوردیون**
سقوردیون خوانند وثوم الحیة هم گویند وآن سیر بریست بپارسی سیر مو گویند طبیعت
آن گرم وخشک است در چهارم حیض براند واز ادویه تریاق فاروق است ومنفعت
وی در ثا در صفت ثوم الحیة گفته شود وبدل آن ثوم الذکرانست وگویند عنصل کوهی
اسارون بیخ گیاهیست برگ آن مانند برگ لادن خردتر وشکوفه وی ارغوانی
رنگ بود وغلاف تخم وی مانند غلاف بیخ بود وبعضی شکوفه وی بنفش رنگ بود
وتخم وی مانند خشکدانه بود ودر کوههاء روم ودر مصر وهمدان نیز می باشد
وآن دو نوع بود رقیق وغلیظ واز یک بیخ ریشها بسیار بود بشکل ناردین اما
ریشه ناردین باریکتر بود ورنگ ناردین زرد بود مانند مامیران اما اسارون
آنچه در میان باریکی وستبری بود نیکوتر بود طبیعت آن گرم وخشک است در دوم وگویند
اسارون بیخ سنبل رومیست وگفته شود از منفعت اسارون سودمند بود جهت
درد بهار اندرونی وملطف ومسخن بود واگر یکمثقال با شراب بیاشامند جهت
عرق النساء ووجع ورک ومفاصل نافع بود وسده بگشاید ومسهل بلغم لزج بود
که در معده وسر جمع شده باشد وباه را زیاده کند وبوی دهن خوش کند وجهت
نزول آب وسبل وداء الثعلب وحیه نافع بود ومقوی معده بود ونسیان وامراض
دماغی را سود دهد وشربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل ونافع بود جهت استسقا
وحیض براند وسودمند بود جهت صلابت سپرز وشانه را قوت دهد ودر خواص آورده
اند که چون بکوبند وباشیر تازه بسرشند وضماد کنند میان هردو ورک باه برانگیزد
وانعوظ تمام آورد وگویند مضر بود بشش وبجفف اعصاب بود ومصلح وی
میویزج است وگویند میویزاست مصلح آن که در روغن بادام خیسانیده باشند

وبدل آن

وبدل آن یک وزن ونیم آن وج وده دانگ وزن آن حاما بود وگویند بدل آن زنجبیل است
اسفاناخ بپارسی اسپاناخ گویند طبیعت آن سرد وتر است در اول وگویند معتدل
بود از حرارت وبرودت سودمند بود جهت سرفه وسینه وملین بود ودر وی قوت جلا بود
وزود از معده بگذرد وطبع را نرم دارد ودر درد پشت دموی را نافع بود ودر درد سینه
وشش که از گرمی بود سود دهد ومضر بود بمزاجهای سرد ومصلح وی مری وفلفل
ودارچینی بود **اسطفین** اسطفین است واسطوفن نیز گویند وآن جزر است
وگفته شود **اسد الارض** گویند مازریون است وصاحب جامع گوید آن حرباست
وبیونانی خامالاون اسم حرباست وخامالا اسم مازریون است واین سهو بدین سبب
کرده اند وهم صاحب جامع گوید بعضی متاخرین گفته اند که اسد الارض نباتیست
که بیونانی خامالاون مالس گویند ومعنی آن مازریون است سیاه وصفت مازریون و
حربا هردو گفته شود **اشنه** شیبة العجوز گویند وکرکس باپه بغدادی گویند و
بپارسی دوالک گویند ودوال ودو والشکل نیز گویند وآن بر درخت صنوبر وجوز و
بلوط پیچیده میشود وبهترین آن سفید خوشبوی بود وآن نوع را مصری گویند
وآنچه سیاه بود بد باشد وآن هندیست واشنه را در کوفتن نم باید کرد تا زود
کوفته شود طبیعت آن معتدلست در گرمی وسردی ودر وی قبضی اندک بود وحنینی
گوید گرم بود در اول وخشک بود در دوم وسودمند بود بخور وی جهت صرع واختناق
رحم واگر بجوشانند ودر آب آن نشینند حیض براند ووجع رحم را نافع بود و
قی را ببندد ومعده را قوت دهد وخفقان را سودمند بود وقوت دل بدهد وسده
رحم بگشاید وشیر زنان زیاده کند واگر بر ورمهای گرم طلا کنند نافع بود وتحلیل
صلابات رحم ومفاصل بکند ودرد جگر ضعیف را سودمند بود وتحلیل اخلاط
عروق بود وشهوت باه بیفزاید وقوت قضیب بدهد واگر در شراب بپزند آن شراب
سودمند بود جهت گزندگی جانوران واز جمله منومات بود واگر در شراب نقوع کنند
مقدار یک درم تا دو درم چینی عمل کند اما اشنه مضر بود ببرودت ومصلح آن انیسون
بود وبدل آن فودنما **اشترغاز** زنجبیل العجم خوانند وتفسیر اشترغاز شوک الجمل است
وآن بیخ انجدان خراسانی بود وآن نوعی از زراکو است وانجدان از بیابان مرو واز

اسطون
موا اسطفین

اشنه
موا بومیه

بلاد روم خیزد و بهترین آن رومیست و صفت انجدان گفته شود طبیعت اشترغاز
گرم و خشک است در آخر سوم و گویند در دوم مصلح وی سرکه بود شیخ الرئیس گوید
سرکه وی جهت معده نافع بود و قوت وی بدماغ و اشتها آورد و هضم را نافع دیگر و اشترغاز
سخت معده بود و دفع مضرت سموم بکند و جهت تب ربع که از بلغم سوخته بود نافع است
بخاصیت و سرکه وی نزدیک بسرکه عنصل بود و بدل وی انجدان است و فولس گوید
جرم وی مغثی بود مصلح وی شراب غوره یا ریباس بود **اشقاقل** شقاقل و
شقاقل و شقیفل و هشقیفل نیز گویند و آن جزر اقلیطس است بپارسی گزر البر
گویند بهترین آن ستبر بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگین بود طبیعت آن
جالینوس گوید گرم و ترست در سوم و گویند گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم
و باه را زیاده کند و قضیب را قوة دهد و ادرار بول بکند و شیر زنان زیاده کند و
اگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریشهای
خورنده باشند پاک گرداند و شربتی از وی سه درم بود و مضر بود بشش مصلح
آن عسل است و بدل آن جلغوزه یا بوزیدان و باقی منفعت آن در شین گفته شود
اشخیص درخت کرم دانه است و آن نوعی از مازریون است آنرا خامالاون لوقس
گویند و تفسیر لوقس سفید بود و بعضی اقسیا خوانند و در کوهستان شیراز بسیار
بود و آنرا می سوزانند و آنرا بارش پش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون
مالس مالس سیاه گویند و در مازریون صفت بود و گفته شود **اشق** اشج خوانند
و کلیان نیز گویند و آن لذاق الذهب و صفت آن گفته شود در اشق صاحب منهاج
گوید صمغ طرثوث است و مولف گوید صمغ نباتیست که آنرا بشیرازی بدران گویند طبیعت
آن گرمست در آخر درجه دوم و خشک است در اول اسحق گوید گرم و خشک است در دوم
بهترین آن بود که سفید و دانه درشت باشد و حکیم دیسقوریدوس گوید مفتح سده
جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اگر
مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند مفاصل و
عرق النسا و صرع را نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود و ماء اصفر براند
و اگر مژه چشم با آن بمالند جرب چشم و سفیدی آن زایل کند و تاریکی ببرد و جهت ریشهای

اشج اشراس
موشق

بد نافع بو

بد نافع بود و جهت خناق که از بلغم و مره سودا بود نافعست و بچه مرده و زنغ
بیرون آورد و چون بخورند و بخود برگیرند و اگر با سرکه بر ورمهای صلب بلغمی
و خنازیر و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل یابد و چون با زیت بسرشند و بر
کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را از
بلغم پاک کند و خوردن آن سودمند بود جهت درد پشت و فالج و خدر و بادها را
بشکند اما مضر بود بگرده مصلح آن زوفاست و بدل آن وسخ کوایر النحل است
و گویند بدل آن سکبینج است و گویند خردل سفید بود **اشراس** اصل الخنثی است
و قول صاحب جامع آنست که اصل الخنثی است و سهو کرده است قول صاحب منهاج
و قول صاحب تقویم درین معتبرست بپارسی سریش گویند طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سوم و سودمند بود جهت
داء الثعلب طلا کردن و اگر بیاشامند بول براند و حیض براند لیکن حرقت فم معده
بود و مصلح وی کلقند است و بر قوبا طلا کنند نافع بود و بگدازاند و مقدار شربتی
از وی پنج درم بود **اشنان** حرض خوانند و آن انواعست و غاسول نیز گویند
بهترین آن بارقی است سبزناک و بارق موضعی است نزدیک کوفه و بهترین
آن سفید بود طبیعت آن گرمست در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشک است در دوم
محرق بود اما مفتح سده بود و منقی و گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی حبس
البول بگشاید و یکدرم از وی حیض براند و سه درم از وی مسهل بود استسقا
بود و پنج درم از وی بچه مرده یا زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود
و مضر بود بمثانه مصلح وی عسل است یا کلنگبین و گویند مصلح وی تخم خرفه
است و از عقب وی روغن بنفشه **اشیاف ماتنج** عصاره مامیثاست و گفته شود
اصابع صفر بیخ نباتیست مانند کف دریا ابلق است از زرد و سفید و صاحب
تقویم گوید بیخ بنجنکشت است و این خلافست و نوعی هست که زرد بود و تیره رنگ
بی سفیدی آنرا کف عایشه و کف مریم نیز خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
تحلیل فضلهای غلیظ بود و جهت سمها نافع بود و جهت گزندگی جانوران و جنون
بغایت نافع بود و عصبها را پاک کند از فتقها و دیسقوریدوس گوید اعضای

چریش

اصل الخنثی
موشق

عصبانی را نافع بود و درد دمهای آن ساکن کند و وسواس سوداوی را بغایت نافع بود
و درد مفاصل و رعشه را سود دارد و بدل وی در دفع جنون یک وزن و نیم
آن هزارجشان و چهار دانگ آن سعد بود و وی مضر بود بالات بول مصلح وی
حب الآس یا بلوط بود اما اصابع هرمس فقاح سورنجان است و زرد و سفید
بود و قول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجان بود طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و مسیح گوید در سوم درد مفاصل و ریشها که کهن و نقرس
را ضماد کردن نافع بود و بقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه که در وقت
نزول ماده صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان بود و بوییدن وی نافع بود
جهت صداع گرم و سرد و بادها که در دماغ بود بشکند و سده آن بگشاید و باه را
زیاده کند خاصه با زنجبیل و زیره و فودنج **اصابع الغداری** نوعی از انگور سیاه است
دراز مانند بلوط آنرا انگور زیتونی خوانند طبیعت آن گرم و تر است و در صفت عنب
گفته شود **اصل السوس** اصل المهک است بپارسی بیخ مهک گویند و باصفهانی اند طبیعت
آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی و نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه
شش و حلق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس گوید چون عصاره وی وقتی
که تر باشد در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشواری زادن و حرقه البول و اختلاج
و وجع عصب نافع بود و اگر بیخ مهک را خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند
همان خاصیت عصاره دارد و عصاره وی جهت درد سینه و جگر و جرب گشاده
و درد گرده نافع بود وی و طبیخ وی انواع سرفه را نافع بود بدل آن نیم وزن آن رب
السوس است **اصول الاربعة** بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس است هر
جداگانه گفته شود **اصل العلوف** بیخ فیلجوش است و بیونانی دراقیطون گویند طبیعت
آن گرم و خشک است در سوم اخلاط غلیظ لزج را دفع کند و سده جگر و سپرز بگشاید
و ریشهای بد را نافع بود و اگر با عسل که کهنه بر بهق طلا کنند نافع بود **اصل القصب**
بپارسی بیخ نی گویند و در وی قوت جاذبه هست و اگر بکوبند و در عضوی که آهنی در وی
بود ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق کرده با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل
طلا کنند نافع بود و با ترمس بر کلف طلا کردن نافع بود و اگر خاکستر آن با سمن دان

حنا بشند

حنا رشند و بر سر نهند موی را قوی دهد و برویاند **اصل الراسن** بیخ راسن است
و آنرا ترکان اندر کیمخوانند و آن نوعی از فیلجوش است و در باب را در
راسن گفته شود **اصل السوسن الاسفید** بیخ سوسن سفید است و در روم
در میان بنفشه می پرورند و باطراف می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه
و آن قسط شیرین است و در قاف گفته شود **اصل اللفاح** بیروح است
بپارسی سابرک خوانند و گفته شود **اصل الفلفل** فلفلمویه است و گفته شود
اصل الکبر بپارسی بیخ کبر گویند طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و اگر با سرکه
بر خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و جهت عرق النسا و بواسیر نافع بود و مقطع
و ملطف بود و آن جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق
سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه یا با
سرکه و عسل طلا کردن و اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد
و وجع ورکین را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم قطع
کند و اگر بر ریشها بد باشند کوفته و یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای
صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بانثیین و مثانه مصلح وی عسل
بود و بدل وی در ادویه سپرز یکدرم حلتیت با سکنجبین بود **اصل اللوز المر**
بیخ بادام تلخ گویند چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن گل بیامیزند و
بر پیشانی ضماد کنند صداع سرد را نافع بود **اسطرک** سطرکا گویند و آن صمغی
بود برنگ عناب سرخ که بسیاهی مایل بود بغایت خلوقی رنگ و دیسقوریدوس
گوید نوعی از میوه است و گویند صمغیست که از درخت روم حاصل میشود
جالینوس و غیر آن گویند که صمغ زیتون است و دخان وی قایم مقام دخان کندر
بود در همه چیزی و آنچه محقق بود صمغ زیتون است طبیعت آن گرم است در سوم
و خشک در اول رازی گوید گرم و خشک در دوم جهت سعال و نزله و حیض
مفید است و صلابت رحم را سود دهد چون بپاشانند یا با خود برگیرند صاحب منهاج
گوید صداع آورد و مصلح وی رازیانه بود و شربتی از وی یکدرم تا یکدرم و نیم بود

صمغ درخت رومیه در

اطوط
مع اطا

صاحب تقویم گوید مولد سباب و صداع بود مصلح وی خمیره بنفشه با شراب
نیلوفر بود و بدل آن جندبیدستر بود **اطاط** صاحب جامع گوید اطوط و اطاط
و اطیوط هر سه اسم فندق است و بهندی ربه گویند و صاحب جامع گوید بعضی
گویند که فوفلست و مولف گوید آنچه محقق است نوعی از باقلاء هندیست
سخت بود و نقطها سیاه بر وی هست و بصلی شبیه بود به بندق هندی طبیعت
آن گرم و ترست در اول بهق زایل کند و باه را قوت دهد **اطریه** بپارسی رشته
گویند و آرد فطیر سازند طبیعت آن گرم و ترست و دیر هضم شود و نافع بود جهت
سینه و سرفه و ششی چون قند و روغن بادام اضافه کنند یا خشک و اگر با بقلة
الحمقا بپزند یا لسان الحمل سود مند بود جهت نفث دم و شفخ و بطی الانحدار بود و
مصلح وی فلفل و سعتر بود و فودنج و بعد از آن شلث با عسل و زنجبیل خورند
اظفار الطیب ناخن بویا گویند و ناخن صدف و ناخن پریان و بشیرازی
ناخن دیو طبیعت آن گرم و ترست و گویند خشک در دوم و ماسرجویه گوید در سوم
چون زن در شیب خود بخور کند حیض براند و جهت اختناق رحم نافع بود و خفقان
و درد معده و جگر را نافع بود رازی گوید اگر با سرکه بیاشامند شکم نرم دارد و
بسیاری وی پیچ آورد مصلح وی گل مختوم بود یا قرص و بدل آن قصب الذریره
افرنجمشک فرنجمشک و فلنجمشک و فلنجشک و برنجمشک نیز خوانند و بپارسی
قرنفل بستانی گویند و بشیرازی بالنگوی خود رو در بستانها روید و در کنار آب
بسیار بود طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم بوییدن آن سده دماغ بگشاید
و جهت خفقان که از بلغم و سودا بود نافعست و جهت بواسیر نافع بود و جگر و دل
و معده سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ را هضم کند و بوی دهن خوش کند و بن
دندان سخت کند و بوییدن آن مضر بود بدماغ گرم مصلح آن بنفشه بود و بدل
آن قرنفل بود **افسنتین** خترق گویند و آن انواعست خراسانی و رومی و سوسی
و طرسوسی و نبطی و سوری و گویند نوعی از درمنه است و مولف گوید نوعی از
برنجاسف است کوهی و گل وی بشکل اقحوان بود سفیدی دارد و آن ندارد
نیکوترین آن رومی بود طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم درد چشم که

آغیس
مع اثلق

کهنه شده

کهنه شده باشد سود دهد و جهت معده سرد بغایت مفید بود و مسهل صفرا از معده
بود و قوت بدن بدهد و لون را نیکو کند و اگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و
بول و حیض براند چون با عسل بخور برگیرند و جهت گزندگی عقرب بغایت نافع
بود و در تقویت دل و جگر و تبهای کهنه و بواسیر و شقاق مقعد و داء الثعلب
همین عمل کند اما مضر بود بمعده گرم و مصدع است و مصلح وی انیسون یا مصطکی
بود و بدل آن در تقویت معده اسارون با نیم وزن آن هلیله بود صاحب جامع
آورده است که مقوی معده گرم بود و از اخلاط فاسده پاک گرداند و جهت مفاصل
بغایت نافع بود چون سبب آن خلطی گرم بود و اگر با روغن بادام شیرین بپزند و
اندکی از زهره بره اضافه کنند و در گوش بچکانند محلل ریاح غلیظ بود و گوش را
از ریم و جراحت پاک گرداند و جهت کری نافع بود **افیون** عصاره خشخاش آ
و آنرا لبن الخشخاش گویند باید که در آب گرم اندازند تا زود حل شود و در آفتاب
گرم نهند تا نرم شود و آنچه مغشوش بود آنرا زرد گویند و درست باشد و غش
وی بمامیثا و لبن خس بری کنند و آنچه بغایت براق بود غش آن بصمغ کنند اما
طبیعت آن سرد است در چهارم و خشک در سوم و اسحق گوید سرد و خشک در
چهارم مخدر بود و مسکن همه وجعها چون طلا کنند و اگر بیاشامند شربتی از وی
مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیاده نکنند و ریشها را خشک کند و سود مند
بود جهت ورمهای گرم و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد
ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخور برگیرند تب قی را سود دهد و اگر با روغن
گل و زعفران در گوش بچکانند درد گوش ساکن کند و اگر با شیر زنان در چشم کنند
درد چشم ساکن کند و جهت پیچ و حبس اسهال نافع بود و ده درم از وی کشنده
بود مصلح وی فلفل و دارچینی و جندبیدستر و فرفیون بود و بعد از آن قی و حقنه
و شراب کهنه بسیار و بعد از آن حمام و بعده اشیاء حریف صاحب تقویم گوید
مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل آن سه وزن آن بزر البنج بود و یک
وزن آن تخم لفاح **افیتمون** آن بزری و زهری و قصبانی خردست و بهترین
آن قصبانی بود یا اقریطی یا مقدسی که تخم وی سرخ بود و تازه طبیعت آن گرم و خشک

بود در سوم نافع بود جهة صرع و تشنج امتلایی و مسهل سودا و بلغم بود و جهة مالیخولیا
بغایة نافع بود و باید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که قوة وی باطل شود و غثیان
و قی آورد و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم شاید و گویند ده درم
و صاحب جامع آورده است که شربتی از یکدرم تا دو درم بود و رازی گوید از چهار
درم تا شش درم و مصلح بحتاج فی نیت و صاحب منهاج آورده که بروغن بادام
چرب کنند اگر تنها استعمال میکنند نه در مطبوخ ابن ماسویه گوید مصلح وی آن
بود که پیش از آن روغن بادام استعمال کنند و اگر خشک استعمال خواهند کرد
شربتی از یکدرم تا دو درم بود و اگر نقوع کنند از دو درم تا چهار درم و بدل آن
رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو دانگ آن حاشا و گویند بدل آن
یک وزن و نیم آن شا بود و گویند بدل آن اسطوخودوس و بسفایج بود و مضر
بود بشش مصلح آن کثیرا بود و گویند مصلح آن شراب صندل بود یا رب سیب

اقحوان اقداح المرضى خوانند و کهرشه و در مصر کرکاش خوانند و بیونانی
قربانیون و در موصل شجرة الکافور و بپارسی گاو چشم گویند و بعربی عین البقر
و بشیرازی بابونه گاو و بهترین وی آن بود که برگ وی سبز بود و پیرون گل وی سفید
بود و اندرون زرد و در طعم وی تلخی بود و نوعی هست که برگ سفید ندارد طبیعة
وی گرم و خشک بر دوم و حنین گوید گرم است در سوم و خشک در دوم مفتح
سده جگر بود و محلل رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند
و عرق بیاند و محلل خونهای فسرده بود و ناصور را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل
دهد چون زن در آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود فرزجه از وی بجود
برگیرد بگشاید و اگر خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا نمک بیاشامند مسهل
بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع آورده که آب وی چون بگیرند و بر اعضاء
نزدیک انثیین و ورکین طلا کنند قوة مجامعت بدهد و اگر آدمی آن بو بیند آن
کند سبات آورد و اگر تر وی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم
بود اما مضر بود بمعده و سپرز مصلح وی انیسون است و گویند کشنیز و قند **اقاقیا**
عصاره قرظ است و قرظ تخم خارنیت ادیم بوی دباغت و جالینوس گوید صمغ

اوست

اوست و بعضی گویند رب شجره خرنوب است و گویند عصاره پوست انار است
و این قولها خلاف است آن عصاره قرظ است و در مصر سبط و ضبط خوانند و
قرظ بپارسی کره گویند و آن مصری بود و قلقل نیز گویند طبیعة آن سرد است در
دوم و مجفف است در سوم عیسی گوید سرد است در اول و خشک در دوم بهترین
وی آن بود که صلب و سبز و سیاه رنگ بود با سرخی چون بخود برگیرند قطع
خون رفتن بکند و چون بیاشامند جهة سحج نافع بود و اسهال و نزول و استرخاء
مقعد و رحم نیکو بود و شکم ببندد بجهة گردن و خوردن جهة ابله چشم نافع
بود و اگر باد آرو نا بود روشنائی چشم بیفزاید و در طلاها که جهة شکستگی اعضا
بود نافعست و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند نافع بود و بدل وی حضض بود و
با صندل و عدس مقشر بوزن آن **اقط** بپارسی کشک گویند و بنیر گویند و
طبیعة آن سرد و خشک شکم ببندد و خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده
را بد بود مصلح آن بعد از خوردن آن کلنگبین بود **اقطی** خمان گویند و آن دو
نوعست بزرگ و کوچک خمان بزرگ را سوفه گویند و کوچک را خامااقطی گویند
و گفته شود **اکلیل الملک** گیاه قیصر گویند و بپارسی اکلیل الملک خوانند بهترین
آنست که تازه و رسیده بود و برنگ زردی بود که بسفیدی مایل بود و چون
بشکافند دانه وی زرد بود طبیعة آن گرم و خشک در اول محلل و ملین
اورام صلب بود و اگر با افسنتین بر ورمهای جگر و سپرز و انثیین ضماد کنند
نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بیاشامند درد معده ساکن کند و عصاره
وی چون تر بود با میفختج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند
و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کردن نرم کند
و چون بمیفختج بیاشامند اخلاط را بگدازاند و شربتی از وی یکدرم بود اما
مضر بود با نثیین مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون بوزن آن یا بوزن آن
لبان و یا بوزن آن بابونج و نیم وزن آن ورق انجیر **املج** صاحب منهاج
گوید بجو بیت هندیست و هو گوید بندق هندیست و گویند اطوطت و این
قولها خلافست و قول صاحب جامع معتبرست که از انجر العقاب و حجر النسر و

اقداح المرضى
مو اقحوان

اقیا
مو اشخیص

الوجه القوجانی الوکند
مو ادراک

بح الولادة خوانند وبیونانی اتانا طیطس معنی ان سنکیست که زاییدن را
اسان میکند مولف کوید بتجربت مقدار جوز بوا تیره رنگ بود جون بجنبانند
مغزی اندرون وی بود سفید تلخ طعم وبشکل شاهبلوط بود وبشیرازی انرا
کی ابلیس خوانند وجون درشیب زنان ابستن وبجموع حیوانات نهند
اسان بزایند واکر درخرقه بندند وبران زن ابستن بندند زود بزاید واز
خواص وی انست که جون درادیم کیرند وبرساق جپ بندند اسان بزاید واکر
سحق کنند باشیر زنان وپاره پشم بان بیالایند وزنی که نزاید بخود برکیرد
بفرمان خدا ابستن کردد وشریف درخواص اورده است که جون در دست کیرند
وباکسی مخاصمت کنند خصم بروی غالب نیاید واکر بردرختی بندند که بروی
اغازد دیکر بر نیندازد ابن ماسویه کوید بدل ان خاوانیاست **الیم** بپارسی
دنبه کویند طبیعه ان کرم وترست ودیر هضم شود وغذا بد دهد وکرم تر و
غلیظ از پیه بود ونافع بود جهة عصبها اکوفته دیده جون بران ضماد کنند
ابن ماسویه کوید مفسد معده بود ومحلل اورام صلب ومصلح وی فلفل وزنجبیل
ودارجینی ومری بود وبعد از خوردن وی جوارشات نافع بود **املج** بپارسی
آمله کویند بهترین ان سیاه بود طبیعه ان سرد است در دوم وکویند دراول و
خشک در دوم وبعضی کویند کرم است وبهرحال خشک مقوی معده واعصاب
ودل ومقعد بود واشتها طعام پیدا کند وجهة بواسیر سودمند بود وسودا
وبلغم براند وحفظ ذهن زیاده کند وموی را سیاه کند جون باب ان وحنا
خضاب کنند واکر ده درم ازان نیم کوفته کنند وباب شیرین بجوشانند بمقدار
دو ساعة وبعد ازان صافی کنند وسه نوبة درچشم کنند سفیدی که درچشم
باشد ببرد وشربتی ازان سه درم بود تنها واین مولف کوید رازی اورده است
که بهترین امله انست که لون ان بسرخ بود وبوی تیز دارد واز جزیره اورند وریطش
اورند ابوریحان کوید این صفات لایق نیست به امله اما مضر بود بتبرز ومصلح ان
عسل است وبدل ان شیر امله **امغیلان** درختیست بیابانی ومعروف بود
بشوکة المصریه طبیعه ان سرد وخشک وقابض بود ومنع خون واصناف سیلان

ازرحم

انجوسا
هو ابو خلسا

اناغلس
هو اذان الفار

ازرحم بکند وورق ان ورم لهاة وسفلی را نافع بود وخون ببندد **انجبار**
نباتیست که درکنار جویها روید وتخم ازاشرح وسلح خوانند وسرخ رنگ
بود وکویند درمیان اسبت روید ورومی بود وانجبار رازاد وبه شریفه
بود خاصه عرق وورق وی وعصاره ان مانند اب توت بود بغایة سرخ رنگ
اکر یکمثقال ازان سرخ نیم کوفته بجوشانند وباقند ومیفختج بیاشامند جهة
نفث دم نافع بود از هر عضوی واز قصبه شش وحجاب سینه وسحج امعاء و
بواسیر وکشودن سر رکها وقوة امعا بدهد وشکم ببندد بی انکه زحمت رساند
وریش شش پاک کند وقطع قی بکند وشکستکی اعضا را نافع بود **انجل**
علت است وکل وی را بکثیر النفع خوانند وبپارسی خطمی کویند وکفته شود انام
انبرباریس بپارسی زرشک کویند بهترین انست که بغایة خود رسیده بود
ولون وی سرخ بود که بسیاهی زند وشیر دارد طبیعه ان سرد وخشک در دوم
صفرا بشکند وقوة معده ودل وجکر بدهد وقی باز دارد وتشنکی بنشاند و
سحج را نافع بود وبر ورمهای کرم ضماد کردن سودمند بود وقطع نزف دم بکند
ومقوی جکر کرم بود وجون با ادویه کرم مثل سنبل خلط کنند جهة شکمی از
سردی جکر روانه شود ببندد وجهة معده که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع
بود اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود ومصلح ان جلاب بود وبدل
ان بوزن ان تخم کل وجهار دانک وزن ان صندل **انیسون** رازیانه رومی کویند
وان دو نوعست انجه رومی بود بشکل نانخواه بود وانجه غیر رومی بود بقرطمانا
ماند بهترین وی رومی بود طبیعه ان کرم وخشک درسوم ودروی قبضی اندک
بود وبول براند وبادی که درشکم بود بتحلیل دهد وقطع سیلان رطوبات
بکند وحیض وعرق براند وتشنکی بنشاند وشکم ببندد وجون درشیب جنی
بخور کنند صداع سرده ونزله سرد را نافع بود وسده جکر بکشاید وشهوة
جماع برانکیزد ودفع مضرة سموم جانوران بکند واکر سحق کرده باروغن
کل خلط کنند ودرکوش جکانند درد کوش را نافع بود وجهة استسقا ونفخ
معده وقراقر بغایة سودمند بود وجون درچشم کنند سبل کهن ببرد وجهت

انکورنیون
هو اصابع الفوادی

اغاج خطمی

تبهاء کهن نافع بود وسدهٔ جگر وسپرز ومثانه ورحم بگشاید واگر سحق کرده
سنون سازند جهة تبهاء کهن وگندیدهن که از عفونت بن دندان بود نافع است
اسحق گوید مضر بود بامعا مصلح ان تخم رازیانه است وبدل ان تخم شبث وگویند
بدل ان کرویاست **انجدان** دو نوع است بپارسی انگدان خوانند وانگوان نیز
گویند وان درخت حلتیت است وبحروث اصل انست وحلتیث صمغ اوست وورق
ان سفید بود وسیاه هم بود بهترین ان سفید طیب است وسیاه منتن بود و
صمغ انجدان طیب است وانجدان رومی سیسالیوس است وتخم انرا کاشم خوانند
وگفته شود وانجدان خراسانی بیخ اشترغاز است وگفته شود اما طبیعت ان
گرم وخشک است در سیوم وسودمند بود جهة زهرها کشنده وبرخنازیر ضماد
کردن بتحلیل دهد چون با موم وروغن زیت بوده با روغن سوسن جهت
عرق النسا نافع بود واگر با سرکه بپزند در پوست انار وضماد کنند بر بواسیر
نافع بود واگر بیاشامند باد زهر ادویهٔ کشنده بود اما عسر الهضم بود ومضر بود
بمثانه وعسر البول را مفید بود وسردی معده ببرد وحیض براند ورطوبات
معده پاک کند ونعوظ آورد وسنج گرده بود وروده را گرم کند وچون با
سرکه بود لطیف کنندهٔ غذا بود وزود هضم کند وبدل ان بیخ ان باد ودانگ
وزن ان حلتیث طیب بود وگویند بدل ان زوفا است وگویند تخم کرفس **انفاق**
زیت است وان از زیتون نارسیده گیرند ودر باب زا گفته شود **انطونیا**
کاشنی شامی است وطبیعت ان سرد وتر است در اول نافع بود جهة جگر گرم **انزروت**
صمغ خاریست که انرا اشانگ خوانند وسرخ وسفید بود وهردو از یک خار حاصل شود
وچون حرارة افتاب در وی اثر کند وکهن گردد سرخ شود وانرا عنزروت و
وعزروت وکنجده گویند وبشیرازی کوزد خوانند واز کوه شبانکاره گیرند بهترین
ان سفید بود که بزردی مایل بود وطبیعت ان گرمست در دوم وخشکست در اول وبغایة
تلخ بود اگر با سفیدهٔ تخم مرغ یا با شیر سحق کنند ودر چشم کشند درد چشم را نافع
بود وبخاصیت مسهل بلغم لزج بود وصفرا براند وشربتی از وی از نیم درم تا یک درم بود
ومضر بود ببروده ومصلح وی صمغ عربی است ونافع بود جهت درد چشم وجسفیدان

ورمض

ورمض که در چشم اید واب امدن چشم باز دارد ومنضج ورمها بود واگر سحق
کنند با قدری نطرون وبر ورمها که بر بدن یا گردن بود مانند خنازیر طلا کنند
تحلیل یابد واگر فتیله بعسل بیالایند وبه انزروت سوده بگردانند ودر گوشی
که ریم اید وریش بود بنهند چند روز صحت یابد وبدل ان نیم وزن ان صبر است
ومصلح ان صمغ عربی **انفحه** بپارسی پنیرمایه گویند وپنیرمایهٔ خرگوش خوانند چون
با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود ونیم مثقال با زهر گزندگی جانوران بود ودیسقوریدوس
گوید قراطی از وی چون با شراب پخته بیاشامند نافع بود جهة گزندگی مار وعقرب
ومجموع گزندگانرا مفید است اگر زن ابستنی پنیرمایهٔ خرگوش نر با خصیهٔ وی
با شراب ممزوج بیاشامد فرزند نر اورد واگر پنیرمایهٔ ماده بود فرزند ماده اورد
واگر مقدار باقلای با شراب بیاشامد تب ربع را نافع بود واگر کودکان بیاشامند
از صرع ایمن باشند وهمه پنیرمایها این خواص دارد خاصه خرگوش واگر با اب بسرشند
وبر پستی نهند خون رفتن باز دارد واگر بچهٔ شیرخواره فی کند وشیر در شکم او بسته
بود قدری بوی دهند نافع بود واگر زن بعد از طهر با غسل بخود برگیرد جهة
ابستنی نافع بود واگر سه روز بعد از طهر بیاشامند منع ابستنی کند واسالک
سیلان رطوبة رحم بکند وشکم ببندد وپیچ روده ونزف دم را نافع بود واگر آن
با قطن وزیت بر عضوی نهند که خاری در انجا باشد بیرون اورد **انفحة الفرس**
سودمند بود جهة اسهال مزمن وریش روده ودرد ان **انفحة الجدی والظبی**
والحمار الوحشیة والخشف والجمل والجاموس سودمند بود
جهة دفع زهر شوکران وفطر وشربتی از وی نیم مثقال بود وچون با سرکه بیاشامند
موافق بود جهة بستن شیر در معده وانفحهٔ خشف که ان بچهٔ زرینه اهل بود چون
زن بعد از طهر سه روز بخود برگیرد ابستنی باز دارد وانفحهٔ الجمل صاحب
موجز اورده که اگر پنیرمایهٔ شتر مقدار نخودی باب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند
قوة باه را زیاده کند واز همه ادویهٔ باهی زیاده تر بود واگر پنیرمایهٔ خر دشتی واهو
وگوسفند کوهی با سرکه بیاشامند نافع بود جهة شیر که در معده ببندد وانفحه در قطع
مانند چند بیدستر بود واگر بیاشامند جهة صرع واختناق رحم نافع بود ومجموع

انغخها انچه بسته بود بگدازاند وانچه گداخته بود ببندد **انفحة الذئب** آبی این نیز
در خواص اورده است که پنیر مایه فرس فربهی تمام اورد چون بیاشامند **انقردیا**
بلادر است و معنی وی انست که مانند دل است واز ثمرة البلادر گویند ودر باب با
گفته شود **اوربال** واوبالی نیز گویند بیونانی معنیان دهن البلسان بود وعل
داود علیه السلام نیز گویند وان روغنیست که از ساق درختی حاصل میشود و مانند
عسل است بسطبری وشیرین طعم بود وبهترین انست که کهن وغلیظ بود وصافی
طبیعت ان گرم وتر است وسودمند بود جهت جرب تر چون طلا کنند ودرد مفاصل
را سود دهد وجهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود واگر بیست درم
با چهار رطل اب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن ان سبات واسترخا
اورد باید که انکس که ان خورده بود تا عمل تمام نکند نخسبد **اوسعید** نوعی
از نیلوفر هندیست طبیعت ان گرم وخشک است محلل ریاح غلیظ بود ورطوبات
بگدازاند شربتی از وی یک درم بود **اوزقطاریون** بیونانی مرغابی را گویند وان
انواع بزرگترین مرغهای ابی بود طبیعت ان گرم وتر بود وفربهی اورد ولیکن بدن را
از فضلهای غلیظ پر کند اول ان بود که بعد از کشتن قدری سوده در حلق
وی دهند وباز پرگرم بپزند واگر بریان کنند اول ان بود که بزیت بریان کنند
اهلیلج اصفر هلیله زرد بود بهترین انست که فربه بود طبیعت ان سرد است در اول
وخشک در دوم جهت چشم که اب ریزد در چشم کشیدن نافع بود وخوردن او
خفقان را سود دهد ومسهل صفرا بود واندک بلغم نیز براند وشربتی از وی از هفت
درم تا ده درم بود اگر نقوع کنند واگر غیر نقوع از دو درم تا پنج درم ومقوی معده
ودماغ بود وجهت استرخا معده نافع بود ومضر بود بسفل مصلح وی اگر کوفته با
گرم بود قند است یا ترنجبین واگر در مطبوخ بود عناب وپستان والو سیاه وبدل
ان پوست انار است **اهلیلج اسود** بپارسی هلیله سیاه گویند وبشیرازی هلیله
میوه بزرگ وبهترین وی هندیست طبیعت وی سرد است در اول وخشک در دوم و
سردی وی کمتر از کابلی بود وگویند گرمست لون را صافی کند وجذام را سودمند بود
ودرد سپرز را نافع بود ووی مسهل سودا بود وبواسیر را سود دهد واگر بریان کنند

شکم ببندد

شکم ببندد واگر در چشم کشند قوة باصره بدهد وشربتی از وی منقوع از پنج درم
تا ده درم بود وغیر منقوع از سه درم تا پنج درم بود خوردن وی مضر بود بجگر
مصلح ان عسل است وبدل ان هلیله کابلی **اهلیلج کابلی** بهترین وی انست که
فربه بود واگر در اب اندازند فرو رود طبیعت ان سرد وخشک است وگویند گرمست
باعتدال عقل وحفظ بیفزاید ودرد سر واستسقا وتبهای کهن نیز زایل کند واگر
بریان کنند شکم ببندد وبریان ناکرده مسهل بلغم وسودا بود وقولنج را نافع ا
وشربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود وغیر منقوع از ده درم تا پنج درم
مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم وسودا بود وخفقان
را نافع بود اما مضر بود بسپرز مصلح ان عسل است ومربای ان مقوی بود وهضم
طعام بکند وخلل معده محکم دارد وبواسیر را نافع بود وسده بلغمی بگشاید
وبیخ دندان محکم دارد واگر یکسال هر روز هر یک هلیله مربا بخورند سیاهی
موی را نگاه دارد **ایل** چهار نوع است یک نوع در کنار چشمهها [illegible] ان نوع
زرد رنگ بود ولطیفترین انواع ایل است ویک نوع در کوههای عمان وبحرین
باشد بحمور خوانند ویک نوع دیگر وعل خوانند در کوههای سردسیر باشد و
یک نوع بقر الوحش خوانند در دامن کوهها ومیان درختان گردند همه در طبیعت
مانند یکدیگرند ونشان ان چون فربه شود مار بخورد صحت یابد وبقر الوحش
بپارسی گاو کوهی خوانند ووی بینی بسوراخ مار نهد وبنفس مار را بجذب می
کند ومار بتعجیل بیرون می اید مانند اهن که بمقناطیس جذب واز دنبال
مار را خوردن گیرد ومار اضطراب کند تا جایی از اعضای وی بگیرد وچون
تمام بخورد حدتی وسوزشی در چشم وی پیدا شود واب از چشم وی روانه
گردد ودر کنج چشم وی گویی است وانجا جمع میشود ومی بندد وبمرور روزگار
وسخت گردد چنانچه در گوش می باشد وچون وی را بکشند وان وسخ برگیرند در
دفع سم عمل تریاق فاروق میکند وصاحب منهاج اورده است که دنبال وی
سم قاتل است اولی ان بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو بهم بکشند و
جالینوس گوید خون که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود وگوشت ایشان

صمغ کیکر

دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود غلظ زود از معده
بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آنست که تازه بود و در زمان گرم صید
کرده باشند و باید که در پختن مهرا شود و با روغن به بزند و بعد از آن شراب
انجیر و ماء العسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند
و دو مثقال از آن با کتیرا بیاشامند جهة نفث دم و قرحهٔ امعا و اسهال کهن
و یرقان و درد مثانه سودمند بود و جهة زنان حایض که سیلان رطوبة از
رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه که موافق این زحمت
بود بیاشامند این مولف گوید گاو کوهی چون مار خورد بعد از آن سرطان
طلبد و خورد جهة دفع سم آن و گاو ماده چون بزاید بچه دان خود را بخورد
از این سبب است که پوست وی علت نفاس را نافع است و دو کردن آن صفت
سوختن این بستانند شاخ آن و در دیگ گواری نهند و در گل گیرند و در تنور
حمام یا در شیب آتش نهند تا سفید گردد و مانند آهک قیا بشویند موافق بود
جهة چشم که ماده و ریش در وی بود و اگر سنون کنند دندان را جلا دهد و اگر
بخور کنند گزندگان بگریزند و چون در سرکه طبخ کنند و مضمضه کنند درد دندان را
نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل اگر سوخته با سرکه با...
و بر برص و بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند ببرد و اگر بخورد سپرز را زود
دفع کند و اگر با روغن گاو سرشته بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند و
اگر بر دهان اطفال باشند قلاع را نافع بود و چون بر پستان و زهار طلا کنند
حیض براند و گویند قرن ایل چون بر زن حامله بندند بی وجع بار بنهد و
دیسقوریدوس گوید پنیر مایهٔ نر وی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر
گیرد منع آبستنی بکند ابن زهر گوید اگر پارهٔ پوست وی با خود نگاه دارند هیچ
مار گرد وی نگردد و دیسقوریدوس گوید خون وی چون بریان کنند جهة
امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهة دفع سم نافع بود و قضیب
وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را زیاده کند و نعوظ آورد
و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسند و هیچ گزنده گرد وی نگردد ابن زهر در خواص

آورده است

آورده است که چون دنبال او همچنان با پوست و گوشت و استخوان بسوزند
و با شراب سحق کنند و بر قضیب طلا کنند همین عمل کند و هو گوید ایل را
زهره نیست و اگر تیری بوی زنند و پیکان در وی بماند چون شکوفهٔ شیح
بخورد بیندازد و گویند قرن ایل بحرق قولنج را نافع بود تا حدی که گویند
در ساعت درد ساکن کند **ایرسا** بیخ سوسن آسمان گونیست و نام وی ایرسا
از بهر آن کرده اند که یعنی قوس و قزح است و گل وی زرد و سفید و لاژورد
بود و بهترین بیخ آن صلب بسیار گره خوشبوی بود طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح لطیف بود و سینه و شش
و عضل را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بر گزندگی مار بر موضع
زخم طلا کنند نافع بود و جهة سرفهٔ بلغمی مفید بود روفس گوید سودمند بود جهة
زهرها کشنده و ادویهٔ سمیه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند بلغم
غلیظ و مره صفرا براند و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و اگر با سرکه بخورند
گزندگی جانوران و مطحولان را بغایة نافع بود و خواب آورد جالینوس گوید
عرق النسا و فالج را بغایة نافع بود قاصر روغنی که در وی پخته باشد و اگر با
عسل فرزجه سازند بخود برگیرد بچه بیندازد و چون سلوق کنند و بر قفا زیر
و ورمها صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشی که ناصور شده
باشد پاشند گوشت برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را
سودمند بود و چون در بینی چکانند گند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد
دندان و مطازه را نافع بود و اگر در آن نشینند صلابة رحم و درد آن که از سردی بود
نافع بود رازی گوید بدل وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون با سه
وقیه لبن لفاح بود و اسحق گوید ایرسا مضر بود بشش مصلح آن عسل است و
ایرسا را بپارسی بیخ سوسن صحرایی خوانند و روغن وی چون در گوش چکانند
با سرکه درد گوش ببرد و منع نزلات بکند و مفتح ابواب بواسیر بود والسلام

باب الباء بادنج

راتج گویند و آن نارجیل
بابست و گفته شود **باقلا**، جرجر خوانند و فول گویند طبیعت وی نزدیکست باعتدال

وگویند سرد است در اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود خاصه تر وی
و بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و تر وی بد بود و کلف را زایل کند
بقراط گوید غذا نیکو دهد و صحت را نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیم کنند
و بر زخم که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ
بیاویزند مرغ از خانه باز ایستد و چون بکوبند و بر زهار کودکان ضماد کنند
موی رستن باز دارد و اگر مکرر کنند بر موضعی که سترده باشند همین عمل کند
و بهق را زایل گرداند خاصه با پوست و باقلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع
بود اما بغایت نفاخ بود و دشوار هضم شود و خوابهای آشفته بیند لیکن ضماد
کردن بر ورمهای انثیین و پستان که شیر بسته باشد بغایت نافع بود و قطع
ادرار بول بکند و چون با آب ارد جلبه و عسل بیامیزند محلل دمامیل بود و ورم
بن گوش و شبیب چشم را محلل بود و اگر با شب یمانی و زیت بر قضیب ضماد کنند
تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحهٔ امعا بود
و مزمن باشد قطع کند و اولی آن بود که چون یکبار جوش بزنند آب دیگر بجای کنند
تا نفخ آن کمتر شود و باقلای کهن را نفخ کمتر بود و گوشت بدن زیاده کند و آرد
وی چون رقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافه کنند و بخورند سرفه و
خشونت سینه و حلق را سودمند بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود و
خارش بدن پیدا کند مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطجن
کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعد
از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع بود **بارزد** قنه است و
بپارسی برزد خوانند و آن سه نوعست بری و بحری و جبلی و گویند دو نوعست
یکی سفید و سبک و آن خشک بود و یکی زرد بود و نرم باشد عسلی صافی تیز بوی و
این نوع بهتر بود طبیعت آن گرم است در سوم و خشک در دوم و گویند تر است — گرمست
جهت عرق النسا و نقرس بغایت نافع بود مقدار دو درم و چون از آن بخور برگیرد
و در شب خود بخور کند حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و صافی بیاشامند
بچهٔ مرده بیندازد و دفع زهرها بکند از مار و عقرب و اگر در مرهم کنند و با حنا زیت

ضماد

ضماد سازند نافع بود و اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد و چون سه نوبت
بیاشامند دیگر هرگز عود نکند رازی گوید بحور و خراج را نشاید که استعمال
کند شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی
بود و ورم ازرا تحلیل دهد رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود شیخ الرئیس
گوید مفسد لحم بود و اگر حل کنند بعسل و لعوق سازند سنگ گرده بگشاید و سنگ
بریزاند و زائیدن آسان کند اما مضر بود بسر مصلح آن اشق است جالینوس
گوید بدل آن دو وزن آن سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر **بادرنجبویه**
بادرنبویه گویند و بادرنگ و ترنجان و بقلة الاترجیه نیز گویند بپارسی بالنگو
گویند بهترین آن تازه بود طبیعت آن گرم و خشک در دوم سودمند بود جهت
علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهن خوش کند و نافع بود جهت جرب و سدهٔ
دماغ و قوت دل و جگر بدهد و فرح تمام آورد و در تقویت دل و تفریح آن نظیر
ندارد و خفقان را زایل کند و ذهن صافی کند و مقدار شربتی از آب وی پنج
درم بود اسحق گوید مضر بود بورک مصلح آن صمغ عربی است و اگر ورق آن با
شراب ضماد کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند
همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک
ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل بتجربت و از خواص
وی آنست که چون قدری از ورق و بیخ و تخم آن همه خشک کرده در خرقه کنند و با موم
محکم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام که همراه او بود هر که او را ببیند دوست
دارد و محبوب خلق گردد و دایم شادمان بود و مؤلف گوید بغایت مجربست
خوردن وی مقوی دل و دماغ و جگر و معده بود و جهت خفقان سوداوی و بلغمی
که سوخته بود بغایت نافع بود و آنرا مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در
دکلری هوا ینقلب اولد — تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود **بادآورد**
شوکة البیضاست و نبات وی در زمین ریگ بوم بود و در دامن کوهها بیشتر
بود و ساق وی بسطبری انگشت بود و قد آن مقدار یک گز باشد و کمتر باشد و
بیشتر در روی زمین پهن باشد و در اول که برگ بیرون کند سرخ بود و با خرخار

گردد و سفید شود و گل وی بنفش رنگ و سفید و سرخ بود و تخم وی مانند فلفل
بود و بغایت خارناک بود و نبات وی انبوه و خارهای دراز سفید دارد و بهترین
وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند
سردست در اول و بیخ وی سرد و خشک بود مسهل بلغم لزج بود و در وی قوة
تحلیل و تفتیح هست خاصه تخم وی نافع بود جهة اورام بلغمی و نفث دم و ضعف معده
و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و بر گزندگی جانوران چون ضماد کنند
نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهة نفث دم و درد معده
و اسهال کهن نافع بود و بول براند و بیخ آن جهة داء الثعلب بغایت نافع بود و
شربتی از وی یکدرم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح آن افسنتین بود و شیخ الرئیس
گوید بدل او در تبهاء بلغمی شاهترج بود **بادنجان** انب و وغد و مغد و حدق خوانند
بهترین وی شیرین فارسی تازه بود طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و اگر در روغن
بریان کنند شکم براند و اگر در سماق با سرکه بپزند امساک کند و درد معده و خام
آورد و سر و چشم را بد بود و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و
سده آورد و بواسیر پیدا کند و لون را سیاه گرداند شیخ الرئیس گوید کهن وی بد
بود و تازه وی سالمتر بود و جذام و صداع و بهق و بثور آورد و مولد کلف و سرطانات
و سده بود و اگر با سرکه بپزند سده جگر بگشاید لیکن گل وی در سایه خشک
کنند و سحق کرده طلا نافع بود جهة بواسیر و اگر بادنجان زرد در زیر بپزند و از آن
روغن موم روغن سازند و بر شقاق کعبین و میان انگشتان طلا کنند بغایت
نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ همچنان بکوبند و با روغن بنفشه بر
بواسیر طلا کنند ببرد و اگر بادنجان بسوزانند و خاکستران با سرکه بسرشند و بر
ثالیل طلا کنند سود دهد و گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم بکند بخاصه
چون بخورند و اولی آن بود که در آب و نمک فرو پاتند و سلوق سازند و با
روغن کنجد یا با دام بریان کنند یا با سرکه و کرو یا **بابونج** بابونه گویند و
بهترین وی آن بود که گل وی زرد رنگ بود و بزرگ طبیعت آن گرم و خشکست در اول
مفتح و ملطف بود و ورمهای صلب نرم گرداند و صداع سرد را نافع بود و جهة

تبها

تبها که از عفونت سودا و بلغم بود نافعست و ورمهای احشا را سود دارد و اگر بجوشانند
و در آب آن بنشینند سنگ گرده بریزاند و بول براند و بچه بیندازد و اگر بیاشامند
بول و حیض براند و بچه در زادن سهل گرداند و بدن را تنقیه تمام کند و اگر بر
ورم گرم تر ضماد کنند نافع بود و بخار وی در اکثر تبها بغایت نافع بود و اگر
با آب و سرکه بپزند و در آخر بند سر بخار آن دارند چشم را پاک گرداند و درد
زایل کند چون آدمان نمایند و اگر چشم با آب بابونه تنها بشویند درد ساکن
کند اما سحق گوید مضرست بحلق مصلح وی عسل بود و بدل آن در تقویت دماغ
و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است **بادروج** حوک خوانند و آن نوعی
از ریحان کوهی بود و در دامن کوهها روید و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست
در اول و گویند رطوبت فضلی در وی هست بهترین وی آنست که خوشبوی بود و از
ادویه قلبیه است و اگر عصارهٔ وی در چشم کنند چشم را جلا بدهد و رطوبات
از چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار خورند تاریکی چشم آورد و شکم
نرم دارد و باه برانگیزد و مولد ریاح بود و بول براند و دشوار هضم شود و
اگر بر گزندگی عقرب و زنبور ضماد کنند نافع بود و خوردن وی کرم در شکم
پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن پیدا شود شریف گوید چون در
آفتاب بجمل تحویل کند و بیرا بخایند بیابی در آن ساعت اندر دندان ایمن باشند
و اگر بخایند و در گوش نهند درد ساکن کند صاحب کامل آورده که در خوردن
وی هیچ منفعتی نیست و ضماد کردن منضج و محلل بود و از خوردن وی خلط
سودای بد تولد کند و چشم را تاریک گرداند و مصلح وی بقلة الحمقا بود و بدل
وی کادوزان وی سیسنبر **بنقع** شراب مست کنند است و گویند نبیذ العسل
است و صاحب جامع گوید نبیذ خرمائیست که از خرمای تر سازند و در نون صفت
نبید گفته شود **بخور مریم** شجرهٔ مریم هم بود و آن خنیلیست و بیخ آن عرطنیثا
وصفت آن در آذر بو گفته شد و بخور مریم را فعیلا سوس گویند طبیعت آن گرمست
در سوم و خشکست در دوم محلل و مفتح بود و طبع براند چون بپشم پاره بخود
برگیرند شیاف یا بر شیب ناف طلا کنند و چون بهند بیاشامند کرم دراز و کدو دانه

بدغوار برادتدریک
... دو شفر براغی لماد
الشوج بگذر

مرزوینه

بدرانج

ببندا برد و حیض براند و بچهٔ مرده بیندازد و بیرقانرا نافع بود و کلف ببرد و بر سپرز سخت شده طلا کنند نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند نافع بود جهة نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود خاصه ارنب بحری و چون با شراب بیاشامند مستی را زیاده کند **بداشقان** بدسکان و بدکشان و بدشقان نیز گویند و قاتل ابیه و لف الکلب هم گویند و ان حشیش است گرم و خشک اما ملطف و محلل بود و جهة اصحاب بلغم نافع بود رازی گوید بدل ان نیم وزن ان درونج و زیره کرمانی بود بوزن ان **برنج کابلی** ابرنج گویند و برنق گویند بپارسی برنک گویند طبیعه ان گرمست در اول و خشکست در دوم و ان دو نوعست بزرگ و کوچک بهترین ان کوچکست که لون ان بسرخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قانلات هیچ دوا باین نرسد مفاصل را سودمند بود و چنین اورده است که شربتی از وی ده درم بود با شیر تازه جهة حب القرع لیکن مضر بود بر و دها مصلح ان کثیراست و بدل ان بوزن ان ترمس و دو دانگ ان قنبیل **بردی** نباتیست که در اب روید و در مصر از وی کاغذ می سازند مولف گوید بشیرازی انرا نک خوانند و شاخ میان وی را پیزر گویند و در قوة مانند کاغذ بود و در سوختهٔ وی تجفیف زیاده بود طبیعه ان سرد و خشکست در دوم و اگر بر جراحتهای تر باشند خشک کند و اگر در سرکه خوبسانند و خشک کنند و بر ناصور بالند نافع بود و خاکستر ان الکله که در دهن بود سودمند و حبس نفث دم بکند و انچه مصری بود غذا دهد **پرسیاوشان** شعر الجن و شعر الجبال و شعر الارض ولحیة الحمار و شعر المتناثر و ساق الاسود و کزبرة البیر نیز خوانند و ان شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان گویند و بکرمانی کورسو خوانند و بهترین وی انست که چوب وی سیاه بود و ورق ان سبز و گویند بهترین انست که چوب وی بسرخی زند طبیعه ان معتدلست در گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود و سینه و شش را از فضول پاک کند و یرقان را و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند چون بیاشامند و شکم ببندد و مشیمه بیرون اورد و گزندگی سگ دیوانه و مار را نافع بود و چون با شراب

بیاشامند

بیاشامند و ملطف و محلل بود و جهة داء الثعلب نافع بود و موی برویاند و قنازیره و دمامیل را تحلیل کند و ربو و یرقان و عسر البول را نافع بود و اگر با لادن و روغن مورد یا روغن سوسن یا بزو و فا و شراب بیاشامند و بر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ انرا محکم دارد و اگر سوخته بر سر کل طلا کنند موی برویاند مسیح گوید مضر بود بسپرز مصطکی مصلح ان بود رازی گوید بدل ان در ربو بوزن ان سفته با نیم وزن ان رب السوس بود **بزر قطونا** بپارسی سفیوس و بیونانی فسیلیون و معنی ان برغوثی بود و بشیرازی بنکو گویند و ان دو نوعست سفید و سرخ بهترین ان سرخ بود که میل بسیاهی دارد و فربه بود چون در اب انداز ند در بن اب نشیند اما سفید سرد تر از سیاه بود طبیعه او سرد و تر بود در دوم و گویند در سوم و گویند معتدلست در تری و خشکی و حرارة بنشانند و اگر بریان ناکرده دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعه براند و اگر بریان کرده بود با روغن گل شکم ببندد و پیچ را نافع بود خاصه طفلانرا و لعاب وی جهة خشونه و حفظ و لذع معده نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن جهة نقرس با سرکه و جهة صداع با گلاب سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود و مداوای کسی که بنکوی کوفته خورده باشد با سفیداج و فلفل و حلتیت با مثلث کنند و بدل ان در تلیین طبیعه بهدانه بود یا تخم مرو و در تبرید و ترطیب تخم تورک **بزر الکرفس بستانی** طبیعه ان گرم و خشکست در دوم بول و حیض براند و سدهٔ گرم و جگر بگشاید و فواق که از امتلا بود سود دارد و شربتی از وی سه درم بود و جهة گزندگی جانوران نافع بود و شریف در خواص اورده که تخم خرو و کرفس همچنان کوفته با روغن گاو و قند چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند اما باید که غذا گوشت خروس فربه خورند و بدل ان در اثر فطراسالیون بود و جهة درد پهلو نافع بود و مصلح ان حماماست و گویند ده یک ان افسنتین و نیم وزن ان فطراسالیون **بزر الخبازی** بپارسی تخم خرفه گویند و بکرمانی خطمی گویند طبیعه ان معتدلست در حرارة و رطوبة و بهتر از تخم خطمی بود و طبع او معتدل بود و خشونة سینه را ساقط کند

بحلاب گرم بیاشامند طبیعه براند

وسیج و ریش روده را نافع بود و جهت گزندگی رتیلا و سموم نافع بود و چون با ادویه
حقنه کنند دفع مضرت ادویه حاده بکند و بدل آن تخم خطمی است **بزر الخطمی** بهترین
آن سیاه رسیده بود طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند معتدل است اگر با سرکه بر
بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و جهت سرفه گرم سودمند بود و چون
زفتی شکم ببندد و در ضمادات که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و سنگ
گرده بریزاند و بدل آن تخم خبازی بود **بزر الرطبة** بزر القداح و بزر الفصفصة
و بزر القتة و بزر القصب گویند و آن بزر العلقت بپارسی تخم اسپست گویند
بهترین وی زرد فربه بود طبیعت وی گرم و تر بود و در وی نفخی بود و باه را زیاده کند
و مجامعت را قوت دهد و شیر زیاده کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزر**
الجرجیر بپارسی تخم کنگر گویند و گیکیز گویند و بشیرازی کهزک بهترین وی بستانی بود
فربه طبیعت آن گرم و خشک در سوم و گویند در دوم سودمند بود جهت عسر البول
و بر نمش طلا کردن نافع بود و باه برانگیزد و درد ساقین را نافع بود و مقدار یکدرم
اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغمی آورد و صداع را دفع کند و منی بیفزاید
و بول براند لیکن تاریکی چشم آورد و بر کلف روی طلا کردن نافع بود و بدل آن تخم
گندنا است و گویند در طبیخ بدل آن خردل است **بزر السرمق** بزر القطف بود
و صفت آن در قاف گفته شود طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت و خشک بود
در اول و گویند گرم است و در وی جلا و تلیین بود و مضر است بسفل مصلح وی قند است
و گلاب **بزر الحرف** بزر بقلة الحمقاست و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا
و بقلة کیند و دندان ساو کفه و فرفحین این جمله اسم تخم تورکاست و باصفهانی تخم
بربهن و تبریزی تخمکان گویند طبیعت وی سرد است در سوم و سودمند بود جهت درد
جگر که از گرمی بود و جهت تبهای حاده مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و
با نبات بخورند و اگر بجلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافعست و جهت
لذع فم معده مفید است اما مقطع شهوت بود وقتی که افراط کنند و مضر بود بسپرز
و معده بلغمی مصلح وی قند است و بدل آن بزر قطونا **بزر الجزر** بپارسی تخم گزر
بستانی گویند جهت ریشها خورنده چون بکوبند و ضماد کنند نافع بود و اگر بخورند

باه را برانگیزد و بول و حیض براند و جهت استسقا و گزندگی جانوران نافع بود
قولس گوید درد ساقین را یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند نافع بود و
بدل آن بوزن آن انیسون بود **بزر السداب** بپارسی تخم سداب گویند بهترین
آن سیاه فربه بود طبیعت آن سرد و خشک در سوم نافع بود جهت صداع بلغمی چون
یکدرم تا دو درم بیاشامند و اگر با شراب بیاشامند جهت دفع زهرها نافع بود و
جهت عرق النسا نافع بود اما مقطع منی بود مصلح آن کثیراست با عسل و بدل آن
سداب **بزر الخس** بپارسی تخم کاهو گویند طبیعت آن سرد و خشک و مخدر و
منوم بود شهوت جماع ساکن کند و جهت کسی که احتلام بسیار افتد مفید است
و تقطیر منی را خشک کند مصلح آن مصطکی بود و بدل آن دم الاخوین **بزر البنج**
بپارسی تخم بنگ گویند و بلغتی دیگر خداع الرجال و آن سه نوعست سیاه و سرخ و
سفید و سیاه کشنده بود طبیعت او سرد و خشک بود در آخر سوم و از آن سفید
سرد است در اول سوم و خشک در دوم عصاره وی درد گوش را نافع بود و
خوردن وی مضر بود ضیق النفس و تاریکی چشم آورد و گرانی گوش و مداوای او
قی کنند با آب گرم صاحب تقویم گوید مصدع و مخدر بود مصلح وی عسل است
و انیسون و اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود چون در
حمام بر بدن طلا کنند و درد جگر مزمن را نافع بود **بزر الفجل** بپارسی تخم تربزه
خوانند بهترین وی آن بود که فربه باشد طبیعت وی گرم است در سوم و خشک در
دوم جهت نمش و کلف و بهق و اثر ریشها نافع بود چون با آب راز یانه طلا کنند
و بر بهق سیاه و سفید مالند با سرکه و گندش در حمام بغایت نافع بود و نفخی که
در شکم باشد تحلیل دهد و محلل قوی بود و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود
بجگر مصلح وی سپستان بود و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم
سپرز را تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان که ورم خناق
را نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران قایم مقام تریاکست صاحب تقویم
گوید مصدع و مضعف جگر بود مصلح وی کشنیز و شکر بود و جهت درد سپرز کهن
شده سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود

وبدل ان حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو گویند وبشیرازی
مرو رشک خوانند بهترین وی آنست که تازه و فربه بود ولون ان بسرخی
زند طبیعت ان گرم وترست باعتدال وبری وی بقدر بزر قطونا بود
واگر بریان کنند نافع بود جهت ذوسنطاریا وسحج وشکم ببندد ومنضج
دملها بود وبریان کرده مسهل بلغم بود ومقدار دو درم مستعمل بود و
مضر بود به شش مصلح وی جلنار رستنی وبدل ان بزر قطونا ودر انضاج بدل
وی بزر الکتان بود **بزر الجندقوق** بپارسی تخم اند قوقو گویند ودیوانیت
گویند وحماقا ودرتق نیز گویند بهترین وی آنست که فربه بود وبری با شلیم
طبیعت ان گرم وخشک بود معده را پاک کند ومقدار دو درم جهت گزندگی جانور را
چون با سکنجبین بیاشامند وازادویه باه بود وتخم وگیاه وی نیز مهیج
باه بود لیکن جرب آورد ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی شیلم است **بزر لسان الحمل**
بپارسی بارتنگ گویند وبهترین تخم تروشه طبیعت وی سرد وخشک بهترین
وی آنست که فربه بود وسیاهی که بسرخی مایل بود ونافع بود جهت سده جگر وگرده
وعرق النسا وقابض بود ومقدار مستعمل از وی سه درم بود وچون بیاشامند
نفث دم که از سینه بود قطع کند وفضول که از شکم روانه بود ببندد واسحق
گوید طبیعت ان گرم وخشکست ابن مولف گوید ان قول دور رست ومضر بود
به شش ومصلح ان عسل بود وبدل ان تخم حماض بستانی بود **بزر الحماض** حب الرحا قوزی قلاقی
گویند وبپارسی تخم تروشه وبشیرازی ترشیکک بهترین وی فربه سیاهی بود که بسرخی
زند طبیعت ان سرد وخشکست وبغایت قابض بود ومادۀ صفرا تسکین کند وروده
را پاک کند وشکم ببندد واسهال قطع کند خاصه که سبب خلطی گرم بود اما مضر
بود بگرده مصلح وی قند بود ودر خواص آورده که اگر تخم حماض در خرقه ببندند
وزن بر بازوی چپ بندد مادام که با وی بود آبستن نشود ورازی گوید تخم
حماض بری پیش از گزندگی عقرب اگر خورده باشند وعقرب بگزد هیچ مضرت
نرساند وتخم حماض بستانی بهترین ان بود که بسیاهی مایل بود طبیعت ان سرد و
خشکست وسودمند بود جهت مادۀ صفرا وتب غب ودموی مقدار مستعمل

دو درم بود

دو درم بود ومضر بود به سپرز مصلح ان تخم گزر ورازیانه وکرفس بود **بزر الکتان**
بپارسی تخم کتان گویند وبشیرازی کنداتک وبزرک هم گویند بهترین وی تازه
فربه بود طبیعت وی گرم بود در اول ومعتدل بود در گرمی وسردی وخشکی منضج
ریشها وورمها بود خواه گرم خواه سرد اندرونی وبیرونی وکلف وبرص را نافع
بود ودخان وی زکام ببرد واگر بریان کنند شکم ببندد ومقدار مستعمل از وی
سه درم بود وادرار بول بکند واگر بپزند وزن در آب ان نشیند ورم جاسیه که در
رحم بود تحلیل یابد اما معده را بد بود ودشوار هضم شود وغذا کم دهد ومضر
بود باششین مصلح ان کلنکبین بود با عسل وجالینوس گوید سودمند بود جهت
شقاق مقعد وریش شش وهر جراحتی که از خارج بدن بود بصلاح آورد و
مقوی اعضا بود ودیسقوریدس گوید چون بسوزانند وسحق کنند وبر ریش
مقعد افشانند خشک گرداند وزایل کند وبدل وی عصاره باقلا بود وگویند
حلبه در خواص آورده اند که چون بر برص ناخن ضماد کنند البته ببرد وچون بخورند
منی زیاده کند ودرد سینه را نافع بود **بزر النمام** بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین
وی بستانی سیاه رنگ بود طبیعت وی گرم وخشک بود حیض براند وزاییدن را
آسان کند ومقدار سه درم مستعمل بود وجهت بادکه در شکم بود وفواق امتلایی
بغایت نافع بود اما مضر بود به شش مصلح وی کثیرا بود وبدل وی تخم نعناع وتخم
بالنکو ساوی **بزر الهلیون** بپارسی تخم مارچوبه گویند ومارگیا خوانند بهترین
وی بستانی بود طبیعت ان گرم وتر بود در دوم منی بیفزاید وشهوت جماع برانگیزد
ومفتح بود وشیر زیاده کند ومقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود به مصلح او
عسل است وعسر البول را نافع بود وعرق النسا را دفع کند وقولنج بلغمی وریحی
بگشاید وگزندگی رتیلا را نافع بود **بزر الکشوث** رجول خوانند وبپارسی کشوث
گویند وبسریانی دیناره وشکوتا نیز خوانند طبیعت ان معتدلست در گرمی وسردی و
خشکست سده جگر بگشاید وسپرز را پاک کند وخلطهاء عفن بوق بیرون آورد و
جهت تبها مرکب از بلغم ومره صفرا نافع بود واگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن
کند وچون بجوشانند شکم ببندد وقوه معده بدهد وبول وحیض براند وجهت

سیلان رحم نافع بود و عصارهٔ وی چون تر بود با قند جهة یرقان مفید بود مصلح
وی عسل بود و گویند صمغ عربی و بدل آن چهار دانگ آن افسنتین بود **بزر القثا**
بپارسی تخم کاشنی گویند بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود طبیعه آن معتدلست در
گرمی و سردی و خشکست و نافع بود جهة تبهاء صفراوی و جهة سدهٔ جگر و یرقان مقدار
دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم
کشوث **بزر الانجره** قریص و ساسارکشت خوانند و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند
طبیعه آن گرم و خشکست در دوم بهترین آن بود که فربه بود و در وی تلطیف بود و گویند ترشت
و در بهار صلب بی گوشش را نرم گرداند و باه بیفزاید چون با شلث یا شکر و تازه بیاشامند
و اگر بکوبند مقدار سه درم و با شراب یا شکر و بیاشامند جماع را قوة دهد شریف گوید
چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را ستبر کند مصلح او صمغ عربی
بود یا کثیرا و بدل آن حرف و قردمانا بود و گویند بدل آن تخم گندنا و تخم جرجیر بود و بسیار
خوردن وی سرفه پیدا کند و مداوای آن شراب بنفشه و جلاب بود **بزر الفنجنکشت**
حب الفقد خوانند و بپارسی پنجنکشت گویند و بشیرازی تخم دل آشوب و فلفل کوهی نیز
گویند و در کنار رودها روید و بهترین وی آن بود که بوی تیز دارد طبیعه آن گرم و خشکست
در دوم باده درم سکنجبین بیاشامند جهة ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه
بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و مفتح سدهٔ جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود
مصلح آن شیر و ترنجبین است **بزر الکراث** بپارسی تخم گندنا خوانند بهترین آن فربه
بود طبیعه آن گرم و خشکست اگر بخور کنند با قطران در شب دندانی که کرم داشته باشد
کرم بکشد و اگر در شب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از وی با دو درم تخم
مورد نافع بود جهة نفث دم که از سینه بود و نافعست جهة کسی که شهوتش منقطع شده
باشد و اگر در سرکه اغاز کنند ترشی ببرد و این از خواص است و گویند اگر کسی خواهد که
مجامعت بسیار کند و هیچ مضره بوی نرسد تخم گندنا با شراب بیاشامند **بزر اللفت**
تخم شلغم گویند بهترین وی آنست که سرخ رنگ بود طبیعه آن گرم و ترست و باه بیفزاید و
نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم ادویهٔ قتاله بکند و شریف در خواص آورده
که چون تخم شلغم بر گردن ببندند نافع بود جهة ورم اربیه و مجربست و اگر بیاشامند نعوظ

آورد وجهة

آورد و جهة درد پا که از سردی و قولنج سخت شده باشد بغایة مفید بود اما مضر بود
بسپرز مصلح وی تخم خربزه بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و مولف گوید از
خواص است که چون کهن گردد و نمک در میان آن نبود و بکارند کرنب بروید **بزر**
البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعه آن گرم و خشکست و در وی رطوبة فضلیست
باه را تحریک دهد برا جهای سرد **بزر السلق** بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو نوعست
و در سیمین گفته شود طبیعه وی سردست و در وی اندکی خشکی بود و معده را بد بود و
شکم براند و منفخ و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمیست **بزر القثا** بپارسی تخم
خیار زه گویند و بشیرازی شنکبار بهترین وی آن بود که فربه بود طبیعه آن سرد و تر بود
و از تخم خیار بهتر بود و بول براند و مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم چون بکوبند
و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند اسحق گوید مضر بود بسپرز مصلح وی سکنجبین
بود و بدل وی بزر القثد **بزر القثد** بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ
بهترین وی آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود طبیعه آن سرد و ترست و نافع بود
جهة احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر بود و درد دشش گرم و ریش آن را نافع بود و
اسحق گوید مضر بود با نثیین مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بزر القثا **بزر البطیخ** تخم خربزه
گویند بهترین آن شیرین بود طبیع او گرم و ترست روده را پاک کند و مجامعت را بیفزاید
و شیرهٔ وی جهة سرفه گرم نافع بود و درد سینه که از ورم گرم بود دفع کند و خشونة دهن
و حنجره و حلق نرم گرداند و تشنگی بنشاند و جهة تبهای حاده و تپی که سبب آن
صفرا سوخته بود سود دارد و ورم جگر را نافع بود و سدهٔ او بگشاید و بول براند
و گرده و مثانه را پاک کند و سوزش آن قطع کند و بقیة ورمها گرم که باشد
تحلیل دهد اسحق گوید مضر بود بسپرز مصلح آن عسل است و مقدار ده درم تا پنج درم
مستعمل بود صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود با خفا مصلح وی عصارهٔ زرشک
بود و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد **بزر الورد** تخم گل گویند بهترین
آن بود که از گل تازهٔ فارسی گیرند طبیعه آن سرد و خشک و قابض بود و بن دندان
محکم کند و قلاع را زایل گرداند چون در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود معده
و روده را پاک کند و مقدار دو درم مستعمل بود و نافع بود جهة اسهال مزمن و درد

انرا بغایت سود مند بود و خوردن ان مضر بود بشش مصلح ان کثیراست **بزر الریحان**
بپارسی تخم شاهسفرم گویند بهترین وی انست که سیاه فربه و کوچک بود و خوشبوی باشد
طبیعت او گرم و خشک بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و نافع بود جهة دوار و
رعاف و مقدار نیم درم بریان کرده پیچ را نافع بود و شکم ببندد و یک مثقال با آب
سرد و گلاب تر کرده فرو برند قطع اسهال مزمن بکند و مصلح وی مرزنگوش بود
و بدل ان تخم مرو **بزر الشبت** بپارسی تخم شبت گویند بهترین وی انست که فربه بود
طبیعت ان گرم و خشک است باعتدال و شیر را براند و بواسیر را قطع کند چون بسوزانند
و ضماد کنند و مقدار دو درم مستعمل بود لیکن مغثی و مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود
و بدل ان دو وزن ان شبت **بزر الکرنب** تخم کرنب است بشیرازی تخم کلم گویند
بهترین ان تازه فربه بود طبیعت ان گرم و خشک خراز را نافع بود و اگر بخورند منع
مستی بکند و دیر مست شوند و منی بیفزاید و مقدار یکدرم مستعملست **بزر الاسفاناخ**
بهترین وی انست که بسرخی مایل بود طبیعت ان سرد و تر بود و نافع بود جهة تب و درد دل
و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بسپرز مصلح وی طین مختوم بود **بسر** غوره خرما
بشیرازی خرک گویند طبیعت ان سرد و خشک بود در دوم شیرین میل بحرارة دارد و در وی
قبضی بود و طبیخ وی شکم ببندد و انچه سبز بود حبس در وی زیاده بود و دشوار هضم
شود و مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح و سده بود مصلح ان سکنجبین ساده است
بسفایج تشتیوان گویند و اضراس الکلب نیز خوانند و تشمیره و ثاقب الحجر و کثیر
الارجل نیز گویند بهترین ان قرنفلی طعم بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی
بود طبیعت ان گرمست در دوم و خشک در سوم مسهل سودا و بلغم لزج بود و اسهال
وی بغیر مغص بود و شربتی از وی از ده درم تا پنج درم بود و محلل نفخ و رطوبات بود
و مفرح نه بذات بسبب انکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ
گرداند و از خواص وی انست که شیر را چند دوازان بسته حل کند و اسحق گوید مضر
بود بگرده مصلح ان هلیله زرد بود و بدل ان افتیمون بوزن ان و دانگ و نیم ان بلج
هندی **بسد** اصل المرجانست و ان سه نوعست سیاه و سرخ و سفید بهترین ان
سرخ بود باریک بپارسی انرا خرهک خوانند طبیعت ان سردست در اول و خشک در سوم

وباید که

وباید که سوخته استعمال کنند و صفت سوختن وی انست که در کوزه کواری نو کنند
و سران بگل حکمت بگیرند و در تنور خباز نهند شب و بامداد بیرون اورند و در وی
قبض و تجفیف بود اما تجفیف وی زیاده از قبض بود و قطع نزف دم بکند و چون
در چشم کشند چشم را فوخ دهد و آب رفتن باز دارد و باید که بعد از سوختن او
بشویند و گوشت زیاده بخورد و از ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش
رودها را نافع بود و عسر البول را سود دارد و مقدار یکدرم مستعمل بود و
در سنون دندانرا جلا دهد و رازی در خواص اورده از قول اسکندران که اگر بند
در گردن مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی
روانه بود که بار سوخته بیاشامند باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین
بود اسحق گوید مضر است بگرده مصلح وی کثیراست **بوستان افروز** و بوستان ابروز
نیز گویند بهترین ان بود که در سایه خشک کنند طبیعت ان سرد و خشک بود معده و
روده را پاک کند و حرارة معده و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی با سکنجبین
بیاشامند مقدار ده درم مستعمل بود **بسباسه** بشیرازی نیز باز خوانند بهترین
وی انست که بزردی مایل بود یا بسرخی و خوشبوی بود طبیعت ان گرم و خشک در
اول دوم محلل نفخ و صلابات غلیظ بود چون در قیروطی کنند بوی دهن خوش
کند و شکم ببندد و معده را قوة دهد و سپرز را فوخ دهد نافع بود و رحم را نیکو بود
و بیج و نفث دم را سود دهد و باه بیفزاید مصلح وی صندل و کافور بود و بدل ان
چهار دانگ وزن ان جوزبوا بود **بصل** بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید
بود طبیعت ان گرم و خشک در چهارم و در وی رطوبتی بود و گویند گرم و ترست
ملطف و مقطع بود و باه بیفزاید و شهوة برانگیزد و آب گردش را نافع بود
و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اگر بر ناخن سبز طلا کنند تنک شود و بر داء
الثعلب سود دهد و بر گزندگی سگ دیوانه مفید بود و حیض براند و اگر آب وی
در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن با
زرده تخم مرغ نیمبرشت کوفته بر مقعد ضماد کنند ورم انرا بتحلیل دهد و بتجربت
بسیار خوردن وی سبت و مضر بود بعقل و لعاب بسیار اورد و افواه بواسیر

بصل الفار بصل القی بصل عنصل پیاز دشتی
هو اسقیل

بیاه صوغانی جرجه

بکشاید مصلح وی سرکه با کاشنی بود که بخورند **بصل الزیر** بلبوس است و بصل
ماکول نیز کویند وان بیاز لزنت وبشیرازی بیازتلکه خوانند طبع او کرم وخشکست
دراول ودروی رطوبتی فضلیست جالینوس کوید کرم وخشک بود در دوم بسیار
خوردن وی فربهی اورد وباه برانکیزد و قوة پشت بدهد وهضم طعام بکند
ونعوظ تمام اورد و بر بهق و کلف کنند نافع بود واکر با فلفل سحق کنند و بر صرع
ضماد کنند در دو معین را ساکن کند واکر با سر ماهی بریان کنند و بر ریش زنخ افشانند
نافع بود وریش سر را سودمند بود ومضر بود بعصب ومغص اورد و نفاخ بود و
مصلح وی کاشنی بود بعد ازان شیر تازه وصاحب تقویم کوید مصدع بود مصلح وی
بید و کافور بود وکلاب وبدل ان عنصل است **بصل الزجی** بیاز نرکس خوانند طبیعت
وی کرم وتر بود با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وجون جهار درم از وی با
ماء العسل بیاشامند بچه مرده وزهار بیندازد وجون دو مثقال با عسل بیاشامند
قی اورد وکرم در شکم بکشد ومنضج ورمها کرم بود واکر قضیب بوی بمالند تر بابا
ادمان کنند قضیب سبز و قوی کند واکر سه عدد بیاز نرکس در شیر خو بپاشند سه
یکشبانروز وسحق کنند وبر قضیب طلا کنند بغیر از سر و بدان ادمان کنند اکر عنینی
بود بحال اول باز اید **بطیخ** بپارسی خربزه کویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین
قول اکثر انست که سردست در اول درجهٔ دوم و ترست در اخران وبعضی کویند کرم
بود وبحقیقت جون شیرین بود کرم وتر بود وادرار بول بکند وسده را نافع بود
وجون بیخ وی بجوشانند وبیاشامند قی بی زحمت اورد وخربزه مستحیل کردد
بدان خلط که در معده زیاده بود و حرقت افتاده بود و معده و حیضه اورد و اکر در
معده تباه شود سم کردد مصلح وی سکنجبین است که بعد ازان بخورند وباید که
میان دو طعام خورند واکر در معده تباه شود البته قی کنند ودر معده رها نکنند
واکر پوست وی در حمام بخود بمالند اندام را پاک کرداند خاصه لون روی را واکر
خشک کرده بعوض اشنان دست بدان بشویند زهومت زایل کند واکر پوست
وی با کوشت کاو بپزند زود از معده بکذرد واکر پوست وی خشک کرده در دیک
کوشت غلیظ باشد اندازند زود بجنبد ومهرا کردد **بطیخ زقی** بپارسی خربزه هندی

کویند

کویند وبشیرازی خیار کدو وبتبریزی هندوانه کویند بهترین وی ان بود که ابدار
وشیرین بود طبیعت وی سرد وترست در دوم نافع بود جهت مرضهای کرم وتبهای
محرقه ومزاجهای کرم ودفع تشنکی بکند واکر با سکنجبین بیاشامند بول براند
ومثانه را بشوید واب وی جون با قند بیاشامند تبرید زیاده کند ومضر بود
به پیران ومزاجهای سرد خونی بد از وی حاصل شود وبلغم انکیز بود واخلاط
را خام کرداند مصلح وی قند بود یا عسل که با وی خورند یا بعد از وی **بط** اوردک
کوشت وی بسیار حرارت ورطوبت بود وترتر از مرغهای آبی بود اما دیرتر از معده
بکذرد وپیه وی سکن وجعها ولذعها که درعمق بدن بود بکند وفاضلتر از جمیع
مرغها بود وکوشت وی لون را صاف کرداند وباه بیفزاید وفربهی اورد وجون
بهضم شود غذا بسیار دهد وخونی نیک از وی متولد شود واکر با اسفیدباج
ونخود کنند ناه دارچینی در اندرون وی کنند واندرون وی بکشنیز وکرفس
وسداب ودو دانه سیر فقنک بیاغنند نافع بود **بطم** بپارسی بن کویند ودر
حبة الخضرا کفته شود **بطراساليون** فطراساليونت وکفته شود ومعنی ان
کرفس جبلی بود بطرا بیونانی کوه است وسالیون کرفس **بوالضب** بپارسی سرکین کلربوی
سوسمار کویند وبشکل سوسمار هم خوانند بهترین وی سفید بود وکرم وتر وقابض
بود برص وبهق وکلف را نافع بود وسفیدی جشم زایل کند وجشم را جلا دهد
وحکه را نافع بود وبشیرازی سرکین ناترنک کویند **بوالمعز** بپارسی سرکین بز خوانند
وبشیرازی بشکل بز طبیعت ان کرم وخشک بود خنازیر را تحلیل دهد وورم سپرز
وورم صلب را نافع بود جون خشک بود بوزن نیم درم در پشم پاره بجود بر کیرند
سیلان رحم باز دارد واکر سحق کرده با عسل بسرشند وطلا کنند در مفاصل
را نافع بود وبا شراب بر کزندکی سک دیوانه طلا کنند سود دهد وسرکین بز کوهی
داء الثعلب را نافع بود ومستسقی را در افتاب ضماد کنند سود دهد وبا سرکه
بر کزندکی جانوران نهند سم ان جذب کند **بوالکبش** بپارسی سرکین کوسفند فتح بوی
کویند ومیش کویند واکر با سرکه بر ثالیل طلا کنند نافع بود وسوختکی آتش را
نافع بود **بوالبعیر** بشیرازی بشکل کویند جون بر ثالیل نهند سود دارد وبخور

دوع بوی

كنند قطع رعاف بكند چون خشك كرده بسايند و در بيني دمند نافع بود و درد
مفاصل را مفيد است **بقم** چوب درختيست كه از طرف هند خيزد و صباغان استعمال
كنند طبيعت آن گرم و خشك بود در دوم گوشت برویاند و قطع خون بكند از همه عضو
بقيش بيونانی بقسيس خوانند و اهل شام شمشار گويند و بپارسی شمشاد گويند
و شمشاد انواعست نيشابوری و سروه و بغدادی و روغن وی از نيشابوری و
سروه گرم ترست و شمشاد بغدادی بزرگتست از انواع شمشاد چون از زمين
برايد راست برويد و در سرما نازك باشد و ورق آن مانند ورق مورد بود و
تخم وی مانند تخم مورد باشد **بقلة الحمقا** بقلة المباركه است ديگر اسمها در برز الحمقه
گفته شود و بشيرازی توركه گويند بهترين وی تازه بود طبيعت وی سرد و تر بود در سوم
و گويند در آخر دوم صفرا شكننده و قی باز دارد چون ده درم از وی بياشامند
منع نزف دم بكند و ثاليل را دفع كند و اگر برورمها گرم كه مخوف بود ضماد كنند
نافع بود و آب وی چون بياشامند كرم را بكشد و گزندگی جانوران را سود دارد و اگر
با روغن گل در سر مالند جهت درد سر كه از آفتاب بود نافعست و سوزش مثانه و
درد از اسود و دهد چون بخورند و درد چشم كه از گرمی بود ضماد كردن نافع بود و
عصاره وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد چون بخورند و جهت سحج روده
و اسهال مراری حقنه كردن نافع بود و تبها حاده را سود مند بود ليكن باه را مضر
بود و بسيار خوردن وی تاريكی چشم آورد و شبكوری پيدا كند مصلح وی كرفس
و جرجير و نعناع بود و گويند مضر بود بروده مصلح وی مصطكی بود **بقلة خراسانيه**
بقلة حامضه گويند بپارسی تره خراسانی گويند طبيعت آن سرد و خشك در سوم و
گويند در اول شكم ببندد و جهت مره صفرا سود مند بود و اشتهاء طعام باز ديد كند
و محروری مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود **بلوط** در وی قبض بيشتر بود كه
در شاهبلوط و در قشر وی كه آنرا جفت خوانند قبض زياده تر بود كه در بلوط و
بهترين وی تر فربه بزرگ رسيده بود طبيعت وی سرد و خشك بود در دوم و گويند در
اول و گويند خشكی وی در سوم است و گويند گرم است در اول منع نزف دم بكند خاصه
جفت وی و غذا بسيار دهد و جهت صلابات با پيه بز گوزن نافع بود و اگر بسوزند جهت ريشهای

قلاع

قلاع نافع بود و شكم ببندد و اگر طبيخ وی كسی را كه اسهال مزمن و قرحة امعا بود به
بياشامند سود مند بود و اگر از طبيخ وی با از وی فرزجه سازند و زن بخود برگيرد
سيلان مزمن كه از رحم آيد باز دارد و ليكن بلوط غذاء ثقيل بد دهد و دشوار هضم
شود و صداع آورد اسحق گويد از بيست درم زياده نبايد خورد و مضر بود بمثانه
مصلح وی آنست كه بريان كنند و با قند بخورند و بدل بلوط بوزن آن خرنوب نبطی
بود **بليلج** بپارسی بليله گويند بهترين وی آنست كه زرد و رسيده بود طبيعت او
سرد است در اول و گويند در دوم و خشكست در سوم و در وی قوت ملطفه قابضه بود و
معده را قوت دهد و استرخاء رطوبة آنرا نافع بود و معده را دباغت كند و گويند شكم
ببندد و بعضی گويند ملين فقط بود و روده را نافع بود و مقعده و چشم را قوة دهد و
اگر در چشم كشند آب رفتن باز دارد و در طبيعت نزديك امله بود و هليله كابلی بود
و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و مقروی نزديك بفندق بود اسحق گويد مضر
بود بسفل مصلح وی عسل بود و بدل وی امله است و گويند بدل وی فاغيه خشك
و دو دانگ وزن آن آس و يك آن هليله سياه بود **بلادر** انقرديا خوانند و ثمر البلادر
نيز گويند بهترين آن سياه فربه بود چون بشكنند بسيار عسل بود طبيعت آن گرم و
خشكست در چهارم سود مند بود جهة كسی كه بلغم و رطوبة بروی غلبه كرده باشد
و جهة استرخاء عصب و نسيان و فالج و لقوه نكاية نافع بود و قوة حافظه بدهد
و ذهن را تيز گرداند و جهة هر مرضی كه در دماغ باز ديد آيد كه از سردی و تری
بود نافعست و مقدار مستعمل از وی نيم درم بود و در استعمال او خطر بود و اگر
در شيب بواسير دود كنند بواسير را خشك گرداند و عسل وی بر داء الثعلب بلغمی
بمالند نافع بود و از جمله سمومات بود و سوزنده فم بود و خلطها و جنون و
برسام باز ديد كه و تقطيع در حلق و سوزش دهن و لذع در معده و روده و تبها
حاده باز ديد كند و دو مثقال اين عمل دارد و سم باشد و گاه بود بكشد ابن مولف
گويد كسی را ديدم كه او عسل بلادر خورده بود و چند نوبة پوست اعضای او بريخت
و بمرد و اگر با مغز گردكان بخورند مضرة نرسانند و اين از خواصست اگر شكر نيز
اضافه كنند بهتر باشد و مداوای كسی كه بلادر خورده باشد بدوغ گاو و جواب

بلغم بهار
مو ادبهان

بلادر
مو آذربو

وروغن بادام ولعاب به دانه کنند ودر اب برف نشانند ودر همه چون عسل
وی مستعمل بود وعسل ازوی چنان گیرند که انبری آدزکون کنند وتن بلادر در
انبر گیرند وبیفشارند تا عسل ازوی بیرون اید بعد ازان باروغن گاو بجوشانید
بیاپزند وکودکان ودر معجون کنند بدیعوری گوید بدل وی پنج وزن وی سغر
فندق ودانگ ونیم وزن ان روغن بلسان وشش یک ان نفط سفید بود
بل میوه هندیست مانند قثا گر وگویند مانند انار است وگویند نار هندیست
بوست وی رابل خوانند وتخم وی رابل وحب وی راتل گویند محمد زکریا گوید بل میوه
از هندوستانست وازدرختی حاصل میشود مانند درخت زرد الو وابن مولف
گوید بل میوه هندیست مقدار یک زرد الو کوچک گرد شکل واشان او رابلی
خوانند بکسر با بهترین ان بود که شیرین باشد ودرخت وی را حاماراقطی خوانند
وگفته شود طبیعت او گرم وخشک در دوم وگویند درسوم قابض بود واحشا را
قوة دهد وجهة صلابة عصب ورطوبات ان نافع بود ومرضهای سرد مثل فالج و
لقوه واسترخا را سودمند بود وقی باز دارد ودرد جوارحشات شکم ببندد و
باد بشکند **بلج** چوب سبز بود ولیف خوانند وجلال نیز گویند وان چون سبز
بود بشکافند وبیرون آورند وازا پارسی غوره خرما گویند وچون در غلاف باشد
طلع خوانند وصفت طلع گفته شود طبیعت بلج سرد وخشک بود در دوم شراب وی
شکم ببندد وخاصه که با شراب عفص بود بیاشامند وسیلان رطوبة از رحم باز
دارد وخون که از بواسیر اید ببندد ومعده را دباغت کند اما سینه وشش را
بد بود بسبب خشونه که در وی هست ودیر از معده بگذرد وغذا اندک دهد و
سده جگر اورد وبسیار خوردن وی خلطهای غلیظ در شکم باز دید کند وممسک
بول بود مصلح وی خیره بنفشه بود که بعد ازوی بخورند **بلسان** شجره معروفت
وبرگ وی ببرگ سداب ماند اما سفید تر بود ودر موضعی که ان را عین الشمس
خوانند بیش نبود وروغن وی بهتر وفاضلتر از حب وی بود وحب وی بقوة تر
از عود وی بود وصفت عود در عین وحب در حا وروغن در دهن گفته شود
بنفسج بپارسی بنفشه گوید بهترین وی لاجوردی بود طبیعت وی سرد است در دوم

وترت

وترست در سوم گویند سرد وترست در اول مولف گوید بنفشه چهار نوعست
یکنوع بنفشه کازرونی گویند اول بنفشه او وی در رسد اگر در آفتاب گرم کنند
ودر باغ بکارند زرد شود ووی را اب گرم باید ویکنوع را بنفشه طبری گویند
در ماه اسفندارمذ وفروردین بشکفد ویکنوع بنفشه اصفهانی خوانند و
ان سفید باشد در اول بهار تا فروردین بشکفد ویکنوع را مرغزی گویند
وهیچ نوع در شیراز بهتر ازوی نیست ودر ربیع نیکو بشکفد وچون بخورداد
ماه رسد بشکفد سبل اورام حار بود وچون بروی ضماد کنند با ارد جو و
صداع که از گرمی بود ساکن کند وبوییدن وضماد کردن وسرفه گرم را نافع بود
وسینه را نرم کند ومسهل صفرا بود وشربتی ازوی از دو درم تا چهار درم بود و
چون با اب بیاشامند خناق وصرع کودکان را که ام الصبیان خوانند نافع بود و
جهة درد مقعد وشقاق وورم ازا ضماد کردن بغایة نافع بود ومسهل بود
بقوة جاذبه وبعضی گویند مسهل بود لمزوجه وچون صلح معتدل ازو حاصل
شود واگر بر ورم معده وجگر گرم ضماد کنند نافع بود وچون بیاشامند یا بپزند
بپزند واب ان بر سر ریزند جهة صداعی که از حرارة باشد نافع بود وخوردن
وی مضر بود بدل مصلح وی انست که با انیسون خورند وبوییدن زکام سرد
را مضر بود باید که با قیصوم ومرزنگوش بویند وزکام گرم ونزلات که در سینه ریزد
نافع بود وخوردن وبوییدن دق شانه را سود دهد وورق وی چون بکوبند
وتر واب ان بگیرند وبا قند بکوبند وبکودکان که مقعدشان بیرون اید دهند
بغایة نافع بود وبدل وی ورق خبازیست یا نیلوفر وگاوزبان وگویند بدل
او نیلوفر وپرسیاوشانست **بنجنکشت** ذو خمسة اوراق خوانند ودرخت
وی در کنار رودها روید وورق وی مانند ورق شهدانه بود ومستعمل ازوی
گل وی بود پس ورق وی وتخم وی وچوب وی نشاید که استعمال کنند بهترین
وی تازه بود طبیعت او گرمست در اول وگویند در سوم وخشکست در سوم ودر وی
قبضی هست با تفتیح وتحلیل وتلطیف بود وجهة صداع سرد ضماد کردن نافع بود
وجهة سده جگر وصلابة سپرز مفید بود واگر در شب بشت بگسترند منع احتلام

ونعوظ بکند وزنان چون شهوة برایشان غلبه کند در شب خورد دود کنند
ساکن گردد و خوردن وی گزندگی مار را و بر گزندگی سگ دیوانه و بهایم
طلا کردن نافع بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبت بود
و چون بریان کنند درد سر کمتر آورد و مضر بود بجامعت مصلح وی صمغ عربی
بود **بندق** بفارسی فندق گویند بهترین وی بزرگ بود طبیعة وی گرمست
با عتدال با اندک خشکی و گویند گرمست در سوم و ترست در اول و پوست وی
وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی عقرب را نافعست چون
با انجیر و سداب خورند و گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از طعام خورند
سموم را نافع بود و گویند فندق معده را بد بود و اگر سحق کنند و با ماء العسل
بیاشامند سرفهٔ کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با
پیه کهن و یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی
بر رویاند و بعضی گویند بندق سوخته چون با زیت بسایند و بر میان سر
طفل که چشم وی ازرق طلا کنند ازرقی ببرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه
کنند بقراط گوید خوردن فندق دماغ را قوة دهد و پوست وی شکم ببندد
و مغز وی منفخ و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود مصلح وی فانیدست
و بدل آن مغز جوز و گویند جلغوزه است **بندق هندی** رته خوانند و آن
ثمریست بمقدار فندق اما کوچکتر بود و لون آن تیره گی زند و بغایة املس بود و
جوز القیء نیز گویند طبیعة آن گرم و خشکست در اول اگر با سرکه بر خنازیر
طلا کنند تحلیل دهد و جهة لقوه سه روز سعوط سازند و در خانه تاریک
بنشانند رطوبة از بینی وی روانه شود و صحة یابد و صرع و سدر و مالیخولیا
را نافع بود و جهة نزول آب کحل کردن و سبل و شبکوری را سعوط کردن ـ
باب مرزنکوش سودمند بود و با اثمد کحل کردن احولی ببرد و دو درم از
وی ربو و هیضه را نافع بود و اگر حل کنند و فرزجه سازند و زن بخود بر
گیرد حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و عصارهٔ وی مسهل بلغم مائی
و سودا و صفرا وی بود و برص و کلف و یرقان را نافع بود و با سکنجبین قولنج را

سود دهد

سود دهد و تب ربع را مفیدست و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود و
مجموع زهرها را مفیدست و قوة اعصاب دهد و فالج و لقوه را بغایة
نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوة هاضمه دهد و اگر بر اعصاب سست
طلا کنند سخت گرداند و اگر بیخ وی با دو درم شراب بیاشامند ذات الجنب
و ربو و سرفهٔ کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد **بنک** مانند
قشوریست که از بیخ مغیلان در بن خیزد سفید و زرد بود بهترین وی
زردست سبک خوشبوی و سفید و فربه بود طبیعة وی گرم و خشکست
در اول قوة اعضا دهد و جلد را پاک گرداند و نشف رطوبة که در شب جلد
بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد
را قوة دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و دماغ سرد را قوة دهد
بسنس ~~[illegible]~~ در قوة مانند عدس بود طبیعة آن معتدلست در یبوست و قابض
بود مانند عدس بر فتق و قبیله کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم
ببندد و مولد سودا بود مصلح آن روغن بسیار بود و بشیرازی آنرا اشنو گویند
بوزیدان بعربی ستنجل خوانند و صاحب جامع گوید در مصر ستنجل را
بعوض بوزیدان استعمال کنند و این سهوست و حکما گویند بتحقیق ستنجل
بود و صاحب جامع گوید چوبی هندیست و این مولف گوید بوزیدان در طرف
اسواپری باشد و در زمین هند سملیت بطرف خطای تعلق دارد اما مثل
مصری نیست زیرا که از آن مصری سفید و ثقیل و صلبست و از آن دیگر مواضع
سبک و سست و زرد رنگ و گویند بهترین آنست که سفید و سبز بود و خطوط
بسیار بر وی بود و تازه بود طبیعة وی گرم و خشکست در سوم و در وی رطوبة
فضلیست جالینوس گوید گرم و خشکست در سوم و گویند بقوة بهمن بود و
درد مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها را دفع کند و
یکدرم از وی مسهل مای اصفر بود و نافع بود جهة خلطهای سرد و بلغم و عصب
را پاک کند و منی بیفزاید و زنان جهة فربهی استعمال کنند و فربه کننده است
چون با آرد برنج با شیر حلوا سازند فربه کند و لون را سرخ کند و نفع وی در درد مفاصل

ونقرس مانند سورنجان بود اسحق گوید مضر بود بانثیین مصلح ان خردل است
وگویند تخم کرفس است وقند وشربتی از وی پنج درم بود و در معاجین بدل وی
دو وزن او بهمن بود و اگر یافت نشود بوزن ان وج و نیم وزن ان زرنباد بود
بورق انواع بسیار است بهترین ان ارمنی بود و از انطرون خوانند و
افریقی از ایشان بقوة تر بود و ارمنی تنک و سفید بود طبیعت ان گرم است
در اخر دوم و خشک در اول سوم عیسی گوید گرم و خشک در دوم جلا بقوة
بدهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را ساکن کند اگر با زیره و میفختج بیاشامند
طبع را نرم دارد و بادها بشکند و بر حکه و برص طلا کردن سودمند بود
و دملها را نضج دهد و چون با اب خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش
ببرد و رطوبتی که از گوش اید دور کند و اگر با سرکه در گوش چکانند چرک گوش
ببرد و پاک گرداند و سحق کرده با سرکه چون بدان غرغره کنند علق که در حلق
چسپیده باشد بیندازد و با ادویه قاتلات دود بود و کرمها بکشد و بیرون
اورد و همچنین اگر با شکم و ناف بمالند و نزدیک اتش نشینند همین عمل
کند و اگر با شراب در گوش کنند کری ببرد و رازی گوید اگر دو درم از وی
با سه درم روغن زنبق بسایند و بر سر قضیب بمالند نعوظ تمام اورد مجهول
گوید چون بغایة سحق کنند و با عسل بر قضیب و خصیه و گردان طلا کنند
نعوظ تمام اورد فولس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود بروغن گل
بسرشند و بران نهند زایل کند و ارسطاطالیس گوید نشف رطوبات از
زخم بکند و قوة معده بدهد و زهرها را نافع بود و داء الثعلب و حیه را
و برص را نافع بود چون هر روز دو درم از وی بعسل معجون کرده بیاشامند و
چون با روغن بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهة کرم گوش نافع بود و
در حقنه مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم بسیار خوردن وی لون را
سیاه کند و مفسد معده بود مصلح ان صمغ عربی بود و گویند کلنگبین با قانید
و بدل ان نمک تلخ بود یا نمک اندرانی و گویند بدل او بوزن او شب و گویند بدل او
یک وزن و نیم نمک بود **بوحا** حشیشی است با پیش روید و تریاق پیش است

وازان جمل

وازان جمله زهرها بود و بیخ ان جدوار است و در حیم گفته شود **بول الانسان**
کمیز ادمی چون با خاکستر رز جایی که خون اید ضماد کنند خون بازدارد و حکه
و سعفه و خراز و برص را نافع بود خاصه که با بورق و اب حماض طلا کنند و جهة
مطحولان و گزندگی افعی خاصه صحرایی اشامیدن و بران ریختن نافع بود و
با نطرون جهة سگ دیوانه و مجموع زهرها مفید است و چون بسایند در
پوست انار و در گوش چکانند کرم گوش بیرون اورد مولف گوید چون کمیز
کنند و کفی که بر روی ارد بر ثالیل بمالند نافع بود **بول الصبیان** کمیز کودکان
چون در ظرف مسین با عسل بهم بزنند نافع بود جهة سفیدی چشم و دانه و
ریش و رمد و تاریکی ببرد و درد را بول که در بن ظرف نشسته باشد چون
چند روز بران بگذرد بر چهره بیندازند ساکن گرداند و چون با روغن حنا
سحق کنند و زن بخود برگیرد درد رحم و اختناق از نافع بود و جهة گزندگی
افعی و عقرب بحری و صحرایی و سگ دیوانه با بورق نافع بود و جهة حکه و برص و جذام
و جرب نافع بود و جهة ماده گوش که روانه بود چون با پوست انار بیامیزند و
در گوش چکانند **بول الدواب** کمیز چهارپایان سودمند بود جهة درد مفاصل
دن سوکی
چون نطول کنند یا دران نشینند **بول الابل** کمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی بود
که از انجیب گویند طبیعت ان گرم و خشک بود و در وی قبضی بود و نافع بود جهة
خراز چون بدان بشویند شریف گوید سودمند بود جهة ورم جگر و باه را زیاده
کند چون بیاشامند و چشم را نافع بود و استسقا و صلابة سپرز را سودمند بود
خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و مفتح سده مصفاة بود بقوة و اگر در
گوش چکانند ریش گوش را نافع بود **بول الکلاب** کمیز سگ چون بگیرند و رها کنند
تا منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابها بود و
بکری سوکی
بر ثالیل استعمال کردن قطع کند **بول المعز** کمیز بز نافع بود جهة درد اعصاب و در
تشنج و امتداد سقوط کردن و جهة استسقا اشامیدن نافع بود **بول البقر** بهترین
حیوز سوکی
کمیز گاو نر بود بهق را زایل کند و خراز را نافع بود و اگر با مر بکیازند و در گوش چکانند
درد گوش که از سردی بود زایل کند و چون دران نشینند در دمعه که از بواسیر بود

صو صنوبی سوکی

سود دهد **بول الجمل** کمیز کاو میش چون مر و صبر بران بیامیزند و در گوش چکانند
درد گوش که از سردی بود ببرد **بول الخنزیر الصحرای** کمیز خوک صحرای نافع بود جهة
سفیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند **بول الحمار** کمیز خر چون بیاشامند درد گرده
زایل کند **بوشی دربندی** شیافیست که از دربند می اورند و ان نباتیست که همچنان
میگویند و شیاف می سازند بر ورمهای گرم و نقرس گرم ضماد کردن بغایت
مفید بود و ملین و مبرد بود و بر بثرها طلا کردن سودمند بود طبیعت او سرد و
خشک است در اخر درجه اول رازی گوید چون با اب عنب الثعلب بر نقرس
طلا کنند نفع عظیم دهد و بدل ان حضض بود یا شیاف مامیثا **بهرامج** زنف
گویند و ضومران تیز گویند و ان گل بید بلخی است بپارسی بید مشک خوانند و
بهترین گل موش طبیعت ان معتدل بود نطول کردن محلل نفخ بود از هر عضو که
باشند و بوئیدن ان محلل رطوبتها و بادهای غلیظ بود از سر و شکم براند و محرور
را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند و اگر با کنجد بپرورند
مانند بادام و روغن از وی بگیرند روغنی خوشبوی بود و در صفت ادهان
گفته شود **بهمن** دو نوعست سرخ و سفید بهترین ان سفید بود طبیعت ان گرم
و خشک است در دوم مسیح گوید گرمست در دوم و ترست خفقان را نافع بود و دل
را قوت دهد و منی بیفزاید و باه را زیاده کند و فربهی ورد و سنگ مثانه بریزاند و
در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربتی از وی یکدرم بود اسحق گوید مضر بود
بسفل مصلح ان انیسون و بدل ان بوزن ان تودری و نیم وزن ان لسان العصافیر
بیضه بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود و باید که نیمبرشت
کنند و صفت نیمبرشت انست که اگر با پوست در دیگ اب جوشان اندازند و
سیصد بار بشمارند که معلق زند و بعد ازان بردارند زرده ان گرم و تر بود
و غلیظ نیمبرشت زودتر هضم شود و غذا بهتر دهد و جهة حلق و سرفه و سل نافع
بود و باه را برانگیزد و زرده وی چون بریان کرده بخورند قابض بود و چون
با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی اتش را نافع بود و منع ورمها بکند
و در حقنه جهة قرحه امعا سودمند بود و سوختگی که از اب گرم بود به بشم بران

سکو بد بکی

بهار
هو اقحوان المص

بیخ زرشک
هو ارغیس

بیه بالنک
هو آبست

بمالند

بمالند نافع بود و جهة جراحت حلق و حصبه و مقعد نافع بود و اگر ادمان خوردن
وی کنند کلف اورد و مطبوخ او بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه اورد و قولنج
پیدا کند اولی ان بود که فلفل و دارچینی با ان خلط کنند و بعد ازان زنجبیل
مربا خورند و سفیده ان اگر در گوش چکانند که ورم گرم کرده بود سرد گرداند
و درد ساکن کند و اگر صوف بران تر کنند و در چشم نهند درد چشم که از گرمی
بود نافعست و جهة رمد در چشم چکانیدن نافع بود و اگر تخم مرغ همچنان خام
بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و نیمگرم اشامیدن قرحه مثانه و گرده و
خشونت سینه و نفث دم و نزله را سود دهد **بیض الاوز والنعام والبط** بود کی
خایه مرغابی و شترمرغ و بط بهترین ان تازه بود و نیمبرشت معتدل بود در
گرمی ولیکن غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح مصلح ان سعتر و نمک بود **بیض** گرچه بود کی
العصافیر خایه گنجشک باه را زیاده کند و بیشتر از همه بیضها این عمل کند
بیش بدترین زهرهاست و بغایت گرمی و خشکی بود و نافع بود بر برص طلا
کردن با دواء دیگر و وی سم مهلک بود و مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی
بیش موش است و وی از سم افعی زودتر اثر کند و قرون سنبل نوعی از انست

باب التاء تنبول تانبول نیز گویند و ان ورقیست
مانند ورق نارنج و در هند بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل
بود جهة درد دهن سودمند بود و بوی دهن خوش کند و اشتهای طعام پیدا
کند و باه را قوة دهد و دندانرا سرخ کند و نشاط اورد و بدن را قوة دهد و
فوة بن دندان باز دارد و معده را قوة دهد فایده وی صاحب تقویم گوید
طبیعت وی سردست در اول قابض و مجفف بود و شریف گوید گرمست در اول و
خشکست در دوم قوة جگر ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد ازان اب بیاشامند
نفس را خوش کند و وحشت زایل گرداند اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول
خورند **تاغنه** بزبان اهل بربر عاقرقرحاست و گفته شود **تدرج** بپارسی
تذرو خوانند و گوشت وی از همه گوشتها بهتر بود و در منفعت مانند دراج بود و
گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند ابن زهر در خواص اورده که زهره

بیخ بنجنکشت
هو اصابع صفر

بیخ بوطینا
هو آذربو

بیخ انجوان
هو انجذان

وی جون بدان سعوط کنند عقل و وسواس زایل کند و جون کوشت وی بریان
کنند و سه روز کرم بخورند ان زحمت زایل کند **ترمس** باقلاء مصری خوانند
و شامی هم کویند بهترین وی سفید فربه بزرک بود طبیعت وی کرمست در اول و کویند
در دوم و خشکست کلف و بهق و برص را زایل بر بشها و دانها که بر روی پیدا شود
و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و اردوی جون با عسل
بیامیزند بخورند یا با سرکه بیاشامند کرم را در شکم بکشد و اردوی با آرد جو با
آب بر ورمها کرم طلا کنند نافع بود و جون با سرکه بپزند و بر آتش فارسی ضماد
کنند سودمند بود و ریشها ترکه در سر بود و ریشها رطبه و جرب و در ابتدای بهق
و اثرها که در بدن پیدا شود و دانها را سود دارد و جون با مر و عسل بیامیزند و
زن بخود برگیرد و بیاشامد حیض براند بچه بیندازد و اردوی بشره را صافی کند
و جون با عسل و سرکه و سداب بپزند سده سپرز بکشاید و جون بکوبند و با
سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ ان کرم
را بکشد و بر ناف بچکان طلا ان همین عمل کند و اگر با بیخ ماززریون بجوشانند
بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه کوید منفعت وی انکه نه شکم ببندد و نه براند
و دشوار هضم شود و خلط خام از وی حاصل شود در معده و جون تمام هضم
نشود و جون تلخی از وی بیرون کنند غلیظتر بود و زود نفوذ کند و انچه تلخی
دارد زود از معده بگذرد و باید که با سرکه یا آبکامه یا نمک و سعتر یا انجدان
بخورند و جالینوس کوید بدل ان در جلا دو وزن ان باقلا بود و کویند بدل ان
فودنج است و کویند بدل ان شیح ارمنی و جون با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد
ضماد کنند نافع بود و ورمهاء بلغمی را تحلیل دهد و ابن زهر در خواص آورده
که هر دانه که قردان بسیار داشته باشد جون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند
و جرب جهارپایان زایل کند و شریف کوید جون بستانند و بریان کنند و
پوست وی جدا کنند و در دیگی سفالین کنند و شیر تازه بدان ریزند چندانکه
او را بپوشد و بجوشانند تا شیر نشف کند بعد از ان مانند وی روغن کاو
بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و از ان ضماد کنند جهت مسهل مره

صفراء

صفرا و مره سودا و خلط خام لزج نافع بود پس اگر خواهد که مسهل صفرا باشد
در خرقه کنند کرم کرده و برارپه ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر جهت سودا خواهد
بر دل ضماد کنند این ضماد از اسرار طب مکتومست این معالجه از جهت طفلان و
پیران که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و تجربت **تربد** بهترین
ان چینی بود سپید مدور صمغ مجوف و در سودن سفیدتر بود و زود
کوفته کردد و بر سر ما روی صمغ بود و کهن و باریک نبود و بسطبری میان خنصر
و بنصر بود و جون بکوبند و بپزند هیچ ریشه بر سر او پرویزن نماند و تنک
سوراخ نبود و باید که وقت خرج کردن اول بخراشند و بروغن بادام چرب
کنند انکاه بکوبند طبیعت ان کرم و خشکست در سوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی
و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته هم ماسرجویه کوید مسهل اخلاط
غلیظ لزج بود و اصح انست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقویه کنند
مسهل بلغم لزج بود استعمال کردن ان یبوست و جفاف در بدن پیدا کند
و مضر بود بمعا و بعد از انک خراشیده باشند و بروغن بادام چرب کرده و
کثیرا اضافه کنند و اگر تقویه او بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ خام بود اما تنها
مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون
سیاه و مداوای کسی که ان خورده باشد مانند مداوای کسی بود که خربق سیاه
خورده باشد و همان تدبیر کنند و تربد سفید مجوف جنانکه وصف کرده شد
نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم پاک کند بتنقیه تمام خوردن و حقنه
کردن و نافع بود جهت دردان نزدیک حیض امدن و نافع بود جهت درد پشت
و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات
فم معده بود سود دهد و علامت این زحمت ان بود که جندان سرفه بیاید که قی کند
تا خلطی لزج از ان بیرون اید بعد از ان ساکن گردد و اگر با هلیله کابلی خلط کنند
دوای نافع بود مصروع را و بدل ان نیم وزن ان غاریقون و دانگ و نیم ان صبر
و دانگ و نیم ان حنظل و کویند بدل ان ترکیبی است صاحب جامع در مفرده آورده
که بدل ان پوست درخت توت است بوزن ان و شربتی از تربد از یکدرم بیش نیست

ترنجبین بهترین آن تازه بود سفید طبیعت آن معتدل بود در حرارة و برودت
اما میل بحرارة دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملینی بود و نافع
بود جهت تبها اگرم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود
برفق و خاصیت و شربتی از وی از ده درم تا بیست درم شاید شریف گوید گرم و ترست
در اول حفظ را نیکو بود و اسحق گوید بطن بود و بیرز مصلح وی آب تمرهندی بود و
گویند بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند جلاب و قند و گویند بدل آن شیرخشت است
تریاق بزرگ مومیاییات و گلکیود **تشمیزج** بپارسی چشمیزج خوانند و
جاکسو گویند و بشیرازی چشمک گویند و بلفظی دیگر اطرالبس و حبة السودا نیز خوانند
طبیعت تشمیزج گرم و خشک و قابض بود بقوة و درد چشم را نافع بود و ابوسهیل
آورده است که چون بغایة سحق کنند تنها و بجریره بپزند و بر ریش قضیب ریزند
زود نیک کند و مجربست و بهترین وی آنست که فربه بود و بغایة سیاه و براق باشد
تفاح بپارسی سیب گویند و معتدلترین وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی بس
فوقانی و ملیطی و انچه تفه بود بد باشد و همچنین نارسیده و تفه سرد و تر بود و
انچه ترش قابض و سرد و غلیظ بود و انچه شیرین بود میل بگرمی دارد و انچه ترش
بود و نه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حرارة
و برودة بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم انچه
مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی
دل بود و مفرح و روح را لطیف کند خاصه شامی و قوة معده ضعیف بدهد و اگر در
میان خمیر بگیرند و بریان کنند سودمند بود جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت
ذوسنطاریا و سویق وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و
تفاح شیرین چون بخته کنند و بر چشم بندند که درد کند درد ساکن گردد و تفاح
مز تشنگی بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد رازی گوید تفاح مقوی
معده بود و بحرور را نافع بود اما بطی الهضم و مفتح و اول آن بود که چون از وی
تنقلی در معده باند آب سرد و طعام ترش بر سر آن خورند بلکل شراب بخورند و مرق
اسفیدباج و مطبخات نخورند اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش

خلط

خلطی معتدل سرد از وی حاصل شود و انچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود
شریف گوید چون ورق وی بکوبند و ده درم از آن با شراب بیاشامند دفع گزندگی
و زهرهای گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهة گزندگی عقرب و همه سمها نافع
بود و سیب نارسیده مولد عفونات و تبها بود و انچه بر درخت بخته شود نیک
بود و انچه بوسیده بود بد باشد و مجموع میوها چنین باشد و ادمان خوردن آن
درد اعصاب احداث کند خاصه انچه ریعی بود و انچه ترش بود دفع مضرت او
بگوارشی نعناع و گلقند کنند و در خواص ابن زهرا آورده که بوئیدن آن بغایة
سودمند بود جهة موسوسان و خفقانیان و قوة دماغ بدهد اما خوردن وی ریاح
و عرق احداث کند و اوجاع در عضلها بدید کند و باید که بسیل گشد از بهر آنکه
چون هضم شود خونی که از وی حاصل اید بعضی منحل شود بریاح لطیف در عروق
و بعضی در عضلها و چون متمدد در عروق بیدا کند اگر آن بود که بشکافد و چون
بشکافته شود در شش ریزد و سل بیدا کند بی محال و نادر باشد که نشود **تمر**
بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گرمی وی زیاده از تری بود منی بیفزاید
و صداع آورد و دندان و بن دندان را تباه کند و خونی غلیظ از وی حاصل شود و
سینه و شش و روده را نیکو بود و بسیار خوردن وی صداع و رمد و قلاع و
خناق و درد دندان آورد و مصلح آن بادام و خشخاش بود بعد از آن سکنجبین
ساده خورند و چون در شیر تازه خوب پاشند و بخورند نعوظ تمام آورد و اگر ادمان
آن کنند در زمستان خاصه که چون دارچینی قدری کوفته در شیر اندازند بدن را فربه
کند و باه را زیاده کند و لون را نیکو گرداند و مزاجهای سرد را نیکوست خرما جهة درد پشت
و ورک نافع بود **ترهندی** صبار را گویند و لطیفتر از اجاص بود و رطوبة کمتر دارد
و بهترین وی زرد تازه بود بغایة ترش طبیعت وی سردست در سوم و گویند در دوم
شیخ الرئیس گوید گرم و خشک در سوم و ماسرجویه گوید سردست و در وی رطوبتی
بود و مسهل بود و جهة قی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه چون خواهند
که طبیعت نرم دارند و شربتی از طبیخ نیم رطل که باب بود و گویند مسهل اخلاط غلیظ بود
و حکه را نافع چون بیاشامند و جهة قلاع مضمضه کنند و خفقان را نافع بود چون از گرمی

بود و دانه وی جهت جرب استعمال کنند اما تر هندی مضر بود بسرفه و سینه مصلح وی
شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل وی الوسیاه **تمساح** بپارسی نهنگ گویند این
مولف گوید نهنگ بصورت سوسمار بود و پشت او چون پشت کشف بود و اهن
بروی کار نکند و بطول هشت ذراع و چهار دست و پا دارد و دنبال وی شش گز بود
وطول سرش دو گز و دهنی فراخ دارد و او را شصت دندان باشد و نتواند که منحنی
شود بواسطه انکه استخوان پشت او یکپاره است مانند مرغ خایه نهد و زبل
در وی اندازد زیرا که منفذ ندارد چون دیگر جانوران و در غایت قوت بود و
هیچ اهن در جلدان کار نکند از سر تا دنبال یک استخوان بود اگر بر قفا افتد
بر نتواند خاست سرگین وی جهت سفیدی کهن و نو که در چشم بود بغایت نافع
بود و پیه وی جهت گزندگی ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند و در
گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند کری زایل کند و در خواص
اورده اند که اگر بر صاحب تب ربع بمالند نافع بود و شریف گوید پیه وی چون
بگدازند و با روغن گل جهت درد پشت و گرده نافع بود و باه را بیفزاید و چون وی
با بلیله و املج خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون ان را باز بلون اندام گرداند
و اگر بر پیشانی و صدغین طلا کنند درد شقیقه را نافع بود و چون گوشت او با
سفیدباج بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی
در چشم کشند سفیدی ببرد و جگر وی چون بخور کنند در شب مجنون جنون از
وی زایل گردد و اگر دندان وی که از جانب راست بود بگیرند و بر بازوی راست
بندند مجامعت را قوت دهد و باه را تحریک تمام بود و در خواص ابن زهر اورده که همه
حیوانات را فک زیرین ایشان حرکت کند الا تمساح که فک زبرین او متحرک است
پیه او با موم بسرشند و فتیله سازند و برافروزند در نهری یا بیشه ضفادع قطعا
اواز نکنند مادام که افروخته باشد و چون نیش وی در پیشانی گبش جنگی بمالند
هر قوچ که برابر وی اورند از وی بگریزد و اگر چشم وی بکشند وقتی که هنوز زنده
بود و بر مجذوم بندند نافع بود و ان علت زایل کند **تنکار** دو نوعست معدنی و
مصنوعی طبیعت ان گرم و خشکست و لطیف نافع بود جهت درد دندان و کرم ان بکشد

وازخوردن

واز خوردن باز دارد بخاصیت و جلا ان بدهد و ان که مصنوع بود صنعت ان
چند نوعست یکنوع که بهتر بود گفته شود نمک یکجزو قلی یکجزو بوره سه جزو
و اگر نطرون کنند بهتر بود و شیر گاو یا گاومیش ان مقدار که او را بپوشد بر سر
ان کنند و بجوشانند ان مقدار که سخت شود و بعد از ان بافتاب بیاویزند
تا خشک شود و انچه معدنی بود از چشمه بیرون اید و ان دو نوعست یکنوع بیخ
ماند و یکنوع به برف انچه بریخ باشد انرا برقی خوانند و انچه به برف باشد
انرا بجکی خوانند و باید که بروغن چرب کنند و در جایی که باد در راه نیابد نگاه دارند
توت ابیض فرصاد خوانند بپارسی توت سفیدی گویند و قایم مقام انجیر بود در
انضاج الا وی غذا بد دهد و معده را بد بود و خونی فاسد از وی متولد شود
و بهترین وی بزرگ شیرین بود طبیعت وی گرمست در اول و ترست در دوم و گویند در
اول چون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از معده بیرون رود و بول براند و معده را
بد بود و بهتر ان بود که پیش از طعام بخورند بعد از ان سکنجبین بیاشامند و
ورق ان و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با آب باران بجوشانند و موی را بدان
بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و با زفت بیامیزند و بر سوختگی اتش ضماد
کنند سودمند بود و اگر بطبیخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و طبیخ
پوست وی بیخ عمل کند **توت حامض** سهوفت بشامی و بهترین وی سیاه بزرگ
بود و نارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود طبیعت وی سرد و خشک
بود در دوم و گویند ترست و گویند خشکی وی در اول بود و گویند قبضی در وی هست
ورم حلق و دهان را نافع بود و عصاره وی خشک کرده شکم ببندد و ذوسنطاریا
را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود و اب و ورق وی تا بجده درم
چون بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و خوردن وی مغص اورد مصلح وی ناطریفل
بود اسحق گوید مضر بود بشش مصلح وی انار بود **تودری** تودریج گویند و بزر القد
و قصیصه خوانند و بشیرازی تدری گویند و باصفهانی قدامه طبیعت ان گرمست در دوم
و خشکست در اول عیسی گوید ترست در اول تودری چهار نوعست زرد و سفید و
سرخ و گلگون بهترین ان زرد بود سودمند بود جهت سرطانات که ریش نشده باشد

باعسل واب طلا کردن نافع بود واگر با اب بیامیزند و بر سرطان باطن ضماد کنند
ورمهای صلب را تحلیل دهد و ورم بن گوش و صلابة نقرس را نافع بود و ریشهای
چشم پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بریزند و بیاشامند باه
را زیاده کند و اگر لعوق کنند نافع بود جهة خلطهاء غلیظ لزج که در سینه و شش بود
توتیا انواعست بهترین ان هندی بود بعد از ان زرد بعد از ان کرمانی
تنک طبیعة ان سردست در اول و خشک در دوم و انچه شسته بود فاضلترین
مجففات بود و ریشها را نافع بود خنین گوید مشغول وی صحت چشم نگاه
دارد و در مراهم جهة ریش قضیب و خصیه بغایة نافع بود و بدل ان بوزن ان
شادنه و نیم وزن ان توبال و گویند بدل ان سرطان بحری بود صفت غسل ان
بگیرند توتیا کوفته و بیخته و باب بیامیزند و در صره بندند که تنک باشد نه بغایة
و در ظرفی سبز کنند و اب باران بر سر ان کنند و در اب می جنبانند تا انچه رقیق
بود با اب بیرون اید و انچه غلیظ و ریگ و وسخ بود در خرقه بماند بس ان اب را در
ظرفی دیگر کنند و دیگر اب بر سر توتیا کنند همچنانک اول همان عمل کنند بس ابها
برگیرد و توتیا از وی بگیرد و اگر ریگی در تی ان بود بیندازد و توتیا بگیرد و خشک
کند و استعمال نماند توبال النحاس لطیفة از مس سوخته بود و ان چون بیخ توبالی
مس تافته بکوبند وی از ان می درخشد بهترین ان قبرسی بود سیاه که میل بسرخی
دارد و رقیق بود مانند پوستی و اولی ان بود که بیش سحق بشویند چند نوبة
و در داروی چشم بکار برند طبیعة ان گرم و خشک در سوم و قابض است و گوشت
زیاده بخورد و خشونة اجفان را سود دهد و تاریکی چشم زایل کند و جلا دهد و اولی
ان بود که حدة وی بنشانند بشکنند و خاصیة وی در اسهال بلغم واب زردست
و ان چنان استعمال کنند نیم مثقال سحق کنند و با یکمثقال ماء العسل بدهند یا با
یکمثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوة اما بعد از ان قدری
سرکه بخورند توبال الحدید اقوی ترین توبالها بود و چون اهن سرخ شده بکوبند در توبالی
از ان در فتد و ان مجفف بود و مقبض و جهة ریشها بد نافع بود تین رطب
بپارسی انجیر تر گویند بهترین ان وزیری بود پوست باز کرده بعد از ان انجه میل بسفیدی

داشته باشد

داشته باشد بعد از ان سرخ و سیاه طبیعة وی گرم و ترست و خام وی بسردی مایل
بود و در وی جلایی بود و بر ثالیل و بهق ضماد کردن نافع بود و انچه رسیده بود
غذا بهتر از مجموع میوها بدهد و زودتر از معده بگذرد و فربهی اورد و جهة
صرع و خشونة حلق و سینه نیکو بود و جهة تشنگی که از بلغم شور بود نافعست
گرده و مثانه را سود دهد و از رمل هرچه باشد پاک کند و خاکستر چوب وی
ذوسنطاریا را نافع بود و مقدار شربة درمی خوردن و حقنه کردن جهة اسهال
نیکو بود و لبن وی سودمند بود جهة گزندگی عقرب و رتیلا و نارسیده وی با
عسل جهة گزندگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبة از وی روانه بود نافعست و
ورق ان با کرسنه و شراب بر گزندگی ابن عرس طلا کردن سودمند بود و از
خوردن انجاییی باشند از سموم و قضبان وی چون با گوشت گاو صلب
بپزند مهرا شود انجیر طبیعتی دارد و ورق ان طبیعتی و چوب ان طبیعتی و لبن
ان طبیعتی و ورق ان مسخنی قوی بود و لبن ان حادی لطیف بود و لبن وی بخون
و شیر ببندد و ازان بسته بگشاید مانند انفحه و اگر بصوف نهند و در دندان
گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن با عسل ابتداء نزول اب را
منع کند و انجیر در وی نفخی بود و مولد حره و معده را بد بود مصلح وی سکنجبین
است که بیاشامند با شراب اترج یا ریباس و غذای که خورند باید که حری در وی
بود و در روزگار نوح پیغمبر علیه السلام همه درختها تباه شد الا انجیر و از همه میوها
چیزی ساقط میشود الا انجیر و ورق ان زهر قاتلست و در نفع انجیر اورده اند
تین مکی که شاخ درخت انجیر ساعتی در دیگ اب نهند و بکار برند انجیر نعاس شیرین بار
موادحق اورد و بتجربت تین یابس انجیر خشک باشد بهترین وی ریلی بود طبیعة ان
گرمست در اخر درجه اول و معتدل بود در تری و خشکی لطیف و منضج و محلل بود
و بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و دمامیل را نضج دهد و صرع را سود دهد
و خشونة حلق و سینه و قصبهٔ شش را موافق بود و شراب وی سرفهٔ کهن را نافع بود
و سده جگر و سپرز بگشاید و چون باب وی جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد
و نضج ان بدهد و از خوردن وی خونی بد متولد شود و شپش در بدن پیدا کنند و مزاج

سرد را نافع بود وجهة درد پشت و تقطیر البول نافع بود و سحق کرده بود و نعوظ
اورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود جهة جگر و سپرز که متورم
بود و اولی ان بود که با مغز کردکان و مغز بادام بخورند و چون با فودنج و صعتر و
نانخواه بخورند کرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از ان بسر که شراب خیسانند
سه شبانروز و بعد از ان بسپرز ضماد نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر در سرکه خیسانند
چنانچه ذکر رفت و بخورند سپرز را بکداز اند و ضماد کردن تر بغایة نافع بود بدل
وی در انضاج حب صنوبر است **باب الثاء ثافسیا** و صو تریاس
تفسیا نیز کویند و تیتون هم خوانند و ان صمغ سداب کوهی است و کویند صمغ سلاف
بریست و سداب بری در مل است و کفته شود و سداب کوهی برک ان بحرمل ماند لیکن
درازتر و پهن تر بود و شاخ وی دراز بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم ان بشکل
تخم سداب بود طبیعة وی بغایة کرم بود و محرق و سخنی قوی بود و مجفف و در وی
رطوبتی فضلی بود و کویند کرمی وی در سوم بود مسهل و مفتح و منق و جذب بغایة
بکند از عمق بدن و موی برویاند و پوست بیخ وی تر بر داء الثعلب مالند بغایة
نافع بود و حقنه کردن جهة عرق النسا و نفث دم و فضول طلا کردن نافع بود و
مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و بول و طبع به بندد و جهة
استرخا و نقرس و مفاصل سرد بغایة بود و جهة ورم زبان و قراقر و سوزش حلق
معده و سرفی رودی نافع بود و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند
بعد از ان شیر و سکه و جواب بدهند و غرغره بشیر تازه و روغن کل از اد و نه تخم
سداب بغایة نافع بود و این از خواص است جالینوس کوید بدل او در داء الثعلب
وفت و وی مضر بود بمثانه و الات مصلح ان حب الاس و بلوط بود **ثدی** بپارسی
پستان کویند و ضرع پستان چهار پایان بود و ثدی از ان ادمی کوشت وی مانند
دشنبد و طعم وی شیرین بود بهترین ان بود که از حیوان معتدل کیرند طبیعة ان
کرم و تر بود و کویند مزاج وی بسردی مایل بود و غذا صالح بود و شیر زیاده کنند و
مولد بلغم بود و در وی غلظی بود مصلح وی صعتر و نمک **ثعلب** بپارسی روباه
کویند و چون باب بپزند و بر مفاصل طلا کنند بغایة نافع بود خاصه که سیمنا ه

زنخ بیارند

زنده بپزند زمانی نیک و در ان آب نشینند اما بعد از تنقیة این عمل کنند و پیه وی
درد مفاصل را سود دهد و جهة درد کوش نافع بود چون در کوش چکانند و اکر
بدان ادمان کنند کری زایل کند و شش وی خشک کرده سحق کنند و بیاشامند
ربو و سرفه را نافع بود و پیه وی چون در دهن کیرند درد دندان زایل کند و درد
چشم را مفید است شریف کوید پیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند
داء الثعلب را نافع بود و زهره وی با ب اشق و کرفس بکدازند ساوی و سعوط
کنند در بینی کسی که ابتداء جذام بود در هر ده روز یکبار بغایة نافع بود و چون
ادمی دندان وی در دست کیرد ایمن باشد از بانک کردن سک و پیه وی چون
با زیت کهن اتفاق بکدازند و بر نقرس و مفاصل مالند نافع بود و پوست
وی بغایة کرم بود از همه پوستها سخن تر و مرطوب مزاج را بغایة و محرور مزاج
را نشاید و کسی را که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی زیاده
بود سخونت بر وی بیشتر بود و ان لباس زنان و بلغمی مزاج و پیران باشد و در
خواص این زهر اورده که پیه وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی و اندر وان
هر خانه که بنهند بجوع کیکان بران جمع شوند این مولف کوید اکر با دام تلخ بکوبند
و بر کوشت خوانند و روباه بخورد بیهوش کردد **ثلج چینی** سنک سفیدیست
که در سرمها بکار برند جهة جلاء چشم و تب دفع کند طبیعة وی سرد و خشک
ابن بیطار کوید اسبوس است و در الف کفته شد **ثمرة السلف** شفلح کویند و ثمر
اللصف و ثمرة الاصف هم کویند و بشیرازی کورک کویند و شفلج قثاء الکبر کویند کبر تلخی
طبیعة ان کرمست در سوم و کویند در چهارم و تره کبر چون با نمک و سرکه بهم بپرورند
لطیف بود سده جکر سرد و سپرز و معده را پاک کند و طبع را نرم دارد و ذره کبر
بی منفعت کفته شود **ثوم** بپارسی سیر کویند بستانی بود و بری بود و کراثی بود ثوم بری
اسقوردیون است و کفته شد و ثوم کراثی مرکب بود بقوة از ثوم و کراث طبیعة
ثوم کرم و خشک بود در چهارم و کویند در سوم و در حرارة و یبوسة از بصل اقویست
و محلل نفخ بود و اب کردش را نافعست و خاکستر وی بر بهق با عسل طلا کنند نافع
بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بیامیزند بدان موی برویاند و جرب

ثمر سرد کوهی
و ابهل

وقوبا را سودمند بود و خوردن وی خام یا بریان کرده یا پخته حلق را صافی کند و جهة
سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی بجموع کرم را بکشد و علق از حلق
بیرون اورد چون بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبیخ ورق وی و ساق
وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون اورد و نافع بود جهة کزندگی جانوران و سک
دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب خوردن و ضماد کردن و طبع را
نرم دارد و بول براند و درد روده را نافع بود وقتی که بی تب بود و فولس کوید
مقوی باه بود و منی بیفزاید و عرق النسا و قولنج را نافع بود اما مصدع و مضعف
چشم بود و چون پخته بود حرارة و حرافت وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن
بود صاحب تقویم کوید مصلح وی بنفشه و هلیله بود و بدل ثوم بری ثوم بستانی بود
ثوم الحیة ثوم بری کویند و ان اسقوردیون است و کفته شد و از منافع وی
انست که مرضهاء سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع بود جالینوس کوید جذام و برص
و بهق را نافع بود چون با عسل کف کرفته بیاشامند دیسقوریدوس کوید جرب
زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند بکیرند ثوم بری و خردل و بکوبند و
باب رازیانه بسرشند و تخم رازیانه کوفته و بیخته و عسل کف کرفته در حمام مثل
نوره طلا کنند در هر سه روز یکنوبة و رها کنند تا بعرق فرود اید فولس کوید جذام
را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و باقی منفعة او
در شقردیون کفته شود **بنجر** کنکر بحیل و نجره و بجنر خوانند بپارسی پیدکیا و ان نوعی
از حرشف بود طبیعة او سرد و خشک بود در اول و کویند معتدلست و نافع بود
جهة جراحتهاء تازه و منع نزله بکند و بیخ وی و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول
بکند و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق سازند سنکل کرده بریانند و طبیخ وی
ریش مثانه را سود دارد **باب الجیم جادی** زعفران
تخم و
فوقو و ربهقان و خلوق و شعور الصقالبه و ان زعفرانست و کفته شود **جاورس** طارد
سه نوعست یکنوع را دخن کویند و بپارسی ارزن و بشیرازی الم و یکنوع را جاورس
هندی کویند و ان ذرة است بپارسی زرة کویند و یکنوع را جاورس کویند بپارسی
کاورس و بشیرازی کال طبیعة ان سردست در اول و خشکست در سوم لطیف بود در

بیم حالها

بیم حالها بهتر از ارزن بود کویند سرد و خشکست در سوم قابض و مجفف بود بغیر
لذع و شکم ببندد و بول براند و خون بد از وی متولد شود و دیر هضم کردد و غذا
کمتر از بجموع حبوب دهد کاه از یشان نان بزنند و بچه بیند از د مصلح وی انست که با
با شیر تازه بزنند یا با ب سبوس و روغن بادام یا روغن کاو یا کنجد و حلوای
جرب از پس ان خورند و بدل وی در شکم بستن برنج بود **جاوشیر** بپارسی جواشیر
خوانند و کاوشیر هم کویند و بشیرازی جا کوشی و ان صمغ درختیست که ساق کوتاه
دارد و برک ان بیرک انجیر ماند کردتر و کویند جکتر و کویند ورق ان بورق زیتون ماند
و قول اول اصح است که برک ان کردست و برک زیتون دراز و ساق وی مانند
خیار زه کشیده بود و کل وی زرد بود و تخم وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی
چنان کیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون اید و صمغ وی بهترین ان بود که بلون
زعفران بود تازه و تیز بوی بود و زود در اب حل شود و اول که از ساق بیرون اید
سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد کردد و چون باب بکدازند برنک شیر بود
و اکر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش ان با شق و سوم کنند طبیعة جاوشیر کرم و
خشک بود در سوم و کویند در دوم جالینوس کوید کرمست در سوم و خشکست در دوم
جهة عرق النسا و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن نافع بود و بر دندان خورده نهند
درد ساکن کند و صداع سرد را نافع بود و در چشم کشیدن جلا دهد و چشم را روشن کند
و استسقا و جکیدن کمیز و صلابة رحم را نافع بود و چون با عسل بکدازند و زن بخود
برکیرد حیض براند و بچه بکشد و بیندازد و جرب مثانه را مفید بود و برفات الجنب
ضماد کردن نافع بود و با میویز بر نقرس ضماد کردن سود دهد و قولنج بلغمی را نافع
بود و کزندگی جانوران و سرفه کهن که از خلط غلیظ لزج بود سود دهد و بیخ درخت
وی چون بخراشند و زن بخود برکیرد بچه بیندازد و ثمر وی چون با افسنتین
بیاشامند حیض براند و اکر با زراوند بیاشامند کزندگی جانوران را نافع بود و اکر
با شراب و زراوند بیاشامند درد رحم که سبب ان خناق بود سود دهد و مقدار
شربتی از وی نیم مثقال بود تا یک مثقال بعد از انکه در مطبوخ خوبسانده باشند
ابن جزار کوید اکر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود و در شکم بمیرد فتیلة از جاوشیر بسازند

و بخود بر کبر بند زود برون آورد و جهت صرع ام الصبیان نافع بود اما مضر بود باعضا
صحیح و انیسون مصلح آن و ربا جوز بود و بدل آن سکبینج رازی گوید بدل وی لبن التین
بود بوزن آن و ابن جزار گوید بدل وی بوزن آن قنه و بوزن آن صمغ زیتون بود شیخ
الرئیس گوید ظن من آنست که اشق نزدیکست بوی **جار النهر** گویند سلق الماست
وان نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا شود طبیعه وی سرد و
قابض بود حکه و جرب و ریشها بلید کهن را نافع بود و بدل آن بطباطات **جرجر الما**
باقلاء قبطی خوانند و در مصر بسیار بود و در آبها ایستاده روید و ساق وی به ستبره
انگشت بود و بدرازی یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ بود و باقلاء آن کوچکتر از
باقلا بود و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد خام و پخته خورند و بیخ آن
از بیخ نی سطبر تر بود و قابض بود و معده را نیکو بود و آب ردوی شو کرده
بیاشامند اسهال کهن را باز دارد و ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر
بود درین عمل **جبن رطب** پنیر تر گویند بهترین وی شیرین لذید بود که میل بحلاوة
داشته باشد و از شیری معتدل و از حیوان صحیح البدن گرفته باشند طبیعة
آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذا فربه کننده بود و طبع را نرم دارد و نفع
ورم جراحت بکند و دفع مضرة کسی که مرداسنگ خورده باشد بکند و سنگ
گرده و مثانه پیدا کند و سده آورد مصلح آن عسل بود یا قند و گویند مصلح آن زیتونست
جبن یابس پنیر خشک بهترین آن روغن دار شیرین بود طبیعه آن گرم و خشک است
در سیوم مصلح ریشها بد بود چون با زیت سحق کنند سود مند بود جهت تحجر مفاصل
ضماد کردن و چون بریان کنند شکم ببندد و پنیر مولد خلط مراری بود و سنگ
گرده پیدا کند باید که میان دو طعام خورند اگر با مغز گردکان بود شاید **جبلاهنک**
جبلهنک و جلهنک نیز گویند بپارسی چیراهنک و آن تخم زرد خارست و بیخ وی
تربد زردست و گویند دند سیاهست و فعل وی مانند فعل خربق بود بهترین
وی هندی بود خلوقی رنگ برنگ شفترک و بغایت فرد بود و دراز قد و منقی بود
بقوة بلغم و اخلاط غلیظ لزج را جذب کند و خطر بود مگر مفلوج را نافع بود شربتی
از وی از نیم درم تا یکدرم بود اگر ازین زیاده کنند کشنده بود و از خوردن وی غشیان

عظیم پیدا شود

عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد معالجه وی قی کنند و آب گرم و حقنه قوی که
درو تخم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم بمالند و
در آب گرم نشانند و بدل وی خربق بود **جدوار** بپارسی جدوار و زرد وار و بمغولی
ماه فرفین و بهندی نربسی گویند و آن بیخیست شبیه بسعد هندی اما بوزن ثقیل
بود و صلبتر از وی بود بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفشی بود و آن
هندیست و خطایی اما آنچه خطاییست بزرگتر و بهتر باشد و آنچه هندیست اکثر
بسیاه گراید و در زمین هند کوهیست که آنرا قراجل خوانند و در طرف هند می باشد
و آن میگویند که از طرف خطاییست و این بیخ آنجا روید آنرا نربسی از بهر آن میگویند
که آنجا زهریست که آنرا بهندی بس خوانند و این بیخ پاد زهر ویست و هردو
در یک موضع می رویند و قوة زهر وی باطل میشود و اهل آن موضع آن بس میخورند
و زیان نمیدارد و اگر این بس جای دیگر میروید که بجا و در این بیخ جدوار نیست نیم
دانگ کشنده بود و بس را بعربی بیش خوانند و بد ترین مجموع زهرهاست تا
بحدی که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمیکند و در شهر ملتان نیم مثقال
بیش بخورد فی الحال اما هیدن گرفت و چشمانش از جای بر آمدن و بیخود شد
و مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از یکساعت
قی کردن آغاز کرد با نواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع میشدند و باز
بیخود افتاد و دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری و بوی دادند
باز قی کردن آغاز کرد بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بکرد
و چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهرها فی الحال خلاص یافت و خواص این دارو
بسیارست اول پاد زهر بیش است که ذکر رفت دیگر در اعمال سنجستان که از
زمین گرم و پیرست مار قاتل می باشد شخصی را مار گزید مقدار نیم مثقال با شراب
بسودند و بخورد وی دادند از زهر آن مار خلاص شد و از منافع وی آنست که
مجموع دردها بنشاند اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ سحق کنند و
بقدری شراب یا باب گرم یا بجلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند مثل درد قولنج
و درد گرده و درد معده و سنگ گرده و مثانه و عسر البول را با شیره تخم خیارین بدهند

بسود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها
طلا کنند در ابتدا ماده باز دارد و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد نضج
دهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران بسرکه بسایند و طلا کنند و ورم را
تحلیل دهد اگر کسی را خیارک بیرون آید سیمین دارو طلب کند تحلیل یابد و دیگر در ایام
مرض با هر کسی که طاعون بیمار در این دارو با سرکه بسایند و در آن موضع بمالند خلاص
یابد و دل را قوت دهد و بر ریشها پلید کهن قدری بکوبند و دران باشند گوشت
مرده را بخورد و جراحت را بصلاح آورد و کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته
بود هر روز مقدار نیم درم بجلاب یا شراب بدهند دل را بغایت قوت دهد و در تفریح
نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت
بکند و تقویت دل بدهد و دفع مضرة وبا بکند این داروی مفرد همان خاصیت دارد
بلکه زیادت تر بجهت آنکه در وی تریاقیت هست و چندان گرم نیست و مولانا اصیل الدین
فرمود که هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست درین داروی مفرد هست و شخصی قرحه
مثانه داشت و چهار روز بول او گرفته بود ازین دارو بسایند و بر مثانه وی طلا
کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول او بگشاد و ریم بیرون آمد
گرفت و شفا یافت و دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو بدان موضع طلا کنند درد
ساکن کند و دیگر آنکه جهت دشوار زادن نظیر ندارد بسایند قدری و بجلاب گرم بخورد
وی دهند و قدری به پشم پاره بخود بر دارد بجهد در حال خلاص شود و دیگر صرع
صبیان را بشیر مادر مقدار نیم دانگ بخورد وی دهند نافع بود و بارها آزموده ایم و
بجربت و صاحب تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت
روز بیایی نافع بود اما تنقیه بدن باید کرد و دیگر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی
ازین دارو بر بن دندان گیرند یا بر دندان طلا کنند درد ساکن کند و درد چشم که بلغمی
باشد در میان چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند
درد بنشاند و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد و در تقویت
باه بیفزاید مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظ تمام آورد و
حکماء هند میگویند که مردم لاغر را فربه کند و گویند اگر بر بهق سفید و برص طلا کنند نافع

بود و حکماء هند

بود و حکماء هند گفته اند درین دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته
باشد بر حلق وی طلا کردن نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کردم صاحب
منهاج گوید طبیعو گوید طبیعت او گرم و خشک و لطیف صاحب تقویم از قول مسیح گوید
طبیعت او گرم و خشک در سوم هم گوید قرحه امعا آورد مصلح وی شیر حلیب بود و گاهی
تا قیه در وی انداخته باشند صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق سه وزن آن زنباد
بود **جرجیر** اما بری بود و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را کف عایشه
بپارسی کیکیر و بشیرازی کنزک گویند بهترین آن بستانی بود که تیزی وی کمتر بود طبیعت وی
گرم است در سوم و گویند در دوم و خشک در اول و بری وی تر بود در اول یوحنا گوید
گرم و خشک در دوم اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آورد مصلح وی کاهو و کاسنی
و بقلة الحمقا و سرکه بود و وی منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد چون با شراب بیاشامند
و تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آمده که چون جرجیر بگیرند و آب
آن در بیخ انار ترش ریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری را خردل خوانند ادرار بول
بغایت بکند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند **جراد** بپارسی ملخ
گویند بهترین وی فربه بود و طبع وی گرم و خشک بود در دوم چون بخور کنند عسر البول
را نافع بود و گویند دوازده عدد از وی سر بیندازند و اطراف بیندازند و با قدری
مورد خشک سحیق بیاشامد نافع بود و تقطیر البول را مفید بود و بخور بدان کردن
بواسیر را سود دهد و بریان کرده جهت گزندگی عقرب بخورند نافع بود مولف گوید اگر
ملخ را بسوزانند دیگران از رایحه آن بگریزند و الا بمیرند و اندرون وی و خایه وی
چون بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند
نافع بود و خوردن ملخ جرب و حکه آورد مصلح وی بقلة الحمقا بود یا بزرقطونا **جرذان**
فاره است بپارسی موش گویند چون بشکافند و بر گزندگی افعی نهند و عقرب درد
ساکن کند و گویند بریان کرده و گویند بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند
بغایت نافع بود و اگر بشکافند بر موضعی که خار یا چوبی رفته باشد طلا کنند بیرون
آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند خرد و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب
بمالند نافع بود مولف گوید آورده اند که اگر سرگین موش در چشم کشند بیاض ببرد

جراد البحر

جزر اقلیطی
هوا شنتر غاز

وحره برویاند و رطوبة قرنیه پاک کند **جزر** بپارسی گزر گویند بهترین وی زرد شیرین بود
و گویند سرخ تر تر بود و زرد غلیظ تر و غذاء وی کمتر از غذاء شلغم بود طبیعه وی گرمست در آخر
دوم و ترست در اول باه را تحریک دهد و ملطف بود بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد
خون بود باید که بغایة پخته باشند و مصلح وی بکامه و سرکه و خردل بود بقراط گوید جزر
مقوی معده بود که در وی لزوجة بلغم غلیظ بود و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوة
جماع برانگیزد و چون با عسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبة وی کمتر بود و ادرار
زیاده بود و در باه بیفزاید و چون با سرکه و نمک بزنند معده و جگر و سپرز را نافع بود **جزماج**
ثمر الطرفاست بپارسی گز مازک خوانند طبیعه وی گرمست در اول و خشکست در آخر آن
و گویند سردست در اول قطع رعاف بکند و چون با آب و سرکه بپزند و بر سپرز ضماد کنند
نافع بود و ریش شش را سود مند بود و مقدار ده درم مستعمل بود و چون بیاشامند
نفث دم را نافع بود و جهت اسهال کهن و زنانی که رطوبة از رحم ایشان روانه بود
نافعست و یرقان را مفید بود و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود اسحق گوید مضر
بود بسپرز مصلح وی ذوقو بود و گویند بدل وی نیم وزن ان پوست انار و نیم وزن ان
انزروت بود **جص** بپارسی گچ گویند طبیعه ان سرد و خشکست چون با سرکه بر سر بندند
و بر سر کسی که رعاف داشته بود اندازند بغایة نافع بود **جمع** خولیجان خوانند
و کیسر کونه و کیسو نیز گویند و ان دو نوعست کبیر و صغیر کبیر را بپارسی عنبری گویند و
صغیر وی بشیرازی کلا ازنه خوانند بهترین وی صغیر شامی تری تازه سفید بود طبیعة
ان گرم و خشکست در سوم و طبیعة عنبری گرم بود در دوم و هر دو خشک اند و مفتح و
ملطف بوند چون تر بود و اشتهاء تازه را نافع بود و خشک بیشها اندرا باصلاح ارد
و با سرکه بر سپرز ضماد کردن سود مند بود و حیض و بول براند و یرقان سیاه را نافع
بود و کرم دراز و حب القرع را بیرون اورد و گزیدگی عقرب و جانوران را نافع بود و
چون در خانه بخور کنند و یا در خانه بیندازند گزندگان بگریزند و نسیان را نافع
بود یکدرم و عصاره وی با عسل در چشم کنند تاریکی ببرد و چشم را روشن
کند و اگر در شیاف برادات کنند و باب گرازیانه و اب بیاز تر بسایند و در چشم
کنند در ابتداء نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصدع بود مصلح وی کتیرا

آچو

وصاحب تقویم

وصاحب تقویم گوید بنفشه و بدل وی در اخراج دود و ادرار حیض و بول پوست چوب
انار تر و چهار دانگ وزن ان پوست سلیخه و گویند بدل ان فودنج جبلی بود **جفت**
پوست پرون بلوطاست طبیعه ان سرد و خشکست در دوم و قابض بود و خون رفتن
باز دارد خاصه از زبان و ریش روده و شکم ببندد و بیشتر در مطبوخ استعمال
کنند و بر فتق ضماد کردن نافع بود و بدل ان بوزن آن سورد و نیم وزن ان پوست
انار و نیم وزن ان گل سرخ سبحان باد نبال و گویند بدل ان گلنارست **جلنار**
بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل صد برگ و ان گل انار ترش است که هیچ ثمر بغیر
از ان نیند بهترین ان فارسی بود و گویند مصری طبیعه ان سردست و خشک در دوم
خون شکم ببندد و ریش روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و دندان محکم کند زنانی
که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه بر ورم طلا کنند باز گرداند و چون
با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود و عصاره وی مانند عصاره
لحیة التیس بود در طبیعة و مقدار مستعمل از وی یکدرم تا دو درم بود اما مولد سده بود
و مضر بود بسپرز مصلح وی کثیراست و بدل وی اقماع رمان با جفت بلوط و گویند بدل
وی پوست انارست بوزن ان و گویند بدل ان طراثیث بود **جلید** ثلج است بپارسی
برف خوانند سرد و خشک بود بعرض و مزاج اصلی وی ترست و خشکی وی عارضیست
و اب وی درد دندان که از گرمی بود نافعست و هضم را قوة دهد اما اعصاب معده
را زیان دارد و پیر از ابد بود و سرفه اورد خصوصا کسی را که خلط سرد در معده وی
بود و خوردن برف تشنگی اورد و اب وی جهة علق که در حلق چسپیده باشد
نافع بود و ابی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب انکه هرچه لطیف و نیست
در بستگی بتحلیل رفته است **جلغوزه** صاحب منهاج گوید بندقیست مولف
گوید بادام کوهی است که بشیرازی تحرک گویند و قایم مقام جلغوزه است در منفعة
طبیعه ان گرمست در اول و خشکست در دوم و در وی اندکی رطوبة هست باه را
قوة دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا را نافعست
اما دشوار هضم شود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بسپرز مصلح وی شکر بود **جمار**
شحم النخل خوانند و قلب النخلة نیز گویند و ان نخل است بپارسی مغز سر درخت خرما چه

بوز قازه

خرما بیهیمی

خرما و دل خرما گویند بهترین ان تر شیرین بود طبیعت ان سرد و خشک است در اول و گویند
در دوم و قابض بود و سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم و گزندگی
زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود و وی قوة احشا بدهد و جهت مرّه صفرا نافع بود
و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود با عسل و گویند
بدل وی حاضر بود **جد** بپارسی یخ گویند و ان بعضی بر بعضی فضیلت دارد و
بهتر بود بسبب اب ایشان و منفعة وی و برف نزدیکست بیکدیگر اما یخ نه
لطیفتر بود **جمست** سنگیست بنفشی که بسرخی مایل بود و معدن ان سه
روزه مدینه بود اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند و اگر با خود نگاه
دارند از نقرس ایمن باشند **جمیر** نوعی از انجیراست بیونانی شیقوموری
گویند و معنی ان بندق احمق است و ورق ان بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود
و در وی قوة جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت ورمها که دشوار تحلیل
یابد مثل خنازیر و طبیخ وی نزف دم را نافع بود و عصارة ورق وی با ارد جو بر
ورمها و دمامیل صلب نهند بگدازد و با اشق بر سپرز ضماد کردن نافع بود و گزندگی
جانوران اطلا کردن سود دهد و معده را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد اولی
ان بود که بعد از ان سکنجبین یا گلنگبین بود **جنطیانا** بیخیست که بشقاقل
مصری ماند برنگ و گویند از زمین زرد خیزد و گویند از انبوزان رومی از
زمین بر کنند و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد و
معروف بود بحجم خطائی و نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و خناق را
سودمند بود و مقدار مستعمل نیم درم بود و جنطیانا دو نوعست یکنوع رومی
و یکنوع جرمقانی و ان بیخی سیاه رنگ باندازه انگشت سطبرتر و بزرگتر و
گویند و یرا نام پادشاهی نهاده اند و بهترین وی رومیست که بغایت سرخ و خوشبوی
بود طبیعت وی گرمست در سوم و خشک در دوم سده جگر بگشاید و حیض و بول
براند و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه گزندگان
بود و چون با عسل بسرشند و اب نیم گرم و بر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود
و اگر فرزجه از وی زن بخود بر گیرد بچه بیفکند و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه

بوز

جمیرا
عوابو غنا

وزهرها

و زهرها کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای
چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهق را زایل کند اسحق گوید مضر بود مصلح
وی اسقولوقندریون و بدل وی رازی گوید یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن
ان پوست بیخ کبر و گویند بدل ان زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص اورده
که هر زنی را که حیض از وی زیاده بود و نه بندد بستانند جنطیانا رومی و بکوبند
و با حنا بسرشند و بر دست بندند خون باز دارد و بتجربت **جند بیدستر**
قسطوریون گویند بپارسی قندس گیری و خایه سگ ابیست و ان خصیه حیوان
بحری بود و زندگانی در اب کند و بی اب هم تواند بود و گویند بهترین ان بود که هر دو
خصیه بهم چسپیده بود و مغشوش نبود و غش ان بجاوشیر و صمغ و اندکی
جند بیدستر طبیعت ان گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم و وی لطیفتر از همه
مسخنات بود نافع بود جهت عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداع
که از سردی بود بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده
بیفکند و مشیمه بیرون اورد و چون بپزند و بکوبند و بغایت سحق کنند و در چشم
کشند جلا دهد و چون بار که مقدار نیم درم بخورند مغص و فواق را نافع بود
و چون به پشم پاره بخود بر گیرند بادها رسد که در رحم بود سود دهد و گزندگی
عقرب ضماد کردن نافع بود و بار که اشامیدن دفع سموم بکند و سده بگشاید
و گری که سبب ان سردی بود سود دهد و چون مقدار عدسی بروغن ناردین بگدازند
و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند جهت جذب و
استرخاء اعصاب و فالج و نقرس سرد بغایت سودمند بود و اگر بیاشامند نافع
بود جهت سمها خواه حیوانی و خواه معدنی و نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج
سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن و خفقان که
از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب چکانند عسر البول که از خلط بلغمی
بود نافع است کندی در کتاب سمیات اورده که جند بیدستر که لونش بسیاهی
زند یکدرم کشنده بود و صاحب منهاج گوید اغبر وی کشنده بود در روز دماوای
وی قی کنند و بثبت و فودنج و بستان و عسل بعد از ان خاص اترج بدهند

جند بیدستر

جوز الشیاطین
هو الطربال

که باد زهر ویست یا زبهار فواکه ترش باسرکه یا شیرهٔ جو و بدل وی بوزن آن
وج و نیم وزن آن فلفل بود **جلجل** در دمشق بسیار بود طبیعت آن گرم و ترست
در اول طبع را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خون اندک نیک از وی حاصل
شود و بدل آن هلیونست **جوز** شف خوانند و بپارسی گردکان گویند طبیعت
آن گرمست در سوم و خشکست در دوم و گویند گرم و ترست بهترین وی آن بود که
پوست وی تنک بود و ورق و پوست وی قابض بود و پوست اندرون که بر مغز
چسبیده است در وی قبضی بود و شکم ببندد و سوختهٔ پوست وی مجفف
بی لذع بود و مغز جوز چون بخایند و بر ورم سوداوی ریش شده ضماد کنند نافع
بود و صمغ وی بر ریشها گرم نافع بود چون بدان باشند و مغز وی مغص را ساکن
کند و شکم ببندد و چون با موی بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم دراز و
حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویهٔ قاتله باد زهر
آن بود و اگر بعد از آن بخورند همین سبیل دارد و چون با عسل و نمک و پیاز
بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه و آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و
زیت بسایند و بر سر کودکان مالند موی سیاه گرداند و بر رویاند و بر داء الثعلب
بغایت نافع بود و پوست اندرون وی چون بسوزانند و سحق کنند و با شراب
بسرشند و زن بخود برگیرد منع حیض بکند پوست درخت وی و ورق آن چون
دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست گردکان
سبز بکوبند و چند پارهٔ خبث الحدید در وی اندازند و یکهفته رها کنند و هر روز
چند نوبت بجنبانند و بعد از آن خضاب کنند موی سفید را سیاه گرداند و
چون خراز و قوبا بدان مالند منفعتی تمام بدهد مولف گوید چون جوز با قلیم دیگر
برند در انجا رویند و چون با آب بجوشانند و باب آن مضمضه کنند لثه را محکم
کند و استرخاء آن زایل گرداند و خوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود و صفرا
و مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح وی سکنجبین
بود و با خشخاش و بادام و گردکان کهن نباید خورد که بد بود غثیان و غشی و
کرب آورد و نزدیک بود بکسی که عنصل خورده باشد و مداوای او مانند کسی بود که

عنصل

جوز بکلشان
هو اذربو

جوب بیی
هو ادمالی

عنصل خورده باشد رب فواکه ترش مانند رب غوره و ریباس و سیب بدل
آن بوزن آن حبة الخضرا و گویند جوز هندی بود **جوز جندم** گوز گندم بشیرازی گل گندم
باشد و رازی گوید گرم و ترست منی بیفزاید و باه را زیاده کند و فربهی آورد و قطع
نزف دم بکند و قوبا زایل کند و منع از زوی گل خوردن بکند فولس گوید در وی قوة
تبرید بود و تلطیف بود و تجفیف **جوز بوا** جوز الطیب خوانند بهترین آن سرخ
فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم نمش را نافع بود و بوی دهن خوش کند
و قوة جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را سود بود و قوة باصره بدهد و شکم
ببندد و سلس البول را ببرد و منع قی بکند و در دسپرز کهن شده را نافع بود و جهت
استسقاء لحمی سودمند بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود و بدل وی یکوزن
و نیم وی سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسباسه اسحق گوید مضر بود
بشش مصلح وی عسل بود صاحب تقویم طبیعه بیند و مسک بود مصلح وی جلاب
گرم بود با عسل **جوز القی** مانند فندق سفید بود در قی طبیعت وی گرم و خشکست
بلغمی را سخت بود و رطوبة برطرف کند و در فالج و لقوه استعمال کنند بدل آن بوره و خردل

جوز المشرک

بود **جوز ماثل** جوز ماثل و جوز ماتا و بهندی بتوره گویند و اتوزه خوانند و بشیرازی
گوز کنا و آن دو نوعست یکنوع بشکل جوز القی بود و یکنوع خارناک بود مانند حبوب
سوهان قنفذ و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ و سفید نیز بود و دانهٔ وی
از تخم بادنجان بزرگتر بود و از تخم لفاح کوچکتر بود و اندرون جوز پر تخم بود و
پوست وی رقیق بود و سر وی مانند سر بادنجان طبیعت وی سرد است در چهارم
و تر بود و نافعست جهة حرارة مفرط چون قیراطی از وی بخورند و دماغ را بد بود
و سکر آورد و مضر بود بدل معاما ای او قی کنند یا بابی که نطرون در وی جوشیده
باشد با روغن بعد از آن شیر تازه بدهند باسرکه و سعتر و انجدان و فوتنج کوهی
در وی جوشیده و گویند یکمثقال از تازهٔ وی البته کشنده بود و نیم دانگ اگر بکسی دهند
مستی آورد **جوز المرو** بهترین وی تازه بود بشیرازی گوز کلاغ گویند طبیعت او سرد و
خشکست و قابض بود اسحق گوید گرمست در اول و خشکست در دوم برفتق ضماد کردن
نافع بود با سریشم و اسراش و قطع خون بکند و قطع اعضا بدهد و چون بکوبند و با

انجیر فتیله سازند و در بینی نهند گوشت زیاده بخورد و با شراب جهة عسر النفس و سرفهٔ
کهن و بلغم و نسیان نافع بود و مقدار نیم درم مستعمل بود تا نیم مثقال و اگر بجوشانند
و در آن آب نشینند زنی که رحم وی با مقعد بیرون آید نافع بود و صاحب تقویم گوید
مضر بود بدل و اعصاب مصلح وی عسل و روغن بادام بود جالینوس گوید بوی دهن
خوش کند و سده بگشاید و قوة معده بدهد و صداع سرد را نافع بود چون با
عسل و گلاب بر سر طلا کنند دیسقوریدوس گوید مقوی معده و جگر و سپرز و امعا
بود و درد شقیقه را نافع بود و ذهن را تیز کند و فولس گوید طبیعت ببندد و از خون
و صفرا قوت بدن زیاده کند و نشف رطوبات از عروق بکند و بدل وی نیم وزن آن
پوست انار و نیم وزن آن گوز سرخ بود **باب الحاء** **حاشا**
ماسون خوانند و ثوسس گویند روفس گوید بودنه کوهیست و گویند ورق خردل بیابانیست
و گویند برگ سپندان دشتی است انچه محقق است نوعی از بودنه کوهی بود گلها بر جگل
بسیار دارد بشکل برگ جعده کبیره و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه روید طبیعت آن
گرم و خشک در سوم و گویند در دوم محلل و مقطع بود و مسخن و حیض و بول براند
و بچه بیندازد و سده بگشاید و عرق النسا را با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود
و سینه و شش را پاک کند و منع نفث دم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل
کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل کند و محلل خون بود و ثالیل
و نمش را نافع بود و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوة باصره بدهد
و معده و جگر پاک کند و چون سحق کنند و با آب و عسل بسرشند و مقدار دو مثقال
بیاشامند قولنج را نافع بود و قوة گرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و جهة درد دهن
و حلق سودمند بود جالینوس گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اگر بکوبند و
سحق کنند و بعسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند و بر مجذوم در حمام طلا کنند نافع بود
اسحق گوید مضر بود بشش مصلح وی نعناع بود و بدل آن یک وزن و نیم آن سعتر کوهی
و یک وزن و نیم آن افتیمون و شراب وی اشتها بیاورد و هضم طعام بکند و مسهل
گرم و بلغم بود **حاج** خاریست که از وی ترنجبین حاصل میشود و نبات گشوث بر وی
پیچیده میشود عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی و تاریکی ببرد و گل وی بجهت

بواسیر

بواسیر بغایت نافع بود **حافر حمار الوحش** سم ذکور رست چون بسوزند و بمصروع دهند
نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و داء الثعلب
را نافع بود **حافر حمار اهلی** چون از سم راست نگینی سازند و مصروع نگاه دارد نه
صرع از وی برود و دیسقوریدوس گوید سم حمار خر چون بسوزانند و بیاشامند
چند روز متواتر مصروع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند
بگدازاند و بر داء الثعلب نافع بود و بر شقاق که از سرما بود ضماد کنند زائل کند
حب النیل قرطم هندیست طبیعت وی گرم و خشک در دوم و گویند در اول و گویند
در سوم و سردست نافع بود جهة برص و بهق سفید و مسهل اخلاط غلیظ بود ابن
مولف گوید نبات وی مانند لبلاب بر درخت بپیچد شود و گل وی آسمان گونی بود
و بعضی انرا البیل خوانند و اگر بر سرکه و خطی بر برگ وی نویسند در حال سرخ گردد و
جهة بهق و برص و سودا و بلغم و کرمها و حب القرع نافع بود و شربتی از وی دانگی و
نیم تا نیم درم با ادویهاء دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و انچه از درد اخلاط
در مفاصل جمع شده باشند بجموع براند و امعا را بشوید و قوة معده بدهد و سده
جگر بگشاید و ورم سپرز و اسهال مراری را سود دارد و وی کرب و غثیان آورد اولی
آن بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیله با وی خلط کنند و بدل وی در اسهال و
دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل و دانگی وزن آن حجر ارمنی بود **حب عزیز** حب الزلم
بود و گفته شود ابن مولف گوید حب عزیز غیر حب الزلم است و آن بر شکل پیل است
و وقتی که در غلاف و آن مغزیست که رنگ بیرون آن بزردی زند و اندرون وی بغایت
سفید بود و خوش طعم بود و قوة باه زیاده کند و منی بیفزاید و مسخن بود **حب التمنه**
حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر خراسانیان انرا نقل خواجه خوانند و پوست وی
بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم فربهی
آورد و منی بیفزاید و باه برانگیزد و مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بمالند و صاف
کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین با کنجد بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه
کند چون سبب لاغری سردی بود و خشکی و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش
مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب المحلب

حبق القنا
مواذان الفار

حب الوعل

حب العقد
مو اثلق

حب الزلم گویند بزر الجرشفات و در شیراز جرشف مشهورست و بپارسی تخم کنگر
گویند و آنچه محقق است آن تخمیست بلون هیل و مثلث شکل و همچنان با پوست بخایند
و منبت وی در شهرزور بود و فلفل السودان خوانند ابن مولف گوید قد نبات وی
گز بود و ورق وی بورق شهدانج بهم ماند و گل سفید دارد مانند قطن سفید و اندرون
گل وی سرخ بود ابن ماسه گوید گرمست در سوم و ترست در اول و صاحب منهاج گوید گرم
و خشکست و در وی رطوبتی عرضی فضلی بود منی زیاده کند و تحریک شهوة جماع بکند و بدنرا
فربه کند و قوة ذکر بدهد شریف گوید چون بخایند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند
و وی مولد صداع بود مصلح وی بنفشه و بدل وی شقاقل بود حب الخروع تخم بید انجیرست
و بشیرازی کنتو و گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر در
هیچ جای دیگر نروید و صاحب منهاج سهو کرده است که آنرا هیوفاریقون گفت صفت آن
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و نافع بود جهة بلغم و سودا و ورم گرم که درنشش بود و سرفه
و عرق النسا و سدد و عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود چون بیاشامند و اگر
بجوشانند و زنان در آب آن نشینند رحم را بگشاید و جالینوس گوید درد سر کهن و نورا
سود دارد و در معده را مفیدست روفس گوید روده و معده را نافع بود و موی بر
داء الثعلب و داء الحیة برویاند و بیخ موی را قوة دهد دیسقوریدوس گوید قوة معده
بدهد و اشتهاء طعام باز دید کند و هر بلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو و
ضیق النفس را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضر بود بمثانه
مصلح وی کثیرا بود و بدل وی عود بلسان بوزن آن و گویند یک وزن و نیم و گویند بدل آن
نیم وزن آن پوست سلیخه و ده یک آن بباسه حب الکاکنج جوز المرج خوانند و آن
بزر الکاکنج است و آن دو نوع بود یکنوع را بشیرازی عروس در پرده خوانند و یکنوع
دیگر را لجوبی گویند و بهترین آن بزرگ سرخ کوهی بود و گویند بستانی طبیعت آن سردست
باعتدال و خشک عیسی گوید سرد و خشکست در سوم مغص را نافع بود و بول براند و
ریش گرده و مثانه را سود دارد و صرع را نافع بود فولس گوید چون بکوبند و آنرا خشک کنند
و بیحق نمایند و با روغن بنفشه بیامیزند با جزوی از شیح ارمنی بیاشامند کرمها که
در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بگرده چون بسیار استعمال کنند بسبب سدة

ادرار وخور

ادرار و خور در سر پیدا کند مصلح وی گل پارسی بود و بدل وی عنب الثعلب بود حبة السودا
شونیزست و گفته شود حب السفرجل بپارسی به دانه گویند بهترین آن بود که از به ترش
گیرند طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملین بود بی قبض نافع بود جهة خشونت حلق و قصبة
شش و لعاب وی ترطیب کند و یبوست زایل گرداند و حرارت ساکن کند و مقدار دو
درم از مغز وی چون بکوبند و با نبات حب سازند با لعاب وی و با نبات و روغن
بادام بخورند که سرفه گرم را سود دارد اسحق گوید مضر بود بگرده مصلح وی نبات بود
و بدل وی بزر قطونا حب القطن حب قوچ خوانند و بپارسی پنبه دانه گویند
بهترین وی بزرگ مغزدار بود طبیعت وی گرم و ترست در دوم و گویند سردست و نافع
بود جهة ربو و سینه و سرفه و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت درم بود
و گویند مضر بود بگرده مصلح وی خیره بنفشه بود و بدل وی تخم کنگر حب الکتم
حبیست بمقدار فلفل و لون آن میان سرخی و زردی بود و بغایت املس و خوشبوی بود
و زود شکند و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات بکار
برند طبیعت آن گرم و خشکست در دوم استرخاء معده سرد را بغایت مفید بود و قوت
تمام بدهد و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی احشاء سرد بود و
با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند حب القلقل بزر رمان بریست
بپارسی نار دانه دشتی گویند و مغاث بیخ ویست و بمقدار نزدیک لوبیا بود و در
طعم وی اندک تلخی بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود طبیعت آن گرم و تر بود و مصدع
بود مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را
بگزاید و اولی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سفید و چهار
دانگ وزن آن مغز تخم خیارزه و نیم وزن آن ابهل بود و گویند بدل آن بوزن آن
فندق
مغاث و بوزن آن حب صنوبر بود حب الغار مانند فلفل کوچک بود بلکه مانند
فندق بود و پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن بدو نیمه بود بغایت سخت
و لون آن به زردی زند و اندک عطریتی در وی بود طبیعت وی گرم و خشکست در سوم دو
مثقال با میفختج بیاشامند بقراط گوید یکمثقال نافع بود جهة دشوار زادن و بچگیدن
بول و حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود و فولس گوید تریاق مجموع زهرها بود

وازخواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بیفشانند مگسان بگریزند و وی سودمند
بود جهة سپرز که از رطوبة بود و چون با راسن بیاشامند نافع بود جهة درد سر که از
بلغم و ریاح غلیظ بود و مضر بود بجگر و صاحب منهاج گوید مصلح آن زرشک تازه بود و بدل
آن حب المحلب با مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الکبار** جلغوزه است و درخت آن
کوچکتر از صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت او را سوسن گویند طبیعة
جلغوزه گرم بود در اول و گویند معتدل بود و در وی اندکی حرارت هست و رطوبة
هم جالینوس گوید گرم و تر بود و سودمند بود جهة درد پشت و درد اعصاب و
رعشه و عرق النسا و استرخا و شش را پاک کند از خلط که باشد و باه را زیاده
کند منی بیفزاید و شیر زنان زیاده کند و سنگ مثانه بریزاند و سودمند بود جهة
گزندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما و کلنکین و شریف گوید چون بکوبند و با
عسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند از فالج خلاص یابند اسحق گوید چون با
عسل بخورند مجامعت زیاده کند و گرده و مثانه را از سنگ پاک کند و گویند طبیعة
آن گرمست در اول و ترست در دوم ماسویه گوید گرمست در دوم و خشک در اول
و وی مصدع بود مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل وی حب مقشر بود به
بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و گویند بدل آن مغز تخم خربزه بود و
گویند جوز هندی و گویند قایم مقام جلغوزه بود بادام کوهی بود که آنرا بشیرازی
[illegible] گویند **حب الصنوبر الصغار** بپارسی تخم کاج گویند و آن تخمیست مثلث
شکل در میان غلاف چوز کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود طبیعة آن گرم و
خشک در دوم منضج و محلل بود و نافع بود جهة استرخا و ضعف بدن و فربهی
آورد و رطوبة فاسده که در شش بود خشک گرداند و قوة معده بدهد چون با
افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی منی بیفزاید خاصه که با انگبین و قند بود و مثانه
و گرده را قوة بود اما مضر بود بسر و معده را بگزد و بسیار خوردن وی مغص آورد
و تریاق وی حب الرمان بود و جهة گزیدن معده در آب گرم خوبیا تند و با عسل
بخورند و محروری مزاج با قند و بدل وی حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن بادام
سفید کرده و گویند بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار است **حب الراسن**

صاحب مفرده

صاحب مفرده گوید میویزج است و سهو کرده است و صاحب منهاج در ماهیة این
را است گفته است که آن زرد رنگ بود و طعم او تلخ و گرد شکل بود مانند تخم مخلصه
و از کوهستان فارس آورند و راسن دو نوع است جبلی و بستانی این تخم جبلی است
و آن بستانی گفته شود و این نوع که گفته شد قوة سوی بدهد و از آفات نگهدارد
چون خرد بکوبند و بدان سر بشویند و اگر طلا کنند شاید **حب القلت** ماش هندیست
و در قلت گفته شود **حب الآس** بپارسی تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود
فربه رسیده تازه طبیعة وی سرد و خشک در دوم و گویند گرمست و شکم ببندد و
منع نفث دم بکند و معده و احشا را قوة بدهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و
مقدار ما خوذ از وی سه درم بود صاحب تقویم گوید پنج درم از وی ریشهای
اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب را چون با شراب بیامیزند و بیاشامند
نافع بود و ریش مثانه را سود دهد خواه تر خواه خشک و چون بپزند با شراب و
بر ریشها ضماد کنند تحلیل دهد و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند با آب
ببرد و قلاع را ببرد اسحق گوید بسیار وی مضر بود بمثانه مصلح وی صمغ عربی بود
و بدل وی آب ورق وی بود نیم وزن آن **حب الرمان** بپارسی انار دانه گویند
بهترین وی ترش فربه بود طبیعة وی سرد و خشک و قابض بود ترش وی چون
خشک بود شکم ببندد و منع ماده صفرا بکند و غثیان ساکن گرداند و قی باز دارد
و فم معده گرم را قوة دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند
جهة ریشهای دهن نافع بود و ریشها را پلید و گوشت زیاده نافع بود و درد گوش
و اندرونی بینی که ریش شده باشد مفید بود و بدل وی سماق **حب البان**
دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و سهل شکن بود و آنرا فستق البان
گویند و در طعم وی تلخی بود با قبض این مولف گوید این نیز نوعی از ظرفات و دهن وی
از آن بگیرند خوانند و بهترین وی بزرگ خوشبوی بود طبیعة وی گرم و خشک در
دوم و گویند گرمست در سوم و گویند ترست در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار
مستعمل از وی تا دو درم بود و جلا بدهد و ثالیل و کلف و داغهایی که بر روی پیدا
شود و جرب و حکه را نافع بود و سده سپرز و جگر بگشاید و صلابتهای نرم کند چون

با آرد کرسنه ضماد کنند اسحق کوید مضر بود بجکر مصلح وی رازیانه بود و کویند قشور
سلیخه بود و کویند بدل وی بوزن آن قوه و نیم وزن آن قشور سلیخه و ده یک آن
بسباسه و انرا بشیرازی تخم غالیه خوانند **حب المحلب** بپارسی پیوند مریم
خوانند و بهترین قوم بود طبیعه وی کرم و خشک و کویند معتدل بود و کویند سرد
بود قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلای قویت بصیر کوید کرمست در
دوم و خشک در اول محلل بود و بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع
بود و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده جکر بکشاید و نقرس را سود
دهد و سنک کرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سود دارد
و قولنج بکشاید و در دهان اندرونی ساکن کند و رطوبتی که در شش و سینه بود پاک
کرداند و کویند مضرست بدماغ کرم و احشا مصلح آن رب اترج ایت یا
ریباس و بدل آن مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب الریباس** بپارسی تخم ریباس
خوانند بهترین وی تازه بود طبیعه وی سردست و خشک و قابض و نافع بود جهة
حرقه صفراوی و جرب و حکه را نافع بود و بدل آن تخم حاضر بستانی بود **حب القرع**
بپارسی تخم کدو کویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد طبیعه آن سرد و
تر بود در دوم سودمند بود جهة تبهاء صفراوی و مقدار مستعمل از وی سه درم بود
سرفه کرم و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند و تشنکی بنشاند و عسر البول
که از حرارة بود ساکن کرداند و اسحق کوید مضرست بمثانه مصلح وی تخم کرفس بود
و کویند در کسر حدة ادویه کثیر بود **حب الرشاد** حرف و بهترین وی بابلی بود طبیعه
وی کرم و خشک و سفید وی حرارة کمتر دارد از سرخ ترخ و مغص بلغمی را
نافع بود چون با آب کرم و روغن کل بیاشامند و عرق النسا را نافع بود چون بکوبند
و بر ورک ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند نافع بود و بدل وی در
عرق النسا شیطرج بود و باقی خواص وی در حرف کفته شود **حبة الخضرا** آن درخت
بطم است و بشیرازی بن کویند و آن دو نوعست یکنوع را شاه بن کویند و یکنوع را
بن و شاه بن خردتر بود و سمینان با پوست توان خورد و درخت شاه بن را صرو
خوانند و از آن بن را بطم ابن مولف کوید در حوالی ابرقوه درخت بن را با فستق

پیوند کرده اند

پیوند کرده اند و ثمر آن نزدیک بفستق بود و طعم بن میکند و بهترین بن سبز
بزرک تازه بود طبیعه آن کرم و خشک در سوم و کویند در چهارم و کرمی وی قوی تر
بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذاء بد دهد و کرم
مزاج را زیان دارد و سختی سینه و کرده بود و بول براند و شهوة مجامعت را
برانکیزد و چون با شراب یا با سرکه بیاشامند کزندکی رتیلا را نافع بود و جکر را
پاک کرداند و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه
را سود دهد خوردن و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن بر ذات الجنب نافع
بود و چوب وی چون بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه
موی سر و ورق وی چون خشک بکوبند و بپزند و غلاف سازند موی را برویاند
و دراز کند و صمغ وی در منفعة مانند مصطکی بود و کویند بن مصدع بود و دماغ
را بجوشاند و شهوة طعام ببرد مصلح آن سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و
صاحب منهاج کوید مصلح وی خمیره بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده است
که بدل وی مغز جوز بود و کویند بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام
حب الکمثری بپارسی دانه امرود کویند بهترین آن بزرک بود که بزر دی بابلی
بود اسحق کوید کرم و خشک در دوم شش را نافع بود و مقدار چهار درم مستعمل
بود و کویند مضر بود بکرده مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا **حب الزبیب**
بپارسی دانه مویز کویند طبیعه او سرد بود در اول و خشک در دوم شکم
ببندد و مقدار ما خوذ از وی تا پنج درم بود و مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود
حبارى علوفس خوانند بپارسی جرز کویند و آن نوعی از کلنکست و کوشت
وی سبکتر از بط بود از بهر آنکه وی بریست و در وی غلظی بود صاحب منهاج
کوید کوشت وی کرم و تر بود و میان مرغ خانکی و بط بود در غلظ و ریاح را ساکن
کند و مضر بود بمفاصل و قولنج و دشوار هضم شود مصلح وی آن بود که با زیت
و سرکه و دارچینی بپزند بعد از آن حلوا از عسل و زنجبیل مربا خوز نیر بیه وی چون
با انکشت نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و پنج
حب از آن با آب کرم بیاشامند قرب را بغایة نیک بود و اکر پوست اندرون

حنزت
موافستین

سنگدان وی خشک کرده سحق کنند و باندکی نمک اندرانی بسایند و در چشم
کنند در ابتدا نزول آب هیچ دوا نیکوتر از آن نبود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر
کسی آویزند که خواب بسیار میکند خواب از وی زایل شود و در سنگدان وی
سنگی باشد چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد و تا آن
با خود داشته باشد عود نکند و این عمل بخاصیت میکند و خون وی ربو و
عسر النفس را نافع بود گوشت وی گویند بغایت گرم و خشک اولی آن بود که
باب نمک بپزند و بعد از آن روغن بادام بر وی ریزند و اگر سرد مزاج خورد
روغن گردکان و زیت و دو سه پاره دارچینی **حجر التیس** پادزهر است
و ویرا تریاق فاروق طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز و گرد تیزی می باشد
و بر زبر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیزیست گویا مغزیست و آن چوب
مخلصه با دانه وی بود و لون حجر التیس اغبر بود سیاهی که بسرخی زند و انچه نیک
باشد با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند
سبز رنگ شود و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی صاحب مفرده گوید آنچه
طرف خراسان حاصل میشود و این ظرافت بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل
نمیشود و بعضی بطرف زرقان که آن قریتست از قرا شیراز در انجا یافت میشود
و اهل شبانکاره گویند انچه در اندرون پادزهر است چوب گز بود و خلاف بود
و بتحقیق مخلصه است و گویند غذا آن گوسفند مار بود و مخلصه و بسبب آن این
سنگ در شکم وی بندد و بدین سبب ویرا تریاق فاروق طبیعی خوانند و گویند در
زهره وی باشد و این خلافست و انچه بتحقیق در شیردان وی بود و آن بغایت
عزیز بود و باطراف برند و گویند چون بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ
می باشند و این رنگها بسودن معلوم میشود و لون آن چون بسیاهی زند سرخی
آمیز نیکوتر بود و در شام مانند این سنگ می سازند از لک دانایان مشکل فرق
توانند کرد امتحان وی آنست که سوزن را باتش سرخ کنند و بر وی نهند اگر
مصنوع است چون سوزن در وی فرو رود دود سیاه از وی برآید و اگر حجر التیس
بود دودی زرد که نوک سوزن را زرد کند و چون ویرا باب رازیانه بسایند و بر

گزندگی

حجر العقاب و حجر النسر و حجر الولادة
الکرک

گزندگی مار طلا کنند در حال درد بنشاند و از مردن ایمن شود و سودمند بود جهت
همه گزندگیها جانوران و سمها نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن و جهت
ضعف دل و بدن و باه بغایت نافع بود و شربتی جهت گزندگی جانوران و دفع سمها
دوازده جو و از جهت ضعف دل و قوة اعضا شربتی دانگی بود و هر کس که هر روز
نیم دانگ بخورد ایمن باشد از سمها فتها این مولف گوید هر کس که ادمان خوردن
آن از زهر میکند باید که در هفته دو روز ترک کند و بحروری مزاج را سودمند
بود بسبب آنکه وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت طبیعت وی بغایت گرم بود **حجر
الحیة** دو نوع بود یکنوع حجر بود معدنی و یکنوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی
گیرند و آنرا پادزهر و باد مهره خوانند انجا از مار گیرند مانند دشبدی بود که در
قفای افعی بود و در همه افعی نبود و چون از گوشت جدا کنند نرم بود اثر هوا که
بوی رسد ببندد حجر مانند حجر النمر و خطوط بر وی بود و باشد که بلون مار بود
خاکستری و آن باشد که سیاه رنگ بود و مولف گوید امتحان وی چنان بود که
بر جامه صوف سیاه بمالند کبود یا سفید گرداند و بمبالغه بمالند سیاه شود و
سفیدی نماند و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی سیاه رنگ و خاکستری
رنگ بود و بشکل بزرگ مربع بود و از یکمثقال تا دو مثقال زیاده بود مولف
گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب لیمو اندازند در صحن چینی بحرکت
آید و روانه گردد و هر دو نوع بگزندگی مار نافع بود خوردن و با خود داشتن
و بر موضع زخم نهادن و مار مهره گزندگی افعی را نافع بود تعلیق کردن جالینوس
گوید چون بسایند و بیاشامند نافع بود و گویند هر دو نوع بر سر زخم بچسبند
حجر هندی نوعی از شادنج است بپارسی شادنه هندی خوانند خون که از مقعد
آید قطع کند و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و
حجر البلور سنگ بلور چون بر کسی بندند که در خواب ترسد دیگر نترسد **حجر النار**
حجر الاصم خوانند و حجر الزباد گویند و آن انواعست سفید و سیاه و سرخ و طبع طبیعت
آن سرد و خشک بود ارسطاطالیس گوید اگر زن دشوار زاید در خرقه بستر در
زن بندند سهل بزاید و چون سحق کنند مانند غبار و بر ختنا زیر باشند خشک

کند و همچنین بر هر ریشی دشوار و دملی که باشند بجال صحت آورد و ویرا بپارسی
سنگ آتش خوانند **حجر البقر** در مصر خرزة البقر خوانند و ازا جاو زهرج و
گاو زهره گویند میان زهرهٔ گاو بود و گویند در شیردان گاو هندوستان می باشد و آن
مانند باد زهر است در عمل و بلون هم بباد زهر ماند اما آنچه در زهرهٔ گاو و گوسفند باشد
مانند زردهٔ تخم مرغ بود و بشیرازی اندرزا خوانند چون سحق کنند و با آب بعضی
از تبول طلا کنند بر جره و نمله نافع بود و چون مقدار عدسی سعوط سازند با آب
بیخ سلق جهة دفع نزول آب بغایة مفید بود و چون سحق کنند و بشراب بسرشند
و بر موضعی که سفید مو بود طلا کنند موی سیاه برون آورد اگر سبب آن از
علة داء الثعلب و برص بود اما موی سیاه نکند مولف گوید بغایة گرم بود و
بادنجان سرد را سود دارد طلا کردن و خوردن **حجر اللبنی** غالاقطیطس خوانند
یعنی حجر لبنی و این اسم بدان سبب بدان نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر
از وی برون آید و بلون خاکستری بود و عصارهٔ وی در حقه قلعی کنند و هر زمان
که خواهند استعمال کنند طبیعة وی معتدل بود و در قوة مانند شادنه بود و چون
در چشم کنند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش چشم را نافع بود و در ابتداء
ورم گرم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خشونة حرها را نافع بود **حجر مشقق**
سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد بهترین آن بود که زعفرانی رنگ
بود و زود ریزیده شود و شکافته و تو بر تو بود و قوة آن مانند شادنه بود ضعیفتر
و حجر لبنی و مشقق و عسلی در قوة مانند یکدیگر اند اما عسلی در وی حرارتی هست که
در ایشان نیست و حجر مشقق چون بشیر زنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم زایل
کند و خشونة مژه و سوزش چشم را مفیدست **حجر قبطی** سنگیست مصری بغایة
سست و زود در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان شویند و در موم روغن
کنند جهة دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شافها رحم استعمال کنند و جهة
نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زن
بخود برگیرد خون رفتن دایم را نافع بود و لون این سنگ سبز بود و تیره رنگ باشد
حجر الیهود سنگ یهودان خوانند و آن سنگیست مانند زیتون و آنچه بزرگ

بود نزدیک

بود نزدیک بخایهٔ کبوتر بود و خطوط بسیار بر روی بود موازی یکدیگر و حجر الزیتون
نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و گرد نیز بود ابن مولف
گوید بعضی گویند که آن حجر شجریست مانند بید و در دریا که میرسد نرم است
و چون بیرون آورند صلب گردد بهترین وی زیتونی شکل بود و جهة سنگ
گرده و مثانه نافع بود چون نیم مثقال با آب گرم بخورند و اگر با آب تربزه لعوق
کنند همین عمل کند و عسر البول را نافع بود و لیکن مضعف معده بود و اشتهای
طعام ببرد اسحق گوید مضر بود ببرز مصلح وی عسلست هرمس حکیم گوید
حجر یهودی چون با خون خفاش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته
باشد برویاند چون بروی بمالند جالینوس گوید طبیعة آن معتدلست و معده سرد
را بد بود مصلح وی تخم کرفس بود فولس گوید خون مقعد قطع کند **حجر الیشب**
حجر الیشف خوانند و اهل مشرق او را بو قلمون خوانند و بیونانی اسطرقوشس
معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرمیتون خوانند و آن چند رنگ بود بهترین وی
سبز بود معده را نافع بود جالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند که موازی
معده بود و در گردن اندازند معده و مری را نافع بود دیسقوریدوس گوید بر
ران بستن جهة دشوار زادن و بر بازو بستن جهة تعوید نافع بود **حجر ارمنی**
دو نوعست یکنوع لاژوردی بود و یکنوع سرخ بود بغایة و چون دست بوی مالی
بغباری چرب بت طبیعة آن گرم و خشکست در اول مسهل سودا بود مسهل قوی تر
از حجر لاژورد بود و معده را بد بود و چون مغسول بود قی و غثیان نیارد
و اگر نه مغسول بود مقی و مغثی بود و مفرح و مقوی دل بود مغسول وی بخاصیتی
که در ویست بدن را از خلط سوداوی پاک کند اما معده را بد بود مصلح وی
انیسون بود یا سلیخه و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود تا نیم مثقال و بدل آن
جهة اخلاط سوداوی یک وزن و نیم حجر لاژورد بود **حجر الخطاطیف**
دیسقوریدوس گوید بچهٔ نخستین پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی
بشکافند دو پاره سنگ یابند یکی یکرنگ و یکی برنگهای الوان و در پوست اهلی و یا
پوست گوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندند آن

بغداری

قرلیغلماتی

صرع از وی زایل کردد **حجر المقناطیس** بپارسی سنک مقناطیس آهن ربا
کویند چون بسوزانند مانند شاذنه بود در عمل و منفعت بهترین وی سیاه بود که
بسرخی مایل بود و هیچ خلطی در وی نبود و بقوة جذب آهن کند و هرچند زیاده تر
برباید نیکوتر بود جالینوس کوید بغایة کرم و خشک بود اکر کسی را خبث الحدید
در شکم مانده باشد با شراب بیاشامند جذب آن بکند و بصحت خود بیرون
آورد و مسهل کیموس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال تا یکدرم
بود و کویند چون در دست کیرند درد دستها و پایها و تشنج را که آنرا کزاز خوانند
ساکن کرداند و اکر برجراحتی کنند که از تیغ زهردار بود بغایة سود دارد و بحال
آورد و مقناطیس را چون بوی سیر بوی رسد سست شود در ربودن آهن و
باز چون بخون کوسفند یا بز اندازند تیز کردد **حجر حبشی** دیسقوریدوس
کوید سنکی سبز است و کویند بزردی زند و جالینوس کوید مانند یشب بود
و چون بسایند شیر از وی بیرون آید و زبان را بغایة بکزد سبکوری و ورم چشم
و درد و قرحه را زایل کند و ناخنه و تاریکی ببرد و جلای تمام بدهد مولف کوید آنرا
سنک باسم خوانند **حجر الاسفنج** سنکیست که در میان اسفنج باشد و حصا
الاسفنج کویند رازی کوید چون با شراب بیاشامند سنک مثانه بریزاند **حجر العوای**
سنکیست مانند عاج چون سحق کنند و بر موضعی باشند که خون از آن روانه
بود باز بندد و اکر ضماد کنند شاید و چون بسوزانند و سنون سازند دندانرا
جلا دهد بپارسی شکرسنک خوانند و بشیرازی سنک زخم کویند **حجر الکرک**
سنکیست بغایة سفید و در ساحل بحر هند یابند و مهره که از وی ککاکان و
قراطان سازند از عاج سفیدتر بود و زنان بکردن بندند طبیعت او سرد و
خشک بود در آخر درجهٔ دوم و اهل هند و سند از وی نکین سازند و متفق اند
که خاصیت این سنک آنست که دفع سحر و چشم زخم میکند و بر دشمنان ظفر
یابند و اکر نکینی از وی با خود دارند دروغ از قبل آن کس نکویند و هر کس که
ویرا بیند دوست دارد و پادشاهان سند و هند از وی ظرفها سازند و ازان اکل
و شرب کنند و مدعای ایشان آنست که در هر صحبتی که آن بود جنک و فتنه نبود

وفرح

وفرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها از آن در موی کشند موی را
دراز میکند و مهره وی مانند مروارید بزرک بود و براق چون سحق کرده در چشم
کشند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم خواه جدید ببرد و اکر سنون سازند
دندانرا بغایة سفید کند **حجر لحاغیطوس** حجر غاغاطیس کویند و از وادی
شام ارند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی چون بر آتش نهند بوی
بد سوخته کند و لون آن سیاه بود و سبک بود و صفحها بر روی یکدیکر بود و
قوت وی در غایة یبوسة بود صاحب مفرده کوید بخور وی مصروع را صرع آورد
و صاحب منهاج کوید بخور وی صرع را نافع بود و اختناق رحم را سود دارد و
کزندکان از وی بکریزند و با ادویه دیکر بر نقرس ضماد کردن سود دارد و در
جراحتها عظیم کوشت برویاند **حجر الکلب** شریف کوید در خواص و این
عجب بست نوعی از سنک هست که چون سنک بوی اندازند بدهن اندر بکیرد و
نکاه دارد آن سنک در دشمنی عمل عجیب دارد چون خواهند با سم انکس
هفت سنک بر کیرند و یک بر آن سک می اندازند و از آن دو سنک بر کیرند
و در آب اندازند و از آن آب بخورد انکس دهند و در دشمنی چیزی عجب
مشاهده کنند و کویند اکر در برج کبوتران اندازند مجموع بکریزد و اکر در شراب
اندازند جماعتی که از آن شراب بیاشامند جنک و عربده میان شان پیدا شود
حدید بپارسی آهن کویند و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و پولاد
مصنوع بود و پولاد معدنی بود مطبوع و پولاد طبیعی معدنی شابورقان است
و سابرقان نیز کویند و آن پولاد ترست و پولاد مصنوع از نرم آهن کیرند و
بخار آنرا زعفران الحدید خوانند و قابض بود منفعة آن در باب باکفته شود
وصفت توبال او در تا کفته شد و آهن سرخ کرده اکر در آب اندازند و یا شراب
و بیاشامند شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و هیضه و استرخار معده و سلس
البول و درد مقعد را نافع بود و باه را قوة دهد خاصه آبی که آهنکران آهن سرخ
در آن اندازند انرا دور خوانند و ماء الحدید کویند و بکزندکی سک دیوانه و بکزندکی
سک دیوانه بغایة مفید بود و براده آهن چون در شراب زهر در آن باشد اندازند

٥

بجمیع زهرها بجود کند و آن شراب چون بخورند زیان ندارد و براده اهن چون
بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و در سر آورد و مداوای او بشیر تازه یا بعضی
از ادویه مسهله قوی کنند بعد از ان سکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه
و روغن گل و سرکه بر سر مالند و مقدار یکدرم مقناطیس بخورند و امراق دیگر
و روغن گاو و در خواص اورده اند که اگر براده اهن بر کسی بندند که در خواب
دندان خاید دیگر نخاید **حداة** مرغیست که بشیرازی ازا کور کور خوانند
گوشت او نباید خورد که عفونة در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک
و گلاب خلط کنند و بیاشامند ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون پرهای
وی بسوزانند بی سرو فاکستران چون با اب بیاشامند نقرس را سود دهد و
زهره وی در سایه خشک کنند و با اب حل نمایند و کسی را که حیوان موذی گزیده باشد
اگر زخم ان از طرف راست بود سه میل در چشم چپ کشند و اگر از طرف چپ بود
در چشم راست بغایة نافع بود و از مردن خلاص یابد **حرمل** گویند دو نوعست
سرخ و سفید نوعی سفید را حرمل عربی گویند و بیونانی مولی و بپارسی صندل و رق
ان مانند ورق بید بود کوچکتر و گل وی مانند گل یاسمین سفید بود و خوشبوی
بود و بیونانی بسباسا خوانند و نوع سرخ را حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند گویند
نیوند و بهزار اسفند نیز خوانند مولف گوید این نوع از سداب کوهیست طبیعت حرمل
گرم و خشکست در سوم و گویند در چهارم نافع بود جهة درد مفاصل طلا کردن و چون
سحق کنند با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران و اب رازیانه و در چشم
کشند قوة باصره بدهد و اگر حرمل با ادویه قاتله بخورند دود و حب القرع را بیرون
آورد و قولنج را نافع بود و عرق و وجع ورک را چون نطول کنند باب ان سود دهد
و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و بادی که در روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهة
سردی دماغ و بدن لیکن سپرز و صداع آورد و غثی و سکر بود مصلح وی قرفه و
دارچینی بود و گویند ربوب ترش خورند جالینوس گوید نافع بود جهة فالج و لقوه
و قولنج سرد و علت گرده و مثانه و مسهل مرار و سودا بود و حیض و بول براند و تنقیح
وی سودا را نیک بود و خون سودا وی صاف کند طبیعت نرم دارد حبش گوید مستی

وی مانند

وی مانند مستی خمر بود بمجهول گوید لون را صاف کند و محرک جماع بود و فربهی آورد
ابن وافد گوید در دیارها و رانها و نقرس و فالج را عظیم نافع بود و بدل ان بوزن ان
قردمانا بود با سداب اما حرمل عربی سفید که بیونانی مولی خوانند بیخ وی مانند
بلبوس بود چون سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند زن بخود برگیرد فم
رحم بگشاید **حرشف** عکوب خوانند و بپارسی کنگر گویند وان انواعست طبیعت
وی معتدل بود در حرارة و برودة مسیح گوید گرم و تر بود تا درجه اول و گویند سرد
و گویند گرم و خشکست در دوم چون بر داء الثعلب طلا کنند زود تحلیل کند و
موی برویاند و اگر موم روغنی سازند که اب کنگر بخوردان داده باشند و بر ریشی
که بر روی پیدا شود بمالند زایل شود و سه و در مهاء صلب را چون بدان طلا کنند
زود تحلیل کند و بول براند و ریش روده را سود دهد و بلغم را بیرون آورد و اگر
سر باب کنگر بشویند شبش بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند و رمها را
تحلیل دهد و چون بر سوختگی اتش ضماد کنند نیکو بود طبیعت نرم دارد و چون
با شراب بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را
تسخین دهد و گند بغل زایل کند مصلح وی انست که در یخنی مهرا کنند و توابل
و ابازیر لطیف بر وی ریزند صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند
مولد سودا بود و مضر بود بدماغ مصلح وی روغن بود صاحب تقویم مغثی
و مصدع بود مصلح وی مصطکی بود با سلیخه **حرف** حب الرشاد گویند و
بسریانی ملقیانا و بعربی ثفاء و بپارسی سپندان و تره تیزک و تب خیزک نیز گویند
و بیونانی حرف ابیض اسقنبا سفید خوانند و خردل سفید گویند و حرف بابلی بزر
بلاسقیس خوانند حرف دو نوعست یکنوع ورق ان با سفناخ ماند و یکنوع برگ
خورد دارد و تخم یکنوع سفید رنگ بود و یکنوع سرخ رنگ بود از ان سفید
اسفند و خردل سفید و حرف سفید گویند و حرارة وی کمتر از حرارة سرخ باشد
و بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در اول درجه چهارم
منضج و محلل بود موی که ریزد نگاه دارد خوردن و طلا کردن یا باب ان نخستین
و جهة ورم بلغمی و دملها و عرق النسا نافع بود خوردن و ضماد کردن و ربو و غلیظی سپرز را

نافع بود خوردن و با عسل طلا کردن وریش که انرا شهدیه گویند و خوردن وی
استرخا جمیع اعضا را نافع بود و چون برگزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود
و بچه بکشد و بیندازد با شامیدن و بخود برگرفتن و چون دود کنند گزندگان
بگریزند و جهة جرب ریش شده و قوبا با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون
پنج درم سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع
بیرون آورد و بادی که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد و تزفرا نافع
بود خاصه سحق ناکرده و سردی گرده را نافع بود و بلغم لزج از معده قطع کند
و چون سحق کنند و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید
مالند سود دارد و چون با عسل بیامیزند و لعوق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود
سود دارد و همچنین جهة درد پهلو که سبب ان خلط غلیظ بود و چون سحق کنند
و با عسل بر نمش طلا کنند یا با صابون نمش را زایل کند و بشره را بجمال اول
آورد و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق ان چون اشکل کنند
بقوة تخم بود و چون تر بود از قوة تخم کمتر بود بسبب رطوبتهایی که در ویست
و وی معده و سینه را بد بود و بچه بیندازد و مصلح وی شکر است و گویند نبات نیکو
بود بجلاب و بدل وی تخم خردل و تخم تربزه بود یا تخم جرجیر و خردل **حردون**
مانند سوسمار است طبع او نزدیکست بطبع ورل و بیونانی انرا سالامندرا
خوانند و از جمله سموم قاتله بود خوردن ان و حکیم در خواص آورده که دل
حردون چون در خرقه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و جالینوس
گوید سرگین حردون و چون زنان در روی مالند بشره را بغایة صاف گرداند و
مانند صیقل بود و بهترین بشکل وی سفید بود و بیک مانند نشاسته بود
بسفیدی بشیرازی انرا سرگین ماتورنگ خوانند **حربا** حمالاوون خوانند و
بپارسی آفتاب پرست گویند و گوبا سه گویند خون وی چون طلا کنند بر موی که
در چشم می باشد بعد از انکه برکنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل
بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و دوا پذیر نبود و معالجه کسی که گوشت وی
خورده باشد مانند معالجه کسی کنند که ذراریح خورده باشند باید که در حال

حربا
حرا سد الارض

عجایب کلو درلو

سرگین مار

سرگین مار در شراب بدهند و قی بکند و بدن را بروغن گاو بمالند و سر
وی را بنمک تکمید کنند و انجیر خشک و سکه و جنطیانای رومی بدهند
حزا و فتاة نیز خوانند و ان زوفراست و دینارویه و حلیفه نیز گویند
و ان دو نوعست بری و بستانی بری مولف گوید نوعی از سداب بریست
و بشیرازی انرا گوفن گویند طبیعت او گرم و خشکست مسخن معده بود و طعام
هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را سود دارد و گزندگی عقرب
و جانوران را سود دارد و بول براند و تخم وی مشهور بدر و فرا بود و بشیرازی انرا
ببرگ کازرونی خوانند و در باب را گفته شود اما ضرر در چشم آورد و قاطع
منی بود و تشنگی آورد و مضر بود مصلح وی بادرنجبویه بود و بدل ان سداب
حراة بستانی ورق ان مانند ورق کرفس بود و قرز و حکوه از بن جنبی
چیزی ماند و طعم وی نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم وی سبز رنگ بود و خوشبوی
و خوش طعم نزدیک بتخم تمرز بود بشکل و بجامه بجید بشیرازی انرا مودوگل
خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی او از خرابی کمتر بود و غذا
هضم کند و خمار زایل گرداند و سده جگر و سپرز بگشاید و سنگ گرده و مثانه
بریزد و مجاری بول پاک کند و جهة بواسیر هیچ دوایی بهتر از ین نبود و خوردن
و ضماد کردن و اکثر اوقات اکل ان کنند از بواسیر ایمن باشند و زکام را
نافع بود و دماغ را سود دارد و رطوبة ان پاک کند **حرنبل** هیچیست که
از طرف شام و بیت المقدس آورند سفید تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی
مایل بود و دانکی از وی گزندگی عقرب را نافع بود مقدار یکدرم تا یکمثقال
یا تنها بیاشامند یا بماء العسل یا با شراب بغایة نافع بود **حمک** شکوهیج
و شکر هیج نیز گویند و بشیرازی خار سوهوک گویند و بپارسی خار خشک
و باصفهانی هروا و در سوب حمص الامیر خوانند بری بود و بستانی بود و
طبیعت او سرد است باعتدال و خشکست در اول و گویند گرمست در اول و گویند
معتدلست در گرمی و سردی عیسی گوید گرم و خشکست در دوم منضج و ملین بود
و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و ریش بن دندان و عفونت ان زایل کند

حزا
حو السطنین

حشيشة الطحال
هو اسقولوقندريون

چون با عسل خلط كنند و عصارهٔ آن در دارو ها رخشم سودمند بود و درد مثانه
و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بريزاند و باه را زياده كند
و منى بيفزايد و ده درم از عسل برى گزندگى جانوران را نافع بود چون بيا شامند
و ضماد كنند و چون با شراب بيا شامند دفع ادويهٔ قتاله بكند و طبيخ وى جايى كه
براغيث بود بيفشانند بكشد و گويند مضر بود بسپر مصلح وى روغن بادام بود
با گنجد تازه **حشيشة الزجاج** بپارسى گياى آبگينه گويند قابض بود مع رطوبة
سكن اورام بلغمى بود و عصارهٔ وى با اسفيداج برجمره و نمله طلا كنند نافع بود
و بر سوختگى آتش همين سبيل و غرغره بعصارهٔ آن كردن ورم لوزتين را نافع بود
و در سوم روغن كردن نقرس را سود دارد و بسيار وى بحوره ... را صداع
آورد مصلح وى نبات و قسنجاسى بود **حشيشى بزرقطونا** بپارسى ورق بنگو
گويند و در فتح تر ديگ بكشنيز تر بود بهترين وى تازه تر بود طبيعت وى سرد و تر است
حرارة بنشاند و بر ورمهاى گرم طلا كردن نافع بود و عصارهٔ تر وى جهة نفث دم
نافع بود **حصرم** بپارسى غوره گويند و بلفظى ديگر كجب و لحم نيز خوانند طبيعة
وى سرد است در اول و خشك در دوم و گويند سرد است در دوم و خشك در سوم
دفع صفرا بكند و حرارة بشكند معده و جگر را نافع بود اما مولد رياح و لغج بود
و سعفص آورد و شكم ببندد مصلح او كلنگبين بود صاحب تقويم گويد مضر بود
با آلات منى مصلح او انيسون و عسل بود و بدل آن ريباس يا حماض اترج بود
حضض بشيرازى هلل گويند و آن انواعست مكى و مشهدى و هندى بهترين
آن از بهر ورمها مكى بود و جهة موى هندى و نوعى هست كه در شيراز از ورق روباه
تربك مى سازند و روستائيان شيراز آن را هلك منگل ميخوانند و آن مستعمل
ايشانست اين مولف گويد چنين استعمال افتاد از مردم معتمد كه حضض مكى
از برگ مغيلان مى سازند طبيعت حضض مكى معتدل بود در گرمى و سردى و خشك
بود در دوم و گويند سرد است در اول و در هندى تحليل و قبض كمتر از مكى بود و
صاحب مفرده گويد هندى اقوى بود در همه حالات و حضض هندى عصارهٔ
فيلزهرج است و مكى عصارهٔ نبات مكى است و گويند مصنوعست و ابن مولف

كويد هندى

الحضض
حضض
تحو

كويد هندى عصارهٔ نباتيست كه مكى و گويد مصنوعست ابن مولف گويد از اهل خور
خوانند و نافع بود جهة نزف دم چه از روده و چه از خونى كه از زبان آيد بغير قاعده
و مجوع و ورمهاى خبيثه و كلف و ريشهاى دهن و دبر و گوش را نافع بود و در
چشم كشيدن روشنى بيفزايد و تاريكى زايل كند و شقاق مقعد و سبج را بغايت
نافع بود ماليدن و خوردن و حقنه كردن اسهال كهن و ريش روده را سود دهد
و چون بدان غرغره كنند خناق را زايل كند و چون زن بخود برگيرد قطع سيلان
رطوبات بكند از رحم و نفث و سرفه را چون با آب بيا شامند سود دهد و
حضض هندى گزندگى سگ ديوانه را طلا كردن و آشاميدن بغايت سود دارد
و جهة يرقان سياه و درد سپرز ضماد كردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن
آن فيلزهرج است يا فوفل و صندل ساوى صاحب تقويم گويد سپرز را غليظ
كند مصلح آن حاما و مصطكى بود و مقدار شربتى نيم درم بود **حلبه** فريقه خوانند
و بپارسى شنبليز گويند طبيعت آن گرمست در آخر درجهٔ اول و خشكست در اول و
گويند گرمست در دوم و خشكست در اول و از رطوبة فضلى خالى نبود و گويند گرم
و خشك بود در دوم منضج و ملين بود و اردوى ورمهاى صلب بلغمى اندرونى و
بيرونى را تحليل دهد و سينه و شكم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو و عسر التنفس
را سود دهد و باه زياده كند و بادها بشكند و بلغم لزج از سينه بيرون آورد و
بواسير را سود دهد و اردوى با نطرون بر سپرز ضماد كنند نافع بود و اگر پيش
از طعام با مرى بخورند شكم براند و چون با عسل بيا شامند شكم براند و فضلها
بدكه در روده بود بيرون آورد و چون پخته بود غذا رشتى بدهد و او از صافى
كند و چون سربان بشويند خاز زايل كند و لعاب وى با روغن گل شقاق
سر را نافع بود و سوختگى آتش را ضماد كردن نيكوست و اردوى دملها را
نرم كند و در طلا كلف با ادويه بغايت سودمند بود و چون طبيخ وى بيا شامند
حيض براند و حشيش وى چون بخورند درد پشت و جگر و سردى مثانه و چكيدن
بول و درد رحم كه از سردى بود سود دارد صاحب تقويم گويد محلل قوى انثيلى بود

مصلح وی روغن قسط تلخ بود **حلتیت** صمغ محروث است و محروث را انجدان
خوانند و رافه گویند و حلتیت را بپارسی انگژد گویند و بهندی هنگ و بشیرازی
انگشت گنده و ان دو نوعست منتن و طیب منتن سیخ تر بود و بهتر و
طبیعت ان گرمست در اول درجه چهارم و خشکست در دوم و بهترین ان سرخ صافی بود
و چون بگداز اند لون ان بسفیدی زند و انچه بوی تیز دارد منتن گویند و انچه
بوی تیز کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنائی
بیفزاید و در ابتداء نزول اب کشیدن ایمن باشند از نزول و تب ربع را بغایة
مفید بود و بادها بشکند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و برداء الثعلب
با سرکه طلا کردن بغایة مفید بود و جهة ثالیل مسمار و غددها چون با موم و روغن
خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه برقوبا طلا کردن سود دهد و چون با اب بگدازند
و بیاشامند حلق را صاف کند و با انجیر خشک یرقان را نافع بود و مقوی باه بود و
چون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون اورد و بر گزندگی سگ دیوانه نهادن
با شیر یا جنطیانا اشامیدن بغایة مفید بود و چون با زیت بگدازند و بر گزندگی
رتیلا و عقرب بمالند سود دهد و اگر با شراب و فلفل و شداب بیاشامند کزاز را
نافع بود و چون با سکبینج بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود بگدازد و صرع
را بغایة مفید بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و جهة زخم تیر و تیغ زهردار
نیم مثقال مسهل بود بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ
قضیب نهند نعوظ تمام اورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز
بگدازند و بعد از ان در قضیب بمالید زن و مرد لذتی عجیب یابند و اگر در سوراخ
دندان نهند درد ساکن کند و بریزاند و اگر نیم درم از وی با اب لسان الحمل حل
کنند و با ادویه که مسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال
که از رطوبة بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم سکبینج بیاشامند
و بان ادمان کنند فالج و خدر را بغایة نافع بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و نفس
را سود دهد و حب القرع را بکشد و مضر بود بمعده و جگر مصلح ان اشق است و
صاحب تقویم گوید مصلح ان جوز بوا بود با قرفه و بدل ان محروث و بعد انکه باب

بجوشانند و صافی کنند بوزن ان بود **حلبیب** طبیعت ان گرم و خشک در دوم
و گویند در سوم نافع بود جهة درد مفاصل و درد زانوها و رانها و مقوی بدن بود
و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند
مصلح ان کاشنی و کثیرا بود **حاما** اماموی و اموی و بشیرازیا هلو گویند طبیعت
وی گرم و خشکست در دوم و گویند در سوم و ان دو نوعست یکنوع مشهورست
که بشیرازیا هلو خوانند و نوعی دیگر باشد پر سیاوشانست چوب وی زرد
که بسرخی مایل بود و برگ ان سبز بود و خرده گل وی زرد و کوچک و نبات وی بمقدار
یک وجب بود بهترین ان ذهبی رنگ بود ارمنی خوشبوی و ورمهای گرم را نضج
دهد و چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند و چون با ادروج بر گزندگی
عقرب ضماد کنند بغایة سودمند بود و درد رحم را چون فرزجه از وی بخود
بر گیرند و در طبیخ ان نشینند سود دهد و نقرس را نافع بود و سده جگر بگشاید
و بول براند و مقدار مستعمل دو درم بود لیکن مصدع و منوم و مسکر بود صاحب
تقویم گوید مصلح وی صندل بود اسحق گوید مضر بود بمعده مصلح وی تخم کرفس
بود و گویند بدل ان بوزن ان اسارون یا بوزن ان چوب قرنفل و گویند بدل
ان بوزن ان اذخر بود **حماض** بری بود و بستانی بود و بری را سلق بری گویند
و ان بیشتر جبلی بود اما در خاک ریزه و زمین سست بود و بیونانی طوطاق اغریون
گویند و بشیرازی بیخ انرا حلیمو گویند جهة درد نقرس و درد مفاصل طلا کردن
بغایة نافع بود و سرفه صفراوی را سودمند بود و بستانی را بشیرازی ترشینک
خوانند مانند کاشنی بود و در وی حموضتی بود و رطوبة فضلی لزج بود بهترین
ان بستانی بود ترش طبیعت ان سرد و خشکست در دوم و تخم او سرد بود در اول
و در وی قبضی تمام بود و اگر تخم وی پیش از گزندگی عقرب بیاشامند و عقرب
بگزد هیچ گزند بوی نرسد و رگ ان چون بپزند شکم براند و چون بپزند و
با زیت بریان کنند و با گشنیز خشک و اندکی زیره و اب انار حامض بپرورند
شکم ببندد و غیر بریان کرده بیخ که از رود ه و مزه صفرا بود نافع بود و تشنگی
بنشاند و قی قطع کند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خار دفع کند و از وی

کل خوردن ببرد و کزندکی عقرب را نافع بود و جون با شراب بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند و جون با شراب بپزند و بر قضیب ضماد کنند نافع
بود و جون بر جرب مالند صحت یابند و اکر بیخ وی در کردن بندند خنازیر دفع
کند و جون سحق کنند و زن بخود برکیرد قطع سیلان رطوبة از رحم بکند و
اکر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند و سنک مثانه بریزاند و حیض
براند و اکر یکمثقال بیخ وی بکوبند و با رب تبیب بسرشند و بلیسند سحج و اسهال
دموی را بغایة مفید بود **حماض الما** در اب روید و ورق ان بدرازی انکشت
بود نزدیک بورق کاسنی و ساق وی کوجک بود و بر سر وی تخمی سیاه رنک بود
که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حماض بود شکم براند جون بجخته بخورند و تخم
او جون سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را فوشی دارد و
توحش زایل کند و خفقان کرم را نافع بود و غثیان دفع کند و مقعد سستی
بصلاح اورد و جون بپزند و با عضا مالند خارش زایل کند تخم ان و ورق ان
جون بخایند درد دندان ساکن کرداند و بن دندان محکم کند و اکر دهان اکلان
کنند یرقان زایل کند **حمص** بپارسی نخود کویند سفید و سرخ و سیاه و کرسنی
بود برنی بود و بستانی بود بری کرم تر بود و باندکی تلخی زند و بستانی غذا نیکو
دهد و سیاه بقوة تر بود در افعال و بهترین ان سفید بزرک بود طبیعت ان کرم و
تر بود در اول و کویند خشک در اول طبیعه نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید
و باه برانکیزد و حیض براند و منفخ بود و لون را صافی کند و در دیشت نافع بود
و نفس ببرد و ورمهای کرم را سودمند بود و روغن ان قوبا را زایل کند و نقیع
ان درد دندان و ورم بن دندان را سود دارد و غذا رشتی بدهد زیاده از همه
جز و طبیخ نخود سیاه سنک کرده بریزاند و جهة فالج و مرضهای سرد و درد مفاصل
که از رطوبة بود نافعست و باه را زیاده کند تا بحدی که جهار پایان مثل کاو و شتر
و اسب را جون نخود سیاه بجای علف بدهند قوة ایشان زیاده شود و سده کرده
بکشاید و جون بسر که خیسانند یکشب و بامداد بناشتا بخورند و صبر کنند
تا نیم روز کرم بکشد و اکر در اب خیسانند و معجونی خشک بخورند و اب

نخود

ان بیاشامند

ان بیاشامند بناشتا انعاظ تمام آورد و قضیب را قوة دهد و در نخود سه
خاصیة موجودست که در مجامعت کردن بهمین سه فعل محتاج باشند
اول انکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم انکه کثیر الغذا بود سیم انکه مولد
ریاح و نفخ بود و هر غذایی و دارویی که جهة تقویة باه خورند باید که این
سه فصلت داشته باشد و ان نخودست و زرده تخم مرغ نیمبرشت اما نخود
برکسی که قرحه مثانه و کرده داشته باشد بغایة مضر بود و نخود سیاه بجه
بیندازد و جذام را نافع بود و جهة کزندکی جانوران و ادویها کشنده نافع
بود اولیان بود که میان دو طعام خورند و مضرة وی شود بخشخاش و جرم
نخود ثقیل بود بمعده مصلح وی سجبو کل بود **حماحم** صاحب منهاج و صاحب تقویم
کویند بستان افروزست و صاحب جامع کوید از قول اسحق که حبق بستانی است
و در شام حبق نبطی کویند و نبات وی بغایة سبز بود و کل وی سفید و تخم وی
مانند تخم حبق بود طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغمی را نیکو بود و
سده دماغ بکشاید که از بلغم بود و زکام را نافع بود و مسیح کوید کرم تر و خشکتر
از شاهسفرم بود و کویند مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن کل و اب
سرد اسهال کهن را نافع بود و کویند سرد و خشک بود در اول حرارة معده و جکر
ساکن کند جون طبیخ وی بیاشامند با جلاب یا با سکنجبین معده و جکر از اخلاط
بد پاک کند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کندر و حماما بود **حمام**
بپارسی کبوتر کویند طبیعه او کرمست و رطوبة بسیار دارد کوشت وی کرده را
نیکو بود و منی و خون بیفزاید و فالج و لقوه و خدر و استرخا بدن را نافع بود و
شریف کوید جون زنده بود همجنان پرهای وی بجوع بکشند و پاک کنند و بر
موضع کزندکی عقرب نهند بغایة نافع بود و اکر سر وی همجنان با پر بسوزانند
و سحق کنند و در چشم کشند تاریکی و شبکوری ببرد و در خواص اورده اند که در
هر خانه که کبوتر بود اهل ان خانه از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن
باشند و این خاصیة در وی بود دیسقوریدوس کوید خون و رشان و
شفانین و حمام جون کرم بود و در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و

این مولف گوید در خواص آورده اند که اگر کسی زهرهٔ کبوتر سفید در چشم کند دفع
تاریکی و غشاوه بکند و اگر مداومت بر اکل گوشت کبوتر نماید ذکا بیفزاید و
خون حمام قطع رعاف که از جنب دماغ بود بکند و بیضهٔ وی بغایت گرم بود و کبوتر
از کبوتر بچه سبک تر بود و اول آن بود که با آب غوره و کشنیز با سرکه بپزند و چون
بخورند بعد از آن مغز خیار زا از پی آن بخورند یا تخم خیارین **حمار اهلی**
صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سوم و صاحب تقویم بود گرم و تر بود و خاکستر
گوشت و جگر آن چون با زیت بر شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر
جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جذام را سودمند بود و چون گوشت
وی و جگر وی بپزند و در طبیخ وی نشینند مر آزاری که از خشکی بود سود دهد و جگر وی
بریان کرده ناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را نافع بود این
مولف گوید اگر پیه خر در قروح بمالند باصلاح آورد و لون آن موضع بلون اعضا
کم داند اگر سنب او سوده چند روز بمصروع دهند صرع از وی زایل شود و اگر بر
برص طلا کنند زایل کند و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی
بندند که نترسد دیگر نترسد و گویند چرک گوش وی چون بخورد کودک دهند
که گریه دیگر نکرید و در خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزیده باشد واژگونه
بر خر نشینند و با آواز بلند در گوش خر بگوید که عقرب مرا بگزید درد از وی زایل
شود و خر را درد کند و اگر پوست پیشانی وی پارهٔ مصروع با خود نگاه دارد یکسال
و چون سال نو شود پارهٔ پوست نو دیگر از پیشانی وی با خود نگاه دارد تا سال
دیگر صرع از وی زایل شود ابن زهر در خواص آورده که چون خر در سگ را عظیم
نا خوش آید **حمار وحشی** بپارسی خر گور گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر در
چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این از خواص است
جالینوس گوید چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ایل بود و عظیم غلیظ بود
و پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند در
درد پشت و گرده را که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود و زهرهٔ وی در داء الثعلب
و دوالی مالیدن بغایت نافع بود این مولف گوید اگر مغز استخوان وی با روغن گل

بگدازند

بگدازند نقرس و ریشها را نافع بود و اگر مغز سر او با کرفس و عسل مدقوق را دهند
چند نوبه سود دارد و چون گوشت وی با آب و نمک بپزند و با دارچینی و زنجبیل
و عرق آن بیاشامند و گوشت چوب آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ را
نافع بود و گوشت وی بسیار خوردن غدد در معده و بطن خروج سفل پیدا کند
و اول آن بود که از پی آن جوارشات مسهل چون شهریاری و تمری خورند **حنظل**
علقم خوانند و تخم وی را هبید گویند و بعربی کبست و بشیرازی کوت گویند
و بکرمان خر زهره و بلفظ دیگر خربزهٔ روباه نر و ماده بود ماده سفید و سست
و نر درشت بود چندانکه سفید تر بود بهتر بود و پوست وی باید که زردی بود
که بسفیدی مایل بود و آنچه یکبو دی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یکی بیش
نبود آن کشنده بود بهترین آن ماده سفید رسیده بود طبیعت آن گرمست در سوم
و خشک در دوم یوحنا گوید گرم و خشک در سوم کندی گوید سرد و تر بود و
محلل و مقطع بود و درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سود را نافع بود
و دماغ را از اخلاط پاک کند تخم وی مسهل مرار اسود و اصفر بود و قولنج ریحی
بگشاید و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و
جذام را سودمند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود مانند انیسون
و افتیمون و نمک هندی و صبر اصقوطری و ایارج فیقرا و حنظل اگر در طبیخ
حقنه کنند همچنان درست از در دو درم تا چهار درم شاید قولنج بگشاید و مره
سودای خام بیرون آورد و شربتی از تخم وی نیم درم بود با عسل و با ادویه
دانگی و نیم بود و باید که بغایت سحق نکنند و اصلاح وی بکثیرا کنند و بیخ وی سودمند
بود چه گزند افعی و عقرب خوردن و طلا کردن حکایت کرد اعرابی که عقرب چهار
موضع وی را بگزید دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه
کسی که قولنج داشته باشد سود دارد و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون
بخود بر گیرند بچه بیفکند و اسحق گوید چون بگیرند حنظل و سران بر گیرند و تخم
آن بیندازند و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل و در
آتش نهند تا چند جوش بزند بر موی مالند سیاه گرداند و از ریختن نگهدارد

بخمی ازند

سفید شود وسیح گوید اصل وی چون بجوشانند استسقا را نافع بود و حنظل
باید که در گرما گرم و سرما سرد استعمال نکنند که اسهال دموی آورد و مضر
بود دفع مصلح آن کتیرا بود و مصطکی و بدل او گویند حب الخروع بود و گویند بوزن
آن حرمل و چهار دانگ وزن آن قند و گویند بوزن آن قثاء الحمار **حنا**
بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال قرمز گردد طبیعت آن گرمست باعتدال
عیسی گوید سردست در اول و خشک در دوم طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای
گرم و سوختگی و شکستگی استخوان و ریش دهن و درم ضماد جهت خناق و نیم
مثقال بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که چون کسی را ابتدای
آبله کند حنا بر کف پای نهند ایمن باشد از آنکه در چشم براید و این تجربت در
خواص ابن زهر آورده که چون حنا بسکه بسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان
کنند نیکو گرداند و اگر پای را بوی خضاب کنند بشب بامداد بول آنکس سرخ
رنگ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند مصلح وی کتیرا بود **حندقوق** بشیرازی
انده قوقو گویند و بپارسی دیو اسپست بری بود و بستانی بود ورق و حبا قاقوا خوانند
و بیونانی لوطوس اغریوس گویند و معنی آن حندقوقای بری بود و بستانی را طریفلن
خوانند و بهترین وی بستانی بود طبیعت او گرم و خشک در آخر درجه دوم و گویند
در آخر درجه اول و گویند در سوم کلف را نافع بود و روغن درد مفاصل را سود دارد
و عصاره بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند بری و بستانی
صرع را سود دارد و بول و حیض براند و روغن وی جهت بادها که در اعضا بود
نافعست و اگر طفل دیر بحرکت آید چون بروی بمالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ
آن نشینند همین عمل کند و تخم آن مهیج باه بود و اگر آب وی بر گزندگی عقرب
ریزند لدغ و وجع ساکن کند و چون بعضوی سالم ریزند لدغ و وجع پیدا کند
و حندقوقی خناق آورد و در حلق مداوای آن بگشنیز و کاهو و کاشنی کنند
حنطه گندمست بهترین آن بود که میان صلابت و لین بود و فربه باشد و میان
سفیدی و سرخی بود و سیاه بد بود طبیعت او گرم بود و معتدل در تری و خشکی چون
بکوبند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دارد و چون بخایند و بر دمامیل نهند

سودابد

سود دارد و بگشاید و روغن وی قوبا را زایل کند و وی بهترین غذا بود انسان را
جوز رومی اکروفس خوانند و توز گویند و آن درختیست که پوست وی زرد بود
و گل وی گرم بود در درجه سوم و خشک بود در اول و ورق وی ضعیفتر از گل وی
بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیفتر از صمغ وی بود و ازاسر و خوانند و ورق
وی چون بر نقرس ضماد کنند بغایت سود دهد و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند
صرع را نافع بود و عسر البول را سود دارد و ثمر وی منع آبستنی بکند شیخ الرئیس
گوید وی لطیفست و سخت گرم نیست و یکمثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع بود
و اسحق گوید یکمثقال از ورق وی بعد از طهر با سرکه سودمند بود جهت آبستنی
حیه مارست و انواع آن بسیار انچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی بود
که از گوشت افعی سازند و در مرکبات گفته شود **حی العالم** ابدوان خوانند و معنی
ابدوان الحی یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد
و بیش بهار نیز گویند و بعضی گویند بستان افروزست و بعضی گویند تخم آنست
و این هر دو خلافست انچه محقق نوعی از ریاحین است که در تبریز باشد بسیار
و دایم سبز بود و حی العالم دو نوعست کوچک و بزرگ دیسقوریدوس گوید
سه نوعست یکنوع کوچک خودرو بود و در جایها سایه و بن دیوارها و کوهها
روید و قضبان وی کوچک بود و یکشاخ بیش نبود و ورق بسیار ریزان بود
و بقدر یک وجب بود و گل وی زرد بود و در قوة مانند بزرگ بود و آن بزرگ
بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت بود و
بهترین وی بستانی بود طبیعت او سرد است در سوم و خشک در اول هر دو نوع
نافع بود جهت ورمهای گرم و بر جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر
جمره و نمله ضماد کنند و بر ریشهای بلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی
آتش و نقرس را بغایت نافع بود و اگر آب وی بشت دم بیاشامند سده جگر و زهر
را نافع بود و چون آب وی با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع
بود و اسهال و ریش روده را نافع بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون
آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم بکند و اگر در چشم

حية السودا
مو اسود سانح

کشند درد چشم را سود دهد فولس گوید پنج درم آب وی با سکنجبین
چون بیاشامند حدة دم ساکن گرداند و قوة بدن بدهد دیسقوریدوس
گوید نوع سوم را بقلة الحمقا بریه خوانند و بعضی طیفلافون گویند و این
نوع میان سنگستانها روید طبیعة او گرم بود و مقرح جلد بود و چون
با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز
مصلح وی طین ارمنی بود **باب الخاء خانق النمر**
صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذئب و یسمی قاتل النمر و الذئب و هی
حشیشة و در صفت قاتل النمر گویند کقوة خانق النمر و هو تمرتع(?) پس بدین
تقدیر از این دو اسم و ماهیة این یکی سهو باشد انتهی آنچه بتحقیق خانق
النمر نباتیست که پلنگ و یوز و گرگ و سگ و خوک بخورند خناق شان بگیرد
بدین سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوصست به پلنگ که وی را
زود تر میکشد و آن نوعی از بازریونست و بعضی گویند خربق سیاه است
و این خربق سیاه سرد و خلافست و آنرا قونیطن گویند طبیعه آن گرم و خشک
خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند و در قوة مانند خانق النمر بود اما مخصوص
بود بگرگ که وی را زود تر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوصست به پلنگ
و خانق الذئب مخصوصست بگرگ و آن بتحقیق خربق سیاه است طبیعه آن گرم و
خشک در آخر درجه سوم چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند چون بخورد
بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب خوانند و در عمل همان فعل میکند بلکه
زیاده تر اما سگ را زود تر میکشد و وی سم هر حیوانی بود که دنبال داشته
باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا ادراقی گویند **خامالاون** صاحب جامع
گوید حرباست و صاحب منهاج گوید نوعی از بازریون سیاه است
صاحب جامع گوید خامالاون اسم بازریونست سهو کرده است اسد الارض
حرباست و گفته شد و خامالاون اسم بازریونست بسبب اشتراک اسم سهو کرده
و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی از مترجمان که اسد الارض خامالاون سالی(?)
است که آن بازریون است سیاه پس بدین تقدیر قول صاحب منهاج معتبر بود

خامالاون لوفس

خامالاون لوفس معنی لوفس بیونانی سفید بود و بعربی اشخیص(?) گویند
خالیدونیون و خالدومیون نیز گویند و آن دو نوعست بزرگ که آنرا
عروق الصفر گویند و کوچک آن مامیران بود و معنی خالیدونیون ذو الخطاف
بود و بدان سبب این اسم بروی نهاده اند بر سنونک را چون بچه در آشیانه نابینا
شود مادرش برود و شاخ مامیران بیاورد و در خانه نهد بچه آن بینا گردد
و این از صلاحت(?) **خب** بزر الخمخم است سفترک خوانند و باصفهانی فالکشی(?)
و بتبریزی سوارون و بترکی براشوم(?) نیکوترین آن سرخ فلوقی رنگ بود خرد
شیرین طبیعه آن گرم و تر بود جهة تری و حصبه و اصحاب سودا نیکو بود و
چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه کند و لون را نیکو گرداند **خبازی**
بپارسی خرو(?) گویند و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیا
بستانیست و نوعی از ملوکیه را بقلة یهودیه خوانند و آن خطا است بری لطیف تر
و خشکتر از بستانی بود طبیعه او سرد و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و
سردی و گویند تلیینی در وی هست و معتدل بود فولس گوید گرم و خشکست و این
قول درست و ورق آن بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود وقتی که
خام بود و ورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و چون بر وی
طلا کنند و چون زنان در طبیخ وی نشینند صلابة رحم پاک گرداند و نرم کند
و ورق وی چون با بیخ وی بجوشانند جهة زهرها و ادویه هالکه و گزندگی
رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم خندقوقا
بری و با شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند و چون ورق وی بپزند و بر
دماسیل نهند و ورمها که احتیاج بشکافتن باشد بشکافند و ماده بیرون آورد
و گزندگی روده و مقعده و رحم را سود مند بود و آنچه بستانی بود معده را بد
بود و تخم وی جهة خشونتی که در سینه و شش و مثانه حادث شود سود مند بود
و اگر بپزند با روغن و ضماد کنند بر ورمها که در مثانه و گرده حادث گردد نافع
بود و اگر ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن کند و وی نافع بود جهة سرفه که از خشکی
و خشونة سینه بود و شکم براند و ورق وی چون بخایند همچنان خام و اندکی نمک

ضماد کنند بر ناصور که در چشم بود پاک گرداند و گوشت برویاند و چون ضماد کنند
با کنیز بر ریشی که سبب آن از تری بود و سبوسه سودمند بود و چون بر گزندگی عقرب
خاصه چون با زیت بود نافع بود و کل وی نافع بود جهت قرحهٔ مثانه و گرده و اثنا عشر
و قضبان وی نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از جبازی بزی
بود که سبهل بره خام بود غذی که گاه باشد که خون بیاید **خبز** بهترین آن بود که
از گندم آفت نارسیده فربه صلب بود و نان سمید و جواری دشخوار از شکم بیرون
آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد ریاح بود و سدهٔ جگر و سنگ مثانه تولد کند
و شکم ببندد و نان خشکار سپرز غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میل بسیاهی
داشته باشد و نان جواری بدن را فربه کند و نانی که نخاله بسیار داشته باشد زود
از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته ضد آن بود و نان
و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک کهن شکم
ببندد نان نرم خشکار چون با آب و نمک تر کنند و بر قوبا کهن ضماد کنند زائل
و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد و بدترین از انواع
نانها بود که از گندم پزند و جرب و حکه و بواسیر تولد کند مصلح وی ادهان و
حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود
بسبب اندک نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم ببندد و سده
پیدا کند اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد و با اسفیدباج خورند
و بعد از وی جواری و گندم وی میان سمید و خشکار بود و میانه بود در کثرة
غذا و قلة آن و سرعة هضم و بطوء آن نزدیک بسمید بود در بیشترین احوال و شکم
ببندد و اصحاب کبد را سودمند بود و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و سده
و سنگ گرده احداث کند مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل
خوردن و بحمام رفتن و ضمادها دراز کردن مناسب بود و نان فرنی تر بود و دیر
هضم شود و فراخها شکم را سود دهد مصلح وی چیزهای شیرین بود و نان قطائف
شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین آن بود
که از برنج سفید خوب پزند طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و شکم

ببندد و دیر

ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود و نان جو بهترین آن بود که
از جو تازه فربه پزند طبیعت آن سرد و خشک بود شکم ببندد و غذا اندک دهد مصلح
وی چیزها چرب بود **خبث الحدید** بپارسی ریم آهن گویند و بشیرازی ریمهٔ آهن
قوی‌تر از همه خبثها بود و آنرا فنجوش بود خوانند بهترین وی فولادی الماس
پارها کوچک تنگ بود که بر وی فشونه نبود طبیعت آن گرم و خشک در سوم
مجفف رطوبات بود و محلل ورمها گرم و سودمند بود جهت ورمها جفف
و مقوی معده بود چون با شراب کهن بیاشامند خون بواسیر قطع کند و
منع استسقا بکند و چون به پشم باره مجفف بر گیرند خون رفتن باز دارد و قطع
مند سلس البول بکند و سفل را محکم دارد ظاهر دن و چون بیاشامند و چون بیاشا
شیر که در پستان بسته بود حل کند و مقدار دانگی مستعمل بود و خبث الحدید
در قمع زنجار الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرة دوائی که
کننده بود بکند مانند نازبول و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
برادة الحدید و علاج وی همان کنند که برادة خورده باشد و اولی آن بود که مدبر
کنند صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری خیسانند
چهارده شبانروز بعد از آن خشک کنند و سحق نمایند و با روغن بادام بریان کنند
و استعمال نمایند باه را زیاده کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر و
اعضائی که محتاج بتجفیف بود و قبض و تقطیر بول و قرحها و مثانه را نفع
نافع بود و بدل خبث الحدید حدید مدبر اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر خرف بود
خبث الفضه ثفل نقره بود بهترین آن بود که سبز رنگ و تنک بود قابض بود
بود بغایت و در وی جذب و تجفیف بود جرب و سعفه و ریش را نافع بود و چون
خبث قلعی در مرهم کنند منع خون از ناصور و بواسیر بکند **خبث الرصاص** قوة وی مانند
رصاص محرق بود طبیعت آن سرد و خشک است و نافع بود جهت ریش چشم و بدل آن
اسفیداج رصاص بود **خثاء البقر** زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند
چون بر ورمهاء غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند با
ناسور که خون رفتن باز دارد و مجموع زهرها را نافع بود چون بخور کنند و کرم ببرد

بدن نهند و رها کنند که خشک شود بعد از آن برگیرند و دیگر تازه بنهند چند
نوبت و بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سودمند بود و بر گزندگی زنبور
و نحل بغایت نافع بود و مشتق را بدان طلا کردن سود دهد و بهترین وی آن
بود که در فصل بهار باشد و چون خشک کنند و بسوزانند و مشتق بیاشامد
بغایت نافع بود و اگر زن بدان بخور کند دادن بود وی آسان شود و بچه مرده و
زنده بکشد و در خواص ابی زهراورده که چون بر ثالیل بندند قطع کند
خروع بپارسی بیدانجیر گویند و بشیرازی کنهتو بهترین آن بهجری بود
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند تر است اسحق گوید گرم و خشک در سوم
مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود صاحب منهاج گوید شربتی
ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید شربتی پانزده حب بود اعصاب
را نافع بود هر صلابتی که باشد چون بیاشامند یا ضماد کنند نرم گرداند و سی
حب از آن سفید کرده چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم بود و مره و رطوبت
مائی و قی آورد و غثیان بازدید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط
کنند و ضماد نمایند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود سود دارد خواه
پخته خواه خام و بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند نافع بود و خوردن وی
مضر بود به سینه مصلح وی کثیرا بود **خراطین** زغار کرم گویند و آن امعاء
الارض است و حمر الارض نیز خوانند و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک و
در شیب گل باشد طبیعت وی گرم و خشک است و خشکی وی در سوم بود چون بکوبند
و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند بغایت سودمند بود و
گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغابی در گوش را نافع بود و چون با شراب
بیاشامند بول براند و یرقان را نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود
با عصاب و دماغ مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب
اثر تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک و سحق کنند و با روغن کنجد طلا
کنند **خرنوب شامی** بپارسی گورزه گویند و بشیرازی گورک کازرونی آنچه
خشک بود بهتر از تر بود طبیعت وی قابض بود سرد و خشک و خشکی وی در درجه

خردینه حوددینه
هوا خینوس

دوم

دوم و گویند گرم است در اول شکم ببندد با وجود شیرینی و معده را بگزد و ادرار
بول بکند خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند جالینوس گوید چون
تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک شود شکم
ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و خون نارسیده بود و ثالیل بدان بمالند
بحکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود روفس گوید غذا بدن
بد دهد و طبیعت ببندد و ریش معده را نافع بود و گویند سودمند بود جهت اسهال
بافراط و قوة بدن بدهد و امعاء را پاک گرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما بجفف
اعصاب بود مصلح آن لعاب بهدانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید فایده
ضرر وی کم کند و گویند مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل وی بوزن وی
سورنجان بود بوزن آن و گویند طراسیس و گویند قرط بوزن آن **خرنوب مصری**
نجره مسنطاست و گویند خرنوب نبطی بود و گویند قرطاست و گفته شود این
مولف گوید خرنوب نبطی چهار نوعست بلکه پنج نوع مصری و نبطی و شامی و
هندی و هندی بازدو نوعست خرنوب شامی گبر کازرونی و نبطی کرو راست
و خرنوب مصری قرطاست بتحقیق و خرنوب هندی خیار چنبر و در هند یکنوع
خرنوب شامی می باشد که بغایت بزرگ و بهی بود چنانچه شافعی که از وی ببیند
بمقدار یک گز و زیاده بود **خردل** بهترین آن بستانی بود تازه و فربه سرخ رنگ
و چون بکوبند زرد بود طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و از خواص وی آنست
که چون در عصیر انگور اندازند بحال خود بماند و نجوشد و چون بکوبند و بر دماغ
دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب
همین سبیل خاصه بزی و بر عرق النسا و درد سپرز و هر درد مزمن که باشد چون
خواهند که جذب آن از عمق بدن بکنند بظاهر بدن ضماد کنند سود دهد و از
بخور آن گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون با عسل یا با
موم گداخته با زیت بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک گرداند و ورمهای
مزمن و خنازیر را تحلیل دهد چون با کبریت و سکنجبین بر وی طلا کنند و بر
جرب و قوبا ضماد کردن بغایت سود دهد و مولف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد

که بلا بهیچ چیز زایل نشود بگیرند خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشند
وکرباس پاره بر انگشت بپیچند و بر قوبا مالند چندانک خون آلود گردد بعد
از آن خردل کوفته بدان بمالند زرداب بسیار روانه شود و صحت یابد و مجرب
بود رازی گوید اگر کسی را درد دندان دایم باشد که بی ورم بود چون سحق کرده
بر دندان نهند عجایب بینند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن
بر سر جهة زحمت لیثرغس بغایة نافع بود و سده مصفاة بگشاید و در داروها
چشم جهة شبکوری سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بجوشانند و با عسل
در چشم کشند و اگر آب وی در گوش یا دندان چکانند درد ساکن کند و سپرز
بگدازاند و جهة اختناق رحم سودمند بود و باه را زیاده کند و تبهای کهن کهن
زایل گرداند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و خردل بری خلطی بد از وی
حاصل شود و بری را اترافجی خوانند و مه معطش باشند و دردسر آورد و باید
که در خوردن نمک هندی با وی اضافه کنند و بیاشامند صاحب تقویم گوید
مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن بوزن آن حب الرشاد و گویند
دو وزن آن تخم شلغم **خربق ابیض** بیخیست که پوست وی مستعملات و به
بیخ کبر ماند و گیاهش بلسان الحمل ماند و درازی ساق وی چهار انگشت بود و
مجوف بود و بطوا از خربق سیاه تلخ تر بود و از بیخ وی ریشها بسیار رسته
مانند اسارون و نوعی هست که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایة صلب
بود بهترین آن بود که سفید بود و زود متفتت شود و لعاب داشته بود و
در حال زبان را بگزد و بعد از آن بگزد سخت طبیعت آن گرم و خشکست در وسط
درجهٔ سوم فولس گوید گرم و خشکست دوم فالج و صرع و درد مفاصل را سودمند بود
و مقیی بلغم و اخلاط سرد بود و معده را از اخلاط مختلف پاک گرداند مثل بلغم و
سودا و چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لیکن وی بر بهق و جرب
و قوبا طلا کردن نافع بود و وی را در شیافات جهة دفع تاریکی چشم استعمال
کنند روشنایی چشم بیفزاید و اولیان بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه
رطل آب باران خوی سانند سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صاف

کنند و خربق

کنند و خربق بیندازند و دو رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند و کف آن
بگیرند و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم
و این سالم بود و این کسی که بیاشامد و اگر سحق کرده بود بوی وی بدماغ رسد
معطس باشد و سرفه پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامد خطر بود و تشنج پیدا
کند و قی آورد و خناق باز دید کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و
مقدار مستعمل از وی پنج تسو بود و کسی که وی خورده باشد بهتر از وی
چون مرغ بخورد بمیرد و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه و جلیبه
بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و مداوای کسی که خربق را
خورده باشد مرق مرغ کنند و بویهای خوش و کسی که آن بیاشامد نشاید
که منع وی خالی بود و از خواص وی آنست که چون با سویق و عسل بسرشند
و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی جوز القی بود
یا ماهی زهره **خربق اسود** حراقه وی زیاده از حراقة ابیض بود و وی بورق خنا
ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک بود و گل وی سفید بود اندکی
بسرخی مایل بود و تخم وی مانند قسکدانه بود و بیخ وی سیاه بود و ریشها داشته
باشد و بر و گره بود و پوست بیخ وی سیاه مستعمل بود و وی در زمینهای سنگل
روید و چون وی را بشکنی از اندرون وی چون غباری بیرون آید بهترین آن
بود که میان فربهی و لاغری بود و بسیار گره و اندرون گره مجوف بود و
لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد و بن وی اندکی ریشها باریک داشته
باشد و آنرا قال زنگی خوانند و رجل الزاغ گویند طبیعت او گرم و خشکست در سوم
گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود و چون با موم و کندر
و آب زفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب بمالند نافع بود و چون با
سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین
عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب سازند مسهل
بود و چون در داروهای چشم کنند قوة باصره بدید و دفع سوداء کند از جمیع
بدن و مسهل صفراء و بلغم بود صفرای غلیظ مستفرغ کند زیاده از سقمونیا

ودر علتهاء مزمن که محتاج بدارو مسهل بود مثل مانیا وصداع وشقیقه
بغایة نافع بود ووی صفرا وسودا براند وشربتی از وی نیم درم تا نیم مثقال
بود با فودنج وسعتر وادویهاء ملطف گرم که معده را نافع بود وبعضی در سکنجبین
خوبانند یا شراب شیرین بعد ازان بجواب بپزند با مرغ ومرق ان بیاشامند
مسهل بلغم وصفرا وسودا بود اما مضر بود بگرده وباشد که خناق اورد ومقدار
دو درم تشنج احداث کند ومصلح وی در استعمال دو قوه کثیرا وقطراسالیون
وسعتر بود وبدل وی نیم وزن ان کندش ونیم وزن ان ماهیزهرج وگویند بدل
او کنوشنات وپوست بیخ کبر مساوی وگویند بدل ان نیم وزن ان مازریون
وچهار دانگ وزن ان غاریقون وگویند بدل ان [illegible] بود

خرو الدیک والدجاج

سرگین خروس ومرغ مجموع سرگینها مسخن مجفف ومقطع قولنج بود چون با شراب
یا سرکه بیاشامند وتریاق قطر فاقی بود با عسل وچون بیاشامند یکمثقال با
سکنجبین قی بلغم اورد وسرگین خروس چون سحق کنند وبر گزندگی سگ
دیوانه نهند سود دهد **خرو الفار** سرگین موش گرم بود بر دار الثعلب طلا
کردن سود دهد خاصه چون با سرکه واگر با کندر وشراب بیاشامند سنگ گرده
بریزاند واگر از وی شیاف سازند وکودکان بخود برگیرند شکم براند وچون به پزند
ودر آب ان نشینند عسر البول را نافع بود واگر در چشم کشند سفیدی ببرد و
مژه برویاند ورطوبة قرنیه پاک کند **خزف** لطیفترین خزف خزف سرطان
بحری بود طبیعة خزف سرد وخشک بود وجلا دهنده بود خاصه خزف بش خزف
سرطان خشک چون سحق کنند وبا نمچندان تخم تربزه کوفته طلا کنند بهق وکلف
ونمش زایل کند ومرهمی که ازان بسازند جراحتها را زود بصلاح آورد وجرب و
قوبا را بغایة سود دهد وخزف مضر بود باعصاب دماغی مصلح ان روغن بنفشه
بود ومقدار مستعمل از وی دو درم بود **خزایب** چیزی بریت وبشرازی به
اروانه گویند طبیعة ان گرمی لطیف بود ومسخن دماغ سرد بود وچون بیاشامند
سوء المزاج را نافع بود وجگر وسپرز را چون بدان بخور کنند مفید بود وهر بوی گنده
که باشد زایل کند ومسخن رحم ومجفف رطوباتی که ازان روانه بود ورحم را

پاک کرداند

دیکر خروس دجاج توی

پاک گرداند وچون زن فرزجة از وی بخود برگیرد آبستنی گردد وچون سحق
کنند وبا آرد برشته وبر جراحت ضماد کنند نافع بود **خس** بپارسی کاهو مارول
گویند بری بود وبستانی بود بهترین وی بستانی بود تازه طبیعة ان سرد وتر
بود در سوم حرارة معده را نافع بود وخواب اورد وبول براند وخونی که متولد
شود نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود ومیل بسردی داشته
باشد وچون آب کردش نافع بود وانچه ناشسته بود در وی نفع کمتر بود واگر
در میان شراب تنقل کنند بدان مستی کمتر کند ووی زود هضم شود و
تشنگی بنشاند وبا سرکه اشتهاء طعام باز دید کند ویرقان را نافع بود وبر
وی ضماد کردن سودمند بود وبیخوابی زایل کند خواه خام خواه پخته خوردن
وقطع سیلان منی بکند ودرد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد وتخم وی
چون بیاشامند کسانی که احتلام بسیار افتد قطع کند وشهوة جماع کم
کند وکاهوی بری لبنی وی در قوة مانند لبنی خشخاش بود ونیم درم از لبنی
وی مسهل کیموس مائی بود وگزندگی عقرب ورتیلا را نافع بود چون بیاشامند
وکاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند وتاریکی اورد وحواس را تیره
کند مصلح وی هلیله تریا بود واول ان بود که بجب قوقایا تنقیه کنند واب
را زیانه در چشم چکانند وکاهو مضر بود بباه مصلح وی کرفس ونعناع بود
خشخاش سفید بستانی بهترین وی تازه فربه بود طبیعة وی سرد وتر بود در
دوم وگویند در سوم عیسی گوید سرد وخشک در دوم سودمند بود جهة سرفه
گرم ونزله وسینه ورطوبات معده ونفث دم وبادها تیز که فرود آید از سر
وبا عسل منی زیاده کند ومقدار دو درم مستعمل بود حب وی شکم ببندد و
آب وی شکم براند ووی منوم بود وغذا اندک دهد ومصلح وی عسل
بود با قند صاحب تقویم گوید بسیار وی مرخی شش بود مصلح ان سکنجبین
ومصطکی اسحق گوید پوست وی مضر بود بشش مصلح وی مصطکی بود و
پوست وی از دانه منوم تر بود چون به پزند وآب وی بر سر ریزند ووی
چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود وبیخ وی چون با آب بجوشانند

تا نیم باز آید جگر معلول را نافع بود **خشخاش سود** صاحب تقویم
گوید بری بوده بستانی بود بهترین وی فربه تازه بود طبیعت وی سرد و خشک
در سوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم چون بکوبند خرد و با شراب
بیاشامند اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب
قطف کرده بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری باشد
در داروهای چشم که استعمال کنند سودمند بود و حرارت جگر را نافع بود و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و خاکستر
وی با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق
فرود آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر صدغین طلا
کنند درد سر که از می و از حرارت آفتاب بود سود دارد و وی منوم و مخدر
و مضر بود بشش و مصلح وی تخم رازیانه بود و گویند مصلح وی روغن زنبق
و نرگس بود **خشخاش بحری** خشخاش بحری خوانند و غلاف آن مانند شاخ ن
گاو بود بدین سبب قرن خوانند و نبات وی در کنار دریاها روید و بر سوماميثا
نقرس طلا کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند تا بنیمه باز آید و طبیخ
آن بیاشامند سودمند بود علت جگر را که از خلط غلیظ بود **خشکنجبین**
عسل خشک که از کوهستان فارس خیزد از حدود کازرون طبیعت آن گرم و خشک
بود و گرمی و خشکی آن زیاده از عسل بود و فعل وی اقوی بود از عسل در همه حالتی
بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن ترنجبین و گویند یک وزن و نیم آن عسل بود
خصی الثعلب بهترین وی شیرین فربه بود که از وی بوی منی آید طبیعت وی
گرم و تر بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع برانگیزد و
انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود و قایم مقام اسقنقور بود با شراب و
مقدار شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال بود صاحب مفرده شربتی دو مثقال
آورده است و گویند تر است و این مولف گوید آن بیخیست و نبات وی مقدار
یک وجب بود و گل ارغوانی رنگ بود که بسفیدی زند بغایت نازک و بدل آن
بوزن آن تخم تربزه بود و گویند بوزن آن تخم جرجیر و بوزن آن بوزیدان و

نیم وزن آن

نیم وزن آن تخم انجره و گویند بوزن آن تخم اسپست صاحب مفرده گوید مر معده را
موافق نبود مصلح آن عصارۀ لسان الحمل است و شکر **خصی الکلب** بهیئت مانند
خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ مانند بلبوس بود بشکل اما بدرازی مایل
بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود یکی فربه و یکی لاغر بود و گویند نوع بزرگ چون مرد
بخورد و با زن جمع شود فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه
آورد طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبت فضلی بود محلل ورمهای
بلغمی بود و ریشها را بکند خورنده را نافع بود و قلاع را سودمند بود و ملح و
ناصور را مفید است و گویند چون تر بخورند باه را زیاده کند و چون خشک
بخورند قطع شهوت بکند جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه زیاده کند
و اگر نوع کوچک بخورند منع آن بکند برخلاف یکدیگر و وی مسخن شش و سینه
بود مصلح وی صمغ عربی و خشخاش سیاه بود **خصی العجاجیل** خایه گوساله چون بوزاغیل خایه سی
خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خطمی** بهترین
وی سبز کوهی بود که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود ورد الونانی خوانند و بزر
را تخم المرح گویند و بیونانی الما و گل وی را کثیر المنفعة خوانند طبیعت وی سرد و
تر بود و گویند گرم بود باعتدال و در وی تلیینی بود و انضاجی و ارخا و تحلیل
بربهق طلا کردن با سرکه سودمند بود وقتی که در آفتاب نشینند و ورمهای
ظاهر نرم گرداند آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دبیلات و ورم پستانی که
از گرمی بود و ورم مقعد که از گرمی بود و درد مفاصل را با پیه مرغابی طلا کردن
نافع بود و عرق النسا و عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای غلیظ
فاسد چون با شراب پخته باشند نافع بود و چون با پیه بط و مرغابی و صمغ البطم
بکوبند و زن بخود برگیرد ورم رحم و انضمام آنرا بغایت نافع بود و طبیخ وی
تنها یا بهی عمل و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا
ساکن گرداند و تخم آن خواه خشک خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند
زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند سودمند بود و
چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان بکند دیسقوریدوس گوید

بجبر اعضا منکسره بود و سه درم از وی قولنج را نافع بود و چون بیاشامند چون
حیض را فرود آورد و بول براند و اخلاط سوداوی را مفید بود و صداع و شقیقه
را ضماد کردن سودمند بود با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن نافع
بود و اگر ورق او با اندکی زیت ضماد کنند بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی
آتش همچنین و قطع جهة سرفه گرم سودمند بود خاصه چون آب گرم وی بگیرند
و با قند بیاشامند و ورق وی در ضمادات الجنب و ریه سودمند بود و پوست بیخ
وی چون بپزند مفاصل و اعضا صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کرده
بکوبند و بدان سر و ریش بشویند پاک گرداند و تخم وی بکوبند و وارد استخوان
خام دو فرو با سرکه بسرشند و بر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد صاحب
منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند این مولف گوید
اگر لعاب گل وی در روغن گاو زنی را دهند که دشوار زاید آسان بزاید مولف
گوید بیخ خطمی کوهی جهة نقرس گرم با گلاب بغایة مفید بود و سرفه صفراوی را
با نبات سفوف ساختن یا بجلاب گرم خوردن و اسحق گوید مضرت بنفش
مصلح ان عسل است صاحب تقویم گوید مضرت بمعده و احشا مصلح ان عصاره
زرشک بود و بدل ان گویند خبازی است و گویند خطمی سفید و نیلوفر است

خطاف بپارسی پرستوک خوانند طبیعة دماغ و خاکستران سرد و خشک بود
احشا را زیان دارد مصلح ان عود هندی و قرنفل بود دیسقوریدوس گوید
چون بگیرند بچه نخستین وی وقتی که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند
دو پاره سنگ در شکم وی بود یکی یکرنگ و یکی مختلف رنگ چون در پوست
گوساله بندند یا پوست گوسفند کوهی پیش از انکه خاک بر وی نشیند
و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل شود و خوردن
وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کنند باه
را قوة دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کنند بهتر بود و اگر با عسل
بسرشند و کسی که جرب داشته بود یا دانها بر اعضا در حمام طلا کنند و بنشینند
تا بوق فرو داید بعد از ان آب بر اعضا بریزند بغایة نافع بود و اگر نمکسود

کنند

کنند و خشک کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون
با عسل در چشم کنند در ابتدای نزول آب بغایة سودمند بود و چشم وی چون سحق
کنند و بر روغن زنبق بناف زن بمالند نزدیک نفاس سودمند بود ابن زهر در
خواص آورده که چون بگیرند سر دو عدد پرستوک یکی نر و یکی ماده و بسوزانند
و در شراب اندازند هر کس که ان شراب بخورد مست نشود و خون وی چون
بخورد زن دهند چنانکه نداند شهوة وی زایل گردد شیخ الرئیس گوید که
سرگین وی چون در چشم کنند سفیدی ببرد و ارسطاطالیس گوید در منافع
اعضا حیوانات که چون بزهره پرستوک سعوط کنند موی سر و ریش که سفید
شده باشد سیاه گرداند و دندان نیز سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن
دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان را سیاه نکند ابن مولف گوید در خواص
آورده اند که پرستوک بره و حوایل بیاورد و در آشیانه خود بنهد تا هیچ
حیوان موذی گرد آشیانه او نگردد و سرگین او چون با زهره گاو بیامیزند
و بر سیاه موی طلا کنند بی هنگام سفید شود **خفاش** و وطواط گویند و بپارسی
شپره خوانند و بشیرازی موش کور شریف گوید چون بکشند و بر زهار
کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و چون در روغن کنجد
بجوشانند ان روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبه مکرر
کنند و گویند چون بپزند و مرق ان بیاشامند شکم براند و درد ورک را
سود دهد و خاکستر وی روشنایی چشم زیاده کند ابن زهر در خواص
آورده است که چون سر وی در ظرف سیمین یا آهنین با روغن زنبق بپزند
چنانکه مهرا شود و صاف کنند و بر نقرس بمالند و فالج قدیم و رعشه و ورم
احشا و ربو بغایة نافع بود و اگر زنی دشوار زاید زهره وی در فرج زن
بمالند در حال بزاید و مجربست و اگر دماغ وی در شب پای بمالند باه را
برانگیزاند و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و در سوراخ قضیب بچکانند بول
براند و اگر طبیخ وی در آب زن کنند و در ان نشینند صاحب فالج را بغایة مفید

بود و دماغ وی چون بسوزانند بحق کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم
بود زایل کند و سرگین او چون بر قوبا طلا کنند سود دهد و دماغ وی با آب بیاز
در چشم کشیدن نزول آب را سودمند بود و اگر سر وی در شیب جامه خواب بنهان
کنند و کسی که بر آن خسبد باید که نداند بخواب نرود و خواب بروی شوریده
شود و دل وی بهمین طریق همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر بنهان کنند
هر چند کبوتر که بود از آنجا نروند و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند
همه موشان بگریزند و در خواص آورده اند که اگر خفاش را از درختی در آویزند
چرادازان مکان بگریزند **خلاف** بپارسی بید گویند خلاف بلخی بهترین است
و گفته شده و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید بهترین
سپیدان بود که در کنار چشمها رسته باشد طبیعت سرد و خشک بود و ثمره و ورق
وی سرد و قابض باشند بی آنکه بگزد و در وی تجفیف بود و خاکستر آن در غایت
تجفیف بود در بستن خون چون در وی ضماد کنند سفید بود و صمغ و ورق وی
بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثالیل و نمله ضماد کردن نافع بود
و جهت ورم بستان و ریشها و غلبهٔ حرارت که در ورم گرم بود و شری و آبله چون
با آب آن در حمام بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب ورق
او ماده که از گوش آید نافع بود و ثمره وی بر ضربی که بر حدقه زده باشند
نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر سودمند
بود اسحق گوید مضرت بشراسیف مصلح وی گلاب بود **خل** بپارسی
سرکه گویند و وی مرکب از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی و غالب بود
از گرمی بهترین وی خمری بود طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در سوم
معده گرم را نیکو بود و اشتها را زیاد کند و قطع خون رفتن از هر عضوی که
باشد بکند چون بیاشامند یا آن عضو را بوی بشویند یا بر ریزند یا در آنجا
نشینند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت
دهد و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندان را محکم کند خاصه
چون با گلاب بود نیم گرم و چون ظرف ناشسته بدان تر کنند با اسفنج بر جراحات

نهند منع

نهند منع ورم بکند و ریشها که در بدن پیدا شود از جرب و نمله و جرب
تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داء الثعلب چون با بعضی ادویه موافق
این زحمتها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید خورنده
چون دایم بسرکه بشویند زایل کند و چون بشیم ناشسته بر آن تر کنند و با
روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار
وی استسقا را تحلیل کند و گرانی گوش و کری که در گوش باشد بیرون آورد
و طنین زایل کند و بر گزندگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن
سرد گشته باشد بسبب سم آن و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان موضع
نهند سود دهد و دفع مضرت ادویه کشنده را گرم کرده بیاشامند نافع بود
خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و چون با نمک
بیاشامند دفع مضرت قطر کشنده بکند و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان
فضول از حلق بکند خناق و لهاة را سودمند بود و علق که در حلق چسپیده
بود بیرون آورد و تشنگی لهیب بنشاند و صفرا را نافع بود و معده را دباغت
کند و ماده تیز دفع کند چون بروی ریزند و درد دندان که از گرمی و سردی
بود نافع بود آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وی است و در غیر وی نیست
اما سرکه مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار خوردن وی ضعف بصر پیدا کند
و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و
چون با آب قند ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود صاحب تقویم گوید مصلح
وی روغن بادام و سپید بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل خوانند و
سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند
بن دندان محکم دارد و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد دو درم
ناشتا بیاشامند و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه که
ریش در وی بود و چون بیاشامند چشم را روشن کند و دندان را محکم کند
و آواز صافی گرداند و درد معده را نیکو بود خاصه که چون طعام در معده
او هضم نشود و مصروع را سودمند بود و کسی که مره سوداوی بر وی غلبه

کرده باشد وسنگ گرده بریزاند وافتتاق رحم وصلابت سپرز ودرد ورکی
را بغایت نافع بود ولون را صافی کند خاصه در زمان نقاهت ودرد سر وعصب
زایل کند واز ده درم ابتدا کند تا پنج درم هر روز قدری می افزاید صفت
آن بستانند اسقیل سفید پاک وبکارد چوبین پاره کنند ودر ریسمان
کتان کشند وچهل روز در سایه بیاویزند بعد از آن یکمن از وی در شش من
سرکه انگوری اندازند وشصت روز در آفتاب بنهند در تابستان از
اول سرطان تا آخر اسد واگر ضرورت بود در سرکه بجوشانند در دیگی
سنگین تا عنصل مهرا شود وصاف کنند وبعضی یکمن عنصل در پانزده
من سرکه یا شانزده من کنند ودر آفتاب ننهند وبعضی یک هفته در آفتاب
نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب بود قوة وی غالب بود وناصیه زیاده باشد
خلال سبابت بلغه وادی القری وبلغه اهل مدینه سدی خوانند ووی
چون سبز بود در اندرون طلعه بود ووی صالحتر از بلح بود وآنچه رسیده بود
ونارسیده ممسک باشد **خلد** بپارسی موش کور خوانند وبشیرازی [illegible] انگشت
برک وآن جانوریست کور ودر شیب زمین می باشد وگویند گز [illegible] بیخ
نباتات خورد واشجار ودر شیب بیاز وگندنا بیشتر باشد وبطلب بوی
پیاز وگندنا بود در سوراخ وی نهند بیرون آید وی را بگیرند واز جمله سموم
قتاله است این زهر در خواص آورده که خونی که در گوشت وی بود بر خنازیر
طلا کنند بغایت نافع بود واگر سر وی بسوزند وبا قلقطار سحق کنند وکسی
را که بینی گنده بود در بینی وی دمند گند بینی ببرد وکسی که تب ربع داشته باشد
چون بر وی دهند شفا یابد حکیم گوید چون دماغ وی با روغن گل بگدازند
وبر برص وقوبا وبهق طلا کنند شفا یابد وهر که از بدن بیرون آید چون
بمالند زایل کند **خلد** جلبان خوانند وخرق گویند وآن حبیست نزدیک
بکرسنه ودر یزد ونواحی کرمان بسیار خورند ونان بزنند وهمچنان تنها
مانند عدس وباقلا بپزند وبخورند ودر بهار چون تر بود همچنان ناپخته
خورند اما دوار آورد وبزبان آن قوم کرد خوانند وبشیرازی [illegible] گویند

خلال مأمون
مواد حل
گوشت کبک

ابن مولف

ابن مولف گوید هر کسی دمادم خوردن وی کند لنگ گردد واز آخر گویند طبیعت
آن سرد وخشک و غذا اندک دهد وخون بد از وی حاصل شود ومولد سودا
بود واعصاب را مضر بود ونفاخ بود وچون طبیخ او بعسل بیاشامند به
ملطفها بد از امعا بماند وتحلل وتلین فضول سینه بود واگر نخاو بخورد
مانند گرسنه بود در منفعت فربهی **خمر** ماء العنب بود وبهرام وراح و
مل وصهبا وطلا وعقار وقهوه وقرقف ورحیق ونبید خوانند وبپارسی
شراب گویند وسیکی خوانند بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود ولون
او زرد بود وخوشبوی بی آنکه ادویه در وی کنند ومتوسط بود میان نو
نوی وکهنی وآن را ریحانی خوانند طبیعت آن گرم وخشک در دوم اما آنچه
سیاه بود غلیظ بود ودشوار هضم شود لیکن گوشت زیاده کند وآنچه
سفید ورقیق بود غذا کمتر دهد ومحروری مزاج را موافق بود وادرار
بول بکند وشکم نرم دارد اما شراب سرخی متوسط بود میان سیاه و
سفید وقوة وی میانه بود در هر دو حالت اما آنچه شیرین وغلیظ بود
نفخ در معده پیدا کند وشکم براند اما مثانه وگرده را موافق بود اما آنچه
در وی قبض بود ادرار بول زیاده کند ومصدع ومسکر بود وآنچه عفص
بود شکم ببندد ودر وی موافقت اتصال غذا زیاده بود وقطع سیلان
مواد بکند وآنچه لبنی بود مضرت وی باعصاب کمتر بود وادرار بول کمتر
بود وآنچه مضر کو کهن بود مضر بود باعصاب وحواس اما لذیذ طعم بود
چون بغایت کهن بود ورقیق وسفید بول براند اما مصدع بود واگر
بسیار خورند مضر بود بمعده وآنچه تازه بود باد انگیز بود ودشوار هضم
شود وسودمند بود جهت شهوة کلبی ورد بلغمی وغشی وزهرها را شفا
بود وهضم را نیکو گرداند وطبع نرم دارد حکما گفته اند چون شراب باعتدال
خورند طبیعت بر وی مستولی شود لاجرم حرارة غریزی بر وی زیاده شود
پس آن حرارة در همه تن پراکنده گردد معلومست که همه قوتهای جسمانی که
در بدن کار کننده اند بواسطه حرارة غریزی کار نتوانند کرد پس چون حرارة

خمان خماقطی
مواقطی

غریزی زاید گردد قوة جاذبه کاملتر شود و جذب غذا بهتر کند و چون حرارة
غریزی قوی گردد و قوة هاضمه در هضم کردن غذا نیکوتر شود و بادهای غلیظ
را دفع کند و رگها از بادهای غلیظ تهی شود و بلغم از معده زایل گردد و بادها
که در امعا بود دور شود لاجرم حواس صافی تر شود و رنگ روی نیکوتر
گردد پس از آن بواسطهٔ قوة جاذبه و قوة هاضمه غذا بعمق تن رسد
و فربهی در تن پدید آید و رگها فراخ شود طبیعی و حیوانی و نفسانی در همه
اجزاء تن ساری شود و اگر افراط کنند در وی مضرة عقلی بود و سپرز و
جگر ضعیف زاید بود و مبطل باه بود و شهوة غذا ببرد و نسیان و رعشه
و دبیع و تشنج و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجاة آورد
و اگر ناشتا بخورند بعد از رنجوری و کارهای سخت خناق آورد و التهاب
و اوجاع و سلاوای او بقی و بقصد بود این مولف گوید قدما آورده اند که اگر
در شراب افراط کنند و رگها پر شود و حرارة غریزی را نفس زدن ممکن
نبود یا فرو میرد و مرگ مفاجاة آورد یا کمتر شود چنانک چراغ را بیش از
حاجت روغن کنند یا فرو میرد یا ضعیف شود چون حرارة غریزی ضعیف
شود آن شراب ناهضم بماند و بلغم گردد و مضرة آن در همهٔ تن پراگنده
شود اما آنچه از آن فضلها در دماغ جمع شود آن دماغ یا گرم بود یا سرد اگر
گرم بود آن فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید و
ربو و درد گوش و سرسام گرم ظاهر شود و زیاده گردد و از وی صرع و
سکته و لقوه و فالج و سرسام سرد و فراموشی و رعشه و کابوس پدید آید
خاما دو نوعست بزرگ و کوچک خاما کوچک بیونانی خامااقطی گویند و بتازی
و بطینه و گفته شد و قوة هر دو مجفف و مدمل بود و محلل بتحلیل معتدل و قوة
خامااقطی ببرد و مسهل بود بسبب رطوبة مائی که در وی هست لیکن معده
را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند ترهای دشتی مسهل بلغم بود و مره و
ساق وی چون تازه بود بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون بجوشانند
با شراب و با طعام بخورند مستسقی را سودمند بود و اگر کسی را افعی زده باشد

بغایة نا

بغایة نافع بود آشامیدن و اگر با آب بپزند و زن در آن نشیند صلابة
رحم را نرم گرداند و بجای صلاح باز آورد و ثمرهٔ وی چون با شراب بیاشامند
همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود
با پیه خوک بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی
سگ دیوانه را بغایة نافع بود و چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند سودمند بود
خماهان صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو
نوعست نر و ماده از آن نر بغایة صلب بود و تیره رنگ و چون با آب
بسایند محک آن زر بود مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایة نبود
و جوهر آن پاک بود و محک آن زعفر بود طبیعه هر دو سرد بود و آن نوعی
از آهن است بپارسی خماهن گویند محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و
جمره بپر مرغ سودمند بود و حرارة آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو
نوع این خاصیة دیده و در ورمهای دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که
تبرید و تسکین در وی زیاده بود از محکم نوع نر
خندریلی نوعی از
کاسنی بری بود اما بغایة تلخ بود و آنرا بعضی خوانند و ورق آن بکاسنی صحرائی
ماند و ثمر و گل و ساق وی همین سبیل لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی صمغی
پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلایی و قوة وی مانند کاسنی بستانی
بود اما بسبب تلخی وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده است و صمغ وی
چون سحق کنند و با مر بیامیزند و در خرقه بپیچند بمقدار زیتون و زن بخود
برگیرد حیض براند و اگر نبات وی همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند
و قرص سازند چون با آب بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق بمالند
سودمند بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی
همین عمل کند چون تر بود نیشی در وی فرو برند رطوبتی که در آن جمید جع
بود در بن موی زیاده که در چشم بود چفسانند زایل کند و چون با شراب بیاشامند
گزند افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد
و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند با دسبل که در چشم بود

زایل کند واگر دود دم ازوی با خمر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع
بود واگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قطع کند **قنطوریون** خامالاون
گویند وافراخنطا رومی خوانند بپارسی کاکل گویند طبیعت آن گرم و تر بود و به
لزج اما غذا نیکو بود واز برنج نیکوتر دهد و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود
وچون با سرکه بپزند و بر جرب ضماد کنند قلع کند واگر طبیخ وی حقنه کنند قرحهٔ
امعا را نافع بود **قنّی** بر واق خوانند و بزبان بربری تبقلیلس و ورق او
مانند ورق کندنا و شامی بود و ساق وی املس بود و بر سر وی گل سفید بود
و بیخ وی دراز بود و گرد بنظیر بیخ نیلوفر و حریف بود و گفته شد در اصل
الخنثی طبیعت او گرم و خشک [illegible] و گویند سرد و تر بود دیسقوریدوس گوید
چون بیاشامند درد پهلو و سرفه را نافع بود بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر
وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند بعد از آن که موضع آن بصوف پاره
مالیده باشند واگر مجوف کنند و روغن زیت در آنجا کنند و بر آتش
نهند تا بجوشد و بر شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود واگر آن روغن در
گوش چکانند گرانی گوش زایل کند واگر ورق و گل و بیخ وی بر موضع گزندگی
جانوران ضماد کنند سودمند بود خاصه با شراب بیامیزند واگر بیخ وی با
دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهای پلید و ورمها که در پستان
پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند سود
دارد و ورمهای گرم را در ابتدا ضماد کردن واگر آب وی بگیرند و در گوش
مخالف چکانند درد دندان زایل کند واگر بهق سفید را در آفتاب بخرقه
پاره بمالند و آن بیخ را بر آن طلا کنند بغایت سودمند بود واگر ثمر و گل وی با
شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و شکم براند و بیخ وی چون با
بورق با طلا کنند نافع بود واگر بزیت بجوشانند واگر سحق کنند و با عسل بر
شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت
بخورند یرقان را بغایت نافع و بسیار وی ادرار آورد مصلح وی آب تمر هندی
بود یا غوره **خنفسا** بشیرازی خزوک تسکی گویند واگر با زیت بجوشانند

سیر دشتی

و در گوش

و در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و در خواص ابن زهر آورده که خنفسی
چون در زیر گل کنند مرده شود و چون در شیب سرگین کنند زنده شود واگر
سرهای خنفسا چون در برج کبوتران نهند میان ایشان اجتماع پیدا شود
و متفرق نشوند شریف گوید اگر سوخته وی باره کنند و میل بر آن فرو برند
و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی زایل کند واگر با زیت
بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند گری که نو بود زایل کند
واگر با زیت بپزند چنانکه قوت بزیت بدهد و از آن زیت روغن در بواسیر
مالند بغایت سودمند بود واگر بدان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند
واگر خنفسی را نیم کوفته کنند و بر موضع گزندگی عقرب بندند درد زایل
کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره بود
و آن چنین است که باز از وی آشیانه سازد بر لب دریا در وقت بچه کردن و
آنرا در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد چون زمین یونان را
آب برآمده کسی آنرا نیابد الا در خانه باز آنرا بگیرند و بکوبند بشویند و
آنرا خسرودارو خوانند طبیعت او گرم و خشک در دوم و گویند در سوم
معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد گرده را سود دهد و باه را زیادت
و بوی دهن خوش کند و طعام را هضم نماید و عرق النسا را نافع بود و بول
ببندد چون از سردی گرده و مثانه باشد و صرع و صداع که از سردی بود نافع
بود و سرطان و خنازیر و دردهای بلغمی و سوداوی را نافع بود و بادها بشکند
و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند اگر قدری در دهان گیرند
نعوظ آورد صاحب جامع گوید چون یکدرم از وی سحق کنند و بر سر جماع بکنی
شیر گاو افشانند و بناشتا بیاشامند در قوت باه بغایت سودمند بود و از
خواص وی آنست که در هر دیگ و کاسه که آن باشد مگس گرد آن نگردد معده و
جگر سرد را بغایت نافع بود و قوت اعضاء باطنه بدهد و گویند مضرت بدل و
مصلح وی کثیرا بود و ضمادها جرب صاحب تقویم گوید مضرت بحجاب سینه
مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه قرنفل اسحق گوید بدل وی دار صینی

شفتالو

صینی بود و گویند بدل آن قرنفل بود **خوخ** بپارسی شفتالو گویند بهترین
آن بود که استخوان از وی سهل جدا شود و وی زود تر هضم شود و این نوع را
الو خوانند و از معده زود تر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت
چسبیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود طبیعت آن سرد و تر است در آخر درجه
دوم و گویند در درجه اول ملین بود و در وی قبضی بود آنچه پخته بود ملین بود
و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض
در وی زیاده بود و آنچه خشک بود بجوشانند و بیاشامند قطع سیلان
فضول از معده و شکم بکند اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود و رسیده
اشتهاء طعام با زدید کند و گرم و خشک مزاج را باه زیاده کند و تبهاء محرقه
را سودمند بود و حرارة بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی چون فساد زرد
الو نبود و لذیذ تر از وی بود اما غذاء وی غلیظ تر از غذاء او بود و رطوبت وی
زود متعفن شود و متولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی انجبیل
مربا خورند یا عسل یا شراب ریحانی و اگر ورق وی با بهار وی بکوبند و آب
وی بیاشامند حب القرع را نافع بود و کرمها را بکشد **خیار** قند خوانند و
بشیرازی خیار بالنگ صاحب جامع گوید لطیفتر از خیار زه بود و سرد تر بود
و در وی اندکی قبضی بود و گویند سرد تر و ثقیل تر از خیار زه بود طبیعت وی
سرد و تر بود بدرجه دوم سودمند بود جهة تبهاء محرقه و بول بیاند و تشنگی
بنشاند و بزر او خشاء مجروری (محرور) را بود و آب وی چون بگیرند سی مثقال تا چهل و پنج
مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل صفرا بود و از خوردن
وی خلط بد متولد شود بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و اصلاح
لب وی بود و موافق معده و جگر گرم بود فاقی گوید لب وی لطیفتر از لب
خیار زه بود اما جرم خیار زه دیر هضم شود و بغایة سرد بود و خوردن وی تشنگی
آورد و در معده و فاصره آورد مصلح وی عسل بود یا مینویز یا جوارشی که ناخواه
و کندر در وی باشد اما آنچه بسر که بپرورند بغایة سرد بود و حرارة بنشاند و اما در
معده دیر بماند اولی آن بود که بعد از طعامهای غلیظ بخورند مانند آش ماست

وغوره

وغوره و امثال آن پوست وی خشک کنند مقدار چهار درم چون زن بیاشامد
دشوار زادن بروی آسان گردد **خیارشنبر** بپارسی دهندی و خیار چنبر
خوانند و وی هندی و کابلی و مصری بود بهترین وی هندی بود که ستبر و سیاه
رنگ بود و رسیده و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بهترین
آن بود که در وقت استعمال کردن در لحظه از قلم بیرون آورند و استعمال
نمایند طبیعت وی معتدل بود در حرارة و رطوبة و گویند گرمست و گویند سردست
محلل و ملین بود و ورمهای گرم را نافع بود که در احشا بود خاصه در حلق و
چون بدان غرغره کنند و با آب گشنیز تر و لعاب بزر قطونا غرغره کردن
خناق را نافع بود و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب و مفاصل سود
دهد و درد جگر را نافع بود و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا
بود و چون با ترید بیاشامند مسهل بلغم و رطوبتها بود و چون با آب کاشنی
یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان و درد جگر گرم را نافع بود خاصه
چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی
که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان ندهد بلکه مصلح وی بود و زادن بروی
آسان بود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه و قولنج بگشاید
و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا پانزده درم بود و اسهال وی بقوة جاذبه
بود و گویند بلزوجت و هر کسی که امعاء او ضعیف بود اولی آن بود که پیش از
استعمال بروغن بادام چرب سازند یا بر سر شربت ریزند اسحق گوید مضرت
بسفل مصلح وی آب عناب بود صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد
مصلح وی انیسون و مصطکی بود و بدل وی نیم وزن آن ترنجبین است و سه
وزن آن مویز بی دانه و قدری تربد **خیری** انواعست یکنوع خیری سیاه
است آنرا خیری قطابی گویند و یکنوع بنفش است میردینی خوانند و بهفت
رنگ گویند و یکنوع سفیدست و یکنوع سرخ و آن بری بود و خزامی است
و کفرشته و یکنوع زردست و آن بهترین بود که بپارسی خیری شیرازی خوانند
طبیعت آن گرم بود گویند گرم و خشکست در اول و گویند در دوم بوئیدن گل وی

مصر بنفشه سی

تحلیل بادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبة آن ببرد و گل وی چون
خشک بود قوة وی زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد
و چون در آن نشینند بچهٔ مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد
بچه بود بسبب حرارتی که در وی هست و قوة تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو
مثقال از تخم بیاشامند حیض براند و اگر با عسل بخود برگیرد بچهٔ زنده تباه
کند و بیرون آورد و بیخ وی در قوة مانند آن بود لیکن غلیظتر بود
و بطبیعه زمین نزدیک بود وی را چون خشک کرده با سرکه بر سپرز سخت شده
ضماد کنند نافع بود و نقرس و ورمی که در مفاصل پیدا شود و بغایه صلب
بود چون ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی بسرکه درد دندان را سود دهد و گل وی
چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را نافع بود و خیری سیاه
طبیعه آن معتدل بود و سود مند است جهة بادی که در سر بود و بیخ از نوع زرد
و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعملست منفعة آن بسیارست
اما در انواع دیگر خیری چندان منفعتی که مشهور بود نیست صاحب تقویم گوید
بوئیدن وی مصدع بود مصلح وی روغن گل و سرکه بود **خیربوا** هیل بوا گو
هال بوا خوانند بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود و رازی گوید در قوة مانند
قرنفل بود و لطیفتر از قاقله بزرگ طبیعه او گرم و خشک بود در سوم معده
و جگر سرد را نافع بود و بجهة معده نیکوتر از قاقله بود و قی بنشاند و غذا را
هضم کند ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغم پاک کند و اشتها طعام
آورد و نافع بود جهة وجعهای سرد خاصه درد دماغ حکیم گوید جهة بهق که
در همه بدن باشد بغایه نافع بود چون یکجزو از وی و یکجزو کندش و یکجزو
تخم تربزه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر بود با مثانه
محروری مصلح وی کتیره و تخم خرفه و سکنجبین بود بهندی الاچی گویند
باب الدال دانج ابروج و دانج افرونک نیز گویند
و بشیرازی انجلک گویند از کوه لیکویه که از ولایة پارس است خیزد و در هیچ موضع
دیگر نبود طبیعه وی گرم است و معتدل بود در تری و خشکی و منی بیفزاید و شهوة

علف

جاع برانکرد **دادی** چیست مانند جو باریکتر و درازتر و بطعم تلخ بود و
طبیعه وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است بو حنا گوید گرم است در اول
و خشک تا دوم بهترین وی سرخ رنگ بود که وی خوشبوی تازه و وی قابض
بود و نبید خرما را از ترشی نگاه دارد و طبیخ وی صلابات بود و شکم ببندد و
درد مقعد را سود مند بود بغایه و استرخا را از اچون در طبیخ وی نشینند و اگر
دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب کنند و سفوف سازند بواسیر را نافع
بود و دفع زحیر بکند و اگر در طبیخ وی نشینند مقعد و رحم که بیرون آمده
باشد باز بجای خود رود و اگر بعسل بسرشند و لعوق کنند سرفه بزرگ و
کوچک بکشند و بسیار خوردن وی کشنده بود و حلوای او بقی و اسهال و شیر
تازه و چیزهای چرب کنند صاحب جامع گوید سده و بواسیر و دوار آورد و
مصلح وی خمیره بنفشه بود با هلیله بقند و بدل وی در تحلیل صلابات
چهار دانگ وزن آن بادام و نیم وزن آن ابهل الا در آبستنی نشاید که ابهل
استعمال کنند **دارشیشعان** قندول خوانند و بزبان بربری ارو ری و
آن درخت سطبر خارناک بود و در پوست وی حرافتی بود و در گل وی حدتی و در
چوب وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندیست و گویند چوب
سنبل رومیست و این خلافست و آنچه محققست پوست وی مانند قرفه بود
شکل اما سطبر از وی سطبرتر بود و سرخ تر مانند خون بهترین آن بود که گران
وزن بود و آنچه بسرخی زند چون پوستش باز کنی بلون خون بود و خوشبوی
و در طعم او اندکی تلخی باشد و نوعی دارشیشعان بود که املس بود و تابان و
بغایه تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی نداشته بود طبیعه وی گرم است در اول و
خشک در دوم گویند سرد است تحلیل ریاح بود مصلح عفونه و قطع خون
بکند و شکم ببندد چون طبیخ وی بیاشامند چون بشراب بپزند و بدان مضمضه
کنند قلاع را زایل کند و ریش بد که در دهن باشد و دندانها را نگاه دارد و
استرخاء عصب را مفید بود و اگر در آن داروبه فرزجه کنند بچه بیندازد و حصر البول
را نافع بود و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یکدرم

بود تا دو درم و سود مند بود جهة نفخ معده و چون بسحق کرده بروغن خیری بسرشند
و بر دندان نهند درد ساکن کند جالینوس گوید عفونات و نزلات و وسواس
سوداوی را نافع بود و معده را پاک کند اسحق گوید مضرت بجگر مصلح وی دوقو
بود صاحب منهاج گوید مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل
او دیسقوریدوس گوید در سود مندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون و
چهار دانگ آن زراوند و نیم وزن آن درونج بود و گویند بدل آن کرمازک است
دار فلفل جالینوس گوید بهار فلفل سفید است و گویند درخت وی غیر
درخت فلفل است بهترین وی آن بود که سبز باشد و بطعم فلفل بود طبیعت آن
گرم و خشک است در سوم و گویند خشک در دوم و گویند تر است در اول محلل
بود و مرضهاء سرد زایل کند چون در میان جگر گز بر پای کنند تاریکی چشم و
شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوة معده بدهد و باه را زیاده کند
و در قایم مقام زنجبیل بود جهة گزندگی جانوران و با روغن طلا کردن نافع بود
جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبة لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و
دیسقوریدوس گوید جهة عرق النسا و نقرس و فالج نافع بود فولس گوید قوة
پشت بدهد و گویند نافع بود جهة زهرها گزنده و گزندگی افعی و صرع را مفید بود
و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصدع بود مصلح وی صمغ
عربی بود و گویند مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و
گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد بود **دارچینی** بهترین وی خیلانی
بود خوشبوی سرخ رنگ تیز بوی تیز طعم که در طعم او شیرینی بود طبیعت او گرم و
خشک بود در سوم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایة لطافة
بود و مصلح عفونة بود و زکام را سود مند بود خوردن و کحل کردن و تاریکی چشم
زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیة هست و چون با مصطکی بپزند
و آب آن بیاشامند فواق زایل کند و دارچینی نعوظ تمام آورد و هضم طعام
بکند و درد معده که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند و رعشه را نافع
بود و سینه را نافع بود و سده جگر بگشاید و قوة معده بدهد و استسقا را نافع

بود و هد

بود و درد رحم را بازرده تخم مرغ سود مند بود و زهرها گزندگان را نافع
بود و بر گزندگی عقرب با انجره ضماد کردن بغایة سود مند بود و چون بسحق
کرده با سرکه بر قوبا طلا کنند سود مند بود و چون با عسل بر قوبا بمالند
زایل کند و سرفه کهن و درد گرده و عسر البول را نیکو بود و اولی آن بود که
بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوة وی تا
پانزده سال بماند بقراط گوید قوة انسان را نگاه دارد چندانکه در حیات
باشد و ذهن را تیز کند جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک
کند و نسیان ببرد دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض
براند و سر گردش را نافع بود و مشام را قوة دهد و تنها و صرع و وجعهاء
سرد را مفید است و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و گویند مضر بود به
مثانه مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر مصلح وی خمیره بنفشه
بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنب
و گویند بدل آن بوزن آن خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن وی ابهل
دیوق افسوس خوانند و آن حبیست بشکل زرشک و دانه بود عطاران
شیراز و برا میویزج علی خوانند و چون بشکنند عسل لزج بغایة چسبنده
در اندرون وی بود و بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون وی گرانی بود
و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و گویند
در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج اسحق گوید گرم و تر بود و محلل
و ملین و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر و بهاء و برص
و برشوی بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون با زرانبج و موم خلط کنند اجزا
مساوی و بر ورم بن گوش نهند بجوع و رمها را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند
و بر ریشها کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بر سپرز نهند بگدازاند و بلغم
و عرق النسا و نقرس را نافع بود چون نیم درم از وی استعمال کنند و جذب
رطوبة غلیظ از عمق بدن بکند فولس گوید خلطها را در اعضا بگدازاند و
قوة اعضا بدهد و رطوبة زایل کند و گویند محلل اخلاط فاسد بود که در رگی

جمع شده باشد اما مضر بود بقلب واز خوردن او قراقر در شکم پیدا شود ونفس
اورده ودوار اول ان بود که بآب وعسل قی وحقنه کنند وسکنجبین بیاشامند
وکویند مصلح او بالنکو وکاوزبان بود وبدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود ودر
تحلیل ورمها صلب چهار دانک وزن ان جوز السرو ونیم وزن ان ابهل
دبس بپارسی دوشاب خوانند بهترین ان بصری بود که از اسیلان خوانند
وان اتش ندیده باشد انچه از رطب فارسی کیرند دوشاب خوانند طبیعة
ان کرم وتر بود کلف زایل کند چون با قسط ونمک بدان بمالند وطبع نرم
دارد وغذا بد دهد لیکن تنقل غلیظ وخون عکر از وی متولد شود مصلح
وی بادام وخشخاش بود بعد از ان سکنجبین ساده یا سفرکاهو خورند
دجاج بپارسی ماکیان کویند ومرغ خانکی خوانند طبیعة ان معتدل بود در
کرمی دماغ را زیاده کنند وعقل بیفزاید ودماغ وی چون با شراب بیاشامند
منع خونی که از حجب دماغ روانه بود بکند واواز صاف کند وکزندکی
جانوران بلیید نافع بود وچون بشکافند وهمچنان کرم بر موضع کزندکی جانوران
نهند وزمان زمان بدل کنند بغایة سودمند بود ومنع سریان سم بکند ومرغ
غذا نافع بود ونشاید که ادمان خوردن وی کنند خداوند ریاضت وکد
اول ان بود که بعد از تناول وی سیفحنج بخورند ودماغ وی منی زیاده کنند
ودماغ را بیفزاید وشریف کوید چون مرغ فربه با سکبه بزند چندانکه پخته
شود وکسی که سرفه خشک بود بیخون بخورد زایل کردد واکر مرغ بجشکدانه
فربه کنند دوازده روز بعد از ان بکشند وپیه وی بیرون اورند وبجودوم
در اعضا خود بمالد بغایة نافع بود واکر بر کسی که مالیخولیای سوداوی داشته
باشد طلا کنند بغایة نافع بود خاصه چون سه نوبت بپای طلا کنند وچون
مغز مرغ بپه دار بیاشامد کسی که لون او زرد بود که سبب ان معلوم نبود
هفت روز در هر روز یک مرغ با نان جواری بخورد صحت یابد ولون ان
بحال اصل عود کند دخن بپارسی ارزن کویند وبشیرازی الم وان نوعی
از جاورس است طبیعة ان سرد وخشک در دوم وکویند در سوم وکویند

طارو

کرمت

کرمت شکم ببندد وبول براند وغذا اندک دهد واکر بشیر تازه بپزند خشکی
وی کمتر بود وغذا بسیار دهد لیکن سده وسنک کرده پیدا کند مصلح وی
قند بود وسویق وی قطع قی واسهال که از صفرا بود بکند اسحق کوید مضر
بود بشش مصلح وی مصطکی بود وبدل او برنج است دخان بپارسی دود
کویند بمجموع دخان مجفف بود ودر وی اندک عفونتی تاری بود وقوی ترین
دخانها دخان قطران بود پس زفت پس میعه بعد از ان مر بعد از ان کندر
ودخان کندر در او وبها جهة درد وورم چشم عمل کنند که در وی قرحه بود
ان قرحه را پاک کرداند وکوشت برویاند ودر کحلها نیز استعمال کنند جهة
موی زیاده که در چشم بروید ودخان بطم سودمند بود جهة رطوبتی که در چشم
بود بی انکه ریم بود ودخان قار ریه کرم بود قطع سیلان بکند وروشنای چشم
بیفزاید دراج کوشت وی معتدلتر از کوشت تیهو بود وفاخته وفاضلتر و
لطیفتر وخشکتر از کوشت تذرو بود وحرارة کمتر منی زیاده کند وشکم ببندد
ودماغ وفهم زیاده کند ومصلح نافهان بود ودراج را بشیرازی کبک خوانند
دردی الخمر بهترین ان دردی شراب کهن بود طبیعة او کرم وخشک بود محلل
اورام بود کلف ونمش را زایل کند واثرها که مانند عدس بر روی پیدا شود
چون با بیند وبا اشنان خلط کنند وهر روز وبر ابدان بشویند روی را پاک
کند وطلا دهد دردی الخل دردی سرکه چون خشک کرده مانند زبد البحر در
دیکی کواری نو کنند وبر سر اتش نهند وغایة سوختن وی ان بود که سفید کردد
وبشویند مانند توتیای سوخته ووی محرق ومعفن بود ومنقی ومجفف کوشت
زیاده که در ریشها بود بخورد وبا راتینج برسفیدی ناخن طلا کنند زایل کند
وچون با روغن مصطکی یا راتینج بیامیزند وبر موی بمالند ویک شب رها کنند
موی را سرخ کرداند وانچه شسته بود اثار دمامیل وریشها را بپرد وتا بیکی
چشم زایل کند وانچه نسوخته بود با سورد تازه بر شکم ومعده ضماد کنند محکم
کرداند ومنع رطوبات از ایشان بکند وچون ضماد کنند بر شیب شکم وبر ریشها
قطع خون رفتن بکند وبر ورم پستان ضماد کردن نافع بود واکر به بیرون رحم

درخت ملیا
اذاذ درخت

درخت کرم دانه
موانخ خبیص

دراقیطون
موافل اللوف

ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن ورمها گرم بود **درونج عقرب** صاحب منهاج
گوید دو نوع است فارسی و رومی بهترین آن رومی بود و انرا و از ادرونج عقربی گویند
از بهر آنکه بشکل عقرب بود گویند در کوهستان شام و اندلس بسیار بود طبیعت
وی گرم و خشک است در سوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم بادها را بشکند
و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و
خفقان که از سردی بود و بادها که در معده و امعا و رحم بود لطیف گرداند
و تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن و تقویت
دل بدهد و مفرح بود و تریاق سم زهرها اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند
تا سخونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند نافع بود و خاصیت
وی باقی بود و کیفیت وی بشکند ابن زهر در خواص اورده که چون قطعه از وی در
اندرون خانه بیاویزند طاعون درانجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی بوی
بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند را نگاه دارد از همه افتی
و محفوظ بماند و اگر دشوار زاید زائیدن بوی سهل شود و اگر بیاویزند بر وی
و سر وی بر ریسمان بسته باشد ایمن باشند از همه خوابهای بد و از ترسیدن در
خواب و این از خواص است اندلسی گوید سخن دل و معده و جگر بود و هضم طعام
بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و اسحق گوید
دو درم و سهو گوید مضر بود بسر مصلح وی رازیانه بود و قند و رازی گوید بدل وی
در دفع مضرة بادها که در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانگ وزن
آن قرنفل و گویند بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن وی سورنجان
درونجیون از جملهٔ مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون ماند لیکن از
یک گز کوتاه تر بود و بغایت خشن بود و گل وی سپید و تخم وی بمقدار کرسنهٔ کوچک
بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک گز بود و ستبری
انگشت و در کوهها روید و در طبیعه مانند بزر البنج بود و لفاح و خشخاش سیاه بود
مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود و غثیان سخت و فواق و مغص اورد و
اسهال دموی و غشی و بهت و کشنده بود از چهار روز تا هفت روز و تداوی انکس

ان خورده باشد

آن خورده باشد بقی کنند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج
گفته شد **دردار** شجر البق خوانند بپارسی درخت پشه اسفیدار و بسمرقندی
گل گرم و در صعدیان کنجشک و در اندلس شجر البم و غرب نوعی از ویست و صفت غرب
گفته شود اما ورق دردار در وی قبضی بود و جلائی و پوست وی قابضتر و سردتر
از ورق او بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته نطول کنند سود دهد
و پوست ستبر وی چون بمثقال با آب سرد بیاشامند یا بشراب مسهل بلغم بود
و ورق وی سحق کرده با سرکه بر جرب ریش شده مالند سود دهد و پوست وی
چون بر جراحات بپیچند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا
کنند نافع بود و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزند و رطوبتی که از وی بیرون
آید بگیرند و در گوش چکانند کری زایل کند و عصارهٔ ورق وی چون در گوش
چکانند نیم درم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کنند تاریکی
چشم ببرد و رطوبت ثمر وی چون بر وی مالند جلای تمام بدهد مسیح گوید ورق
او سرد و خشک بود بدرجهٔ اول **دستنبویه** اهل شام شمام خوانند و بپارسی دستنبو
و آن نوعی از بطیخ کوچک است و بوییدن آن و ادمان بدان نمودن دماغ را گرم و سده
وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و گوشت وی بطی الهضم بود و اگر خشک کنند
و روی را بدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد **دفلی** جبن است و آن دو نوع است
بری و نهری و هر دو نوع را سم الحمار خوانند و بپارسی خرزهره و بشیرازی خرزهره و بهر
وی سبز بزرق بود و بغایت تلخ و گل وی مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود
طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و
بغایت محلل بود و اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند قتل براغیث وارضه بکند و
وی محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد پشت و زانو را ضماد کردن
نافع بود خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم بر ورم صلب نهند بگدازاند
و آب ورق وی چون بر جرب و حکه طلا کنند سودمند بود و چون با شراب
و سداب بجوشانند و بیاشامند جهت گزندگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل
از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و قلاع وی و ورق وی سم حیوانات بود

بیلنقچ

اغواجی

بزرک ورق

ازادمی وسگ واسب وخر واستر وغیرها بجمیع حیوانات وانچه ضعیف بود از
حیوانات مثل بز ومیش واگر دفلی در اب خویسانند واز ان آب بانسان دهند
کشنده بود واندکی از وی کوب آورد وباد در شکم پیدا کند وآبی که دفلی در وی
رسته باشد بد بود وفقاع وی بغایت معطش بود وورق وی چون باب بپزند
وبپالایند وبهم یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر ان کنند وبجوشانند تا اب برود
وروغن بماند بعد از ان ثمن رطل موم سفید بر ان روغن نهند مانند مرهم واین
مرهم بر جرب وحکه طلا کنند بغایت مفید بود واگر ورق او خشک کنند وبکوبند
وبر ریشها افشانند خشک کند وروی خشن را ریش کند ومداوای کسی که دفلی
خورده باشد باشیاء چرب ولعاب بزر قطونا وروغن گل وکتیرا بود وتخم
شبت عجب مفید بود وهمچنین انجیر بعسل وقند وطلاها وجلاب ورب عنب اضافه
چربها چرب کنند **دلب** بپارسی چنار خوانند وبشیرازی چنار بوست وی و
چوب وی وجوز وی بغایت خشک بود وسرد بود وچوب وی سرد وتر بود وورق
وی چون تر بود با شراب بپزند وبر چشم ضماد کنند اب رفتن باز دارد وورم
بلغمی وورم گرم که در زانو باشد سود دهد واگر نیک بکوبند وبر ریشها تر افشانند
خشک کند وسوختگی آتش را نافع بود وبوست وی چون با سرکه بپزند وبدان
مضمضه کنند جهة درد دندان وغبار که بر ثمر وورق او نشسته باشد بغایت
مضر بود بحواس وشش واواز وباید که شیر تازه از پی ان بخورند صاحب
تقویم گوید مصلح وی عود بود یا قرفه دارچینی وجوز وی با پیه بز گزندگی عقرب
وجانوران ضماد کردن نافع بود وبوست وی چون بسوزانند جلای تمام بدهد
تا بحدی که برص را شفا بدهد وچون ورق وثمر تر بود با شراب بیاشامند گزندگی
جانوران را نافع بود وبوست وی برص را زایل کند وطبیخ ورق وی ریش را نافع
بود واگر ثمر وی در خانه بسوزانند خفاش بگریزند **دلبوب** نوعی از سوسن است
بری معروف بسیف الغراب بدان سبب این اسم بوی نهاده اند که ورق ان مانند
سیف است وبشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر وکوچکتر بود و
ساق وی مقدار یک گز بود وگل وی سرخ رنگ بود ودیا سفرآغاینون خوانند

دل آشوب
من الملق

وبعضی

وبعضی خاماریون گویند واصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زبر یکدیگر انکه در شیب
بود لاغر بود بالایی فربه ودر وی قوة جاذبه بود ملطف ومحلل بود ودر بغداد
ان بیخ را نافوخ خوانند وزنان بغداد جهة فربهی استعمال کنند وجهة جلای
چون روی را بدان بشویند لونرا بغایت نیکو گرداند ودر بغداد بسیار بود و
از ان وبیخ بالایی وی چون زن بخورد بر گیرد حیض براند وچون با شراب
بیاشامند قطع شهوة ایشان بکند زهراوی گوید بیخ وی چون در شراب خیسانند
وصاحب بواسیر هر روز یک رطل از ان شراب بیاشامد بواسیر را خشک گرداند واگر
بیخ وی خشک کنند وهر روز یک درم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند **دلق**
صاحب منهاج گوید فرا مانند سمور بود در همه حالتی وبالسی گوید گرمی وی کمتر از
سمور بود وسخونه وی معتدل بود از بهر انکه طبیعت حیوان وی گرم وتر است
ابن مولف گوید اگر چشم راست او در خرقه کتان بسته [illegible] صاحب تب ربع بندند
تب زایل کند و اگر چشم چپ ببندند تب باز اید واگر صاحب بواسیر بر بوست
او نشیند نافع بود **دلفین** ماهی بزرگست سیاه رنگ سر او مانند سر خوک بود و
دندان دارد وانرا خنزیر البحر خوانند ودر جرجان خوک ماهی خوانند وگوشت وی
فربه بود وچون پیه وی بگدازند در حنظل که شحم وی بیرون کرده باشند و
در ان بجوشد ودر گوش چکانند گرانی گوش ونوی زایل کند وگوشت وی سرد و
غلیظ بود ودیر هضم شود وگویند گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود در
غلظ ودیر هضم وتولد سودا او کیموس بد ودندان وی چون بر کودک آویزند
نترسد وچون پیه وی بخور کنند درد مفاصل را سود دارد **دماغ** بهترین مغزها
مغز مرغها خاصه کوهی بود وبهترین مغز مواشی بره وگوساله بود شیخ الرئیس گوید
مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا گزنده ویا گزیده بود بقراط گوید مجموع دماغها
سرد وتر بود وخون سرد لزج وخلطی غلیظ از وی تولد کند وچون هضم شود
بدن را فربه کند ودماغ را زیاده کند ورطوبت اعضا کرده بود وباه را زیاده کند اما
مولد بلغم بود واشتها ببرد ومغثی بود نزدیک هضم شوند وبر معده ثقیل می شود
وقی آورد وشکم نرم دارد وانچه بریان کنند دیرتر از معده بگذرد وانان که رسیده

سنسار
طکوز بالغی

مصلح وی نعناع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود **دماغ الدیک والدجاج**
مغز خروس و مرغ چون بخورند گزندگی مار و دررا نافع بود و چون بریشند بگرد اسیا
و مقدار باقلای ازان بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ خانه کرانی
خون از حجب دماغ بود **دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند
صرع را مفید بود **دم الاخوین** شیان خوانند و دم التیس و دم الثعبان بپارسی خون
سیاوشان گویند و بعربی قاطر الدم مولف گوید آن سه نوعست وحشی و ترابی و چکیده
بهترین وی چکیده بود صافی که قطعا حجر در وی نبود طبیعت او سرد و خشک
بود و قابض و خشکی وی در دوم مسیح گوید سردی وی در سوم بود یوحنا گوید
گرمست در اول و خشک در دوم قوة معده و جگر بدهد و شقاق مقعد و بیج
امعا را نافع بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشند و چون نیم درم از
وی بزرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند شکم ببندد و سحج را نافع بود و در داروهای
چشم قوة چشم بدهد و جراحتها تازه را سود دهد چون بر وی افشانند جالینوس
گوید گوشت بر جراحتها که در امعا و ظاهر بدن بود برویاند و وی شش را بد بود
مصلح وی صمغ عربی با کثیرا بود و بدل وی در همه فعلها کاهربا بود یا عصاره کاهو و
گویند خصی الحمار و مولف گوید صمغ بقم بود از جزیره سقوطره خیزد انچه چکیده
بود و آن دو نوع دیگر از هندوستان بود **دم الارنب** خون خرگوش نافع بود جهة
بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند و منفعت ورمهای گرم بود و چون بر آتش
بریان کنند جهة قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال خونی بکند چون با شراب
بیاشامند **دم الایل** خون ~~گوزن~~ کاوکوهی چون بریان کنند نافع بود جهة
سمی که بر پیکان کرده باشند و ذوسنطاریا را سود دارد **دم الانسان** خون آدمی
وقتی که حجامت کنند بگیرند و با آرد شملیز برشتند و با سداب تر و عسل طلا
کنند هر بریشی که بود خاصه در ساق و ریشها که آب از وی روانه بود بصلاح
آورد **دم الحمام والورشان والشفنین والدجاج** خون کبوتر و خون ورشان که
بپارسی کناد گویند و خون بوتیمار و خون مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم
گیرند آن گرم بود جهة منع ورمها که تولد کنند بسبب سقطه با روغن گل نافع بود

جیغون کیکی

ورشاه اوکیک

وجهة جراحتها

وجهة جراحتها که در چشم چکانیدن سودمند بود خاصه خونی که از بال وی گیرند و
خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند **دم الثور** خون گاو نر
چون تر بود از جمله سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و مری
و سرخی زبان و غثیان و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و بخناق
کشد و گزاز آورد و معالجه او بحقنه کنند و اسهال و قی و در انجا مهلک و خطرناک
بود که بخناق انجامد بعد از ادویها که نافع بود جهة فسردگی خون مانند بیخ
انجدان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انفحها در سرکه
دهند و خاکستر سرد و تخم کرنب و عصاره غوره و علامات خلاصی وی آن بود که
از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اول آن بود که بر شکم و معده وی
ارد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی منجمد آن بر ورمهای صلب با سویق
ضماد کنند تحلیل دهد **دم الضفدع** خون وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین آن
بود که خون ضفدع زرد و سبز بود و منع موی رستن بکند و موی زیاده که
در چشم باشد بکنند و بر موضع آن طلا کنند نروید خاصه خون ضفدع سبز کوچک
و خون بسوزند و خاکستر وی در بینی دمند خون رفتن باز دارد و گویند چون
طلا کنند بر دندان بر وی بماند و گویند ضفدع و خون وی چون بر دندان نهند
بیفتد **دم التیس** خون بز نر که بشیرازی دکه گویند بهترین آن بود که از بز کوهی
گیرند چهار ساله وقتی گیرند انگور رنگ خواهد گرفت دیگی سنگین بیاورند
و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر و میانه بگیرند در دیگ و رها کنند
تا خشک شود و از غبار نگه دارند و در جای نهند که نم بود و چون استعمال
خواهند کرد جهة سنگ گرده و مثانه سه درم از وی در کاسه شراب شیرین
حل کنند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند
و از جمله مجربات و چون تر بود بر ورمهای گرم طلا کنند نضج دهد **دند**
بشیرازی بانو گویند و آن فروع چینی است و حب خطائی خوانند و حب
سلاطین نیز گویند و آن سه نوعست چینی و هندی و بحری چینی مقدار
فستقی باشد و بحری مقدار پیدا انجره و میل بسرخی زند و نقطه سیاه

قوربغه

تکه قانی

حب سلاطین

دوای هندبیت
حوادارافی

بران باشد و هندی از چینی کوچکتر بود و از سحری بزرکتر و مقزان میل
بزردی زند و بعضی میکویند حب الملوک دندست و این خلاف حب الملوک
ماهودانه است و کفته شود طبیعه دند کرم و خشک در چهارم بهترین وی
چینی بود پس بحری پس هندی و شربتی از وی یک حبه و نیم بود تا دو حبه و کویند
از دو دانک تا نیم درم مسهل رطوبات و سودا و بلغم و انچه در مفاصل بود باشد
و نشاید که در شهرها اکرمسیر استعمال کنند الا در شهرها سرد و سیر و طبیعتها
سرد مصلح وی ان بود که پوست وی باز کنند بکارد و باید که لب نزدیک وی نبرند
اکر لب بپوست وی رسد سرخی لب برود و سفیدی مانند برص پیدا کند و مغز او
رابکیرند و درانداندرون مانند زبان کنجشک بود انرا بیندازند و با قدری نشاسته
و ورق کل سرخ و زعفران و کثیرا و رازیانه بکوبند و اکر خواهند با ادویه مسهله
ممزوج کنند با تربد و عصاره غافت و عصاره افسنتین و مانند آن کیمان
مزاج داشته باشد و شاید که زند در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد استعمال
و اکر با شیرخر و سکه خورند شاید و وی سود مند بود جهت مره سودا و بلغم
و مسهل غلیظ خام بود و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نکاه دارد که
نکند که زود سفید شود و کویند وی پیچ اسهال آرد باید که بعد از ان شیر تازه
خورند و غذا آب کوشت با آب سیب و غوره و قدری نبید برای افشانند و
اکر ماهی خورند شاید و اکر قاتی سازند از برنج و جو مقشر بر روغن کل نافع بود
دوسر زن خوانند و ان حشیشی است که در میان کندم روید و بشیرازی تخم انرا
کرکاسی خوانند طبیعه ان کرمست در اول و خشکست در دوم و کویند سر دست
و وی ملین ورم بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون بر داء الثعلب ضماد کنند
سود دهد و چون با ارد بر کزندکی عقرب ضماد کنند سود دهد و دو درم از وی
مسهل کرم بود و وی مضر بود با نشنین مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنک
بود عصاره که از حشیش وی کیرند باید که با ارد بیامیزند و خشک کنند و بعد
از ان استعمال کنند **دوقو** تخم جزر بریست و بیخ شقاقل است و کیاه وی را
قرس کیاه خوانند و کندکیا نیز کویند و قرس وی را بغایت دوست میدارد و کویند

دوقو

دوالی دوالی دوالمسک
حواشته

دوقو تخم کرفس بریست و خلاف بیا و بیونانی دوفس خوانند و دوفس نوعی
از انست بهترین دوقو تازه زرد رنک بود طبیعه ان کرمست در سوم و خشکست
در اول و کویند کرم و خشکست در دوم جیشی کوید کرمست در سوم و خشکست در دوم
مغص را ساکن کند و بول و حیض براند و بیخ اطفال را نافع بود و مقدار شربتی
یکدرم بود و مفتح سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از
سبب ان بود زایل کند کزندکی عقرب را نافع بود چون بپزند و اب ان بیاشامند
یا بر موضع کزندکی ریزند روفس کوید قلت معده بدهد و هضم طعام بکند و منی
بیفزاید جالینوس کوید شهوة با برانکیزد و نعوظ تمام اورد و استرخا و مفاصل
را نافع بود و سنک مثانه بریزاند فولس کوید کرمها و حب القرع را بکشد چون با
شیح ارمنی یا با نرس بیاشامند دو و زنان دیسقوریدوس کوید بهیج شهوة
جماع بود و مدر طمث صاحب تقویم کوید مضعف مثانه بود مصلح وی تخم مورد یا
بلوط بود صاحب منهاج کوید مضر بود بمثانه و شهوة جماع ببرد مصلح ان مصطکی
بود **دوص** آبیست که اهل تا فره دران اندازند و از سقوبات باه بود و منفعة
وی در صفت هدید کفته شد **دهنج** سنکی سبزیست بپارسی دهانه کویند و ان دو
نوعست کرمانی و فرنکی بهترین ان فرنکی شیرین بود ترشی و شیرینی وی چنان امتحان
کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند و رها کنند تا خشک شود اکر آینه زنک
بارد ترش بود و اکر نه شیرین طبیعه ان سرد و خشکست و در طبیعه نزدیک بتوتیا
بود سود مند بود جهت سفیدی چشم با حرو اریز یا سفته و توتیای هندی از هریک
ساوی کوفته و بیخته بحجر یا نند سرمه در چشم کشند و وی از جمله سمومات
بود و اکر خشک کرده کسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اکر زهر
نخورده باشد و بخورد سم مهلک نبود و اکر بر موضع کزندکی عقرب مسح کنند
درد ساکن کند و اکر سحق کنند و قدری با سرکه بکلا زند و بر قوبا که از جهة سودا بود بمالند
زایل کند و جهت سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سود دهد **دهن الخل** شیرج است بپارسی
روغن کنجد خوانند و شیر بخت کویند و روغن شیره هم خوانند و بشیرازی روغن جوشی

و در شرح گفته شود **دهن البلسان** روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از
طلوع شعری شعور بنشتری از آهن سازند و زیر هر برگی شق کنند چنانک بدانجا
که روغنت برسد و ترنج بنیاد کنند و روانه گردد و گویند به بیخ حاصل کنند
وگویند شیشها ساخته اند که هر یک پنج مثقال بگیرد در شیب هر برگی که شق کرده
باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان
وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و
اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند
وحل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم چکانند و ابریشم بسوزند و خاکستر
آن بر شنند و در آب اندازند در بن آب نشیند و از آنشیر بلسان خوانند و صمغ
بلسان گویند و بحقیقت آن روغن نیست بلک صمغست و آن موضع که بلسان از آنجا
خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و از اعین الشمس خوانند و بلسان از
معجز عیسی عم است و تخم از آن نیز روغن هست و از آن حب بلسان گویند و حب آن
بقوة تر از عودان بود و امتحان بکنند تا و چوال دوز کنند مولف گوید این امتحان
معتبر نیست که بر روغن مغشوش کنند تا سوزن افروخته میشود و غش آن
بر روغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته و
راتینج جهة آنکه چون کنند تا بدان چرب کنند و بر آتش دارند بر فروزد این
مولف گوید دیدم که غش آن بیضه سایل کرده بودند و کسی فرق نمیکرد طبیعت
وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و لطافت وی از حب و عود زیاده
بود و در چشم کشیدن جهة نزول آب نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و
سردی رحم را سود دارد و چون زن بخود برگیرد با سوم روغن گل مشیمه و
بچه بیندازد و چون بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم
بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر خورده باشد و جهة گزندگی جانوران
چون دو دانگ از وی با آبی که نا گواه در وی جوشانیده باشند بیاشامند
بغایة سود دهد و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود مولف گوید جهة
رعشه مزمن بغایة بود و بدل آن ابو طرن آن دهن دادی با نیم وزن آن روغن نارگیل

و دانگ و نیم ان

و دانگ و نیم ان زیت کهن و گویند بدل روغن رازقیست و نیم وزن آن آب کافور
ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم روغن زیت بود و گویند بدل آن دو وزن
آن زیت خالص بود و گویند حب بلسان چون بگویند و در روغن رازقی بجوشانند
بدل آن بود و گویند بدل آن روغن کادیست که در وی پخته باشند **دیودار** دیودار
گویند و معنی دیودار شجرة الجن است و آن نوعی از ابهل بود با مقل و آنرا صنوبر هندی
گویند و عیدان وی مانند عیدان زرنباد بود و شیر دیودار لبنی وی بود گرم و تیز و
محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه هیچ بهتر از وی نیست جهة مرضهای
سرد که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند طبیخ بپندد و در
طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را نافع بود **دیوفروجس** دیوفروجاس گویند و
دیفرجاس هم خوانند و آن سه نوعست یکنوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جای بیرون
می آورند و آن نوعی از طین است لیکن بصلابت سنگ بود چون با فتاب خشک کنند
و نوعی دیگر ثفلی است که از مس گیرند چون نحاس بگدازند و آب بر وی ریزند چون
از بوطه بیرون آورند در شیب آن یابند و نوع سوم مرقشیشاست که می سوزانند
مانند کلس و لون وی مانند نقره بود جالینوس گوید طعم وی در قوة وی مرکب بود
و قبض وی زیاده از حرارة بود و بغایة مجفف بود و سودمند بود جهة ریش که در دهن
بود چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته بود جهة خناق سودمند بود و
جهة هر ریشی که در دبر و عانه بود بغایة نافع بود و گوشتهای زیاده بخورد و ریشها بد
که در بدن بود چون با صمغ البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند و استعمال نمایند و
با صلاح آورد و چون با سرکه سحق کنند و بر جگر طلا کنند زایل کند و چون سحق کنند و بر
وی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند **دیک** بپارسی خروس گویند خصی وی زود
هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود بقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل
را نافع بود خاصه چون با شبت و بسفایج و پیاز بپزند صاحب منهاج گوید با شبت
تنها بپزند تا دانکی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق خروس پیر ریو را نافع بود
و چون بسفایج و شبت اضافه کنند قولنج را سودمند بود و با قلانه مسهل
بلغم بود و چون با چیزهای قابض بپزند سحج را نافع بود و چون با شیر بپزند قرحه مثانه

را نافع بود و چون بشکافند بعد ازانکه کشته باشند و کویند چون زنده بود و بر
کزندکی افعی و مار و دد نهند بغایة نافع بود و پوست که در اندرون سنکدان وی
بود پوستی تنک که می اندازند اکر خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند در د
معده را بغایة نیکو بود مولف کوید با قدر نبات سحق کنند و سفوف سازند همین
عمل کند و بکرات تجربه رفته **دبناقوس** انراقس الکلب خوانند و جرامقه نیز
میکویند و مشط الراعی نیز کویند و ان نوعی از خارست بشیرازی و پیراطوسک کویند و ساق
وی دراز بود و خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و خارناک و معنی دبناقوس
عطشان بود و چون خشک کردد لون ان سفید شود و چون بشکافند در میان وی
کرمها بود کوچک طبیعت او و بیخ او خشک بود در دوم بیخ او چون با شراب بجوشانند
و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل کند و اکر بر ناصور
نهند سود دهد و کل وی خواه تر و خواه خشک اما تر بهتر بود چون بکوبند و در خرقه پاک
کنند و سر خرقه را ببندند و در میان شیر نهند و بمالند چنانکه هیچ نماند و خرقه و ان
شیر بر شیری دیکر کنند بمجموع یکباره کردد و ببندد و اکر در اب بمالند چنانکه کفته شد
و سه بامداد بناشتا بیاشامند سنک را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسهل بود
و بول براند و اکر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس بکند
دیکبردیک بشیرازی حرکس هوش عمل کویند مولف کوید زرنیخ مصعد است و کسی که
ان خورده باشد تداوی ان در صفت زرنیخ کفته شد اکال را سودمند بود و هر ریشی
که عفن شده باشد و کوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی کند ان ببرد و
وی از جملهٔ سموم است بود **باب الذال ذاقی**
الاسکندرانی معنی ان بیونانی غار الاسکندرانی بود دیسقوریدوس کوید ورق
ان از ورق مورد بزرکتر بود و نرم تر و بغایة سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود
بمقدار نخودی و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری بود لیکن بزرکتر
و خوشبوی بود و چون بیخ وی بکیرند بمقدار شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود
جهة دشوار زادن و چکیدن و کسی که بجای بکیزه چون از وی اید جالینوس کوید طبیعة
وی بغایة کرم بود و در طعم وی تلخی بود و حیض و بول براند و اما خاما ذاقی معنی ان غار

آس بری

الارض بود

الارض بود دیسقوریدوس کوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز
بود و قضبان وی یک کز بود و ثمر وی کرد بود و سرخ رنک و ورق وی چون نیک بکوبند
و ضماد کنند صداع را ساکن کند و التهاب معده را مفید بود و چون با شراب
بیاشامند مغص را ساکن کند و عصارهٔ او چون با شراب بیاشامند بول و حیض
براند و چون زنان فرزجه کنند و بخور برکیرند همین عمل کند جالینوس کوید قوة وی
مانند قوة ذاقی الاسکندرانی بود و عبد الله بن صالح کوید فرق میان ذاقی الاسکندرانی
و خاماذاقی آنست که ورق ذاقی الاسکندرانی اول پهن بود و با قضبان بود و خاما
ذاقی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیکراند **ذباب** سینک
ابن زهر کوید مکس الوان بود هر حیوانی را مکسی معین بود چون شتر و کاو و شیر و سک و خر و
امثال ان و اصل ان کرمی بود و مکس ادمی از سرکین پیدا میشود و اصل ایشان کرمی
بود کوچک که از بدنها ایشان بیرون اید و ان کرم باز مکس شود و زنبور و همو کوید
چون بکیرند مکس شود و همو کوید چون مکس بزرک بکیرند و سر وی بلند ازند و
شیره که در وی باشد حک کنند حک سخت زایل کند و اکر مکسی بکیرند و با زرده تخم
مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که کوشت سرخ در اندرون وی پیچیده
باشد درد ساکن کند و اکر حک کنند بر داء الثعلب زایل کند و اکر بر کزندکی زنبور
بمالند سخت درد ساکن کردد دیسقوریدس کوید بر کزندکی عقرب و زنبور و نحل
چون بمالند سخت چند نوبت بغایة نافع بود بخاصیة و چون بسوزانند و با عسل
بر داء الثعلب و داء الحیة طلا کنند موی برویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود
ذراریح حیوانیست از مکس بزرکتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایة
سرخ رنک و نقطهٔ سیاه بران بود و ان سم قاتلست مولف کوید در حوالی همدان
و کوهساران بسیار بود هر یک بمقدار زنبوری بزرک و بر نبات شبرم نشسته باشند
و غذا ایشان شبرم بود و چون خواهند که بران استعمال کنند در کوزه کنند و سر
ان بکتان پاره بکیرند و از کوزه بر سر دیکی که سرکه در ان جوشد نهند تا بخار سرکه
با ایشان رسد و خناق شان بکیرد بعد از ان استعمال کنند بهترین وی ذهبی رنک بود
طبیعت او بغایة کرم بود و خشک چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اکر در سموم روغن کنند

برص نافع زایل کند و ناخن تباه شده بیندازد و بر برص و بهق با سرکه طلا کردن
نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطان بگدازاند و چون
با زیت بپزند تا غلیظ گردد و طلا کنند نافع بود و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود
و اندکی از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی بکند مدر بول بود و گویند اگر
بزیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر با روغن یک هفته بنهند و قطره
در گوش بچکانند درد گوش زایل کند و کری ببرد و روغن وی محلل بود مر ورمهای
بلغمی صلب را و هر کس که یک ذراریح بخورد گویند کشنده بود و علامت وی آن بود
که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحهٔ مثانه و بول بیند بعد از آن
خون و گوشت پاره بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال و سحج و غشیان
و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشم
و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و سه طسوج از وی قرحهٔ مثانه پیدا کند بخاصیة با
وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداوای استعمال کنند یک طسوج
با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه و شیر
تازه آشامیدن و لعاب و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای چرب و بیضهٔ
نیمبرشت کنند صاحب تقویم گوید مصلح وی حب الکاکنج بود و طین مختوم و بدل وی
طینوناست و گویند کرم درخت صنوبر بود **ذرة** جاورس هندیست بشیرازی
زرة گویند و آن دو نوعست سفید و سیاه طبیعت آن سرد و خشک است و بجفف قطع
اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد و خشک گرداند **ذرق الخطاطیف**
بپارسی سرگین پرستوک گویند چون در چشم کنند سپیدی که در چشم بود ببرد **ذفری**
نوعی از سداب بری بود و بوی بد دارد و گل وی زرد خوش رنگ بود و چون بکوبند و
ورق آن و بیاشامند جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سودمند بود **ذنب الخیل**
نباتیست که در خندقها و کوهها روید قضبان وی مجفف مجوف بود و برگش مایل و صلب
بود و پرگره و نزدیک گره ورق بود و از آن خرد باریک بود و اطراف وی بسیار بود مانند
ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و قابض
بود خصوص عصارهٔ وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع رفتن بکند و بر جراحتهای عظیم

چون ضماد کند

چون ضماد کنند بصلاح آورد اگر چه صلب بود و فتق را نافع بود و قرحهٔ امعا و مجموع
انواع شکم رفتن چون با آب بیاشامند سودمند بود و عصارهٔ وی قرحهٔ امعا و رعاف
را نافع بود مصلح وی خمیرهٔ بنفشه بود و بیخ و حشیش وی ماسوره و عسر البول را نافع بود
و ورم معده و جگر و استسقا را مفید است و برخی نوعی از لحیة التیس است و بسیار
استعمال کردن مرخی اعصاب بود **ذهب** بپارسی زر گویند طبیعت آن معتدل و لطیف
بود فولس گوید گرم و لطیف و نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویت آن در ادویه
داء الثعلب و داء الحیة طلا کردن نافع بود و سحاله وی در دهن گرفتن گند دهن زایل
کند و در چشم کشیدن قوة باصره بدهد و روشنائی بیفزاید اگر میل زرین هر بامداد
در چشم کشند نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه بسوهان زده باشند در ادویه جهت دفع
سودا بغایة مفید بود و محلول وی لطیفتر بود و اقوی از سحاله صاحب منهاج گوید
مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضرست بمثانه و آلات بول مصلحش حب
الآس و شاه بلوط بود و شربتی از وی دانگی بود دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت
حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و قریع که از شدهٔ سودا بود و خاصیة
وی آنست که نافع عظیم است درد دل را فولس گوید بدن را فربه کند و سرگردش
را نافع بود و عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود چون با ادویه بیاشامند مثل بسفایج
و کمادریوس و اسود سودمند بود جهت همه دردهای سوداوی و مقوی همه اعضاء اصلی
بود و در خواص آورده اند که اگر نرمهٔ گوش به سوزن زرین سوراخ کنند دیگر فراهم
نشود اگر پارهٔ زر خالص بر کودکی او بزنند نترسد و صرع گرد وی نگردد و چون
انگشتری زر در انگشت کنند از درد داء الفیل ایمن گردند و هم در خواص آورده اند
که اگر نیمدانگ زر سرخ در دست کنند درد ساکن کند و اگر نیمدانگ زر طلا در ده
رطل زیبق اندازند غوص کند **ذئب** بپارسی گرگ گویند سر وی چون برج کبوتر
بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن برج نگردد و دماغ وی چون بگدازند و با سداب
و روغن زیت در جسد مالند نافع بود جهت هر علة ظاهر و باطن که در بدن باشد
از سردی و اگر چشم او بر گردن کودک بندند نترسد و اگر گرگ دفن کنند نزدیک جای
هیچ گرگی نزدیک آن دیه نگردد اگر سرگین وی در پوست بز بندند که پارهٔ از وی گرگ

خورده باشد و بر خاطره صاحب قولنج بنهند بکشاید بر پیسانی که از پشم کبش بود که از وی کرک خورده باشد نافع بود و اکر بعوض پشم عوج در پوست پل بندند و از ران شخص بیا ویزند همین عمل کند و اکر انبوبی کوچک از نقره بسازند که دو کوشه داشته باشد و مقدار باقلایی در وی کنند و صاحب وجع بر خویش بیاویزد نافع بود و بجربت و کویند جون سرکین وی سحق کنند و در انبوبی کنند و در حلق صاحب خناق بادمند که سبب ان از رطوبة باشد نافع بود و ابن زهر در خواص اورده که همه حیوانات را قضیب ایشان از عضله و عصب بود بغیر از روباه و کرک که از استخوان بود و اکر ذنب وی در جایی که علف خوار کاو بود بیاویزند مادام که او او بخته بود کرچه کاو کرسنه بود قطعا کرد ان نکردد و اکر در موضعی که سرکین وی خشک بخور کنند جمع کردند در انجا موشان و اکر زنی بر سر بول کرک بشاشند هرکز آبستن نشود و اکر خصیه راست بکوبند با زیت و پاره صوف بیالایند و زن بخود برکیرد شهوة وی منقطع شود و اکر زهره وی بوزن دانکی با عسل یا شراب بیاشامند تبهای کهن زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ سباع و کزنده کرد او نکردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشد و این از صواب است شیخ الرئیس کوید زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و ریشها عصب خاصه که از سردی بود و چون سعوط کنند بدان نزلهای سخت را نافع بود در خواص ابن زهر اورده که چون کرک اسبی را بکزد و از وی جدا شود ان اسب بر مجموع اسبان در رفتن سابق شود و پیه وی دار الثعلب و دار الحیه را نافع بود چون بدان بمالند و حافظ کوید اکر ادمی خون الود بود و کرک بوی خون بشنود قصد وی کند اکرچه سلاح تمام و در شجاعة و پهلوانی بی نظیر بود تا بحدی در پی وی کند که بخورد و هم کوید اکر سر کرک در موضعی که کوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اکر نکاح نامه بپوست بزی که بعضی از وی کرک خورده باشد بنویسند قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد و پوست وی و چشمها وی چون جمع کنند و ادمی با خود دارد بر خصم غالب کردد و محبوب خلق باشد

باب الراء راوند

بپارسی ریوند کویند مولف کوید بیخ ریباس است و صاحب منهاج کوید دو نوع است

خراسانی و چینی خراسانی معروف بود بر اوند الدواب و ان جهة چهار پایان استعمال کنند و چینی جهة ادمی و بهترین وی چینی بود که چون سحق کنند برنک زعفران بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه کوهان کاو بود و از اربوندلجی خوانند و باید که سهار بزرک بود مانند سم اسب و باید که قطعا سوراخ در وی نبود طبیعه ان کرمست و کویند معتدلست مسیح کوید کرمست در سیوم و خشکست در دوم اول و کویند کرم و خشکست در دوم چون سحق کرده با سرکه بر کلف روی بمالند زایل کند و چون بیاشامند بادها را نافع بود و ضعف معده و درد کرده و مثانه و رحم و درد جکر مفصی و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه بود و فتق و فواق و خفقان و قرحه امعا و اسهال و تبهار دایره و سموم و کزندکی جانوران جمیع مضاران نافع بود و شربتی از وی از نیم درم بود تا دو درم و کویند از دانکی تا یکدرم اکر با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و چون با اب طلا کنند ورمهای کرم فرجی بکدازانند و جالینوس کوید سودمند بود جهة درد جکر و سپرز و سده جکر و امعا بکشاید خاصه درد جکر اکرچه مزمن شده باشد و ورم و صلابة ان و قوة جکر از همه چیزها زیاده بدهد و نافع بود جهة اسهال که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس کوید چون روغن او بمالند جهة تشنج که از عضله حادث شود و در دان و استعداد ان نافع بود مجهول کوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف از دل ببرد و کویند مقوی اعضاء باطن بود و سده بکشاید و رطوبتها را فاسد خشک کرداند و طبیعه پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سودمند و سنک کرده و مثانه بریزاند و بغایة نافع بود جهة درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا و جکر بود سودمند و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و مجموع با هلیله کابلی جهة تنقیه دماغ تام بود و ذهن را تام و نیکو بود و صداع بلغمی زایل کند و اکر ایاره لوغادیا کهن با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود و سودمند بود خواه با وی و خواه تنها بجذر و فالج و علتها که از سردی دماغ بود و نافع بود جهة قولنج بلغمی و ریحی و اطلاق طبیعه و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب صفراوی را نافع بود فولس کوید بدن را پاک کند از همه حرارتها و ورمهای کرم را سودمند بود یوحنا کوید

راسن الافعی
مواضیون

راوند ...
راسن ...
خراسانی چینی

ورم معده ودرد شش وجگر را نافع بود وبواسیر ناصور که در مقعد بود چون سحق
کرده بران پاشند خاصه با انزروت وگویند مضر بود بسپرز مصلحه وی صمغ عربی بود وبدل
آن نیم وزن آن زراوند مدحرج وبوزن آن ورق گل سرخ وسنبل رازی گوید بدل آن در
ضعف جگر ومعده یک وزن او نیم آن ورق گل سرخ وپنج یک آن سنبل بود

رازیانج

بری بود وبستانی بود وبستانی را مارثون خوانند وبری را اقومارثون بهترین آن بستانی
بود تازه وبری گرم وخشک بود در سیوم وبستانی در دوم وبری را بشیرازی قتلو گویند
وبستانی ورق وی گرم بود در اول وتخم وی وبیخ وی گرم بود در سیوم بقراط گوید گرم بود
در دوم وخشک بود در اول سده بگشاید وروشنائی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و
سودمند بود جهة نزول آب چشم ودر نزدیک فرود آمدن آب ورازیانه چون بخورند
شیر زیاده کند وتخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با جو بپزند واگر طبیخ وی
با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود وطبیخ وی حیض براند وبول هم وتحلیل
ریاح بود چون با آب سرد بیاشامند وجهة تبها وغثیان والتهاب معده مفید بود
وبیخ وی چون بکوبند وبا شراب بیامیزند وبر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سودمند
واب رازیانه خشک کرده در کحلها جهة روشنی چشم بغایت نافع بود واب رازیانه چون
بجوشانند دو سه جوش وکف وی بگیرند وبا عسل وسکبینج در چشم کشند منع نزول
آب بکند وروشنی بیفزاید وبیخ وی در معالجه از تخم وورق اقوی بود مسیح گوید
سده جگر وسپرز بگشاید وبریان سنگ گرده ومثانه بریزاند وتقطیر البول را نافع بود
شریف گوید از قول افلاطون نقل از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه بقدر یکدرم با
یکدرم قند هر روز سفوف سازند از ابتدا آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه ببرج
سرطان رود ومداومت بران نمایند در سال این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود
اگرچه پس طبیعی برسد وحواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد شیخ الرئیس گوید
بطی الهضم بود وغذا بد دهد وسودمند بود جهة تبهاء مزمن اسحق گوید رازیانج دابغ
معده بود وتخم وی خشک کرده سده گرده ومثانه بگشاید وبادها بشکند و
درد پهلو وسینه که تولد از سده کند یا ریاح غلیظ نافع بود ومسخن معده بود و
رطوبة آن بزداید وگویند گزندگان بتخم رازیانه ترجا کنند تا چشم ایشان قوة گیرد

وافعی ومار

وافعی ومار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون آیند چشم ایشان ضعیف
شده باشد چشم خود را بدان بمالند جهة روشنائی وتقویة آن فسبحان الذی
الهمها هذا وارشدها الیه ورازیانه محرور مزاج را صداع آورد مصلح آن
صندل وکافور بود وبدل او تخم کرفس بود اما بری آن اقوی بود وسنگ گرده
بریزاند ویرقان را شفا دهد وبول وحیض براند وشکم ببندد وطبیخ وی با
شراب گزندگی جانوران را نافع بود وبر گزندگی سگ دیوانه سودمند

راسن

زنجبیل شامی خوانند وبلغة اهل اندلس جناح گویند وکلموج نیز گویند وآن دو
نوعست یکنوع بستانی بود وآن فیلجوش است وگفته شود ویکنوع دیگر
جبلی بود وآن نه بشکل فیلجوش است وبیخ از ابرکی اندر خوانند طبیعت آن
گرم وخشک در دوم وگویند در سیوم در وی رطوبتی فضلی بود بهترین آن بود
که سبز تازه بود وسودمند بود جهة ورمها اسرده وعرق النسا ودرد مفاصل
که از رطوبة بود وچون با روغن بپزند وبدان طلا کنند واگر در لعوق کنند نافع
بود جهة دفع اخلاط غلیظ لزج که در شش بود واثری تمام دهد وچون طبیخ
وی بیاشامند بول وحیض براند واگر بیخ وی را مربا کنند با شراب جهة معده
بغایت نافع بود ومربا چنان کنند که اول خشک کنند اندکی وبپزند وبعد از آن
در آب سرد خوی سانند پس در شراب نهند شیخ الرئیس گوید نافع بود جهة
المها ودردها که از سردی بود ومفرح دل بود ومقوی آن غافقی گوید
قطع اخلاط بلغم بکند وباه برانگیزد ابن ماسویه گوید سودمند بود جهة افلاج
مفاصل که از رطوبة بود وجهة تقطیر البول که از سردی بود نافع بود ومقوی
مثانه بود وگویند گزندگی جانوران را نافع بود مقدار ده درم ولعوق وی سرفه
وعسر البول را سودمند وقتی که با عسل بود ماسرجویه گوید اگر زن در شب بخور
دود کند ترک حیض بکند واگر بکوبند وبا عسل بسرشند ویکمثقال بیاشامند
مسخن اعضاء متالم بود که سبب آن از سردی بود منصوری گوید سده
سپرز وجگر بگشاید وبسیار خوردن وی خون را تباه کند ومنی کم کند شیخ
الرئیس گوید مصدع بود لیکن درد شقیقة بلغمی ساکن کند خاصه نطول کردن

وصلح وی سرکه بود وگویند مصطکی وخاما بود خمیره بنفشه وبدل
وی ابرسا بود **راتینج** راتیانج وریتایج ورخینه ورشینه نیز گویند
وان صمغ صنوبر است وان سه نوع بود یکنوع سایل بود که منعقد
نشود ویکنوع صلب بود وساده ویکنوع دیگر صلب بود بجدا ازانک
باشق بجنة باشند وانرا قلفونیا گویند وبشیرازی زنکباری خوانند
بهترین وی آن بود که سفید بود واندکی بزردی زند وبوی آن مانند
بوی صنوبر بود طبیعة او گرم وخشک وعیسی گوید گرمست درسوم
وخشک دراول مجفف ومحلل بود گوشت برویاند در ریشها لیکن
مهیج الم بود وریشها باصلاح آورد باگلنار وعنزروت وامثال آن ووی
مسخن اعصاب بود مصلح وی موم روغن باآب حی العالم بود وبدل آن
علک البطم وقنه است وگویند بدل آن زفت کهن بود **رازقی** صاحب
منهاج گوید رازقی سوسن سفیدست وچند قول دیگر گفته که رازقی قطن است
ودیگر گوید رازقی کتان است وهم گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی
گیرند ودیگر گوید روغن بزرکتانست وگویند روغن سوسن سفیدست
مولف گوید رازقی گل زنبق است وصاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفیدست
وصاحب جامع گوید زنبق یاسمین سفیدست وبهردو خلافت اما اگر گویند
زنبق نوعی از سوسن سفیدست دور نیست **رتیلا** مولف گوید حیوانی
بود مانند عنکبوت در یزد ونواحی آن بسیار بود انرا خایه گیرک گویند
وبپارسی دکه واز جمله گزندگان زهردار بود ولون آن زرد بود ونباتیست
که بیونانی فالنجیون خوانند نافع بود بگزندگی رتیلا وان نبات راهم رتیلا گویند
ودر فاکفنه شود **رجل الجراد** شیخ الرئیس گوید بقله ایست که قایم مقام
بقله ریحانیست وسودمند بود جهة سل وطبیخ وی نافع بود جهة تب ربع وتبهاء
مطبقه مسیح گوید زرنباست مولف گوید بتحقیق زرنب است وآنرا سرو
بستانی خوانند وگفته شود **رجل الغراب** در شام رجل الزاغ گویند واز جمله
حشایش بود بشکل پای کلاغ چون بپزند نافع بود جهة اسهال مزمن ودرد شکم

رب شجر خرنوب
مواقاقیا

رجل الطیر رجل الغراب
مواطریلال

خاصه اصل

خاصه اصل وی چون بخورند قولنج راسود دهد بی آنکه مضرتی بوی رسد
ودر دبشت وران وزانوها را بغایت نافع بود اما اصل وی گرم بود در آخر
درجه اول وخشک بود در اول درجه دوم وشربتی از وی جهة نقرس چون
تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته وبیخته واگر در حبی جهة مفاصل
استعمال کنند از یکدرم تا یکمثقال مفاصل را نافع بود ودر مفاصل عمل
سورنجان میکند بی مضرة **رخم** نوعی از مرغیست که ویرا مردار خوار ودوبرا گویند
وبشیرازی خردر گویند وزهره وی چون در گوش چکانند مخالف با روغن
بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف بمالند درد گوش وشقیقه زایل کند وکودکان را
سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند جهة بادی که کودکان را بود واگر زهره
وی با گلاب در چشم کنند هر سفیدی که بود ببرد وسرگین وی در شب زن
بخور کنند بچه بیندازد واگر با زیت خلط کنند ودر گوش چکانند گرانی گوش
ببرد وزهره وی بر گزندگی مار وعقرب وزنبور مالیدن نافع بود شریف گوید
گوشت وی چون با خردل خلط کنند وبخور سازند هفت نوبت در شب کسی که
بر زنان بسته بود گشاده گردد وچون پر از بال راست وی بکنند ودر میان
پای زن آبستن بنهند سهل بزاید ودر خواص ابن زهر آورده که پر وی چون
بخور کنند در خانه گزندگان زهردار بگریزند وسرگین وی بسرکه حل کنند و
در برص بمالند لون آن متغیر شود ونافع بود وجگر وی چون بریان کنند وسحق
کرده با سرکه حل کنند وبمجنون بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز چنین کنند
بیاید صحت یابد وپوست زردی که اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند
سحق کرده با شراب بیاشامند نافع بود جهة هر سمی که باشد واگر سر وی بر زنی که
دشوار زاید بیاویزند آسان بزاید **رخام** نوعی از احجارست والوان بود
زرد وسیاه وخمری وسفید وبنفش بهترین وی سفید بود شریف گوید طبیعة
آن سرد وخشک چون سه روز هر روز یکمثقال سحق کنند مانند هبا وبعسل
بسرشند وبخورند منع دملها بکند بر اعضا که از هیجان خون پیدا گردد وچون
بسوزند وسحق کنند وبر جراحتی که خون از وی روانه بود باشند قطع خون

رفتن بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی و جزوی
از شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و بر آتش اندازند تا سرخ شود و بعد از ان
بیرون آورند و در آب نمک اندازند آن آهن نریزد و اگر از رصاص که تو زیج برای
نقش کرده باشند بر سر قبرها بستانند و سحق کنند و کسی که عاشق بود با سم
معشوق از آب بیاشامد معشوق را فراموش کند البتة و صاحب منهاج گوید گرم
بود در دوم و خشک بود در اول سودمند بود جهة سعف و داء الثعلب **رشاد**
حرفت و گفته شد بپارسی سپندان گویند و تره تیزک خوانند طبیعت آن گرم و خشک
بود و لطیف و کرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده
و مثانه و تقطیر البول احداث کند اولی آن بود که محرور مزاج با کاسنی و کاهو
خورند **رصاص** بپارسی ارزیز گویند و بشیرازی قلع بهترین وی آن بود که
صافی بود طبیعت او سرد و تر بود و گویند خشک بود محرق او را اسفیداج گویند لطافة
در وی زیاده بود و تلیین و تحلیل و صفت حرق آن در اباره گفته شد و اسرب
رصاص سود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قصدیر و قسطیر هم
خوانند و اگر صحیفهٔ تنک بسازند از اسرب و بر عانه بندند یا کمرگاه منع احتلام
بکند و اگر آن صحیفه بر بثور که در عصب پیدا شود بنهند زایل گردد و هر ماده که
پیدا شود در ابتدا مثل خیارک بر وی بندند بگدازاند و ورمهای مقعد که با
ریش بود و بواسیر و ورمهای قضیب و زهار و بستان و ریشها مثل سرطانات
با عصارهٔ که در غایة سردی بود و روغن زیت یا روغن گل یا روغن به یا روغن
مورد چون بوی اضافه کنند و آن صحیفه بدان روغن حک کنند و با آن نافع
بود و برادهٔ آن چون بیاشامند آن علة حادث شود که از خوردن مرداسنگ
از بستن بول و غایط و ثقل معده و امعا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی
که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون او رصاصی بود و تداوی آن بقی
کنند و بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجره و بوره و ماء العسل و غذا اسفیداج و
نشانهٔ خلاصی وی آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود شیخ الرئیس گوید
چون حل کنند رصاص با شراب یا زیت ورمهای گرم را نافع بود از زهر در خواص

آورده که

آورده که اگر پارهٔ رصاص در دیگ اندازند هر چند که آتش در زیران بر افروزند
قطعا پخته نگردد گوشتی که در ان دیگ باشد و هر کسی که انگشترین رصاص در
انگشت کند بزودی لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بمالند تا زنگ بر آرد و
بعد از ان آن روغن در آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد صاحب فلاح گوید اگر
طوقی از رصاص بر گرد درختی کنند که ثمر دار بود و آن ثمر ریزان بود دیگر نریزد
و ثمر زیاده گردد **رطب** گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند حرارت
آن کمتر از رطوبة بود و هر چه حلاوة وی زیاده بود حرارة زیاده بود اسحق گوید
گرم و تر است در دوم و غذا وی زیاده از غذا بسر بود بهترین آن چینی بود و
بعد از ان زند و رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و انجیر تره خشک همه
چون خرما و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع را نرم
دارد و رطب و خرما مفسد دندان بود و گوشت بن دندان تباه کند و مضر بود
بحنجره و آواز و خون غلیظ از وی حاصل شود و زود متعفن گردد و مصدع
بود و مولد سده مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی بخورند بعد از ان مغز
کاهو یا خیار بسبر که بر سر آن خورند یا سکنجبین **رعی الابل** سقانی گویند و
آن حشیشی بود که دانهٔ وی چون دانهٔ مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود
طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و لطیف بود و بشتر چون بوی چرا کنند
هیچ مضرة بوی نرسد لیکن سم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی را سیاه
کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهة همه گزندگی جانوران نافع بود و
وی مضر بود با حشا و اعصاب مصلح وی قرفه بود یا سنبل الطیب **رعی الحمام**
فرسطایون و فارسطایون نیز گویند و آن چیست تیره رنگ بمقدار ماش
اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند برنگ عدس مقشر بود صلب
و طعم عدس اندک شیرین تر طبیعت او گرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست
دارد و کاوشک نیز گویند و گاو نیز بغایة دوست دارد و هیچ چیز گاو را مانند
وی فربه نکند و دیوشک نیز گویند مولف گوید نوعی از کرسنه است و در کاف
گفته شود **رقعه** هر داروی که جبر کسر کند او را رقعه خوانند مثل انجبار و بنتوم

رها یا اقطی و رقعه خاص اسم هیخبیث سرخ رنگ صلب طبیعت ان سرد و خشک بود
چون بکوبند و یک مثقال از ان در دو بیضه نیمبرشت سه روز بیابی بخورند موافق
بود جهت وثی و فسوس که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا بر داشتن
چیزی سنگین **رمان حلو** انار شیرین بهترین ان بود که بزرگ شیرین رسیده بود
طبیعت ان سرد بود در اول درجهٔ اول و تر بود در اطراف و گویند گرم بود باعتدال
و در وی جلا بود با قبض و ملینی بود و دانهٔ وی با عسل درد گوش را نافع بود و
وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را نافع بود و موافق
بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند در افتاب نهند تا غلیظ شود
و در چشم کشند روشنی چشم بیفزاید و هر چند کهن شود بهتر بود و دانهٔ وی بد
بود و نفخ و ریاح در معده پیدا کند و گویند مصلحاو انار ترش بود رازی گوید
اندک نفخی دارد و که باشد که نعوظ اورد و محتاج باصلاح نیست از بهر انکه
نفخ وی زود بگذرد و گل وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود **رمان حامض**
انار ترش بهترین ان بزرگ ابدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود
و قابضترین اجزاء وی گل بود انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل
بود در تری و خشکی و صفرا بنشاند و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانهٔ
وی با عسل قلاع را نافع بود و عصارهٔ وی ناخنه را سود دهد و دانهٔ وی چون در
اب باران خیسانند منع نفث دم بکند و وی خفقان را سود دارد و بخار دل بود
و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را سود دهد و سویق وی مصلح آرزوی
زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیاده بود از شیرین و سویق وی جهة
اسهال صفراوی نافع بود و قوة معده بدهد و اب وی بایست جهد درد دل را
ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین پوست از وی جدا کنند و در هاون
سنگین نهند و بکوبند همچنان با پیه خود و بیفشارند نیم رطل با بیست درم شکر
طبخ براند بقبض و مرهٔ صفرا براند و معده را قوة دهد و شراب وی و رب وی
خمار را سودمند بود و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد خاصه منعنع وی
و بسیار خوردن شهوه را مضر بود و انار دانهٔ خشک ترش شکم بیندد صاحب تقویم

گوید انار ترش

باغ جوغنک گوید

گوید انار ترش مضر بود بسینه و آواز صاحب منهاج گوید دانهٔ وی بد بود و خشن
حلق و سینه و مضر بود بمعا مصلح وی حلوای عسل یا قند بود و مضر بود به پیران
اولی ان بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند **رمان حطب الکرم** فاکستر
چوب رز بهترین ان بود که از درخت پیر بود طبیعت ان سرد و خشک بود و گویند گرم
بود ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح ان
کثیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه نافع بود و
اگر سحق کنند و در خرقه کرده بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود بدل ان باز
گرم بنهند بیابی و بدان ادمان کنند بغایت نافع بود و چون با نطرون و سرکه ضماد
کنند نافع بود جهت گوشت زیاده که در پوست فصیح پیدا شود و چون با زیت
و سرکه یا پیه کهن ضماد کنند جهة شرخ عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب
نافع بود **رؤوس** بهترین سرها ان بود که از حیوان معتدل اندر رطوبت گیرند
طبیعت ان گرم و تر و غلیظ بود و غذا اندک دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب
کد بود و سر میش چون بپزند و مرق ان حقنه کنند امعاء سفلی تر کنند و گرده
و اعصاب بدن را نیکو بود و باه را زیاده کند چون در وی اندک حرارة و یبوست
بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر انکه دیر هضم شود و اولی ان بود که با
دارچینی خورند و مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود و سر بز
تر تر از سر اهو بر این قیاس فی الجمله غذای بود که اندک سحونتی داشته باشد
و غذا بسیار دهد و قوة بدن ضعیف بدهد و هضم بر وی مستولی شود و باه را
زیاده کند و سر ضعیف را گمان کنند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید خوردن
که قولنج آورده و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت خدین غذا بسیار دهد و چشم
چرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند و چشم
تیز با نمک زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش بسرکه و صعتر و انجدان و
خردل خورند اولی ان بود که پوست ماه فقره و فها چندانک امکان بود نخورند و اگر
ارزو غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شود
اما سرهای ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون بسوزانند جهة شقاقی که در مقعد

روسختج
راسخت

و مثانه و ورم کرده بود و ورم صلب نافع بود **روسختج** راسخت گویند و آن
نحاس محرق است بپارسی مس سوخته گویند و روی سوخته گویند بهترین
آن مصری بود طبیعت آن گرم و تر بود در سوم و قابض و مجفف و ملطف بود مسهل
آب زرد بود و در خضابات موی استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح
آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشها بد که در بدن بود
سود دهد **روث الحمار الاهلی** سرگین خر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع
سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و
آب آن در بینی کنند رعاف را زایل کند و همچنین چون سرکه بروی افشانند
و ببویند همین عمل کند و چون تر بود و بیفشارند و آب آن بیاشامند سنگ
گرده بریزاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف جرین بود
چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود مولف
گوید خشک کرده وی جهت جرب تر بکوبند و بیزند و با گوگرد سحق کنند و در روغن
کنجد خوی یا تند و نیز بمالند و بامداد بصل و عدس کوفته بحمام برود پیش از
آفتاب و آب ریختن بمالند نافع بود **ریباس** بپارسی ریباج گویند و قوت
وی مانند حماض اترج بود و غوره و بهترین وی فارسی بود شاخها دراز سبز
آبدار طبیعت آن سرد و خشک در دوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد و بخار
را نافع بود و طاعون و وبا را مفید است و چون عصاره وی در چشم کنند روشنی
بیفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را سودمند بود و بواسیر را نافع
بود و غثیان ساکن کند و قوت اشتها بدهد و معده و جگر گرم را مفید است و آب
وی بارد جو بر جمره و نمله طلا کردن سود دهد صاحب منهاج گوید مضر بود سینه
و قولنج مصلح وی مربای اترج بود و گویند مجفف اعصاب بود و مقطع باه مصلح وی
شراب غوره با انیسون بود و بدل وی حماض اترج است **ریه** بپارسی شش
گویند گرم و تر بود و طبیعت بیند و غذاء وی اندک بود و میل بلغم دارد و مضر بود
باصحاب کد بقراط گوید مجموع ششها سرد و تر بود روفس گوید خشک بود و
دشوار هضم و اصلاح وی چنان کنند که بسرکه و کرویا خوی یا تند و بعد از آن

بریان کنند

بریان کنند و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون
بریان کنند بی نمک و رطوبتی که از وی روانه بود بگیرند و بر ثالیل خشک که بر اعضا
رسته باشند طلا کنند و بنان ادمان نمایند زایل کند و همین رطوبت بر قوبا خشک
مالند نرم گرداند و مضر بود بمعی و آلات بول مصلح وی حب الآس و شکر بود
ریحان سلیمان خرفرم و جاسوسلیمان نیز گویند و نبات او در کوهستان فارس
و اصفهان بود مانند شبت تر و ورق آن مانند ورق خطمی بود و قطاع وی کوچک
بود و مانند لبلاب بر درخت بپیچد شود و وی مجفف و لطیف با سرکه بر
جمره طلا کردن سود دهد و برو رمهای بلغمی و نقرس و بواسیر و لقوه و گزندگی
عقرب بغایت نافع بود طلا کردن و چون زن با روغن گل بخود برگیرد جهت درد
رحم نیکو بود ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را نافع
بود و بیاری او صداع آورد مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن
مرزنگوش است و گویند بدل آن نیم وزن آن شادنج و نیم وزن آن عنب الثعلب
ریحان الکافور کافور یهودی و شجر الکافور نیز گویند و بپارسی سوسن گویند و آن
نوعی از درخت است و نبات وی بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند گل خبا بود
و ورق وی مانند ورق کاکنج صحرایی بود و گل و برگ وی بوی کافور کنند قوی
چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک خواه تر طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و بوییدن و ادمان بدان نمودن رطوبات از غشای دماغ بکشد و اخلاط که
در سر بود تحلیل کند و بوییدن سرد مزاج را نافع بود **ریش** شریف گوید پر
مرغها چون بسوزانند و خاکستر آن بر جراحت افشانند خشک کند و پرهای بزرگ
یاری دهنده بود قی را **باب الزاء زاج**
انواعست سفید و سرخ سبز و زرد زاج سفید را قلقدیس خوانند و شوغار
گویند و بیونانی قلقنس و زاج سرخ را سوری گویند و زاج سبز را قلقیت و
قلقند گویند و قلقطار زاج زرد است بپارسی زاج شتردندان گویند و بهترین
پاره مصری بود براق مانند زرنیخ بدخشی چون در دست بمالند زود ریزه
شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوعی دیگر از زاج سوری هست بپارسی زاج

ریحان داود
سوادان الغار

گفشکران گویند و بشیرازی زاج سیاه جالینوس گوید قلقطار چون کهن گردد
زاج شود و وی معتدلترین زاجات بود و ملطف وی الطف محرقات بود و زاج احمر
و اصفر و اخضر در قوة مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت بهتر
سفید است و اقوی سبز و غلیظتر سرخ و قلقطار غیر الاسود متوسط میان
غلظ و لطافت و زاج دیگر هست که بیونانی سبج گویند و بهترین آن قبرسی بود که
لون آن مانند زر بود طبیعت قلقطار گرم و خشک است در سوم و همه زاجات در طبیعت
مانند یکدیگراند و وی قابض بود و محرق خشکریشه احداث کند و جرب و سعفه
و ناصور و رعاف و ریش گوش و ماده را از اسود منفعت بود چون فتیله بعسل
بیالایند و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و آکله که در دندان و بینی و دهن
بود و ریش آن خاصه سوری نافع بود و خوردن بحقیقت کشنده بود تا بحدی
که بسل کشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود و مداوای وی بشیر تازه
و شکر و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت هر یک بباب خود گفته شود

زبیب

بپارسی میویز گویند و بهرطری که خشک زبیب خوانند الآخر ماکه و برالتمر الرطب گویند
و زبیب نخوانند و زبیب عنجد خوانند بهترین آن خراسانی بود بزرگ شیرین
گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک بود در اول و جالینوس
گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با دانه خوردن درد سعال را نیکو بود و
معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده
بود در ادویه مسهله چون در دم از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم را
و آن نوع که لاغر بود و قابض حرارة وی کمتر بود و معده را قوة دهد و طبیعت
ببندد و محرق دم بود مصلح وی مغز بادام سبز بود و گویند شیره تخم ترک و
اسبغول گوید خده کم نشانند و قول اول اصح است و گویند مضر بود بگرده مصلح آن
عناب بود و میویز بدن را فربه کند و هیچ مضرة و اذیتی نرساند الا بمحرور که تیار
مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزها بر سر آن بخورند دیسقوریدوس
گوید گوشت وی چون بخورند موافق قصبة شش و سود مند بود جهت سرفه و اگر
گوشت وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و بیض بریان بعسل و

بخورند

بخورند بلغم از دهن بیرون کشد و چون بیامیزند با آرد باقلا و کمون و ضماد کنند
بر ورم گرم که عارض شود در انثیین بغایة سود دهد و چون خلط کنند و سحق
کرده با شراب ضماد کنند بر هر چه پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشهار
شهدیه و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات و چون ضماد کنند با جاوشیر
بر نقرس نافع بود و چون بر ناخنی که جنبد جفا شده زود قلع کند و میویز
غذا زیاده از انگور دهد و جلاء میویز کمتر از جلاء خشک انجیر بود و اطلاق
آن کمتر از اطلاق آن بود غیر از آن که میویز موافقتر از انجیر خشک بمعده و
بدل آن کشمش است

زبدالبحر

بپارسی کف دریا خوانند و آن پنج نوع است
یکنوع بشکل اسفنج فربه بود و سبز و بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا
بسیار باشد و نوع دوم بشکل نافه چشم بود یا اسفنجه و بسیار تجویف
بود و بوی وی مانند بوی طحلب بحری بود و سوم بشکل کرم بود و بیافیلسون
خوانند و بشیرازی کرم ایوب و نوع چهارم بصوف چرکین ماند بسیار تجویف
سبک مولف گوید آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم بشکل فطر بود
و وی را هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهرا املس بهترین
وی وردی بود که بزردی زند طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند تر بود
داء الثعلب را نافع بود چون بسوزانند و با شراب سرخ زنک که قوام آن
رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی بر وی باند و قبا زیره و جرب و قوبا
و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود سود مند بود و چون با موم و روغن
استعمال کنند بشره را صاف کنند و کلف سیاه و اثری که در روی و همه اعضا
پیدا شود زایل کند و نوع سوم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و ریگ که
در مثانه بود و درد گرده و استسقاء و درد سپرز را سود دهد و حیض براند و
باقی انواع آن و منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلاء دندان
بدهد و موی بر داء الثعلب بر وی باند چون با نمک و شراب طلا کنند و
انواع زبد البحر موی بسترد و بر وی باند و یکنوع هست که سفید بود طبیعت
او گرم بود و تیز و خشک در دوم جلاء چشم بدهد و با ادویه که مناسب بود سفیدی

که در چشم بود ببرد و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و
مضر بود بسر مصلح آن کثیرا بود و بدل وی بوزن وی حجر القیشور بود و
اگر خواهند که وی را بسوزند در دیگ گل نا پخته نهند و سر وی بپوشند
و شکاف آن بگیرند و در تون میان آتش نهند پس چون پخته گردد بیرون
آورند و بردارند از دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که
غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **زبد البحیره** بیونانی
اذارافیون و اذرق و ادرامیس نیز گویند و بسریانی غافوناوان گرد
بر کردنی جمع میشود و در دریا مانند یخ بود و در میان نی و گیاه یابند
و لون و هوای مانند حجر اسیوس بود و بشکل زبد البحر بود و بسیار
سوراخ طبیعت آن گرم بود در چهارم و نشاید که تنها استعمال کنند باید که دوا
با وی خلط کنند که کسر حدة وی بکند و اگر محتاج باشد از جهة بیرون شاید
که استعمال کنند لیکن جهة اندرون احتراز واجب دانند بسبب شدة
قوة که در وی است دیسقوریدوس گوید جهة جرب ریش شده و کلف و
قوبا و بثرها و مانند آن بغایة سودمند بود و فی الجمله دوای حاد بود و حرق
النار را سود دهد رازی گوید چشم را جلا دهد و ورم پستان ساکن کند چون
کوفته با آب طلا کنند **زبد** بپارسی مسکه گویند و بشیرازی مشک بهترین آن
تازه بود که از شیر میش گیرند طبیعت آن گرم و تر است در اول و تری وی زیاده
بود منضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذا وی نیز دهد
و جراحات اعصاب را نافع بود و ورم بن گوش و انثیین و دهن را مفید است
و اگر بر لثه کودکان بمالند سود دهد و جهة زود رستن دندان و همه ورمها
که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط کنند و لعوق سازند نافع بود
جهة خونی که از شش اید و جهة ذات الجنب و ورم شش نافع بود و
بدان حقنه کردن ورمهای صلب حار که در رحم و امعا و انثیین باشد و
ریش روده را سود دهد و اگر با ادویه بود و اگر با دونه بود که نافع بود جهت
جراحتهای که در اعصاب و حجب دماغ و فم مثانه باز دید اید سود دهد و ریشها

پاک کند

پاک کند و گوشت برویاند و دفع زهرها بکند و چون بر گزندگی افعی بمالند
نافع بود و سرفه سرد و خشک را سود دهد خاصه چون شکر و مغز بادام بود و
و منع خون و ماده بکند چون پانزده درم از وی با عسل بخورند و بسیار
خوردن وی مسهل و مغثی و مرخی معده بود مصلح وی چیزهای قابض بود
و گویند مصلح وی فانید قندی بود و نافع بود جهة خشونة حلق و قوبا و سعفه
خشک خشی چون بجای بمالند نافع بود و حرقه مثانه را نافع بود و در بعضی ادویه
بدل زیت بود **زباد** نوعی از طیب است و آن عرقیست که از میان هر دو پای
جانور گیرند بشکل گربه اما سر وی کوچک بود و انرا گربه زباد خوانند طبیعت آن گرم
بود در سوم و معتدل بود در یبوسة و رطوبة و بوئیدن و مالیدن آن نافع بود
جهة صداع برد و درد شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم
شربتی که مفرح بود بکدا زند و بیاشامند خفقان زایل کند و اگر زنی دشوار
زاید یک درم از وی با یک درم زعفران در عرق مرغ حل کنند و بیاشامد آسان
بزاید **زبل الحمام** سرگین کبوتر گرمتر از همه سرگینها بود و سودمند بود جهة
مرضی که سرد باشد و با آرد جو چون بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند
خنازیر را سود دهد خاصه چون بزرکتان کوفته با وی اضافه کنند و چون
با عسل و بزرکتان خلط کنند ورمهای صلب منفجر گرداند و خشکریشه که
حادث شود از آتش پارسی چون با زیت بیامیزند و خشک آتش را نافع
بود اما سرگین کبوتر که در خانها و برجها دارند بغایة گرم بود و سرگین
کبوتر صحرایی و کوهی حدة وی سختتر بود و سرگین کبوتر را بسیار جای
استعمال کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و
استعمال نمایند در مرضهای سرد که احتیاج بسخونة بود و قوبا و درد مفاصل
و سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود چون با آرد جو بیامیزند و
در آب بپزند و با سرکه و عسل ضماد کنند بر دمل و خنازیر و ورمهای صلب
بگدازاند و بصلاح آورد و چون با آب بپزند و کسی که عسر البول بود در آن
نشیند نافع بود و بر درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر شقاق

طلا کنند سودمند بود و اگر با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون
دو درم از وی با سه درم دارچینی بیامیزند و بخورند سنگ گرده بریزاند
و چون بسوزانند در خرقه کتان که همچو خاکستر شود و بر زیت بیامیزند
و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتری که بزر
کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و سرگین کبوتر در حقنه قولنج
را نافع بود **زجاج** آبگینه گویند طبیعه او گرمست در اول و خشک
در دوم چون با روغن زنبق طلا کنند موی برویاند و در وی قبضی و
لطافتی بود و سفیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و چون بسوزانند
در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق کرده سنگ گرده و مثانه بریزاند
چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق استعمال کنند باید که بغایت
سحق کنند و استعمال نمایند صفت سوختن وی آنست که در کوره آهنگران
نهند و بدمند تا نزدیک گداختن پس بیرون آورند و در آب قلیا اندازند
بعد از آن سحق کنند و استعمال نمایند و گویند سوختن وی چنان بود که
سحق کنند و بر روی صفحه آهن کنند که سر آن گشوده بود و آتش تحتم
در شب وی کنند مقدار سه ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از آن
سحق کنند بغایت و استعمال نمایند **زرنباد** بزبان هندی کچور گویند و
بزبان اهل مکه عرق الکافور و وی بیخیست که از وی بوی کافور آید چون
تازه بود و در وی تلخی بود و آنچه در تری بکارد پاره کنند و بخوشانند تلخی
وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلخ‌تر و نیکوتر بود طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم تا سوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظه بود خاصه
در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در
دهن گیرند و قی ببندد و گزندگی جانوران را سود دهد تا بحدی که نزدیک
بجدوار بود و شکم ببندد و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت و قوة و قبض
از ادویه تریاق کبار بود و مقوی روحی بود که در جگر بود و مسهل سودا
بود و شربتی از وی یکدرم بود و بول براند و سودمند بود جهة مرض

سوداوی

سوداوی و خفقان دل و فکر فاسد و غم و وحشت و در بیشتر منافعها
مانند درونج بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند و بدان
ادمان نمایند درد دندان را نافع بود و بوی بد را از دهن زایل کند خواه
از ریحی بود خواه از غذا یا از زهر در خواص آورده که چون تر بود بکوبند
و در شب پای بمالند هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه
و امثال آن و چون در خانه بخور کنند موش بگریزد و باز نگردد و اگر بر صاحب
داء الفیل طلا کنند بر حقوین موافق بود و اگر یک قطعه درست بزرگ
از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوین کسی که شهوتش منقطع شده
باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند
دیسقوریدس گوید نافع بود جهة تزحر کودکان و عرق النسا و نقرس
و فالج و جرب کودکان را با عسل بسرشند و طلا کنند چند نوبت جالینوس
گوید در درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع که سبب آن از رطوبات
بود چون با عسل بیاشامند نافع بود صاحب منهاج گوید بسیار خوردن
او مضر بود بدل مصلح وی فودنج بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی سنبل
الطیب بود و بدل او در مداوای گزندگی جانوران و بادهای غلیظ یک وزن
آن درونج و چهار دانگ آن طرخشقوق بری و نیم وزن آن دانه اترج و
گویند بدل آن شیطرج و راسن است **زرین درخت** گویند درخت اترج
بود مولف گوید درختیست که در ولایة کازرون بسیار بود و ورق وی
مانند ورق زیتون بود و گل وی مانند قرص آینه زرین بود و در وقت
انگور بشکفد و ورق آن چون سبز بکوبند و عصاره وی بیاشامند یا
میفشرند عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون بسته از مثانه
بیرون آورد و گزندگی جانوران را سود دهد و وی مضر بود بمثانه مصلح وی
حب الاس بلوط بود و بدل وی بوزن وی قنطوریون باریکست و بوزن
آن تخم خیارزه و بوزن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران بود

زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند و معروف بود بشامی و وی ماده بود
بپارسی زراوند گرد گویند و بهندی کجور خوانند و زرنباد را نیز کجور گویند
بهترین آن بود که بلون زعفران بغایة فربه باشد طبیعت آن گرمست در آخر
درجهٔ دوم تا اول سیوم و خشکست در دوم و گویند گرمست در دوم و خشکست
در سیوم و وی قوی‌تر و الطف از طویل بود وجهة ربو و صرع و وسواس و فواق و
نقرس بجوشانیده در دوم ازوی بیاشامند نافع بود وجهة گزندگی جانوران و
ادویهٔ کشنده نافع بود و جذب سل و شوک و سهم بکند و بهق را نافع بود و
دندانرا جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوة سمع بدهد و ریشهای
بد را پاک کند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و ورم سپرز و دهن و عضله
و درد پهلو را بجوشانیده بیاشامند نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند
و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان بلغمی و صفراوی را چون با
عسل بیاشامند نافع بود و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و درد های
کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضرست بسپرز مصلح آن عسل بود
و گویند مجفف اعضا بود مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار مستعمل از
وی یک مثقال تا دو درم بود و بدل آن بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن اسباب
و نیم وزن آن قسط و گویند بدل او یک وزن و نیم او زراوند طویل بود و گویند بدل
او ماش بود و نیم وزن آن ریوند چینی زراوند طویل شجرهٔ رستم خوانند و وی
وارسطلوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و وی کز بود بهترین
آن بود که هم رنگ زراوند مدحرج و ستبر باشد طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست
در دوم گوشت برویاند و جهة صرع و گزاز آشامیدن سود دهد و لون را صافی کند
و سینه را پاک کند و احشا را نافع بود و ریشهای عفن شده با صلاح آورد و
دندان و بن دندانرا پاک کند از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته بر که برشند و
بر سپرز طلا کنند سود دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند همین عمل کند و تشنج
و بواسیر و استرخاء عصب که از امتلا بود سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند
نفسارا پاک گرداند از فضول بسته که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد

خواه مرده

خواه مرده خواه زنده و اگر فرزجه از وی بسازند و زن بجود برگیرد همین عمل کند
و کرم دراز و حب القرع بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد وجهة
تبهای نافع بود و معده را سود دهد اسحق گوید مضرست بجگر مصلح آن عسل
بود و بدل آن شیطرج و گویند دو دانگ بسفایج و گویند نیم وزن آن فلفل
و نیم وزن آن زرنباد و رازی گوید بدل آن در تفتیح ارباح و تحلیل آنچه در شکم
و سپرز بود بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت زرنیخ الوان آن
انواع است زرد و سرخ و سبز و تیره و سفید بود بهترین آن زرد ارمنی بود
که صفحها بر روی یکدیگر بود و بلون زرد بود مانند طلق براق و بوی کبریت
از وی آید بپارسی زرنیخ بدخشی گویند طبیعت او گرم و خشکست در سیوم و
سوزنده بود و در وی قبض معفن بود و لذاع گوشت زیاده بخورد و ریشهای دهن و
بسترد و با پیه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه را مفید بود و اگر با زفت
بر موضعی که موی آن مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و نوع سرخ در فلیقون
نیکوتر بود اسحق گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند و بعصارهٔ بیخ تر برشند
و بر شیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند هرگز دیگر نروید و گویند
قوة زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود و چون با راتینج بیامیزند داء الثعلب
را زایل کند و زرنیخ با اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از
وی برنج و خس طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان
عارض شود که از خوردن سل که آن سم الفار است و اکیرلان از زرنیخ سفید
گویند و مداوای آنکه زرنیخ سفید خورده باشد بقی و آب گرم و روغن کنند و
جلاب و روغن کنجد یا روغن بادام و طبیخ برنج مرقها و چرب مانند آب گوشت
از مرغ و روغن بادام شیرین تازه و لعابات دهند رازی گوید بدل زرنیخ سرخ
نیم وزن آن زرنیخ زرد بود و گویند زرنیخ معفن اخلاط بود مصلح وی سکیلیا
زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و تصعید کردن زرنیخ چنان بود که دیگی
لوکواری بسازند و بر سر آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم تحریک میدهند
تا آن زمان که لون آن تغیر کند و بریان شود و بعد از آن فرو گیرند و سرد گردانند

وسعوط کنند وبوقت حاجت استعمال نمایند **زرنب** رجل الجراد خوانند واین
اسم بدان نهاده اند که مشابه آنست وبپارسی سرو ترکستانی گویند طبیعت آن گرم و
خشک در آخر دوم بغایت مفرح ومقوی دل بود مانند زرنباد بود بسبب عطریتی
که دروی هست وتلطیف وقبض وتقویت وتفریح زیاده تر بود وچون با روغن
گل ویا آب وروغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود دهد ودر
تقویت مانند سلیخه بود وکبابه ومعده سرد وجگر ضعیف را نافع بود و
اوجاع اعصاب را نافع بود ومحلل بادها بود که در مجموع بدن پیدا شود وشکم ببندد
مصلح وی جلاب نیم گرم بود وبدل وی دارچینی وگویند سلیخه وکبابه وگویند بدل
او هیلاست وگویند بقوت جوزبواست لیکن لطیفتر ازوست **زعفران** جادی
خوانند وجساد وزرهقانی وکرکم وشعور الصقالبه وفلوق گویند بهترین آن تازه
بود که بغایت سرخ رنگ باشد وتیزبوی بود واز ولایت فارس از کوه گیلویه خیزد و
آن نوع بهترین انواع زعفرانست بعد از آن خراسانی که معروف بود بعد از آن
رود آوردی وزعفران فرنگی مشهور بمصری بود بیشتر قلب بود طبیعت وی گرم است
در دوم وخشکست در اول فولس گوید گرمست در سوم وخشکست در اول ودر وی
قبضی بود ومحلل ومنضج بود مصلح بلغم وعفونت بود ومقوی احشا ولون را نیکو کند
وچشم را جلا دهد وتاریکی زایل کند وآب رفتن او باز دارد وچون با شیر زنان در چشم
کشند وچون با ادویه خلط کنند که مناسب بود بیاشامند جهت درد اندرونی
نافع بود وضمادات وفرزجه از وی چون استعمال کنند در درد رحم ومقعد را
نیکو بود ووی مقوی دل ومفرح ومنوم بود وباه را برانگیزد وبول براند وسده
جگر بگشاید وچون با زرده تخم مرغ زنی که دشوار زاید بیاشامد مقدار
دو درم در حال بار بنهد وصاحب منهاج گوید یکدرم تمام بود وچون با شراب
بیاشامند مستی بغایت کنند وتفریح بخشد تا بحدی که گاه باشد که از غایت فرح
بدیوانگی کشد ووی دابغ معده بود بسبب عفوصتی که دارد ومقوی معده وجگر
بود ومقوی آلات نفس بود وقوت پشت بدهد ودرد ورگیتی ورگیتین را نافع بود
ومقوی دماغ بود وگرده ومثانه را پاک کند وسپرز را بغایت نافع بود وچون بپزند

وآب آن

وآب آن بر سر زنند بیخوابی را نافع بود وورمهای گرم که در گوش بود وجمره
چون بدان طلا کنند نافع بود واگر با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویه با جمیع
بدن بکند وجهت درد سر که از سردی باشد نافع بود وشربتی از وی نیم درم بود
تا یکدرم واسحق گوید مضر بود بشش مصلح وی انیسون بود وگویند مصدع
ومغثی بود مصلح وی عصاره زرشک بود صاحب منهاج گوید مظلم حواس ومصدع
ومنوم بود وچون سه مثقال از وی باب بیاشامند کشنده بود بتفریح سبع
گوید هضم طعام بکند رازی گوید اشتهای طعام ببرد ودر خواص آورده اند که
در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود رازی گوید بدل آن بوزن آن
قسط بود وبوزن آن دانه اترج ودانگ ونیم آن سنبل وشش آن سلیخه و
وگویند بدل آن بوزن آن قسط ودانگ ونیم آن قشور سلیخه **زعرور جبلی** حوالدب
تفاح بری خوانند واکج نیز گویند وارونیا وذو ثلاث حبات هم خوانند ودرخت
وی را تلک خوانند وزعرور را بشیرازی کیل خوانند جالینوس گوید انرا هلیون
گویند بهترین آن سرخ بود وآن بستانی بود وگفته شود آن نوع زرد طبیعت آن
سرد وخشک وقابض بود قابضتر از سنجد بود معده را نیکو بود وشکم ببندد
وتسکین صفرا وخون بود وقی باز دارد وقوت معده وجگر گرم بدهد صاحب
تقویم گوید غذا ربدن بدهد ومقوی وسمن بود وقوت پشت بدهد وداء الفیل
را نافع بود لیکن مصدع ومرخی معده بود گلشکر مصلح وی بود وصاحب منهاج
گوید در مداوات سه درم مستعمل بود ومصدع بود وقولنج آورد وگرده را بد
بود مصلح وی انیسون بود بهترین آن بود که بغایت رسیده بود **زعرور بستانی**
شلک عجم خوانند وبشیرازی کیل سرخ بهترین آن رسیده بود طبیعت آن سرد و
خشکست وگویند ترست مولد بلغم بود ومعده وگرده را بد بود مصلح وی رازیانج
بود **زعفران الحدید** صدء الحدید است وزنجار الحدید هم گویند وبشیرازی زنگ آهن
هم خوانند وآن از آهن گیرند صنعت آن بستانند سوهش آهن وآنرا بر روی صحیفه
کنند ونم کنند باب وبنهند تا خشک گردد وبکوبند تا آن زمان که همه زعفران شود
وانواع ساختن آن بسیارست این نوع که آسان تر بود گفته شد طبیعت وی بعضی

وسرد بود و چون کهن بود سرد و خشک شود در دوم و چون زن بخود برگیرد قطع
خون بکند و چون بیاشامند منع آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر جمره
و بثره بنهند سود دهد و داء الثعلب که بر ناخن برآید که از آن خون درد
گویند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد در مقعد نافع بود
و بن دندان محکم دارد و موی بر داء الثعلب برویاند **زفت رومی** سه نوع است
بری و بحری و جبلی بهترین آن براق صافی بود املس طبیعت آن گرم و خشک بود
عرق النسا را سودمند بود نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سرد و درد ران و
زانو را نافع بود و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه چون ادهان بدان کنند
مقدار مستعمل از وی یکدرم تا دو درم بود اسحق گوید مضرست بشش مصلح
آن کتیرا بود و بدل آن جاوشیر و علک البطم و گویند بدل او قطرانست **زفت یابس**
زفت ترست و خشک میشود بطبیعت خود و آن را بوسفاس خوانند و بیشتر از
ینبوت و از رز گیرند و ینبوت خرنوب است و آن صنوبرست که بر نمیدهد
طبیعت آن گرمست در اول و گویند در دوم و خشک در دوم جالینوس گوید گرمست
در سوم و وی خشکتر از زفت رطب بود قوبا را نافع بود و ریشهای فاسد از
رطوبت پاک کند و گوشت در ریشها برویاند مفتح و ملین خراجات بود و بر موضع
ضرب طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود **زفت رطب** زفت ترست
و آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیراست و از ینبوت و از غیران از
انواع صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن او را فالاون خوانند
و آن چنان گیرند که زفت در پختن بر بالای صوف پاک بیاویزند و بخار که بدان
متصاعد شود چون بسیار گردد آن صوف را بیفشارند در ظرفی پاک یا در قدح
انبیق نهند تا بچکد و از او روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب
ضماد کنند موی برویاند و اگر بر قفا زیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود
و برص ناخن ببرد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا زایل کند و چون با شکر بخورند
سینه را پاک کند و اگر بر ریش چهارپایان بنهند جرب ایشان از آن سود دارد و اگر چند
نوبت بر هر عضوی که خواهند طلا کنند فربه گرداند و بر شقاق پای طلا کردن نافع بود

ومنع

ومنع لفت دم بکند و مسهل بود شریف گوید چون زفت تر حقنه کنند گزندگی
مار و عقرب را نافع بود و چون میان سر بتراشند کسی که علق فرو برده باشد
بدان روغن یا قطران چرب کنند علق بیرون آید صاحب منهاج گوید چون
از روغن وی تا ده درم با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بر گزندگی افعی
طلا کردن سود دهد و دود وی مژه چشم برویاند و ریش آن زایل کند و در
قوت مانند دخان کندر بود **زلابی** بشیرازی زلبی خوانند و حلقی نیز گویند　　زلبیه
و آن سبکتر از قطایف بود و زود تر هضم شود و سودمند بود جهت سرفه و نزله
و رطوبت سینه و خشونت را مفید است و مولد سحونه بود مصلح وی آن بود که
بعد از وی سکنجبین خورند و انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که
بیماری جگر و تنگ بود **زمرد** ارسطاطالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو
یک جنس اند و در معدن زر از مغرب زمین خیزد طبیعت وی سرد و خشک بود و چون
بیاشامند بوزن هشت جو از گزندگی جانوران زهردار و سمهای کشنده
خلاص یابند و باید که بیش از آنکه زهر در وی عمل کند بخورند از مرگ خلاص
یابند و سودی نیز بزمرد چه بوست رها نکنند و اگر از وی گردن بندی سازند و یا نگینی
و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند و چون با کودکان خرد بیاویزند خاصه در زمانی
که بزایند از صرع ایمن گردند و ابن ماسویه گوید نافع بود چون زحیر و اسهال را
چون بیاشامند یا بیاویزند مجهول گوید زبرجد چون حل کرده بیاشامند جذام
را نافع بود در خواص آورده اند که افعی چون نظر در زمرد فایق اندازد آب از
چشم او روانه گردد و انکه گویند کور شود ظرافت و چون سحق کرده با ادویه جهت
سفط استعمال کنند نافع بود **زمج** مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی　　الجم
چرخ گویند شریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف دل
و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند
زنجبیل بهترین آن صینی بود که لون آن بزردی مایل بود طبیعت آن گرمست در　　**زنجبیل العجم** هوا نشفر نار
آخر سوم و خشک در دوم ابن ماسویه گوید گرمست در آخر سوم و ترست در اول
سده که در جگر پیدا شود سودمند بود از سردی و تری و مجامعت را قوت دهد و محلل　　**زنگی دارو** هوا سقولوقندریون

ریاح غلیظ بود که در معده و امعا بود جگر و معده سرد را نافع بود جالینوس
گوید فالج و لقوه و سجوع و دردها که از سردی بود نافع بود چون بعسل بسرشند
و با داروهای قوی بیاشامند و فولس گوید عرق النسا و فالج و نقرس و سدر
و جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی بدن را نافع بود و درد سر و شقیقه که
از سردی بود چون سعوط کنند با روغن خیری بر ضد غبی طلا کنند نافع بود
و چون دو درم از وی با قند باب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در
چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ بیفزاید
و رطوبة از نواحی سر و حلق بر آید و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود تری
معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون آورد و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود اسحق گوید بحلق مضر و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی دار
فلفل یا فلفل سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم وی راسن بود و گویند بدل
آن عاقرقرحاست **زنجبیل الکلاب** فلفل الماء است و ورق وی مانند ورق
سپید بود اما بغایة زرد بود و قضبان وی سرخ و بطعم زنجبیل بود زنجبیل الکلاب
از بهر آن گویند که سگ را میکشد طبیعت آن گرمست در سیم و خشکست در اول و
چون تر بود بکوبند با تخم وی در کلف روی و نمش کهن طلا کنند نافع بود و اگر
بر ورمهای صلب ضماد کنند بگدازاند **زنبق** گلیست سفید که اندرون گل
وی سه شاخک زرد بود و قد آن شاخ که گل دارد یک گز بود و زیاده و کوتاه نیز بود
و بهر شاخی چهار و پنج و شش تا ده بود گل و بوی عظیم خوش دارد و برگ که
بر آن شاخ بود مانند برگ سوسن بود دراز تر و برگ اصل وی مانند گندنی بود
لیکن ستبرتر بود صاحب جامع گوید هو دهن الحل المسمى الیاسمینی و غلطا
کرده است و صاحب منهاج نزدیک تر گفته که زنبق هو السوسن الابیض و مولف
آنچه محقق بود گفت اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید مولف گوید
رازقی زنبق است باقی همه قولها خلاف است طبیعت او گرمست در اول و معتدلست
در تری و خشکی **زنجار** بپارسی زنگار گویند و بیونانی قسیطوس و معنی آن
بجرد بود و آن دو نوعست معدنی و عملی بهترین آن معدنی بود که در معدن مس
معدنی

حاصل شود

حاصل شود و از بیونانی باسعاولیس گویند و معنی آن دوده بود طبیعة
آن گرم و خشکست تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و
بهق و برص را سودمند بود و در مرهمها استعمال کنند جهة ریشهای پلید
که در بدن بود و قوة زنجار مانند قوة مس سوخته بود لیکن زنجار از
وی بقوة تر بود و چون در بینی دمند گند بینی زایل کند و ریش آن هم و باید که
دهن پر آب کنند تا گرد آن بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهة چشم
بیامیزند نافع بود و سبل و سفیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم
زیاده کند و رطوبة آن خشک گرداند و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون
با زرّ زیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل بجوشند یا با سرکه
بپزند سودمند بود جهة ریشهای اعضا خشک مزاج مانند ریش دهن و استرخا
لثه و ریش بینی و گوش با عسل در چشم کنند و غبار وی مضر بود بحلق مداوای
وی بشیر تازه و سکه کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنک
چون بجگر رسد تقریح کند و مضر بود بمعده از بهر آنک معده عصبی است
و عضل و از خوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا
و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب و آب گرم و روغن بادام
و لعابات و مرقها چرب بدهند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن
زنجفر بود **زنجفر** بپارسی زنجرف گویند و بشیرازی صنغرف و آن مخلوق
بود و مصنوع بود و آنچه مخلوق بود بیونانی میینوس خوانند و آن حجر الزیبق
بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قینابار گویند و آن قنبار بود و آن
از گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسد
مستحیل شود به زنجرف و قوة زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوة
شادنج طبیعت او معتدل بود در حرارة و در وی قوة تحلیل بود و گویند گرم
و خشک بود در دوم و ورم جگر و معده را نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا
کنند فولس گوید نافع بود جهة دانهایی که در سر و لب پیدا شود و چون با
اسفیداج و صاحی بروغن گل بسرشند و بدان طلا کنند بغایة مفید بود و

وچون با مرهم کنند سوختگی آتش سود دهد و جراحتها باصلاح آورد
واگر در ورم گرم کنند برا کله نافع بود و در داروی چشم بقوة تر از ساذج
بود از بهر آنکه قابض تر است از ساذج بود و قطع خون رفتن بکند و
وی از سموم قتاله بود چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق
مصعد و مداوای او بچیزهای چرب و شحمها و آنچه در مداوای زیبق
بود و بدل آن مرداسنج است وگویند بقوة ساذج بود یا اسفیداج
زوفا یابس گیاهیست که برگ خنا می ماند جبلی بود و بستانی بود
بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس آورند و آن مشهور بود بزوفا
مصری طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم لطیف بود و بخار طبیخ وی چون
با انجیر بود جهة دوار گوش و بادی که در گوش بود نافع بود و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان نافع بود و چون با آب و انجیر
و عسل و سذاب بپزند و بیاشامند نافع بود جهة ورم شش گرم و گرم را
وجع القرع را بکشد و اگر با عسل لعق کنند سینه را غسل کند و چون طبیخ وی
با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با قردمانا یا ایرسا
خلط کنند مسهل قوی بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند بخون
مرده که در شب چشم بود بکدازد و چون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع
بود و لونرا نیکو کند و چون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا و
کزندگی جانور را نافع بود و چون با آب بپزند و بر چشم نهند سودمند بود
جهة نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و اسحق گوید مضر بود
بجگر مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب بود و بدل آن بوزن آن برسیاوشان
و نیم وزن آن مرزنجوش **زوفا رطب** وسخیست که بر دنبهای میش از جا
جمع میشود بسبب گیاهی که شیر دارد و آن از مرتوعات بود چون بخورند
بسبب حدة و قوة آن شیر وسخ بر دنبه ایشان جمع میشود و باشد که
روان شود آنرا بپزند و بقوام آورند و گویند بهر گاه که ایل افعی بخورد قوة
طبیعة ایل دافع سمیت حرکت کند تا دفع ضرر سم بکند عرق بسیار بر پیشانی

وی جمع شود

وی جمع شود و کثیف گردد آنرا زوفا رطب خوانند و این نوع بغایة قوة بود
طبیعة زوفا تر گرم بود در دوم و گویند در سیوم و تر است در اول محلل اورام
صلب بود چون بدان ضماد کنند و با بوره و آنچه به پیه ضماد کردن نافع بود
و استسقا را سودمند بود و سردی جگر را خوردن و طلا کردن نافع بود و
محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم بود و چون با اکلیل الملک و مسکه
بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه ایشان بیرون آورد و چون با
پیه مرغابی بیامیزند ریش گوش و قضیب و مقعده و رحم و پیرامون آن و
تشنج را نافع بود صاحب تقویم گوید مولد صداع بود مصلح وی روغن گل
بود مولف گوید آنچه مصنوع بود صنعة آن بگیرند پشمهای که در میان ران
گوسفند بود و چرک آن در دیگی کنند و بجوشانند و با قدری از آن چربیها که بر
سر آب آید برمالند تا سرد شود از آب بر دارند و استعمال نمایند بدل آن مغز
ساق گاو بود **زهرة الملح** نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود و در آبهاء
ایستاده و نهرها بود و در زمینهای شوره نیز روید بهترین آن زعفرانی رنگ
بود گرم بغایة منتن بود و در طعم وی شوری و تیزندگی بود و محلل و ملطف و مصلح
ریشهای پلید بود و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و
شراب بیاشامند شکم براند و چون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود
فی الجملة در حدت و تلذیع مانند نمک بود **زهرة النحاس** آن چیزیست که چون
مس بکدازند و در گوی از زمین ریزند و آب بر آن ریزند تا به بندد و اجزاء
مس جمع شود و چون گرم شود کفی گردد مانند نمک آنرا زهرة النحاس گویند
بهترین آن سفید بود و وی اکال و لذاع و قابض بود گوشت زیاده بخورد
و گری که اجفان زایل کند چون سحق کرده در گوش دمند و سیلان آب زرد بود و
بواسیر را خشک کند و ورمها را تحلیل دهد و ریشهای پلید عفن را باصلاح آورد
و چون با شراب بیامیزند بثره زایل کند و چون با عسل بیامیزند و بدان تحنک
کنند ورم ملازه بکدازاند **زیتون** آنچه رسیده بود بحرارة و یبوسة معتدل
بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده بود بغایة سرد و قابض بود و زیتون سبز

بهترین آن بود که تر بود طبیعت آن گرم وخشک بود واز سبز زود تر هضم شود وچون
با استخوان بخورند جهة ربو ومرضهای شش نافع بود لیکن خوردن وی بیخوابی
آورد وصداع وخلط سوداوی از وی متولد شود اول آن بود که در میان غذا
خورند وسرکه کسر بعضی از وی بکند ومقوی معده بود واشتهار طعام بیاورد و
مجامعت را زیاده کند وقوة ذکر بدهد وزیتون کوهی گرم وخشک بود وانرا غنم
گویند وزیتون الماء انچه نارسیده بود سرد وقابض بود وانچه رسیده بود معتدل
بود در حرارة واشتها بیاورد وقوة معده بدهد خاصه چون بپزند وچون
سحق کرده ضماد کنند ریشها چرکین پاک کند وسوختگی آتش را نافع بود زیتون
سبز طبیعة ببندد ومعده را دباغت کند وقوة شهوة غذا نیک بدهد خاصه
نمکسود اما دیر هضم شود وچون در سرکه نهند زود هضم شود وشکم بیشتر ببندد
وغیر نمکسود اسحق گوید چون پنج درم از وی بیاشامند نافع بود جهة مره صفرا
وگویند مفر بود بشش مصلح وی عسل بود وعصاره زیتون چون زن بخود برگیرد
سیلان وخون آن باز دارد ومغز استخوان وی چون با پیه وارد بیامیزند برص
نافع زایل کند ونمک آبی که زیتون در وی نهاده باشد چون بدان مضمضه کنند
بن دندان ودندانی که متحرک بود محکم کند وآن تازه بود وبلون یاقوت بود معده
را نیکو بود وانچه سیاه بود ورسیده معده را بد بود وزود تبه شود وانچه در
نمک آب بود بهتر بود **زیت** بپارسی روغن زیتون گویند انچه شیرین بود
وی را از زیتون رسیده گیرند طبیعه وی گرم وتر بود گرمی معتدل وانچه از زیتون
سرخ گیرند وی متوسط بود میان رسیده ونارسیده وانچه از زیتون سبز گیرند
انرا زیت انفاق گویند طبیعت آن سرد وخشک در اول وگویند در وی رطوبتی بود
معده را نیکو بود وانچه از زیتون بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالها
وسودمند بود جهة حره وشری وجرب وقوبا وصداع ودندان متحرک وسبوسه
سر واگر هر روز در موی بمالند رها نکند که زود سفید گردد وانچه زیت کهن بود
بقوة روغن خروع بود وانچه تازه بود گرم بود باعتدال ومیل برطوبة داشته
بود اگر از آب شویند معتدل بود میان تری وخشکی وشستن وی چنان بود که

در آب شیرین

در آب شیرین کنند وبدست بزنند ببندند نوبة وصافی کنند وبعد از آن استعمال
نمایند جالینوس گوید زیت گرم است در دوم وکهن وی چون در چشم کشند
تاریکی چشم زایل کند وبر نقرس طلا کردن نافع بود وانچه شسته بود موافق درد
اعصاب وعرق النسا بود وبا جواب خوردن ده درم مسهل بود وبا آب گرم
آشامیدن وقی کردن کسر زهرها بکند وزیت انفاق زیت الاضحا گویند و
بهترین آن شیرین تازه بود معده را نیکو بود وبن دندان را محکم دارد وچون زمانی
در دهن نگاه دارند ومنع عرق بکند وچون در دیگ مسین کنند وبجوشانند
تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند حضض بود وبجمیع زیتها منع سرما بکند
از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند وتلیین طبیعة بکند وجهة قولنج که سبب
آن از ورم امعا بود یا از سده که عارض شود وبدان حقنه کردن سودمند
وزیت کهن کسی که در چشم وی بادسبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس
بارد باشد چون در چشم کشند زایل کند وقوة باصره بدهد وروشنایی بیفزاید
وزیت بیکسال کهن گردد وهر چند کهنه تر گردد فاضلتر بود واگر بر گزندگی
عقرب بمالند در حال درد ساکن کند وبدل زیت کهن گویند روغن
خروعست وگویند روغن فجل ودر ادویه قتاله زبد البحر **زیت السودان**
گویند زیت الهرجان است واهل مغرب را قص ارجان وارقان خوانند
وآن درخت دو نوعست یکنوع بزرگ بود خارناک وثمر آن مانند بادام
کوچک بود وروغن از آن میگیرند ودرخت وی را بشیرازی ارجن گویند
ویکنوع دیگر بادام کوهی است بشیرازی بجرک گویند وبعربی لوز البربر گویند
وگویند زیت سودان غیر زیت هرجان است وآن زیت است که از بلاد
سودان آورند وبغایة گرم بود وسودمند بود جهة دردهای غلیظ وعلتهای
سودا اما منفعت لوز البربر در چلغوزه گفته شد **زیبق** بپارسی سیماب
گویند ووی را نام بسیارست بلغة اکسیریان الغیان الغبیط الزمم الحی الما
السیماب النور الزاورق الروحانی عین الحیوان اللبن المحل الذهبی

زیبق
سوابق

الابق الفرار الروح النافذ الطیار این مجموع زبان اکسیریانست وبشیرازی
جیوه گویند بهترین ان بود که زنده بود واستعمال نکرده باشند وبغایت جهنده
بود واگر در کرباس باره کنند وبیفشارند تا پرون اید لون کرباس سیاه شده
باشد طبیعه زیبق گرم ومحرق بود وگویند سرد وترست در دوم ووی مصدع
وقابض بود ومغسول وی بجهة قتل شبش خصوصیتی دارد وگردان وحیوانات
همچنین بکشد وباره عن بکل جهة جرب وحکه نافع بود وخاک وی با طبائی بیون
برشند وموش بخورد بمیرد وچون با سرکه بر جرب وحکه طلا کنند نافع بود و
دخان وی رنجهای بد پیدا کند مانند فالج ورعشه وکری وعقل زایل کند وچشم
تاریک گرداند ولون زرد کند وجستن اندامها پیدا کند وبوی دهان وخشکی
دماغ ودر موضعی که دود وی برود مار وعقرب وگزندگان نبود واگر نکربزند بطرند
وزیبق مصعد کشنده بود واگر زیبق در گوش کسی کنند اختلاط عقل پیدا کند
وباشد که بصرع وسکته کشد ومداوای وی ان بود که میلی از رصاص در گوش وی
کنند تا زیبق بوی جسد وبیرون اورد وانچه مصعد بود نه مقتول چون
بیاشامند در حال از شیب بیرون اید ومضرتی زیاده نرساند چون زنده بود
وعلاج کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج کسی بود که مرداسنگ خورده
باشد کنند مولف گوید صنعت تصعید بسیارست یکنوع گفته شود بگیرند
زیبق وبانیم وزن ان اسرب بیامیزند وبساینند همچندان زاج سوخته ونیم
چندان نفت پخته وبوزن مجموع نمک بریان کرده وهمه را بر صلابه بسایند و
اب حماض ترنج بران میریزند اهسته اهسته می سایند تا بغایة سوده گردد
پس از ان بریان کنند ودر شیشه بگل اندود کنند یا دیگی نو بگل اندوده وسربسته
با تش نرم هفت نوبة چنین کنند بعد از ان بسایند ودر شیشه بگل حکمت
اندوده کنند وتصعید نمایند سه نوبة تا سفید بود مانند دانه مروارید وان سم
مهلک باب سالیخ ساذج صاحب منهاج گوید که
هندی بود ورومی بود هندی را ماهستان خوانند وبالاپترج وبالابرون

نیز گویند

باب حواصل الفتاح

نیز گویند وآن ورقیست مانند ورق گردکان وبر روی اب پیدا شود وویا بنجی
بود مانند عدس الماء وبهترین ان بود که تازه بود ویک روی او بزردی مایل بود و
یک روی بسبزی وانچه لون ان سیاه بود برگ قرنفل بود طبیعه ساذج گرمست
در دوم وگویند ترست رازی گوید گرمست در سوم وخشکست در دوم از خواص
وی انست که چون بر جامه پراگنند از وسواس ایمن باشند واگر در دهان نهند
بوی دهن خوش کند ومعده وجگر سرد را سود دهد ودرد جگر خوبی ودرد جگر را
ورود ه را نافع بود ومقوی بدن ومسخن بود ودرد معا وبادی که در روده
متولد شود ودشواری زادن را نافع بود وشیمه بحتبس را بیرون اورد
چون زن بخور کند وبا سرکه بر شکم طلا کنند حیض وشیر براند ومره سودا را
سود دهد ودرد دل وخفقان را نافع بود وبول براند وبوی بغل زایل کند و
قوة مانند سنبل الطیب بود الا از وی نرم تر بود ومقدار یکمثقال مستعمل
بود اسحق گوید مضر بود بشش مصلح ان مصطکی بود ومضر بود بمثانه مصلح
وی شراب به بود وبدل ان بوزن ان سنبل الطیب وگویند سلیخه با طالیسفر
بود باب ساذاوران قنطار خوانند ومعنی ساذاوران سوداة القضاة بود
ورضیم الملک نیز گویند وبشیرازی سیبک داوران گویند صاحب منهاج گوید صمغیت
وصاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان که
مجوف شده باشد بیابند مولف گوید ان چیزیست که در میان درخت بطم کهن
می باشد وازاب بن خوانند بهترین ان بود که بسرخی مایل باشد طبیعه ان
سردست در دوم وخشکست در سوم وگویند گرمست چون ذرا بیندد در خوردن
واز بیرون ضماد کردن یا بخود بر گرفتن خاصه چون سحق کنند ونیم درم از وی
باب لسان الحمل بیاشامند همه خون ببندد وقطع اسهال بکند واگر زنی ببرگ
برشند وفرزجه سازد وبخود برگیرد قطع خون رفتن بکند واگر حل کنند در اب
ورق مورد سبز بمقدار دو مثقال وسه درم تا پنج درم روغن مورد اضافه
کنند وزن موی خود را بدان غلاف سازد وبن موی باب مورد که در وی
حل کرده باشند تر کند چنانک بخورد قوة موی بدهد واز تساقط منع کند

بخاصیتی که در وییست واگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده و امعا را پاک کند
واگر بر ورم خصیه و ذکر بسر که خرمی طلا کنند نافع بود و گویند بخاصیت مویرا
قوة بدهد و خوردن وی مضر بود بسر مصلح وی زعفران بود و بدل وی
فیلزهرج و دو دانگ ان بیخ نی ساج شریف گوید درخت در هند
وهیچ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود و سیاه طبیعت ان
سرد و خشک بود چون بسوزانند و در اب مامیثا اندازند بعد از ان سحق
کنند و بپزند و در چشم کشند قوة حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون
چوب وی خشک کنند و باب سرد در سنگ بمالند صداع گرم زایل کند و همچنین
بر ورم صفراوی و دموی بمالیدن بگدازاند خاصه چون بالای که طبیعت ان سرد
بود و از ثمر وی روغنی سازند که معروف بود بدهن الساج و غشی نافع شکل بیان
کنند و در ان غوص کنند و پیدا نباشد الا وزن ان زیاده کند و نشاره چوب
وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون اورد سام ابرص صوارا خوانند و
صاحب جامع گوید وزغ است و سهو کرده و وزغ سم مهلک است و سام ابرص نیست
بشیرازی ماترنگ خوانند و باصفهانی مالوالی طبیعت ان گرم و خشک بود بهترین ان
بود که در تابستانها بود جهت گزندگی عقرب چون بشکافند و بران نهند درد
ساکن کند و گویند چون خشک کنند و با زیت بیامیزند و طلا کنند موی بر سر
کل برویاند بول وی و خون وی فتق کودکان را نافع بود دهد چون بپزند و در ان
نشینند و همچنان بول وی و خون وی با قدری شکر در سوراخ قضیب
کودکان چکانند فتق را سود دهد و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند درد
ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون اورد سالامندرا
نوعی از عظایاست و چهار پای دارد و در کان نوشادر بسیار بود و دنب وی
کوتاه بود و ان بزرگتر و پهنتر از سام ابرص بود و گردن وی باریک بود و لون وی
ابلق بود از سیاه و زرد و گویند چون در اتش اندازند نسوزد و اکثر سر
دنب ان سیاه بود و گویند سنگ چون بر وی زنند کارگر نشود و از جمله سموم
قتاله است مانند ذراریح و معالجه وی مانند معالجه ذراریح بود علامات کسی

سحیلس سحوبیس سحوضیلا
مو اد خا

ان خورده باشد

ان خورده باشد معده سخت بود و ورم شکم و کزاز و احتباس بول و ورم زبان
و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه کند مانند بادنجان و منفعة وی در حرج دلون
گفته شود سبستان بمخاط و بمخیطا گویند و معنی سبستان اطبار الکلب
و بهندی دبق خوانند و بهترین ان بحرینی بود که تازه و فربه بود و صمغی بود طبیعت
ان معتدل بود و گویند سرد است و گویند گرم و تر بود نافع بود جهت حرقت سرکه
از سردی یا از گرمی و خشکی بود و حلق و سینه را نرم گرداند و شکم براند و تشنگی
بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن و مسقوطان و امعا را از اخلاط بد پاک
کند و در ادویه مسهله نیکو بود فعل وی و در تبهای گرم که سبب ان خون یا صفرا
بود و انچه از بلغم شور بود و مقدار مستعمل از وی سی عدد بود لیکن غذا اندک دهد
و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر مصلح وی عناب بود سبج صاحب جامع
گوید سنگیست سیاه براق که از هندوستان اورند صاحب منهاج گوید ان چیزی
بود بلکه سنگیست مانند کهربا در حرق لیکن سیاه و براق بود مولف گوید ان
دو نوع است یکنوع از دربند قباج اورند و ان اینست که بر روز ایام منجمد
گردد از تاثیر شده هوا و یکنوع از چیلان اورند و ان کانی بود و بهترین ان
دربندی بود بپارسی شبه گویند و شبرنگ نیز گویند و بشیرازی شوق گویند طبیعت
ان سرد و خشک بود شریف در خواص اورده که هرکه اورا با خود دارد از چشم بد
ایمن باشند و در چشم ایشان ضعیف باشد مانند خیالی یا کمسح برابر نظر
وی دارند و منظور نظر خود گردانند ان زحمت زایل گرداند و از نزول
اب ایمن باشند و هرکه مهره از وی با خود دارد از علة اتش ایمن باشد
و میل از ان در چشم کشیدن روشنی بیفزاید و قوة باصره بدهد سنجر گرم و
خشک بود و مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید تلخی که در وی هست و هضم
طعام بکند بخاصیت و قطع بلغم لزج غلیظ از معده بکند و سده بگشاید و بادها
بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود بمحرور مزاج و تب اورد سدر
بپارسی کنار گویند و ان دو نوع است یکنوع خاردار و یکنوع نه انچه خار دارد انرا
ضال گویند و انچه ندارد عبری خوانند و در نبق گفته شود بهترین ان بود که ورق

سبط
هوا قاقیا

سپست

ان سبز و بهی بود طبیعت آن گرم و خشک است در قان وی بغایت قابض بود صاحب
منهاج گوید صمغ وی خار از زایل کند و موی را سرخ گرداند و محلل و ملین اورام بود
اسحق گوید دو درم از وی مقونیا سحا بود و مضر بود بسپر مصلح آن کثیرا بود
سداب
فیجن خوانند و شفابین نیز گویند و آن بستانی بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت
انجیر رسته باشد تر بود و گرم و خشک بود طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم
و خشک آن گرم و خشک بود در سوم و طبیعت بری در درجه چهارم و گویند در سوم و بستانی
مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود بهق و ثالیل زایل کند و چون بخایند بوی سیر و
پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود چون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد
مفاصل را خوردن و ضماد کردن سودمند بود و صداع مزمن را با سویق ضماد کردن
نافع بود و با سرکه ضماد کردن بر پیشانی جهت رعاف نیکو بود و خوردن ورق وی تنها
یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران بود و چون
با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص ساکن کند و چون استعمال کنند چنانچه ذکر
رفت جهت دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و سرفه و ورم گرم
که عارض شود در عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند و
بدان حقنه کنند نفخ معا که ازا قولون گویند و نفخ رحم را نافع بود و چون سحق کنند
و با عسل بسرشند و بر فرج زنان تا مقعد بمالند سودمند بود جهت درد رحم که از
اختناق بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک
و خرنگ بود روشنی چشم زیاده کند و در چشم کشیدن همین سبیل و چون با آب
رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم کنند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه
و اسفیداج و روغن گل بر چهره و نمله و ریشها تر که در سر بود بمالند نیکو بود
شریف گوید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چون هر روز یکدرم از وی بیاشامند
و اگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با پنج درم عسل بیاشامند فواق را زایل
کند و اگر بیاشامند یا ضماد کنند جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه
نافع بود و دافع زهرها بود روفس گوید منع آبستنی بکند طبری گوید تخم وی
چون بکوبند و یکدرم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین نافع بود جهت فواق

که از سردی

سرب موابار — سرسار مو ائلق

که از سردی معده و معی پیدا شود و صرع و کابوس را نافع بود و چون بیاشامند
قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند در زیت و بر مثانه تکمید کنند عسر البول
را نافع بود اسحق گوید چون سحق کنند پوست سداب جبلی را و طلا کنند بر موضع
داء الثعلب زایل کند اگرچه کهنه شده باشد و عصاره سداب جبلی و اصل وی
با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی بر وی باز رویاند هیچ معالجه نیکوتر
از این نبود و اگر آب ورق بستانی در اندرون بینی طلا کنند سودمند بود
جهت صرع بچگان که ام الصبیان گویند و سداب منی را خشک کند و قطع شهوت
باه بکند و بسیار خوردن وی مضر بود بچشم و مصدع و مولد شقیقه مصلح آن
انیسون بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بود جهت بزرگان و کودکان را
از قیراطی تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فوتنج بود و گویند سداب
بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورمی گرم حادث شود و خوردن وی حرقتی
و التهابی سخت پیدا کند و معالجه او بقی کنند و آنچه در مداوای دفلی گفته شد
سرخس جلیدار و کلیدار و حان و سعتر و کیملکان گویند و بیونانی بطارس
گویند و بلفظی دیگر فلیمون گویند و آن نر و ماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود
بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بزرگ و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم گرم و کدو دانه بکشد و بیرون آورد جالینوس
گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب القرع را بکشد و بچه بیرون
آورد و زنده بکشد و بیرون آورد و چون بر جراحتها نهند خشک گرداند و
دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی بهر جراحت که نهند خشک کند روفس گوید
ریش کرده و عرق النسا و مثانه و درد مفاصل را نافع بود چون با عسل بیاشامند
شربتی از وی دو درم بود و این مقدار دغل کند و گویند مضر بود بکبد مصلح وی
شاهبلوط بود و سنگ سفید و بدل آن شیح ارمنی سرطان بهترین خرچنگ
جوی آن بود که بزرگ بود و در انهار شیرین باشد طبیعت آن سرد و تر بود مسلول را
سود دهد خصوص بشیر خر و چون هضم شود غذا بسیار دهد خاکستر وی شقاق
پایها که بسبب سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و گزندگی سگ دیوانه را که

استعمال کردن نافع بود و اگر با جنطیانا و کندر باشد شاید کندر یکجزو جنطیانا
پنج جزو خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و بر گزندگی
عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد و محلل اورام جاسیه بود چون بر
وی نهند و خاکستر وی بر شقاق مقعد نهادن نافع بود و سرطانات چون خام
بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود و چون
بپزند و مرق آن بیاشامند قرحهٔ شش را نافع بود و چون بکوبند با بادروج و
نزدیک عقرب برنهند فی الحال بمیرد شریف گوید اگر بیاشامند بشراب سفید عسر
البول را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و چون با رازیانه و کرفس بجوشانند و صاف
کنند و آب آن بیاشامند مقدار سی درم بول و حیض براند و اگر همچنان خام سحق
کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان بمقدار سکرجهٔ خناق و ورم گوزینج را
سود دهد و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد شفا یابد بصری
گوید گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند
چون با خشخاش بپزند نافع بود جهة ابتداء سل که از خشکی سینه و شش بود شیخ الرئیس
گوید دشوار هضم شود و غذا بسیار دهد مصلح وی آن بود که با ماش بپزند بختیشوع
و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات خشک بوزن آن صدف
بود ابن زهر گوید اگر سرطانات بنبرت(?) بپزند و ملسوع برق(?) او غرغره کند صحت
یابد اگر پای سرطانات بیاویزند از درختی میوه دار میوهٔ آن درخت بجموع بیفتد
بی علتی و اگر بسوزند و طلا کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و
مولف گوید صفت غسل وی چنانست که پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند
و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند بعد از آن بپزند با ماش یا با جو مسلول را سود دهد
وصفت سوختن وی چنانست که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان نهر زنده
در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان
بود بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد بود و از قمر هجده شب گذشته
بود **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ دریای بحری بود هم اعضای وی و محرق وی
الطف محرقات بود صفت سوختن وی چنانست که در کوزهٔ نو کنند در گل حکمت

گرفته

گرفته و یکشبانروز در تنور نهند و بر دارند و آن سرد و خشک بود در سوم سوخته
وی چون سحق کنند و بدان سنون سازند دندانرا جلا دهد و کلف و نمش زایل
کند و ریشها از چشم زایل کند و نشف رطوبات از طبقات وی بکند و تقویه
طبقات عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل
بود جهة جرب چشم و نافع آن و نوعی هست از سرطان در دریای چین که چون از
بحر بیرون می آورند و هوا بوی میرسد صلب گردد مانند سنگ **سرخینوس**
و سراج القطرب نیز گویند صاحب منهاج گوید آن خرم است و آن نباتیست نزدیک
بزوفا و مستعمل از وی تخم بود بهترین وی تخم وی بود که شیرین بود طبیعت آن گرم
بود در اول و خشک بود در دوم و قابض بود و قطع خون رفتن بکند و ریش روده
را سود دهد چون بدان احتقان کنند صاحب منهاج گوید سراج القطرب یبروح
الوقادا است و شجرة الصنم گویند و هو گوید شجرهٔ سلیمان بن داود هم است و گویند
شجرهٔ ذو القرنین است و اقوال بسیار آورده اند و فهد نیز گفته که افتیموس است
کذا آن حدقیست(?) رازی گوید آن نباتیست که در میان کتان روید و وقایح(?) وی مانند
گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود شریف گوید آن نباتیست که در شب مانند
شعلهٔ آتش بود چون تر بود و اگر خشک گردد فعل وی باطل شود **سرو** در طبع وی
خلاف بود و حرارتی و برودتی و عفوصتی و حرارتی طبیعت او معتدل بود در گرمی و خشکی
و گویند سرد است و ورق وی قابض و محلل بود و خون را قطع کند و چون بکوبند و با
سرکه بیامیزند موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو بر جمره و نمله
و جهة ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بیامیزند و
بر مقعد نهند مقوی باه بود و طبیخ سرو بر که درد دندانرا سود دهد و خاکستر
وی چون بر سوختگی آتش افشانند و بجموع ریشها و قروح را سود دهد و ورق و
چوب وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق وی بر فتق ضماد کردن سود دهد
و منفعت جوز وی در جیم گفته شد و بدل وی نیم وزن وی پوست انار و بوزن
آن انزروت سرخ **سرنج** اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و در قوة نزدیک
بشادنه بود بلک بقوة تر از و بود طبیعت او سرد و خشک و قابض بود و چون با پیه یا آب

آب لسان الحمل حقنه کنند قرحهٔ امعا را سود دهد و اگر با زیت بپزند
تا چون مرهم شود گوشت بر جراحتها برویاند و خون باز دارد و در مرهم
جهة سوختگی آتش بغایة نافع بود **سالیوس** سالیوس و سالی
و سیالیوس هم خوانند و آن انجدان رومیست و کاشم رومی نیز گویند
مانند انجدان بود لیکن درازتر از وی بود اندکی و بغایة سفید بود
انجدان رومی بود بهترین آن بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوشبوی
بود صمغ حلتیت طیب بود و تخم کاشم خوانند و سیالیوس گویند طبیعت
آن گرم و خشکست در دوم محلل و ملطف بود و دردهای اندرونی را
ساکن کند و بلغم بگدازاند و گویند چون چهارپایان بیاشامند نتایج ایشان
زیاده شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و درد
پشت را سود دهد و مصروع را مفیدست و مقدار مستعمل از وی یکدرم
بود ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را نافع بود چون تخم و بیخ وی
با عسل بسرشند و لعق کنند و وی معده را نیکو بود و مغص ریحی و سده را
بگشاید و زاییدن آسان کند همه حیوانات را و عسر البول و اختناق رحم
و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح غاصره و حالبین را سود دهد و گویند
بدل وی خردل سفید بود و گویند انجدان طیب و مثل آن و بسیاری گویند مضر
جگر بود مصلح وی عصارهٔ زرشک **سطرونیون** گویند گندناست مولف
گوید نوعی از گندناست و آنرا اذربو گویند و گفته شد اگر آب بیخ وی دو
نقطه در بینی بچکانند درد دندان را نافعست و چون با جاورشیر و بیخ کبر
بیاشامند سنگ بریزاند و بول براند و ورم سپرز بگشاید و چون زن بخورد
برگیرد بول براند و بچه بکشد و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب
ریش شده نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحق کنند و با عسل
بیامیزند و سعوط کنند نافع بود جهة بلغم راندن طبیعت او گرم و خشک بود و
نزدیک بچهارم و بغایة معطش بود و در سفید کردن کتان و صوف بغایة
نیکو بود و بپارسی کلیم شوی گویند بشیرازی چوبک اشنان بدل آن در الف

گفته شد

گفته شد **سطرطیوس** نباتیست که آنرا بیخ نیست و بر روی آب پیدا شود و
ورق وی مانند ورق بادرنبویه کوچکتر بود و از نعناع بزرگتر طبیعت او
سرد و تر بود چون بیاشامند خونی که از گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد
کنند منع ورم از جراحتها بکند حمره و ورمهای بلغمی را نافع بود **سطافیس**
نباتیست که در کوهها و سنگستانها و زمینهای خشن روید و مانند فراسیون
بود و درازتر از وی و ورق وی کوچکتر بود و بسیار و خوشبوی بود و قضبان
وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق
فراسیون زرد بود طبیعت او گرم بود در سوم بول و حیض براند و بچه فاسد
کند و مشیمه بیرون آورد و مرهٔ سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای
سوداوی را نافع بود و مقوی قلب و نفس بود و بیخوابی زایل کند و گزند کک
سگ دیوانه را نافع بود و چون با زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود **سعد**
انواعست بهترین آن کوفی بود خوشبوی فربه بستانی سفید بغدادی هندی
باید که چون بیاشامند از وی بخراشند فربه و سفید بود و یکنوع هست که آنرا
سعد زنجی خوانند و در میان ریگ و میان گل زرد و در کنار رودخانها بود
و آن نوع اگرچه کوچک بود اما اندرون او سفید بود و سعد را بترکی بتلاق خوانند
و قرقوون هم سعدست طبیعت او گرمست در اول و خشکست در دوم بی آنکه بگزد
مجفف بود و در وی قبض بود و لون را نیکو بود و بوی دهن خوش کند و چون
سحق کرده استعمال کنند آکله زایل کند و ریشهای بد و ریش دهن و مقعد
را مفیدست سنگ بریزاند و بول و حیض براند و کند بینی و دهن و قلاع و
استرخاء لثه را نافع بود و حفظ بیفزاید و سخن سعال و فکر بود و تقطیر البول
و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم و تبهای کهن و بواسیر را مفیدست دندان
و اعصاب را نفع دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن و چون با زفت
بیامیزند دانها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یکدرم
بود و در وی قوت مسهل بود کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد و چون با
شراب بپزند و مقدار ده درم از آن شراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه مصلح او

قند با صندل بود اسحق گوید مضر بود بشش مصلح وی انیسون بود و سعد سوزنده
خون بود و بسیار خوردن او جذام آورد و نوعی از سعد هندوی هست که بزنجبیل
ماند چون بخایند برنگ زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان
موی بسترد **سفرجل** بپارسی آبی گویند و به گویند و بیونانی قودوسالیا خوانند
بهترین وی بزرگ رسیده بود طبیعت او سرد بود در آخر درجهٔ اول و گویند در آخر
درجهٔ دوم و گویند در سوم شیرین وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی
سردی و ترش قابض بود و شیرین بول براند و ترش مقوی بود و گل و سپیدی و
سفرجل منع فضول احشا بکند و عصارهٔ وی نافع بود جهت انتصاب نفس و
ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و آب وی فاضلتر از جرم وی بود
در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل بجهت باشند ادرار از وی زیاده تر بود
و ذوسنطاریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حرقة البول
چون عصارهٔ وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بر سر طعام خورند شکم
براند بقوة عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام هضم ناشده بیرون آورد و
اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و بطبیخ وی مقعد که کنند شقاق مقعد و رحم
را سود دهد بوئیدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و چون
بسیار خورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند آنچه نارسیده بود
دشوار هضم شود مصلح وی رطب یا عسل بود **سقولوقندریون**
اسقولوقندریون خوانند در الف گفته شد اما منفعت او در اینجا گفته شود
بشیرازی زنگی دارو گویند و نباتی صحرائی بود شاه بکزبرة البیر طبیعت او گرمست در
اول و خشکست در دوم و گویند معتدلست در گرمی و سردی و وی لطیف
و محلل بود و جهت سپرز عظیم نافع بود و چون بسرکه یا سکنجبین بپزند و چهل
روز بیاشامند تقطیر البول را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود دیسقوریدوس گوید نسیان و فالج و
لقوه و وسواس سوداوی و صرع را نافع بود فولس گوید صلابت سپرز و غلظ آنرا
سود دهد و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه و سکته را نافع بود

وگویند چون

وگویند چون از خود بیاویزند منع ابستنی بکند و وی مضر بود بدل و معده
مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن
آن کما دریوس **سقمونیا** محموده گویند و آن عصارهٔ گیاهیست از
یتوعات که برگ آن بلبلاب ماند و نبات وی بدرازی سه گز یا چهار گز بود
و شاخها بسیار از یکنوع بود و گل وی سفید بود بهترین آن بود که صافی
و سبک و متخلخل بود و بلون ابریشم و چون در دست بمالند خرد شود و سفید
بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود و آنچه سیاه بود
یا زرد سخت بود و بسر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود و تا در میان به و
سیب سوی نکنند نشاید که استعمال کنند مولف گوید شوی کردن وی
بنانست که در کینهٔ کتان کنند و به یا سیب خال کنند و در میان آن نهند
و سر آن باز بجای خود نهند و بخمیر محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در
تنوری که آتش آهسته بود بنهند و رها کنند تا پخته شود بعد از آن بیرون
آورند و در سایه خشک کنند و بس استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم
و گویند در دوم حرارت وی زیاده از یبوست بود و بر برص و بهق و کلف طلا کردن
نافع بود و محلل جراحات بود چون با عسل بدان طلا کنند و جهت درد سر کهن شده
با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از
وی از طسوجی تا دو دانگ بود بر حسب مزاج و هوا و بادویه از طسوجی
تا دانگی بر گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود باحشا
و معده و جگر و دل کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهاء طعام ببرد مصلح
آن بود که با کثیرا و انیسون و دو قو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج
کنند بوزن آن و چون بیاشامند از وی یکدرم اول امساک کند بعد از آن
کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال بافراط آورد و باشد که بکشد
و اگر زن بجهد بر گیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود شریف گوید
یکجزو از وی با دو جزو تربد با شیر تازه بناشتا بیاشامند کرم بزرگ و خرد

بیرون آورد و اصل نبات وی چون باسرکه بپزند و نیکو بکوبند و با آرد جو ضماد
کنند بر عرق النسا نافع بود و رطوبة بیخ وی چون بچشم بجراحات بینداینند
بکدازاند و چون با سرکه بپزند و بر جرب ریش شده بمالند سود دهد و بیخ وی
بر برص طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد
بدوغ و سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و بدل وی
سه وزن وی خروع بود مولف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در
مسهل صفرا و قوة سقمونیا تا سی سال باقی بود **سقنقور** و ورل ماهی
بود و سقیقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است و آن چنانست که
نهنگ بر لب رود نیل تخم بنهد و بر می آورد هر چه در آب می افتد نهنگ
شود و آنچه در ریگ می ماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشکی تواند
زیست و وی از نر و ماده نیز متولد شود صاحب جامع گوید که قنص وی بیشتر
در زمستان بود در شدة سرما از آب بیرون آیند و روی به بیابان نهند و
صیاد بدو رسد و صید کند این قول صاحب جامع است و نحو گوید سقنقور
در رمل کنار نیل یابند بیشتر در صید و در آب نیل میرود و بدان سبب ورل ماهی
گویند و ورل از زهران گویند که مانند ورل است و ماهی از زهران گویند که در آب
میرود فرق میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور در نیل و نزدیک آن
بود و ورل در بیابانها بود و سر ورل پهن بود و سقنقور باریک و کشیده
و رنگ ورل زرد یک بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ
سقنقور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود و
گویند سقنقور دو قضیب دارد و ماده آن دو فرج دارد مولف گوید یک
سقنقور دیدم نر که قضیب وی مسرشتی بود و شاخی بود اما بی آن یک بود و نر
آن دو خصیه دارد همچو خصیهٔ خروس بود و هم در موضع آن بود که از آن خروس
و ماده وی بالای پشت بیضه در رمل دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه
بیرون آید و غذاء وی در آب ماهی بود و در بیابان عضایات و غیران و در بعضی

کتب خواص دیدم که چون سقنقور بصیاد رسید و عضوی از آن صیاد
گزید طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نیافت شاشید و در بول خود
غلطید صیاد در حال مرد و آنکه سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از
وی در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور در قفا افتاد و مرد و
صیاد سالم ماند و این از خواص عجیب و لیست اختیار روی و اجود وی نر
بود که در وقت بهار صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین
اعضاء وی ناف و گرد بر گردان و گرده و بن ذنب و پهلو آن بود که از موازی
ناف بر گیرند و گرده و پهلو باوی بود و رنگ وی باید که سیاهی بود که بسرخی مایل
بود و بوهم جفیده بود و آنچه سفید و بریان بود و نمک سود بود سقنقور
چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و چون نمک سود کنند و خشک گردد حرارة
وی زیاده شود و رطوبة کمتر صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود
در اول موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان
گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها استعمال کنند فعل وی
اقوی بود از آنچه در مرکبات استعمال استعمال کنند و شربتی از گوشت وی
از یک مثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج و سن و شهر و وقت استعمال تا در
کدام فصل بود اگر تنها استعمال خواهند کرد اولی آن بود که سحق کنند و بر سر
شراب کهن صافی یا بر ماء العسل یا بجنة یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر زردهٔ
تخم مرغ نیمبرشت کنند و بیاشامند و همچنین نمک وی در طعامها از یک درم تا دو درم
بود بحسب مزاج اگر بر سر زرده تخم مرغ نیمبرشت کنند و بیاشامند تنها یا با تخم
جرجیر سوده بوزن آن بغایة مفید بود و سقنقور نافع بود جهة مرضهای عصبانی
سرد و کسی را که در مجامعت ضعفی و تقصیری بود منی بیفزاید و قوة شهوة بدمید
خاصه پیه گرده وی و گویند چون یکدرم از حوالی گرده وی با شراب بیاشامند شهوة
باه بجنبشی برانگیزد که ساکن نشود مگر مرقه عدس با عسل یا تخم کاهو با آب بیاشامد
و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب ست مولف گوید در ادویهٔ باهی هر چند امتحان
کرده شد هیچ ادویه بخصی الثعلب نرسد خاصه چون با شراب بیاشامند **سکر**
سکر بادی
مواد بیان

بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از سکر ابلوج است بهترین وی آن بود که سفید
شفاف بود و اگر از طرف هندوستان و چین آورند از قند قام طبیعت او گرمست در
اخر اول تا در اول دوم و تر است در میانهٔ اول چون کهن گردد میل بخشکی دارد و وی
ملین و نافع بود معده بجلای که در وی است و در جلا نزدیک بعسل بود و شکر سلیمانی
تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی بیشتر بود که در فانید و عسل
طبرزد در وی تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نحل و شکر مصلح ریاحی بود که حادث
شود در امعاء و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر و مفتح سدهٔ جگر و
مقدار شربت از وی ده درم باشد و اگر با روغن بادام شیرین بخورند منع قولنج کند
و کهن وی سودمند بود جهت بلغمی که در معده بود الا تشنگی آورد و فوقی در دی
اجزاء وی متولد شود و صفرا برانگیزد مصلح وی رمان مز بود شریف گوید
چون با روغن گاو بیاشامند احتباس بول را سود دارد چون ده درم از وی
گداخته در بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم کنند در ناف و اندرون سر ناف
بخورد و مبرود را نافعست باعتدالی که در وی است و محتاج مصلح نیست و سده
بگشاید و بخور کردن قطع زکام بکند و سودمند بود جهت جرب جفون چشم چون
پارهٔ از شکر حل کنند و بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی را عظیم نافع بود و زنانی
که زائیده باشند از مواد پاک گرداند و بتجربت و آب گرم آشامیدن سرفه را
زایل کند و آواز بگشاید و نزله را نافع بود و سینه و ششی را نرم کند و خشونت
سینه و مثانه زایل کند و کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد و بیم اسهال بود او را
آفت از بسیار خوردن حذر کنند و گویند بدل وی آب الوی سیاه است
مصلح وی به بود و طباشیر و بدل او گویند میویز طایفی است **سکر العشر**
صاحب منهاج گوید صمغیست از درخت عشر بیرون می آید در موضع گلهای که
جمع میشود از آن شکر العشر خوانند و هم گویند طلیست که بر درخت عشر می افتد
و مجتمع میشود همچو ترنجبین یا می افتد بر خاری مانند پارهٔ نمک و در وی طلاوتی
بود و اندک عفوصتی و سفید بود و میل بسیاهی داشته باشد مولف گوید در
خار مانند مگس بزرگ آشیانه می سازد و آن کرم در میان آشیانه بماند و آن

کرم را

کرم را بپارسی خرکل تیغال گویند و آشیانه را بپارسی تیغال خوانند طبیعت آن
معتدلست و میل بحرارت دارد و نزدیک بمزاج سکر بود و وی لطیفتر از شکر
بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم
بود زایل کند و روشنی بیفزاید شریف گوید سی روز متواتر از وی بیاشامند هر
روز ده درم با آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را سودمند بود و بالبن اللقاح
استسقا را نافع بود و معطش نبود مانند انواع شکر از بهر آنکه حلاوة وی
اندکست **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل مانند قنا بود و گویند نیکوترین آن
آن بود که بیرون وی سفیدی زند و اندرون وی بسرخی و تیزبوی بود و زود در
آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و گویند نیکوترین آن بود که صافی بود و بیرون
وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحهٔ وی متوسط بود میان رایحهٔ حلتیت
و قنه و حریف بود طبیعت او گرم و خشک بود در سوم محلل و ملطف بود فالج را نافع بود
و مسهل ماده بود که در ورکین بود و اوجاع بواسیر را سود دهد چون تنها بیاشامند
سنگ گرده را بگدازاند و سودی که در معده و رحم و امعا بود نافعست و بول
و حیض براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و برگزیدگی
مار و عقرب طلا کنند سود دهد و چون سعوط کنند صرع را نافع بود و اصفهانی باه
را زیاده کند و جگر را نیکو بود شیخ الرئیس محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا
و معض را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه و چون بر قنا زیره و صلابت مفاصل
و صلعه گداخته طلا کنند نیکو و ضماد کردن جذب سلی و شوک بکند و کرم کدو دانه
و کرمهای دیگر بکشد چون بیاشامند و مسهل بلغم لزج بود و رطوبات غلیظ و
عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون
بود سود دارد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین داروها
بود که جهت نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه بکلمانند و بر شیرهٔ که بر
مرزهٔ چشم برآید بمالند زایل کند و شربتی از وی از یکدرم تا یکمثقال بود و نشاید
که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد استعمال کنند و محرور مزاج را بغایت مضر
بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و زهرها کشنده را نافع بود و

وگویند مضر بود بمثانه مصلح ان انیسون و مصطکی بود و بدل وی قند سفید بود و
وگویند نیم وزن ان جاوشیر وگویند بدل ان مقل و صبر و اشق از هر یک ربع وزن
ان وگویند نوعی از قند مستعمل میشود بکیمیخ **سک** اصل وی چینی بود و ان
عصاره املج است و نوع دیگر مرکب بود از عفص و بلیج ماننند رامک ترکیب کنند
بهترین وی ان بود که بوی وی نیکو و خوش بود طبیعه او گرم و خشک بود در دوم و
قابض بود و مقوی احشا بود و منع قی بکند که از رطوبات بود و چون بر شکم
ضماد کنند ببندد و قوة اعضاء اندرون بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید
و درد مفاصل را نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف دم بکند و درد دل را
سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوئیدن ان صداع آورد مصلح وی کافور
بود **سلق** دو نوع است یکنوع را بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است
وانرا اسود گویند و یکنوع را بپارسی چغندر خوانند بهترین ان شیرین بود
طبیعه ان گرم و خشک در دوم اول وگویند مرکب القوی بود وگویند ترسیت
در اول و در وی قوة بورقیه هست ملطف و محلل بود و مفتح و در سیاه وی قبضی
بود و در سفید وی جلاء و تحلیل بود و کلف و داء الثعلب و خزاز و ثالیل را نافع
بود چون باب وی طلا کنند و ورق وی پخته سوختگی آتش را نافع بود و بر
قوبا با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر باب وی بمالند شپش را بکشد و بر
داء الثعلب طلا کردن موی بر رویاند و قولنج را سود دهد و باهی و توابل قطع
بلغم بکند و آب بیخ وی در بینی مصروع چکانند و ادماغ کنند اگر سبب ان از جمع
شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایة نافع بود و آورده که چون آب و ورق
ان بر خمیر ریزند بعد از دو ساعة سرکه بود و اگر بر سرکه ریزند بعد از
چهار ساعة خمر گردد و اگر آب وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد
و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب وی با نیم درم
غاریقون ضماد کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود
و مولد نفخ و کیموس او بد بود و مصلح او سرکه و خردل بود و اصل وی معده
را بد بود و منقی مصلح وی رب غوره یا شراب اترج بود **سلخ الحیه** قپیا
بلیخه

خوانند پوست

خوانند پوست درختیست که ان درخت را سلیخه خوانند و سلیخه هم گویند
و ان انواع است نیکوترین انست که سرخ رنگ و ستبر بود و در طعم وی اندکی
تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند ماننند ریوند لحمی بود و قصبه وی
دراز بود و سوراخ وی تنگ ماننند قرفه پیچیده بود و انچه سیاه بود بد باشد
وگویند نوعی از سلیخه هست که ملحق بود بدار چینی و ان نیکو بود طبیعه ان گرم
و خشک است در سوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بگشاید و
بول براند و باد ارو بهار چشم تیزی چشم زیاده کند و درد پهلو و سینه که تولد
کند از اخلاط لزج از ریاح غلیظ سود دهد بود و سهل نفث دم بود و شراب
وی جهة معده و جگر نافع بود و چون دود کنند بدان رحم را پاک کند از رطوبات
فاسد عفن و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهای لینی که در وی باشد ببندانید
زایل کند و گزند افعی و مجموع و درمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد
گرده را نافع بود و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بیندازد و مقدار مستعمل
از وی تا یکدرم بود و گویند مضر بود بامعا مصلح وی کثیرا بود و بدل او دارچینی
سلخ الحیه پوست مار بود نیکوترین ان پوست مار نر بود که لون ان سفید
بود و گویند سرد و خشک بود و بغایة مجفف بود اگر بشراب بپزند و در گوش
چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان مضمضه کنند درد دندانرا سود دهد
و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر مقدار یکدرم از
وی با سه خرما بسرشند و بخورند بعد دهر طریان یکسال درد چشم نکنند و اگر
بمالند ثالیل زایل گردد و اگر یکدرم پاره پاره کنند و با ده درم آرد جو بسرشند و در
شیب آتش دفن کنند تا پخته شود و بخورد صاحب بواسیر دهند خناق ظاهری
خواص باطنی سود دهد و اگر در زیت بپزند و ان را با موم روغن سازند نافع بود
جهة درد مقعده و چون در آتش بخور کنند مار بگریزند و چون بر ورک زنان
حامله بندند آسان زاید و چون در زیت بجوشانند و در گوش بچکانند درد گوش
که از سردی بود و ریش ان و ماده که از وی روانه بود سود دهد و چون بخور کنند
در شیب زنی که مشیمه وی باز گشته باشد یا بچه در شکم وی مرده باشد مجموع

مو ایج بجهار

ساقط کرداند و اکر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب کرم بیاویزند
جهت غلظ اجفان و برص و رنجها که در جفون پیدا شود نافع بود و جهت
کحل کردن نافع بود **سلحفاة** بپارسی سنک پشت کویند و بشیرازی
لاکه پشت و چون سنک پشت دریایی بشراب و بنیرمایه خرکوش و کمون بیاشامند
جهة کزندکی جانوران نافع بود و زهره سنک پشت دریایی را اکر بسوزانند تا سفید
کردد و با روغن کاو سحق کنند و بر سرطان ریش شده نهند جرک ان پاک
کند و کوشت برویاند و دیکر عود نکند و بجمیع ریشها و سوختکی را زایل کند
شریف کوید سنک پشت سه نوعست بحری و نهری و بری و چون سنک بحری را
بکشند و هرچه در شکم وی بود بیرون اورند و وی را بسوزانند و خاکستران
با اندکی فلفل بیامیزند و با عسل برشند و معلول را بامداد و شبانکاه مقدار
ملعقه بدهند سودمند بود جهة ربو و نفث را با ارد جو و عسل برشند و مانند
فلفل حبها سازند و مصروع هر روز بناشتا و شبانکاه از ان بخورد حبات
نافع بود و خون وی چون صاحب تشنج بیاشامد نافع بود و چون با جند بیستر
حقنه کنند تشنج را نافع بود و چون سنک پشت دریایی بسوزانند و خا
خاکستران با سفیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا یابد
صاحب فلاح کوید اکر در موضعی تکرک بسیار اید و زیان دهد بکیرند سنک
پشتی و او از کونه بر زمین بدارند و دست و پایهای وی بر هوا کنند و همچنان
رها کنند دیکر تکرک نبارد در ان موضع ابن زهر کوید زهره وی چون کحل
کنند و بعلی که دو دندیده باشد سحق کنند و در چشم کشند جهة نزول اب
نافع بود و کویند چون به بزند باب و کودکانی را که فتق بود در ان اب نشانند
سود دهد **سماق** تمیم خوانند و ظطم کویند و عرب سماق الدباغین کوید
نیکوترین وی تازه بود طبیعت ان سرد بود در دوم و کویند در اول و خشک بود
در سوم و بغایة قابض بود و منع نزف دم بکند تا بحدی که بعضی کویند اکر از
فرود بیاویزند همین عمل کند و قوة ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ
ورق وی موی سیاه کند و بدان حقنه کردن قرحه امعا را سود دهد خوردن و

دران نشستن

دران نشستن و اکر در کوش بچکانند چرکی که از کوش روانه بود ببندد و ورق
خشک وی چون باب بپزند تا بقوام عسل اید مانند حضض بود در عمل
و فعل و چون در طعام اندازند موافق بود کسی را که اسهال مزمن و قرحه
امعا داشته باشد رازی کوید چون سماق بشربی قابض بیاشامند
قطع اسهال و نزف دم بکند از رحم و کثرة بول را نافع بود و بعضی کویند
اکر بصوف سرخ ببندند و بر کسی که خون از وی روانه بود اویزند از هر
موضع که باشد ببندد و اشتهاء طعام باز دید کند بحموضتی که دارد و طبیعت
ببندد بعفوصتی که دارد و اسهال مزمن صفراوی را سود دهد چون بخورند
یا بدان صبغ کنند و اکر با کوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و کویند
اکر نقیع وی در چشم کشند سلاق و سوزش و خارش چشم زایل کند و کسی که
دایم قی کند و هیچ در معده وی قرار نکیرد سماق و کمون بکوبند و باب سرد
بیاشامند قی باز دارد و سماق مقوی دماغ و معده بود و تشنکی بنشاند و
غثیان صفراوی ساکن کند و طبیخ وی بواسیر را سود دهد و ذوسنطاریا را بدان حقنه
کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایة نافع بود و شریف کوید اکر بپزند ده
درم در هفتاد درم آب تا قوة باب دهد بعد از ان خرقه پاک در اب فرو برند
و بر کسی که جرب بود و الا تکمید کنند تنها نافع بود و چون بکیرند تنها
باب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند و اکر در چشم مجدور
بچکانند چون سرخ شده باشد ایمن کرداند که آبله براید و چون کرد سماق
با کلاب مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ورق وی همچنین و چون بر ناف و
بن قضیب ضماد کنند نافع بود جهة سلس البول که سبب ان از استرخا باشد
و سماق مضر بود بجکر سرد مصلح وی مصطکی بود **سمسم** بپارسی کنجد کویند
بهترین وی ان بود که تازه و بزرگ حب بود طبیعت وی کرم است در درجه اول و تر است
در اخر ان و کویند در دوم ملین و محلل خون بسته بود و اکر کبودی که از
ضربی حادث شود نافع بود و جهة شقاق پایها و خشونتی که در بدن بود
نافع بود و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ ان بود و ورمها و سوختکی اتش

سمسق سمیسون
مو اذان الفار

ضماد کردن سوده دمل و تنقیح سمم حیض براند و بچه بیندازد و چون مقشر کرده
بریان کنند غذا صالح بدهد و فربهی آورد و چون هضم شود در سعال و خناق و لعوق
وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خونی که از و متولد شود متوسط
بود در نیکی و بدی و وی سکنی حرقتی و لذعی بود که در معده عارض شود از
خلطی تیز یا از شرب شراب یا داروی گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیاده کند
و گزندگی مار را سوده دمل و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و
بوی دهن پیدا کند و تشنگی آورد و مولد خلط غلیظ بود و بطی الهضم اولی
آن بود که بریان کنند و با عسل بخورند جالینوس گوید بدل وی در تلیین بزر
کتان بود و اگر سپستان بخورند و قدری مری بر بریان خورند زود بگذرد و اگر
بطبیخ ورق وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز کند سمن بپارسی روغن
گویند فعل وی مانند زبد بود و در انضاج و ارخا و تلیین قوی بود از وی طبیعة
وی گرم و تر بود در اول و حرارة وی بیشتر بود از زبد خوزی گوید روغن گاو
منع سم افیون بکند و رهانکند که بدل زبد رازی گوید شخصی را در بادیه افعی
بگزید روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید و چندانک کهنتر گردد
حرارة وی زیاده شود و قوة حل محکمتر بود شیخ الرئیس گوید منضج و محلل
بود و بیشتر فعل وی در بدنها نیکو بود و منضج ورمها بود خاصه ورم بن گوش
و زبان و سینه را نرم دارد و منضج فضولی بود که در وی باشد و خاصه با شکر
و بادام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند و وی تریاق زهرها بود که خورده باشند
شریف گوید چون با آب و خاکستر حقنه کنند تزحر و قرحه امعا را نافع بود و
اگر بر سینه و جراحتی نهند که خواهند که سر آن باهم نیاید منع گوشت رستن بکند
و سر آن جراحت فراخ کند و چون حنا بر روغن کهن سرشند و بر جرب کهن طلا
کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی مقدار ده درم با پنج درم شکر بول
براند و چون بفرزجه بخود برگیرد ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند
بواسیر را نافع بود و چون ناشتا لعوق کنند سرفه خشک دفع کند و نرم گرداند
اولی آن بود که کسی که او را علق باطنی بود از وی اجتناب نماید و چون روغن

بر روی طلا کنند

بر روی طلا کنند هفت شب و بدان خسبد روی را پاک کند و حسن
بیفزاید و جلاء تمام دهد سمک بپارسی ماهی گویند و بقیاس
بعضی گرم بود مثل کوسج ماهی و بارها ماهی گرم بود و منی بیفزاید بهترین
ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط
بود در بزرگی و خردی و فربهی و لاغری و سهوکه نداشته باشد و لذیذ بود و
فاضلترین انواع آن شبوط بود و حازنی و شبوط در فرات و دجله بغداد
بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایی بود که سنگ ریزه بود یا
ریگ و انهار شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که لجه بود و افضل آنچه
خورند جهة ترطیب با اسفیدباج بعد از آن مشوی بر طبق و آنچه با نمک
بریان کرده باشند سبکتر بود بمعده از آنکه بروغن بریان کرده بود
و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بروغن بریان کرده بد بود و تشنگی
آورد و دیر از معده بگذرد طبیعة ماهی سرد و تر بود در دوم باه را زیاده کند
خاصه هازنی و بدنی که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهة زهرهایی که
خورده باشند و ماهی که وی را اسلور خوانند و آن در نیل مصر بود و وی را فلوس
و ریش نبود و طویل و املس بود و سر وی بد رازی مایل بود و دهن وی کشیده
بود مانند خرطوم دیسقوریدوس وی را اسلورس خوانده و وی فربه بود و
تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهود آن را نخورند و چون
تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا اندک دهد و قصبه
شش پاک دارد و آواز صافی کند و اگر ادمان خوردن وی کنند برص آورد
بسبب بسیاری رطوبتی و لزوجتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود کنند و بسرکه
خورند که قوة نمک قطع فضول وی بکند و انواع ماهی متولد بلغم بود و مرخی
اعصاب و موافق نبود الا بعض گرم و شبکوری آورد مصلح وی مثلث بود یا
عسل بسیار که وی را گرم کند و بیرون آورد جالینوس گوید دشوار هضم شود
سمکه صیدا در شام بسمکه النزله خوانند شریف گوید وی بچشم بود نزدیک
بمدینه صیدا از زمین شام و وی مانند ورل کوچک بود و وی را در زمان بهار صید

کنند در هیچ فصل دیگر صید نتوان کرد که وقت هیجان ایشان بهارست نیکوترین
ایشان نر بود تا دام که زنده اند فرق نتوانند کرد میان نر و ماده و چون مرده
شد علامة وی پنهان شد و چون صید کردند نمکسود و خشک کنند چون
استعمال کنند نیم درم از وی سحق کنند و بر سر شراب سفید کنند و بیاشامند
و اگر در طعام کنند شاید و تخفیف شهوة مجامعت را برانگیزد و نعوظ
تمام آورد بزودی و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر سر کوچک
و بدن دراز دارد **سمور** جانوریست که در ترکستان بسیار بود گرم و خشک بود
و سخونة وی زیاده از همه حیوانات سیفی بود و پوست وی زود تغیر نپذیرد
از بهر آنکه دباغة وی نه همچو پوستها بود صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک
بیکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را سود — سنقاد هو ابو قطا
دارد و گویند پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود **سنا** نیکوترین وی
حجازی بود که برگ وی همچو برگ مورد بود طبیعة وی گرم و خشک بود در اول
مسهل مرة صفرا و سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل کند تا عمق بدن نقرس
و عرق النسا و درد مفاصل که احداث شود از اخلاط مرة صفرا و بلغم سودمند بود — سکسبویه هو الملق
و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته استعمال کنند
تا سه درم شاید دیسقوریدس گوید نافع بود جهة هیجان سودا و مسهلان
بود مسهل محکم و قوة بدن بدهد اسحق گوید سودمند بود جهة وسواس سوداوی
و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج اعضا و داء الثعلب و داء الحیه و خارشی که
در بدن بود و صداع کهن و جرب و حکه و بثرها و صرع را نافع بود شریف گوید چون
با زیت انفاق بپزند و از آن بیاشامند درد پشت و درکین را سود دهد و
خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی بنفشه است اسحق گوید مضرت بمثانه
مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالح تر بود که مدقوق و ورق وی بجوشانند
با حنا بیامیزند موی را سیاه کند **سنبل** گویند سه نوعست هندی و رومی
و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و لسان العصافیر نیز گویند و رومی را ناردین
اقلیطی و سعد گویند و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود و مجفف زبان و بوی خوش

وی دهانرا

وی دهانرا خوش کند چون بخایند و آن از طرف کوهی خیزد که از طرف دریاست
از طرف هند و آنچه هندیست آنرا عفیطس خوانند این اسم مشتق از اسم بحری
بود که بجانب کوه عفیطس میروند و نزدیک آن روید و در قوة ضعیفتر از
رومی بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن ویست و خوشه وی درازتر و بزرگتر
بود جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در
سیوم و وی مفتح و محلل بود و اولی آن بود که چون استعمال کنند در بیخ وی
مانند گل چیزی بود و آن خاک بگیرند و آن خاک جهة دست رستن نیکو بود
و خوشبوی و بعد از آن سنبل استعمال کنند و وی منع عرق بکند و وی جگر و
فم معده را نافع بود چون بیاشامند و از بهر وی ضماد کنند و وی محلل اورام
بود و مقوی دماغ و اگر وی در تحملها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهة
خفقان و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی زنان مجفوظ بر گیرند قطع
نزف دم بکند و رطوباتی که روانه بود از ریشها خشک گرداند و چون بپزند و
زنان در آن آب نشینند ورم گرم که حادث شود در رحم زایل کند و سینه و چشم
را پاک گرداند و یرقانرا نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و قوة هر دو بدهد
و مسخن هر دو بود و لون را نیکو کند و ضیق النفس را زایل گرداند و استسقا
لحمی را مفید بود و ممسک طبیعت است و رقی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد
شود در معده و مقوی فعل قوة ماسکه بود و سده که در سپرز بود بگشاید و درد
سپرز را سود دهد و مقدار ما خوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح او
کثیرا بود جالینوس گوید بدل آن اذخر خوشبوی بود و گویند بدل آن ساذج است
سندروس صمغی زرد است مانند کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی
اندکی تلخی بود طبیعة وی گرم و خشک بود و در وی قبضی بود و خونرا ببندد و بواسیر
را سود دهد چون بیاشامند قطع فضول بلغم از معده بکند و کرمها و حب القرع
بکشد و جهة استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبة و امتلا و
اگر روغن وی در ناصور مالند خشک کند و اگر خشک کرده بر جراحت افشانند خشک
کند و چون با ماء العسل بیاشامند بول و حیض براند و چون در چشم کشانند جلا

تمام بد بود و چون بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی نزله و
زکام را نافع بود و جهت درد دندان نافع بود و معتدلتر از وی نبود و مانند کهربا
بود در قوة و چون با روغن بیامیزند چندانکه غلیظ شود و طلا کنند بر شقاق
دست و پای خاصه نزمی بغایت سوده بود و خفقان و وسواسی و ربو که از تری بود
سود دهد و اسهال مزمن و طحال را عظیم نافع بود و در وی قوتی بود که بدن را
بغایت لاغر کند چون هر روز قدری از وی بسکنجبین بیاشامند **سنبوز**
بپارسی گربه گویند فروی و آنچه هندی بود گرم و خشک و بغایت سخت و قایم مقام
فرو ثعلب بود شریف گوید چون ویرا بسوزانند در دیگی گل گرفته تا
بمحو خاکستر شود و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ بر شقاق که در میان
انگشتان دست و پای بود زود زایل کند غافقی گوید گوشت گربه گرم و تر بود و
نافع بود جهت درد بواسیر و سخن کرده بود و درد پشت را نافع بود **سورنجان**
در مصر عکیه خوانند و در عراق لعبه بربری و بیونانی قلمیقن و بعضی بلبوسا
و بعضی قیمازون گویند بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون وی سفید بود
و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه باشد بد بود طبیعت او گرم است در اول
سوم و خشک در اول دوم و گویند خشک در سوم و گویند سرد است در دوم و در
وی قوتی بود که مسهل بلغم بود و بخاصیتی که در ویست تسکین درد مفاصل و نقرس
و خدر در بدن میکند و نافع بود جهت درد انتها کهن و نقرس و اگر بسیار ضماد کنند
از وی ورم را صلب میکند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید ویرا خواص
عجیب است در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از وی بروغن گوسفند کهن
بسرشند و به پاره بخود بر گیرد در مقعد دو شب نافع بود و بمحتاج شب سوم نبود
و در مفاصل با بعضی ازاد و بها لطوخ کردن سوده منصوری گوید مضر منی
بیفزاید و گویند سورنجان سفید باه را زیاده کند خاصه با زنجبیل و فوتنج و کمون
مقدار نیم مثقال با قند شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند اولی آن بود که
با کمون و فلفل بیامیزند و مسهل بلغم خام بود و شربتی تمام از وی یکمثقال بود با قند و
اندکی زعفران اسحق گوید مضر بود با ریه و معده ضعیف و بد بود مصلح وی کتیرا بود و

مواقطی

باقند و زعفران

باقند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهله بیامیزند
ادویه را در معده ببندد و آفتی عظیم پیدا کند و این دو نوع نشاید که استعمال کنند
که در ایشان سمیت است و بدل سورنجان سفید مثل او تربد بود و دو دانگ وزن
آن افتیمون و ده یک آن فربیون سفید و گویند بدل او بوزیدانست **سوس** بپارسی
مهک گویند جالینوس گوید منفعت در بیخ ویست عصاره آن در عین و اصلیان در
الف که فته شود طبیعت او گرم و خشک بود و گویند معتدلست و گویند سرد است صاحب
جامع گوید درد جگر را نافع بود مقدار ما خوذ از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود
بسپرز مصلح وی ورق گل سرخ بود **سوسن** چهار نوعست یکی سفید آنرا آزاد گویند
و یکی ازرق آنرا کبود گویند و یکی صحرایی و آن الوان رنگ بود آنرا ازرق و زرد و آنرا
آسمانی گویند و بیخ ویرا ایرسا گویند و یکی زرد بود آنرا خطایی گویند و قد شاخ وی
بغایت بلند بود و سوسن بری بود و بستانی بود نیکوترین آن آسمانی بود طبیعت آن
گرم است در اول و معتدلست در خشکی و در وی تحلیل و تلطیفی بود و سوسن سفید
بستانی گرم و خشک در سوم و سوسن بری گویند گرمی و خشکی وی زیاده بود و
جلا دهد و کلف و نمش را نافع بود چون روی بدان بشویند و جرب و ریش شده
و ریش خشک را سود دارد و بری فاضلترین ادویه بود که جهت سوختگی باب گرم
استعمال کنند و در سپرز و گندگی را نافعست خاصه عقرب و بوییدن وی تحلیل
فضلها دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون با آب عسل بیاشامند شربتی
از یکمثقال تا سه مثقال بود و بوییدن وی مضر بود از درد سر که از گرمی بود مصلح
وی کافور بود بقراط گوید طبیعت سوسن آزاد نزدیکست بزعفران لیکن در گرمی
و خشکی کمتر از آن بود و آزاد و یه قلبی بود **سویق الشعیر** بپارسی پست جو گویند
نیکوتر آن بود که معتدل بود بریان کرده وی و نخاله وی اندک بود و وی سردتر از
پست گندم بود و شکم ببندد و چون با آب انار بسرشند یا سفوف کنند محمود
بری سعی را خشک کند و قی صفراوی باز دارد و صداع را سود دهد و غثیان دفع کند
و قوة معده بدهد اگر از وی حسو یا عصیده سازند با قدری شیرینی و غذا اطفال
از آن کنند بدن ایشان فربه کند و وی مولد نفخ بود مصلح وی قند است

اربه فودی

سیر بری سیر مو
واسقوردیون

سپهک
هوارانیلیا قو

سپسان
هو اثلق

سپیدار
هو اسو سالخ

نیکوتران بود که معتدل بریان کرده باشند طبیعت ان کرم وخشک بود در اول و
کویند ترست وجون نقیع کنند طبیعت او سرد کردد وجون بیاشامند حرارة بنشاند
وترطیب حاصل کند ودیر از معده بکذرد وکثیر النفخ بود واولی ان بود که باب
کرم بشویند وقند اضافه کنند **سیر** جرجیر الماست وکرفس الما وقرة العین
نیز کویند ووی در انهار ایستاده بود وعطریتی در وی هست مسخن ومحلل بود وحیض
وبول براند وسنک کرده بریزاند خواه خام خواه بخته وذوسنطاریا را نافع بود و
مولف کوید در انهار روان نیز می باشد وباقی منفعة او در قاف در قرة العین کفته شود

باب الشین شاهلوج

نوعی از اجاص است بپارسی
الو کرده خوانند واجاص ابیض واصفر و شاهلوک کویند نیکوترین ان بود که زرد
وبغایة رسیده باشد واسهال وی کمتر از نوع سیاه بود وانجه نارسیده بود بد باشد
واجاص خشک کرده اشتهار طعام ببرد ومحروری را نیکو بود نه پیران وسرد مزاجان را
واکر محرور ند در حال مصطکی وکندر قدری استعمال کنند تا از معده بکذراند که ان در
معده انده شود وبود ترش بود سرد وخشک بود وقی قطع کند وحکه ببرد واختیار
وی ان بود که صادق الحموضة بود وانجه بخته بود نقیع وی در انواع سرفه نافع
بود همجنانک سرکه با نواع ان مضرست واب ان حیض براند وطبیخ خشک وی جون
با قدری قند بیاشامند نافع بود جهة تب صفراوی وشکم براند **شاه تره**
دیسقوریدوس ویرا فقیص کفته وجالینوس ویرا قاینوس کوید ومعنی ان
دخانی بود ووی کوتی بزی بود ویرا ازبرة الحمام کویند وبقلة الملک بشیراز شاه تره
کویند نیکوترین ان سبز تازه بود بطعم تلخ وورق ان نیکوتر از قضبان بود وطبیعة
ان معتدل بود در حرارة وخشک بود در دوم وکویند سرد وخشک بود در سوم وکویند
سرد ست در اول خون را صافی کند وجون بیاشامند جرب وحکه را بغایة نافع بود
وبن دندان محکم کند وسده جکر بکشاید وبول براند وطبع نرم دارد وجون اب
تره وی همچنان تر بیاشامند خلطهای سوخته وجرب وحکه که سبب ان عفونت وصفرا
سوخته وبلغم عفن بود همه را نافع بود وابن خاصیة در ان تجربت وشربتی از وی
از ده درم تا نیم رطل بغداد بود بقندی انکه بکوشانند وشربتی از خشک وی در

طبیخ از چهار

طبیخ از چهار درم تا ده درم بود واز جرم وی کوفته وبیخته تنها از سه درم تا هفت
درم بود وتخم وی اقوی بود از وی در فعل واکر بوزن وی هلیله زرد اضافه کنند شاید
واکر نبر که پرورند ومحرورند قی وغثیان ساکن کند خاصه که سبب ان از اجتماع بلغم
بود ومعا ومعده از اجتماع فضول بحت پاک کند وشریف کوید اکر حنیفتی
وی در اب خوبیانند وسر وریش را بدان بشویند شپش بکشد وزایل کند وجون
باب تازه وی تر هندی بالند وبیاشامند حکه وجرب زایل کند وقوة معده بدهد
وسده جکر بکشاید رازی کوید بدل وی در جرب وحمیات کهن نیم وزن ان سنا
مکی وجهار دانک ان هلیله زرد بود وکویند ملو مضر بود ببرز مصلح وی هلیله زرد
بود **شاه بلوط** قسطل خوانند وان شیرین تر از بلوط بود وقابضتر وخشکی وی
کمتر نیکوتران بود که رسیده تر بود طبیعت ان معتدل بود در کرمی وسردی وخشک بود
در اول وکویند در دوم ودر وی اندک حرارة بود وکویند کرمست در اول وکویند سردست
در دوم غذا بیشتر از حبوب دهد ودر وی جلایی بود وسموم را نافع بود اما بطی الهضم
بود وغذای وی محمود نبود مصلح وی قند بود وکویند بدل وی بلوط بود وکویند
فرنوب **شاه سفرم** حبق کرمانیست ونیکوترین ان سعتری بود که از ان شاهسفرم
کرمانی خوانند وریحان کویند طبیعت وی کرم بود در اول وخشک بود در دوم وکویند
در سوم سردست ومحلل وجون اب سرد بر وی ریزند وببویند بحر وزکام را نافع بود
ودر ورق وی قبضی لطیف بود وسده دماغ بکشاید ودماغ را از بخار سرد منقی
کند وقلاع را بغایة سود دارد وجون با اب سرد بر کشند وببویند خواب اورد
وکویند مصلح وی نیلوفر بود وکویند سودمند بود جهة حرارة سوختکی وصداع
شادنج بپارسی شادنه کویند وبعربی حجر الدم وان انواعست عدسی جاورسی
وهندی نیکوترین ان عدسی بود دیکر جاورسی که از ان خشخاشی خوانند بعد از ان هندی
وعدسی باید که از عدسی بهتر بود وبغایة سرخ بود وزود شکن باشد وان
کوجکتر باشد وکردتر وجون در اب بمالند سرخی وی زایل شود وسفید کردد و
انجه بزرکتر باشد وکردتر سفید شود وصلب بود مانند سنک وان نوع بد بود
واز ان شادنه عمل کویند وشادنه خشخاشی سنکی سرخست ونقطها بر ان وشادنه

سامشرم دوی
هو اسطوخدوسی

کسوانه

ریحان

سندی حجری صلب است یکرنگ وشادنه چون نشسته بود گرمست در اول وخشک
در دوم وانچه شسته بود سرد است در اول درجهٔ دوم وشستن وی چنان بود که
بستانند شادنهٔ خوب وبکوبند وسحق کنند وباآب در کاسهٔ چینی کنند واب از
سروی بریزند در کاسهٔ دیگر وانچه باآب روانه شده باشد نگاه دارند ودیگر بار
باب سحق کنند در کاسهٔ چینی واب بریزند در کاسهٔ دیگر وانچه باآب روانه شده
باشد نگاه دارند ودیگر سحق کنند چندانکه انچه شادنه بود باآب روانه شود و
ریگ بماند بعد ازان ان ابها بنهند تا شادنه دربن ان بنشیند اب از وی بریزند
وشادنه را خشک کنند ودر وی قبضی سخت بود وتجفیفی چون برگوشت زیاده
افشانند بگدازاند وریشها چشم را نافع بود خاصه چون با سفیدهٔ تخم مرغ بود
وجهة خشونة اجفان وورم آن نافع بود وچون باآب انار بیاشامند نفث
دم را نافع بود وچون شافه سازند وبا اقاقیا بیامیزند ودر چشم کنند رنجهاء
چشم وجرب را نافع بود ووی مضر بود بمعده وافتا مصلح وی عصارهٔ زرشک
بود وبدل ان نیم وزن ان روی سوخته وچهار دانگ ان توتیا شابور گوید بدل وی
حجر مقناطیس بود چون بسوزند بدل شادنج بود در عمل **شبرم** نباتیست که در
بستانها روید وکنار جویها وصحراها مولف گوید بشیرازی کاو پنظوک گویند
بدان سبب که اگر گاو ازا بخورد بمیرد وگوسفند هر چند بخورد هیچ مضرة بوی
نرسد وبهترین وی سبک بود که لون ساق وی بسرخی مایل بود وبدترین انواع ان
پارسی بود صاحب جامع گوید گرمست در اول درجهٔ دوم وخشکست در اخر سیوم ووی
از جملهٔ یتوعات بود ولبن وی گرم وخشک بود در چهارم صاحب منهاج گوید لبن وی
قلع دندان میکند بی درد وباید که شبرم اصلاح ناکرده استعمال نکنند واصلاح
وی چنان کنند که بستانند شبرم تازه وشبرم همچنان ناکوفته در اب خیسانند
یکشبانروز وزیاده رها نکنند ودران یکشبانروز دو نوبه شیر را تازه کنند که
مصلح وی بود وبعد ازان در سایه خشک کنند وقدری ناکوفته بیامیزند وبا ادویهٔ
مسهل که ملایم وی بود مانند انیسون ورازیانه وکمون وتربد وهلیله بس کردانی
ادویها مزاجها صالحات در نفع طبایع وابدان خلاف انکه در شبرم است از بهر انکه ملطف

اندو معده وی را زایل کند واگر در معالجهٔ قولنج که سبب ان ریاحی غلیظ بود وبلغم استعمال
کنند وخلط کنند با سقل وسکبینج واشق وسرگین گرگ وحب سازند واگر در معالجهٔ اورام
وسده واب زرد وبلغم وسودا استعمال کنند چون از شیر برون اورند وخشک کنند
در اب کاسنی واب رازیانه واب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند سه شبانروز
بعد ازان خشک کرده قرص سازند با اندکی نمک هندی وصبر وتربد وهلیله ولبن وی
نشاید قطعا که بیاشامند که هیچ نیکی در وی نیست وکشنده بود ومقدار شربتی اصلاح
کرده وی باده وبهاکه گفته شد از دانگی تا دو دانگ بحسب مزاج وصاحب منهاج گوید
شربتی از وی دانگی بود فی الجمله مضر بود بمزاجهاء گرم ومعده مصلح وی سکر وروغن
گاو بود مولف گوید لبن وی بر قوبا طلا کنند البته زایل کند ولبن بجمیع یتوعات
این عمل کند وبدل وی مازریون است **شبث** بپارسی شود گویند بهترین ان
سبز تازه بود که گل وی شکفته باشد سخونة وی میان درجهٔ دوم تا سوم بود اسحق
گوید گرم وخشک بود در دوم ووی منضج اخلاط سرد وسکن اوجاع بود وچون تر
بود حرارهٔ وی کمتر بود ورطوبة در وی بود انضاج وی سختتر بود وچون خشک
بود تحلیل وی زیاده بود وشبث منضج ورمها بود واگر در زیت بپزند ان روغن تحلل
وسکن وجع بود وورمی که نضج نیابد وخواب اورد وچون شبث بسوزانند
گرم وخشک بود در سیوم وخاکستر ان جهة ریشها که حادث شود در سفلی وذکر وبر
ریشهاء کهن افشانند نیکو بود واگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و
مقدار ماخوذ از شبث پنج درم بود بلغم لزج که در معده وسینه وشش بود نافع بود و
عصارهٔ وی درد گوش را نافع بود ورطوبتی که در وی بود خشک گرداند وطبیخ وی
با عسل بلغم وصفرا پاک کند چون سحق کرده با عسل بپزند تا منعقد گردد وبر
بلغم لطوخ کردن شکم اماس برود وطبیخ وی در دبشت وبادها را نافع بود لیکن
مبخر بود ومبخوری را موافق نبود واگر طبیخ وی بخورند وبعد ازان سکنجبین
تازه بیاشامند اگر مخمور بود مفید بود وطبیخ وی جهة درد گرده ومثانه که از سده
بود یا ریاحی غلیظ نافع بود وسنگ مثانه بریزاند وادمان خوردن وی مضعف بود
ومضر بود بمعده وگرده ومثانه مصلح وی لیمو وعسل بود وگویند مصلح وی دارچینی بود

باقرنفل وبدل وی تخم وبت **شب** انواعست واز انواع بلور خوانند واز کوه
فرو چکد وبفسرد همچو یخ وانچه از کوهها ریمن خیزد لون وی سفید بود که بزردی
مایل بود وقابض بود ودروی حموضة بود اما انچه مستعملست در معالجة طبی سه
نوعست مشقق ورطب ومدحرج خشک بود در سوم وکویند کرمی وی در دوم بود وچون
با درد که مسکه بود نافع بود جهة نزف دم از هر موضعی که بود وچون با سرکه وعسل مضمضه
کنند دندانی که متحرک بود محکم کرداند وچون با عسل بیامیزند واستعمال کنند
قلاع را زایل کند واکر با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد وسیلان ماده که از کوش
اید باز دارد وچون با ورق رز بپزند با ماء العسل جرب ریش شده را موافق بود
وچون با اب بیامیزند جهة حکه وبرص اظفار وداخس وشقاق دست وپا که
از سردی بود سود دهد وچون بکچه ازوی با بیجه ونمک بیامیزند ریشهاء بد را سود
دارد خاصه که در اعضا منتشر شده باشد وچون با آب زفت برسر مالند سبوسه
زایل کند وچون با اب فقط ماکند شپش بکشد وسوختکی اتش را سود دهد
وبراورام بلغمی لطوخ کردن نافع بود ودر شیب نعل الیدین کنند بغل ببرد وچون
اندکی ازوی بپشم پاره بفم رحم نهند قبل از مجامعت بغایة نیکو بود وقطع خون
ومنع ابستنی بکند وبچه بیرون اورد وجهة ورم لثه ولهاة واوجاع فروج وانثیین
سود بود رازی کوید چون در اب تیره اندازند صافی کند در اندک زمانی وکویند
چون شب در شب جامخواه کسی نهند که در خواب بانک وفریاد کند دیکر نکند و
خوردن وی مضر بود تا بحدی که بکشد وسرفه سخت پیدا کند وباشد که بسل انجامد
ومداوای او بشیر تازه وقند ومسکه کنند وبدل وی نمک تلخ بود ونمک سیاه بوزن
ان **شحم** نیکوترین پیه ان بود که از حیوان مستکمل کیرند طبیعت ان کرم وتر بود
ومختلف بود بسبب حیوانی که ازو حاصل میشود ورطوبة وی کمتر از سمین بود
از بهر انکه چون بکدازند زودتر ازوی بسته بود وکویند خشکست ونافع بود
جهة خشونة حلق لیکن مرخی ومغثی بود ودفع مضرة وی بلیمو ونمک وزنجبیل و
دارچین کنند **شحم البط** کرمتر از پیه مرغ بود وبغایة لطیف بود چون ازوی موم
روغن سازند وبر روی مالند روی را پاک کند وجلا دهد **شحم الدجاج** کرمی وی کمتر از

شحوم الدم — ابو خطا — شحم الکلیه — شحم التیح

پیه بط بود

پیه بط بود وپیه خروس میانه بود وپیه مرغ خشونة زبان ودرد رحم را نافع بود
شحم الارض صاحب منهاج کوید قطن است وکفته شود صاحب جامع کوید
قراطیس است مولف کوید قراطیس را امعاء الارض کویند وکفته شود **شحم الاسد**
بغایة کرم بود وتشنج را سود دهد وچون لطوخ کنند کان بکریزند **شحم المعز** قابض تری
سحجها بود وشحم تیس تحلیل دروی کم نیست جهة لذاع سعال وریش ان وشحم بز
بقوة تر بود از شحم قنفذ یبرا از بهر انکه زود بسته شود وحقنه کردن بدان سحج معای
را نافع بود وکسی که ذراریح خورده باشد **شحم السمک البحری** تیزی چشم زیاده
کند ونزول اب را با عسل کشیدن سود دارد **شحم الافعی** کرم وتیز بود اکثر اطبا متفق
اند بر انکه منع نزول اب میکند از چشم وکویند منع موی زیاده که در چشم بود
بکند چون بدان بمالند اسحق کوید مقدار دانکی ازوی تا دو دانک زهرها
کزندکانرا سود دارد ومضر بود بدل ودفع مضرة وی بصل الفار کنند **شحم الثعلب**
درد کوش را ساکن کند چون در روغن بکدازند وبه پیه پاره در کوش نهند ودرد
دندانرا سود دهد وکویند چون کدافته بر نقرس نهند زایل کند واکر بر خاری
یا چوبی طلا کنند وبر کوشه خانه رها کنند براغیث بروی جمع شوند **شحم الحنظل**
چون از حنظل بیرون اورند بعد از سه ماه قوة وی ضعیف شود منفعة وی
در حنظل کفته شود **شیر** نوعی ازوی بی پوست بود واز اسلت خوانند پارسی
جو برهنه کویند بهترین بزرک دانه فربه بود طبیعت او سرد وخشک بود در اول و
کویند در دوم وخشکی وی زیاده از باقلا ومقشر بود باندک اما در همه فصلها
مانند وی بود وچون از بیرون استعمال کنند وپخته خورند فاضلتر از باقلا بود
ودروی جلا وتحلیل بود وغلیظتر از غذاء کندم وبر کلف کرم کرده طلا کنند نافع
بود وبر جرب ریش شده با سرکه کرم کرده طلا کردن نافع بود ووی با دانکه
ومفصل اورد واز بهران وبرا یکوشانند وکویند کرم نهند وبا سرکه بر نقرس
کرم طلا کردن سود دهد ومنع سیلان فضول از مفاصل بکند واردجو با
پوست خشخاش واکلیل الملک ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود وچون با
انجیر بپزند تبهاء بلغمی را سود دهد وچون حرصوص کنند وبر اتش کرم کنند و

هر وجعی که از حرارة بود تکمید کنند ساکن کند و بر ورمهاء گرم همین عمل کند و
اروا جو چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهاء گرم نهند نیکو اثر کند و چون
با زانبیج و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهاء صلب نهند نضیج دهد
و چون با زفت تر و موم و بول کودکان که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند و
بر خنازیر نهند نضیج دهد و چون با عصارهٔ سرد بسرشند مانند کاهو و تورک
واب روباه تربک و ضماد کنند بر چشم ورم کرده و ورم گرم ساکن کند و بر
ورمهاء گرم همچو حمره و جمره و فلغمونی و امثال آن و چون با سرکه بسرشند و بر پیشانی
طلا کنند درد سر گرم ساکن کند و تنها یا با ادویه که موافق بود استعمال کنند
قلاع را زایل کند **شعر** جالینوس گوید موی را اگر بسوزانند در قوة مانند پشم
سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سوم اگر موی آدمی تر کنند بسرکه و بر گزندگی
سگ نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند خناق رحم و سیلان ازا
سود دارد و موی سوخته چون سحق کرده بسرکه بسرشند و بشراب نهند زایل کند
و چون سحق کرده با عسل بسرشند و بر قلاع که ظاهر شود در دهان اطفال بمالند
بغایة نافع بود و چون سحق کرده باشند بر جراحتها که در سر پدید آشود بدان
افشانند نافع بود خاصه با زیت و اگر سحق کرده با عسل بر جراحات بمالند
زایل کند و بصلاح آورد و چون سحق کرده با مرداسنگ سوده بر چشمی که جرب
داشته باشند طلا کنند صعوبة حکه برطرف کند و چون با روغن گل بیامیزند و
در گوش چکانند درد گوش ساکن ابن زهر گوید اگر بیاویزند موی طفل پیش
از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب گزیده باشد نافع
بود و اگر موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد گرداند و آب مقطر وی چون بر داء
الثعلب بمالند موی برآید صفت سوختن وی چنان بود که دیگی نو پر کنند از
موی و طبق بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود و بس بر سر آتش نهند تا بسوزد
شعیر مرغیت که وی را ایام گویند و بپارسی توتیار بهترین او کوهی بود
طبیعت او گرم و خشک بود و خشکی وی بقوة بود مفلوج را سود دارد و بیخوابی آورد
مصلح وی سرکه و گشنیز بود و نشاید که یکسال گذشته باشد بخورند که بغایة مضر

بود اولی

کلنجک جیهکی

بود اولی آن بود که بعد از گشتن یک روز رها کنند و بعد از آن بخورند رازی
گوید پیر از او ناقه‌ها را نیکو بود و ارسطو گوید ناصیة قوی دارد در قوة ماسکه
و در این باب از کبک غالبتر بود ابن زهر گوید گوشت وی حفظ را نیکو بود
و ذهن تیز کند و قوة حواس بدهد **شقایق النعمان** آنرا شقر خوانند و بیونانی
ارامونی بری بود و بستانی بود و گل وی بزرگ بود بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر
است از شقایق که آنرا آذرگون خوانند و گفته شد طبیعت هر دو نوع گرم و خشک
بود در دوم و گویند گرم است در اول محلل و منضج بود و جلاء در وی هست
و اگر گل شقایق با پوست جوز تر بیامیزند موی را بغایة سیاه کند و خضابی
نیکو بود و اگر در شیشه و در شب و بالای آن یکمثقال روی سوخته نهند و در
سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت موی را خضاب
کنند تنها و عصارهٔ وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از کودکان و چون
بکحلها مرکب کنند یا وی تنها بکنند قوة چشم بدهد شریف گوید چون آب
وی در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول آب بکند در ابتدا و تیزی
زیاده کند و قوة چشم بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان تر
در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم دو هفته و موی را بدان خضاب کنند
سیاه کند ابن رضوان گوید تخم وی چند روز هر روز متواتر یک درم باب
سرد بیاشامند از برص شفا یابد دیسقوریدوس گوید چون همچنانک
بکوبند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند
قلع بلغم بکند و چون بپزند بشراب و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل کند و
نافع بود جهة نشر جرب ریش شده و قوبا **شقاقل** اشقاقلات
و شقاقل نیز گویند و گفته شد منصوری گوید مربای وی قوی گرم بود و مسخن
معده و جگر بود و منی زیاده کند ابن وافد گوید گرم و تر بود در اول رطوبة از
حرارة بیشتر بود مهیج باه بود و نعوظ تمام بدهد و حیض فرود آورد و
مقوی اعضاء باه بود و در ابتدا استسقا نافع بود و گویند مقوی صلب بود و
منی بیفزاید و لذة زیاد کند و اختناق رحم و گزندگی سگ دیوانه و سباع که زهر

ایشان سرد بود نافعست و مقدار ما خوذ از وی دو درم بود شیخ الرئیس گوید ظن
من آنست که سخونه وی لطیف بود و ترطیب وی قوة در روح زیاده کند رازی
گوید بدل آن بوزن آن بوزیدان بود و گویند بدل آن دارچینی و تخم گزر بود و
بسیار خوردن مضر بود بهمنش مصلح وی بسیاوشان بانبات بود **شقوردیون**
اشقردیون خوانند و آن اسقوردیون است و گفته شد و آن بری بود و حافظ
الاجساد و حافظ الموتی خوانند و بغایت گرم بود و بول براند و چون تر بود بکوبند
و چون خشک بود بپزند بشراب و بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه کشنده را
نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و چون مقدار دو درم با ماء العسل
بیاشامند جهة قرحه امعا و عسر البول و لذع معده نافع بود و چون زن بخورد بر گرد
حیض براند و چون با حرف و عسل و راتینج بیامیزند و لعوق کنند سرفه مزمن را نافع
بود و چون با سرکه بیامیزند و بر موضع نقرس در دزایل کند **شکاعی** صاحب
منهاج گوید حشیشی است مانند بادآورد در قوة نیکوترین آن سبزی بود و گویند
زرد طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و گویند گرمست در اول و خشک در سوم محلل
لطیف بود و چون در شیب جامه خواب کودکان نهند سودمند بود جهة آب رفتن
کودکان از دهن و جهة فالج سعوط کردن و طلا کردن و با شراب آشامیدن نافع
بود و مقدار مستعمل دو درم بود جالینوس گوید سودمند بود جهة حره صفرا و
بلغم و سودا و مقوی بدن و معده بود و امعا را از فضلهای بد پاک کند و جذام را نافع
بود فولس گوید جذام و بهق و برص را نافع بود و چون با افسنتین رومی بیاشامند
سمین بود و گویند مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر بود بشش مصلح
وی صمغ عربی شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهة تبهای کهن خاصه صبیان را مولف
گوید جهة تب ربع و سرسام بجلاب خوردن نافع بود **شک** تراب الهالک گویند
اهل عراق و اهل مغرب رهج الفار خوانند و بپارسی سم الفار و بشیرازی مرگ موش
کانی صاحب منهاج گوید دو نوع است و گویند دود نقره و در خراسان در معدن
نقره حاصل میشود مولف گوید آنچه محقق است از طرف دریا آورند از کالیکوت
و گویند وی کانی است و اکسیریان وی را زرنیخ سفید گویند و وی سم قاتل بود معالجه

کسی که وی

کسی که وی خورده باشد مانند معالجه کسی بود که زیبق مصعد خورده باشد
کنند و مشکل خلاص یابند از بهر آنکه بغایت مهلک است و اگر در میان خمیر کنند
یا در چیزی دیگر و در میان خانه بنهند تا موش بخورد هر موش که بخورد بمیرد و
هر موشی که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد **شلجم** آن لغت است بپارسی
شلغم گویند بری بود و بستانی بود طبیعت آن گرم و تر است غذا بسیار دهد مولف
گوید مولد منی بود و سینه را نرم کند و باه برانگیزد و بول براند و مسهل نبود و چون
بسرکه بود اشتهای طعام بیاورد خاصه که خردل مسحوق در آن پاشیده باشند
و آب وی قصر را نافع بود و آن زحمتی بود که بشیرازی رطوبة خوانند و گر خشک
شکم از و حاصل شود بنادوق گوید در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود
چون بخورند احساس تلخی در خود یابند بعد از آن جوارش تناول کنند مفید
بود **شمع** بپارسی موم خوانند نیکوترین وی اسرخ رنگ بود خوشبوی که بوی
عسلها از وی آید و بی خلط بود طبیعت او معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و مادهٔ
ورمها را سود و گرم بود و در وی نضجی اندک بود و ملین اعصاب بود و خشکریشها
و خشونت سینه را نافع بود و منع شیر بستن در پستان زنان بکند چون ده حب هر
یک بمقدار جاورسی از وی بیاشامند یا همین مقدار در حساها از جاورس یا برنج کنند
و بخورند قرحهٔ امعا را نافع بود و جذب سموم بکند و بر جراحتها که از پیکان زهر
دار بود نیکو بود طلا کردن شریف گوید چون با روغن سوسن یا زیبق بر روی
طلا کنند لون را صافی کند و منضج دملها بود و استنشاق رایحهٔ وی در زمان وبا
نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف کند **شنبلیله** صاحب جامع از
قول تمیمی گوید شنبلیله فقاح سورنجانست و صاحب منهاج گوید ورق سورنجان
و قول اصح است که آن فقاح سورنجانست و نیکوترین آن سفید تازه بود طبیعت
آن گرم و خشک بود و بوییدن آن صداع سودا و سوداوی و بادهای غلیظ که در
دماغ بود دفع کند و سده دماغ بگشاید و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب
بجدی نرفته باشد بهار نارنج بشکفد بقدر بویکی تیز داشته باشد **شنج**
نوعی از حلزون است بپارسی کبک گویند و بشیرازی قصیک و آن کوچک بود و بزرگ

شمیرا
مو اذان الفار

شنک
هو اذناب الخیل

صاحب جامع گوید سبز و بزرگ و پیچپیچ بود و لون ظاهران زرد بود و باطن ان سفید
عطاران شیراز ازا توتیای اکبر گویند و ان ودع است در دوا و کفه شود بهترین
شیخ تازه سفید املس بود و چون بسوزانند در داروهای چشم استعمال کنند
صفت سوختن وی چنان بود که شیخ را در گل گیرند گلی که سرگین با وی سرشته باشد
و در تنوری نهند که اتش تافته بود تا بسوزد و علامت سوختن وی ان بود که سفید
گشته باشد اگر سفید نشده بود دیگر در گل گیرند و در اتش برند یا در کوزه گواری
کنند و در گل گیرند و در اتش برند تا تمام سوخته شود و سفید گردد بعد از ان
باب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر بار سحق کنند و استعمال نمایند
طبیعت ان سرد و خشک بود و گویند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از
چشم بکند و اب رفتن باز دارد و جلا زیاده بدهد و اگر ناسوخته در چشم کنند
جلا زیاده تر بدهد و اگر بعد از سوختن غسل کرده بود نشف بی لذع بکند و سنون
کردن دندان را جلا بدهد و سکن وجعهای گرم بود مقدار نیم درم و مضر بود بشش
مصلحان عسل بود و بدل ان ودع **شونیز** حبة السودا گویند بپارسی سونیز خوانند
نیکوترین ان فربه بود طبیعت ان گرم و خشک بود در سوم قطع بلغم بکند و جلا بدهد و
محلل ریاح و نفخ بود و جهت ورمهای بلغمی کهنه شده و ورمهای صلب چون بکوبند
با کبر کودکان که بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند بگدازاند و چون بسرکه
و حبوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و چون کوفته با
تر کنند و بر ناف طلا کنند حب القرع بیرون آورد و اگر با آب در پیمانه ترکی بسرشند
و طلا کنند بجمیع گرمهای شکم بیرون آورد و چون سحق کنند بریان کرده و در خرقه
بند شود و دایم ببویند زکام باز دارد و اگر با قدری روغن حبة الخضرا سحق کرده
بیامیزند و سه قطره در گوش چکانند نافع بود درد دندان را و سده که در گوش بود
و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت خیسانند و از ان زیت سه قطره در بینی
چکانند زکامی را که عطسه بسیار اید نافع بود و اگر بسوزند و با روغن حنا که
سوم در ان گداخته باشند بیامیزند و بر سر کل طلا کنند موی برویاند و روغن وی
چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و اگر با سرکه بر بهق و برص طلا کنند نافع بود

شونیز
موایل

شوک الجمال
مو اشتر خار

واگر باعسل

و اگر با عسل و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با روغن
گاو و عسل بسرشند نافع بود جهت درد رحم و درد گرده و درد نفاس را نافع بود
و در زمان امساک خون نفاس بکند و درد ان ساکن کند و چون سحق کنند با بول
و بر ریشهای سر طلا کنند و بدان ادمان کنند ریش پاک کند و موی برویاند
و قطع ثالیل و بهق و برص و جرب ریش شده بکند و بر پیشانی طلا کردن درد
سر را سود دهد اگر از سردی بود و سده مصفاة بگشاید و چون یک شب در
سرکه خیسانند و بامداد سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه
را نافع بود و چون بخورند حیض براند و بچه مرده و زهر و مشیمه بیرون آورد
شریف گوید چون هفت دانه از وی بشیر زنان خیسانند و سعوط کنند در بینی
کسی که یرقان داشته باشد و چشمانش زرد شده باشد بغایت نافع بود و
گویند مضر بود بگرده مصلح وی کثیرا بود و بدل او صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن
وی کشنده بود و نوعی از وی هست که خناق و غشیان آورد و علامت ان بود که قی
کنند و شیر بیاشامند و مداوای کسی کنند که کندش خورده باشد **شوکران**
حفطوط گویند و بیونانی قربیون و مسقولون و باریقون نیز گویند و ان طعامت
و تخم بیخ رومی هم گویند دیسقوریدوس گوید ساق ان مانند ساق رازیانه بود و
ورق ان مانند ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود
اما سفیدتر بود روفس گوید ورق ان مانند ورق یبروح زرد بود و بیخ ان
باریک بود و تخم ان مانند نانخواه بود بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد مولف
گوید ان بیخ کوهی است بپارسی دورسی گویند بهترین ان یزدی بود که از ولایت
یزد از تفت خیزد و انرا دورسی تفتی خوانند و تخم ان شوکران بود طبیعت ان سرد
و خشک در سوم و تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره وی بگیرند پیش از انکه
تخم وی خشک شود و در افتاب نهند تا منعقد شود بسیار منفعت دهد در
اطلیه و در شیافها جهت درد چشم استعمال کردن نافع بود و چون طلا کنند بر حمره
و نمله نافع بود و اگر نبات وی همچنان با ورق وی بکوبند و بر انثیین ضماد کنند
سستی در وی پیدا شود و چون بر پستان دختران بکر ضماد کنند رها نکند که

بزرگ شود و اگر بر پستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بزرها را بر
موضعی که موی بود طلا کنند منع موی رستن بکند و اگر بر خصیهٔ کودکان ضماد
کنند رها نکنند که بزرگ شود و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی
زایل شود و چشم تاریک شود تا حدی که هیچ نه بیند و فواق آورد و اعضای وی
سرد شود و آخر کار تشنج آورد و خناق از تنگی در قصبهٔ شش و حنجره پیدا کند
بسبب ریاح و مضرت وی بیشتر بدل رسد تا حدی که بکشد و مداوای وی قی کنند
بعد از آن بشراب صرف و فلفل پس بشربت با افسنتین و فلفل و جندبیدستر و
سداب و قردمانا و میعه و تخم انجره با شراب و ورق ریحان و انجدان و حلتیت با روغن
و مداوا بفرفیون نیز کنند و اگر از تخم وی اندکی کنند بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن
آن بزر البنج **شیطرج** عضاب گویند و بیونانی لیبدیون و آن انواعست بهتر آن
هندی بود یا بحری مولف گوید چندانک امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که
در لحظه آبله میزند در اطلیه و هندی آبله نمیزند پس محقق شد که جده وی زیاده از
هندیست و این نو نیکوترست بدو وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود فی
الجمله طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم جالینوس گوید گرم بود در چهارم شیخ
الرئیس گوید بر بهق سفید و برص و جرب با سرکه طلا کردن نافع بود و چون بیاشامند
درد مفاصل را نافع بود و بر سپرز طلا کردن بگدازاند و ورق وی چون نیک بکوبند
و با بیخ واسی بر عرق النسا ضماد کنند و دانگی و نیم ساعت رها کنند نافع بود و بر سپرز
نهادن و بر جرب ریش شده مالیدن نافع بود و چون از خود بیاویزند بیخ آن زایل
درد دندان ساکن کند مولف گوید از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان کند
شیطرج را در کف دست مخالف نهد و برشیب روی نهد درد دندان ساکن کند و
مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بشش مصطکی مصلح وی بود و
بدل وی فوه و گویند بدل وی بیخ کبر است **شیح** بپارسی درمنه گویند بهترین آن ارمنی
بود از ادرمنه ترکی گویند و شیح جبلی را افیلون خوانند و طعم وی تلخ بود طبیعت آن
گرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم محلل ریاح و مقطع بود و در وی قبضی بود و دون
قبض افسنتین چون بسوزانند و خاکستران با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند

شبیهٔ العجوز
هوا شنه

ترکیبچه بوشن در لو
اتاشیخ ترکی
خوسانید رصح

نافع بود

نافع بود و منع اکله بکند و عسر النفس و کرمها و حب القرع را نافع بود و بول و حیض
براند و گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها را نافع بود مقدار دو مثقال و وی مضر بود
باعصاب و مصدع بود و صداع را از زیان دارد مصلح وی ترس بود و گویند
شراب ریباس یا شراب اترج و بدل آن در قاتلات دود برنگ کابلی بود **شیلم**
زوان است بهترین وی آن بود که بادکن و فربه بود طبیعت او گرم بود در سوم و گویند در
اول و گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و جلا بدهد و با گوگرد بر بهق طلا کردن
نافع بود و محلل ورم و خنازیر بود با بزرکتان و سرگین کبوتر و با گندم بر قوبا
و ریشها دور کردن نافع بود و بخور کردن بدان ابستنی را یاری دهد خاصه چون
با سویق و مر و زعفران و کندر بود و چون بکوبند و ببرشتند و بر عضوی نهند
که سل یا فاری بود بیرون آورد و وی سکر و سدر بود و بشیرازی سلیکی خوانند
اگر در میان گندم بود آن نان بغایت سدر و سکر آورد و بدل آن هند قوقی بود و
اگر در میان شراب خویسانند و بیاشامند بغایت منوم بود مستی و خواب گران
آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود و چون بر صدغین
مالند خواب معتدل آورده بدل آن قواست **شیرزج** دهن الحل است بپارسی
روغن کنجد گویند و شیره گویند طبیعت او گرم و تر بود و سودمند بود جهت شقاق و
خشونت سودای طلا کردن و خوردن و چون با سورد بپزند موی را نگاه دارد و قوی
دهد و خوردن وی با آب میویز حکهٔ موی و بلغمی را زایل کند و ضیق النفس را
نافع بود و معتدل طبیعت بود و سموم را نافع بود و جهت خشونت سودای خوردن
و طلا کردن نافع بود و حلق و سینه را سود دهد و در وی غلظی بود و معده را بد بود و مرخی
وی بود مصلح وی آن بود که بریان کنند **شیراملج** آملج چون در شیر خویسانند اندا
شیر املج گویند و قبض وی کمتر از املج بود و نیکوترین آن بود که چند روز در شیر
خویسانند طبیعت آن سرد و خشک بود در سوم و گویند گرم و تر بود بلغم لزج را پاک
کند و قوت شهوت بدهد و قطع قی بکند و آب رفتن از دهان باز دارد و حرارة خون
بنشاند و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی شیر
تازه و عسل بود **شیرخشک** بپارسی شیرخشت گویند طبیعت آن گرم بود باعتدال و فعل

وی قوی بود از ترنجبین و مانند وی بهترین وی آن بود که شفاف بود مانند صمغ

باب الصاد صابون

گرم و خشک بود در چهارم
و مفتح اعضا بود و قولنج بگشاید و مسهل غلط خام بود چون شافه از وی بجود بر گیرند
و رمها را نضج دهد شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند و خراز و قوبا را بدان
بمالند زایل کند و اگر با سپیداج نمک بیامیزند و در حمام بمالند جرب و حکه ریش
شده را نافع بود و اگر با سپیداج حنا بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد زانو ساکن کند
و اگر بر نمش طلا کنند زود ببرد و چون بجوشانند با روغن گل و بر ریش سر کودکان
طلا کنند بیابی چند نوبت خشک گرداند و زایل کند و چون دو درم از وی با دو درم
سلنقون که آن زنجفر محرق است و سپیداج نوره آب دیده بر ریش خضاب
کنند در حمام بعد از آنکه شسته باشند و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کند
و تغییری تمام پیدا کند شریف گوید بغایت مجربست و اگر سر بدان بشویند در حمام شپش
را بکشد و سر از سبوسه پاک کند و بهق و نمش زایل کند و چون بر اورام بلغمی
دشوار نضج نهند تنها یا با ادویه که موافق بود نضج دهد و بگدازاند و چون
بسرشند با ادویه که گشاینده اورام بود مانند حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء
الحمار فعل وی قوی کند و چون سر بدان بشویند موی را جعد کند و بر سر
جراحتها طلا کردن بگشاید و اگر بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن نوره بود
مداوای او بقی و آب گرم کنند و روغن کنجد و بعد از آن آب گوشت از مرغ بروغن
بادام **صبر** سه نوعست اسقوطری و عربی و سمجانی بهترین وی سقوطری بود
سقوطره جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن
جزیره بیدینان اند و ساحران محکم اند و اصل ایشان از یونان اند اسکندر
ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد بجهت ساحری و ساختن صبر و زنان
ایشان اغلب ساحره اند تا بحدی که اگر با کسی خصمی داشته باشند اگر آن شخص
حاضر نبود شکل وی در ضمیر خود دارند و قدحی پر آب پیش خود بنهند و
آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا شود بعد از آن آن
قدح پر از جگر و دل و شش گردد و آن شخص در حال بمیرد و چون شکم بشکافند

جگر بند در درون شکم وی نبود و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن
مانند لون جگر بود و بوی وی مانند مر بود و براق نزدیک بصمغ عربی و چون
در دست بمالند زود در دست خرد شود و مانند زعفران بود و از وی بوی
روغن گوسفند آید و قطعاً سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عرقی خوانند
و یمنی گویند و وی میانه بود و سمجانی بد بود و انرا صبر بردی گویند طبیعت صبر گرم
و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند در سوم جالینوس گوید خشکی وی
در سیم بود و گرمی در اول جهت معده از همه دواها سودمندتر بود و ریشها که
مشکل به شود خاصه در ذکر و دبر چون با سبیدا زند و طلا کنند نافع بود و ورمها
که در دهان و بینی و چشمها بود ضماد کردن نافع بود فی الجمله خواص وی آنست که
منع ماده بکند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و مسخن معده و دماغ بود و
بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و
سده جگر بگشاید با وجود آنکه مضر بود بجگر و رایش چشم و جرب آن و درد و
سوزش آن زایل کند و رطوبت آن خشک کند و جهت ابتدای نزول آب و سوء
معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک کند و اعصاب
و عروق را از آن و ساخی پاک کند و ذهن صافی کند و نشاید که صبر در سرما و سرد و
کسان گرم استعمال کنند مگر در زمان معتدل که اگر در زمان سرما استعمال کنند
مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آورد از بهر آنکه سر فم عروق پر اموی
مقعد بود بس افواه آن بگشاید و خون روانه گردد و صبر عربی کرب و مغص
آورد و قوة وی در طبقات معده بکند و دیر باقی ماند و سقوطری چنان بود
که چون بیاشامند بخار لطیف از وی متصاعد شود از وی جزوی لطیف به
عصب اجوف رسد و از فضول پاک کند و روشنی چشم زیاده کند بدین سبب
بود که صبر در ایارجات و حبها میکنند و صبر چون نشسته باشند زیاده
اسهال کند و چون مغسول کنند قوة دوایی نقصان کند و از قوة دوایی
بیرون رود و صفت شستن وی چنان بود که بگیرند صبر سقوطره یک رطل و
سحق کنند و بمنخل صفیق بیزند بعد از آن افسنتین ربع رطل و از آذریونها

ایاره مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون
از هر یک سه درم و این داروها در ده رطل آب شیرین بپزند تا بنیمه آید و فرو
گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آن
آب بران میریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از صبر صافی شود و دیگر
بار در هاون کنند و دوم بار بشویند و در ظرفی کنند تا آن زمان که هیچ باقی
نماند الا مانند خاک گردد بعد از آن آب بروی ریزند و صبر باقی ماند بی
سه درم زعفران با وی بیامیزند و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند
و مقدار شربتی از وی ما بین یکدرم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه
گردد و شسته وی زودتر از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود
و شربتی از ناشسته از مفرد ما بین نیم درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل بلغم و صفرا
بود و اگر با ادویه بود شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تعدیل
آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد مصلح وی مصطکی بود و ورق گل سرخ
و مقل و گویند شربتی از وی از یکمثقال تا دو مثقال بود و نوع سیمانی
سیاه بد بود و صبر تنها استعمال کردن بغایة مضر بود بمقعد از جهة
آنکه خشکی وی در درجه سوم است و مقعد عصبانیست و مزاج وی سرد و
خشک بود چون بران بسبب بکند زود شکافد و خشکی مضر بود و بوصب
شریف گوید چون با آب کنند تا سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بواسیر که از
مقعد رسته باشد بیندازد و گویند نیکوترین معالجه این زحمت بود و
باید که چون بیندازند روغن گل که در ظرف اسربی یا قلعی حل کرده باشند
بمالند از بان آن و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده بوزن آن
افسنتین و گویند بوزن آن حضض و افسنتین و اگر در آب لسان الحمل
حل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر حمره
و شری طلا کنند نافع بود **صدف** بهترین آن سفید باشد که در آب
شیرین بود طبیعت آن خشک بود و صدف فروفس و صدف فرفورا ناسوخته
نشاید که استعمال کنند از بهر آنک بغایة صلب بود و چون بسوزانند قوة وی

بغایة تجفیف بود اولی آن بود که بغایة سحق کنند و این باب عام است هر چیزی
که چون بروی حجری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهة جراحتها خبیث
از بهر آنکه تجفیف بود بغیر لذع و چون با سرکه و عسل با شراب خورند نافع جهة
جراحتهاء متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند بدن
را خشک کند بقوة و صدف جذب سلی عظام بکند و تسکین وجع معده بود
و چون بر سپرز ضماد کنند و رها کنند تا خود رها کند بغایة نافع بود و چون زن
بخود بر گیرد حیض براند و گوشت وی سود مند بود جهة گزندگی سگ دیوانه و
عرق صدف کوچک شکم براند و برای بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و مشیمه
بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل و جلاء دندان و در کحلها چشم استعمال
کنند و ریش چشم را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی مثقالی بود و از آب وی سه
درم و صدف سوخته بهق را زایل کند و خوردن وی مضر بود بمثانه مصلح وی
عسل بود و بدل وی ودع **صعتر** بشیرازی اوشه گویند و بیونانی اوریغانس
و آن دو نوعست دراز ورق و گرد ورق و بری را ندغ گویند و در قوه مانند حاشا
بود و دراز ورق اقوی بود از گرد ورق و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و
طبیعت آن گرم و خشکست در سوم ملطف و محلل بود و درد ورکین و درد دندان
که از سردی و باد بود چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران سود دهد و چون با میفختج بیاشامند دفع مضرة شوکران
و افیون بکند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرة جبسین بکند و با
خیارزه گوشتکی عضله را نیکو بود و سعال و جگر را نافع بود و چون بپزند و
آب آن بیاشامند کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و اشتها طعام پیدا کند و
و بادها را تحلیل دهد و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبة حادث شود زایل کند
و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را نافع بود و چون قصب
وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق کند و قاطع وی مسهل
مره سودا بود و شربتی یکمثقال بود با نمک هندی و سرکه و صعتر قولنج و درد رحم
و مثانه را نافع بود چون با عسل و شکر بپرورند و هر شب یکمثقال بخورند و بران

خسپند و جهة دفع نزول آب بغایة مفید بود و ذهن را تیز کند و بر گزندگی عقرب
ضماد کردن نافع بود و نوعی از صعتر بستانی است که آنرا می کارند و آن ضعیفتر
از بری بود در قوة و فعل و اگر با انجیر خشک خورند عرق برانگیزد و لون را نیکو کند
و اگر با سویق بر ورمهای بلغمی ضماد کنند بگداناند و خوردن وی هضم طعام بکند
و معده و امعا را از بلغم غلیظ پاک کند و غذاء غلیظ لطیف سازد و سردی معده و
جگر را سود دهد و سدها بگشاید و صعتر مضر بود با ریه مصلح وی سکر بود صمغ
و غیث که کنجشک بوی صید کنند و بپارسی باشه خوانند و بربری ابو عماره گویند
گوشت وی گرم و خشک بود چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و سه درم از وی
بنهار بیاشامند سه روز سرفه سرد و ربو را نافع بود و زهره وی جهة ابتداء
نزول آب چون در چشم کشند نافع بود و قوقع بادره بدهد و سرگین وی چون بر
کلف مالند زایل کند صموغ جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن
بعضی از بعضی فاضلتر بود صمغ عربی بهترین صمغها بود نیکوترین آن بود که
صافی بود و حبوب اندکی داشته بود و شفاف و سفید بود و چون با آب نهند زود
حل شود طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و در وی
قبضی بود و جفافی باعتدال سرفه گرم را نافع بود و آواز صافی کند و قوة معده
بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و حدة ادویه بشکند و مضرت بسفل مصلح وی
کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس و گویند مصلحان شراب صندل و گلابست
صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که سفید بود و از درخت جوان گیرند طبیعة
وی مایل بسردی بود و گویند گرم و ترست صمغ بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب دق
را نافع بود و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و مسخن بود و چون بیاشامند
نفث دم را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و بر قوبا که بظاهر پوست پیدا گردد بمالند
زایل کند و چون با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سرفه کهن را بغایة نافع بود و سنگ
گرده بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز مصلح وی قند و خشخاش بود و بدل
آن صمغ عربی و کتیرا صمغ الاجاص بهترین صمغ الوان بود که از درخت کهن گیرند
و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود درد شش و سینه را نافع بود و چون با

صمغ طراثیث
هو و شق

شراب بیاشامند

شراب بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوبا
کودکان بمالند زایل کند و جراحتها باصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنائی
بیفزاید و چون در سرکه حل کنند و بر بثرها خرازه و شری و حصف زایل کند اسحق
گوید مضر بود بسپرز مصلح وی قند بود صمغ السداب نیکوترین آن بود که
صافی بود گرمست در سوم و خشکست در دوم بادها را بشکند و ورمها صلب را
بگداناند و ریش چشم را نافع بود چون بیان فشانند و خنازیر که در حلق و
شیب بغل بود بگدازاند چون مقدار دانگی سعوط کنند و بدل آن ده وزن آن
حلتیت است صندل سفید نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ طبیعت آن
سرد بود در سوم و خشک بود در دوم صاحب منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و
خشک بود در سوم در درد سر و خفقانی که عارض شود از تبهاء حادة مره سوداء و صفرا
و جگر گرم و محروری مزاج بغایة نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب
صلایه کنند و اندکی کافور بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارة بود
ساکن کند و چون در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون با آب
عنب الثعلب یا باب حی العالم یا باب طحلب بسرشند و بر نقرس گرم بسته طلا
کنند سود دهد و مفرح و مقوی قلب بود و چون بحکوک کنند اندکی حرارة در وی
پیدا شود و مضر بود باه و از مصلح وی بلاب نبات است و بدل آن اشنه صندل سرخ
سرد و خشکست در دوم و گویند سود و ترست از سفید و گویند سفید سردترست
از سرخ لیکن سرخ خشکترست از سفید و محلل ورم گرم بود و منع ماده
بکند و بر حمره طلا کردن نافع بود شریف گوید چون سحق کرده با روغن زنبق بیامیزند
و بر اعضا مالند تب و درد زایل کند و هم گوید صندل سرخ سردتر از صندلها
بود و بدل آن فوفل است صنوبر بشیرازی کاج خوانند صفت حب آن در جای گفته شد
در پوست بیخ صنوبر وی قبضی و قوتی تمام بود و بیخ را نافع بود چون بر وی ضماد کنند
و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر در ور کنند بسوختگی آتش و آب گرم نافع بود
و وی معتدل بود در حرارة و گویند گرمست در دوم و خشکست در سوم و گویند در
اول و ورق آن تر تر از لحاء آن بود و جراحتها را زایل گرداند و غرغره بطبیخ قشر وی کردن

صمغ الکبر

بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی سودمند بود جهت کسی که در مژهٔ وی استرخا
بود و هر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بیاشامند درد جگر و
ریش شش را نافع بود و گرمی تیز هست در درخت صنوبر بقوة قدا بیج بود و
قشور و ورق صنوبر چون زنان در شب فود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد
و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم درد ساکن کند و جراحتی که نو
از آن رها نبود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر بیخ دندان نهند درد ساکن کند و
چون با آب یا ماء العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود جهت کسی که در جگر
وی علتی بود و همچنین پوست و ورق وی چون بیاشامند همین عمل کند و چون
حبوب وی بشکنند و پاره پاره کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در دهان نگه دارند
درد دندان را زایل کند و اگر بسوزانند و دخان وی در دارو بجای قسم کنند مژهٔ چشم
را نیکو کند و نگذارد که موی مژه بریزد شریف گوید ثمر صنوبر کبار که آن چلغوزه است
چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از افلاج خلاص یابند
و حبوب وی چون بپزند با آب و اعضا کسی که زحمت گشنه باشد بدان بشویند نافع
بود و بدل آن زفت است **صوف** بپارسی پشم گویند طبع آن گرم و خشک و پشم
سوخته خشک بود در سوم مجفف بود صفت سوختن وی مانند ابریشم بود بگیرند
دیگی آهنی یا کوزه‌ای اگر کوزه‌ای بود نیکوتر بود پشم را بشویند و بتابه کنند و بر دیگ
نهند و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ باشد تا آن زمان که سوخته گردد
و وی ریشها را نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته که
چرکناک بود چون با زیت و سرکه تر کنند یا با شراب ضماد کنند بر جراحتها و جرکن در
ابتدا آن موافق بود و بر جایی که ضربی زده باشند یا استخوانی شکسته بود و با
سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود چون بدان ضماد
کنند شریف گوید خرقهٔ صوف چون بر گردن روغن کاه بندند خشکی بر وی کار نکند
و چون پشم زده بیاکنند میان انگشتان دست و پای که ریش کرده باشد شقاق
زایل کند باید که یکشبانروز رها کنند پس بیرون آورند و دیگر بار مکرر کنند
تا درد زایل گردد رازی گوید چون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسفند گرگ

خورده باشد

ستر تلان

خورده باشد حکه در بدن آن کس پیدا شود **باب الضاد ضبع**
عرجا حیوانیست مانند سگ چون براه رود لنگ نماید از بهر آن ضبع عرجا نام
کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت و
چون آدمی در دست وی حنظل بود کفتار از وی بگریزد و چون یک دندان
وی با خود دارند و بسگ گذار کنند سگ بانگ نزند و چون زهرهٔ وی بگیرند از ند
با همسنگ آن روغن اقحوان و در ظرف سیمین کنند و سه روز رها کنند بعد از آن
طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سفیدی زایل کند و
دانه ببرد و هر چند که این دانه کهن شود نیکوتر گردد و چون زهرهٔ وی تنها در
چشم کشند تیزی زیاده کند و در طبیخ وی که با شبت و نخود پخته باشند نشستن
درد مفاصل و نقرس را نافع بود و بادهای غلیظ ببرد و چون پوست وی بر شکم
زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر از جلد وی گیلی سازند و بدان گیل تخم
جهت زرع کردن بپیمایند آن زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر آن پوست در
قدحی گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه او را گزیده باشد
بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد و گویند پوست پیرامون فاحرهٔ وی چون
بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث در دبر خود بمالد ابنه از وی زایل گردد
و اگر از ضبعهٔ ماده بگیرند همان پوست پیرامون فاحره و بکوبند و سحق کنند بزیت
و طلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود و این
از خواص است و در خواص حیوانات آمده که وی سالی نر بود و سالی ماده و سبب
آنست که در شیب ذنب وی فرجی باشد که باندام نرین و ماده رسیده باشد و
بشکافته گردد و وی نیز موافق خرگوشی بود و مخالف همه حیوانات و از جملهٔ
خواص وی آنست که سگ بر بالای ایستاده باشد در مهتاب و سایهٔ سگ بر زمین
افتاده بود کفتار در شیب سایهٔ سگ رود چنانچه سایه در سایه مستغرق بود سگ
خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهرهٔ وی در چشم کشند
که موی زیاده داشته باشد وقتی که برکنند کحل کنند دیگر نروید **ضرب** صاحب
منهاج گوید عسل است و گویند حیوانیست بلغه هروان و برانشیم خوانند و بلفظی

بویک گیرن

دیگر دلدل وان نوعی از قنفذ بزرگست وخار بسیار دراز دارد مانند تیر می اندازد
وچون خواهد که بیندازد گرد شود وچون راست شود تیر بیندازد وگاه باشد که
سه چهار بیندازد واگر بر عضو ادمی زند مجروح کند گوشت وی گرم وخشک بود و
وی مقدار سنگ کوچک بود گوشت وی جهة نقرس نافع بود چون بخورند وهمچنین
خون وی بر قدمین ضماد کردن نقرس زایل کند وکلف را جلا دهد **ضرع** بهترین
بستان آن بود که از حیوانی که گوشت وی نیکو بود ودر وی شیر بسیار بود طبیعت
آن سرد وخشک بود اما اولی آن بود که برشته بخورند تا زود از معده بگذرد شریف
گوید زن شیردار که شیر وی اندک بود چون بخورد شیر وی اندکی زیاده شود
ضفدع پارسی غوک خوانند وبشیرازی بک وبیونانی بطرخوا گوشت وی انجه نهری
بود چون با زیت ونمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران وباد زهر جذام و
مجموع گزندگان بود ومرق وی چون بدان کفچ بپزند وبا سوم ور روغن گل سوم روغن
سازند موافق بود جهة مرضهای مزمن که از اثر ریشها برامده باشد ومدتها بران
گذشته چون بسوزانند وخاکستر وی بر موضعی که خون اید یا رعاف بود بدان افشانند
خون ببندد وچون شحم ویرا بر دندان نهند بی درد بیفتد وبری کننده بود وچون
چهارپای در میان علف ویرا بخورد همه دندانهای او بیفتند در خواص اورده اند که
زبان وی چون بر ناف خفته نهند هرچه کرده باشد بی انکه ویرا خبر بود در خواب
بگوید اسحق گوید شخصی را پیکان در استخوان زوی مانده بود مدت دراز وعلاج
بسیار کردند هیچ فایده نداد ضفدعی را پوست از وی باز کردند وبر سر ان جراحت
نهادند در یک شبانروز ان پیکان بیرون امد وقوة جاذبه او بغایة بود واز زهرانست که
قلع دندان میکند واز خوردن وی بدن تورم کند ولون تیره گردد وقذف منی
احداث کند وبدترین ضفدعها در انچه گفته شد سبز است که در بیشه بود یا سرخ
که در دریا بود وچون با زفت بیامیزند وبر داء الثعلب بمالند زایل گرداند وگویند
چون ضفدع بپزند وبر موی زیاده که در چشم بود بچکانند بعد از قلع ان دیگر نروید
وچون باب وسرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود وچون ویرا
رصوص سازند وبر گزندگی عقرب ضماد کنند بغایة نافع بود ومداوای کسی که وی

قوربغه

خورده باشد

خورده باشد بقی واب گرم کنند وعسل ونمک تا معده وی پاک گردد بعد ازان
در حمام روند وسکنجبین خورند واسفیداج با دارچینی وشراب یا مثلث ویرا
نافع بود وچون خلاص یابد دندانها همه از وی بیفتند واگر ضفدع زرد خورده
باشد قطع شهوة طعام بکند ولون را تباه کند وغشیان وقی ودرد دل وورم
شکم وساقین پیدا کند وعلاج وی نزدیک بود بعلاج انچه پیشتر ازین گفته شد
وگویند دل وی چون بیاویزند بر کسی که تب ربع وغب بود دفع کند **ضیمران**
شاهسفرم گویند وان سبز بود نه چون کرمانی صاحب جامع گوید فوتنج ابیست
سهو کرده است طبیعت ان خشک بود در دوم وگویند سرد بود بمحرور مزاج را نافع بود
خاصه چون گلاب بروی زنند وبر جایی که ضماد کنند نافع بود وقلاع با زایل کند

باب الطاء

طالیسفر بیونانی دارکیسه خوانند وماقر
نیز گویند صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود وان قشری هندیست
صاحب جامع اقوال بسیار اورده اول گفته که بباسه است ودیگر ابن جلجل اورده که
لسان العصافیر است دیگر گفته که عرق شجره هندیست ودیگر گفته که عرق درخت
توت که کرم ویرا میخورد که ابریشم میشود واین قولها خلافست قول بصری اورده
که ورق زیتونست موافق قول صاحب منهاج است ومولف گوید پوست بیخ
زیتونست هندی باقی قولها خلافست وان پوستی سطبرتر از دارچینی وصلبتر
ومیل بسیاهی دارد وطعم وی بغایة عفص بود وقابض واندک عطریتی داشته بود
جالینوس گوید در وی هیچ گرمی وسردی نبود وگویند خشک بود در سوم ابن عمران
گوید گرم وخشک بود در سوم نافع بود جهة قرحه امعا ونزف دم وبواسیر وفالج ولقوه
ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود وچون بسرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد
دندانرا نافع بود وقلاع سفید زایل کند چون اب وی در دهان نگاه دارند
وگویند مضرست بشش مصلح وی عسل بود وبدل ان چهار دانگ وزن ان
کمون بود ونیم وزن ان سادج وگویند بدل ان مقل وابهل بود ساوی **طاوس**
وغیبت مشهور شریف گوید بعد از سه سال تمام پرها برارد وهر یکسال یکبار
بچه برارد وگوشت وپیه وی چون با اسفیداج بپزند وبخورند ومرق ان بیاشامند

طاهر
سوائلق

طالنک طلنک طاق
جوادا ودرخت

ذات الجنب را نافع بود جالینوس گوید گوشت وی صلبتر از شقنین و بط بود
و غلیظتر و دیرتر هضم شود و گویند گوشت طاوس بد بود مزاج را نیکوترین آن بود
که جوان بود طبیعت آن گرم بود مصلح وی معده گرم بود که هاضمه وی بقوة بود
اولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی بر پای وی بندند
و بیاویزند و بعد از آن بپزند ابن زهر گوید اطبا را تقدم مرغها که گوشت
ایشان صلب بود یکساعة پیش از پختن با پر او بپخته اند تا زود هضم شود که
چون زمان در نمک کنند مانند خمیر که در آرد رود هضم آن بهتر بود ایضا سمجات
رازی گوید طعامی که سمی در وی بود چون طاوس ببیند رقص کند و فریاد زند
و ظرفی که سم در وی بود بشکند و اگر خون وی با انزروت و نمک بیامیزند و بر
ریشها ترید که ترسند که آکله گردد بدان طلا کنند زایل کند و استخوان وی چون
بسوزانند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابد و اگر بر برص مالند لون آن بگرداند
طالیقون طالیقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند بتوبال نحاسی که در کمیز
گاو خیسانیده باشند و مرجان که در آب اسنان تر خیسانیده باشند
پس در وی سمیتی تمام و صفتی تام و قوتی بود و دیگری گوید آن نوعیت که جنس
زرد ماند و فرق میان مس و انواع وی مس زردی بود و چون از آتش
بیرون آورند و پتک زنند تمددی در وی پیدا شود و زرد گردد و نشکند تا سرد
شود و در کتاب احجار گوید طالیقون از جنس نحاس است و غیر آنکه گویند
با ادویه گرم مدبر کنند تا سمیتی در وی پیدا شود و اگر از طالیقون منقاشی
سازند و موی زیاده که در چشم بود برکنند بر و دیگر نروید و اگر مکرر کنند بهتر و اگر
لقوه داشته باشد در خانهٔ تاریک رود که قطعا روشنائی نباشد و آینه از وی ساخته
از آن در نظر خود دارد و بدان ادمان کند لقوه را زایل کند و اگر طالیقون با آتش
سرخ کنند و در آب فرو برند هیچ جانوری گرد وی نگردد و اگر قلابی از وی بسازند
و در آب اویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص شود طبری گوید طالیقون
نحاس مدبر بتوبال النحاس و آنچه در زمان ریختن مرتفع میشود بقیهٔ در حوض
سیکه و در بول گاو خیسانند مولف گوید اکسیریان طالیقون را مس رت گویند

یدی معدنده حاصل اولان اینید در لر

وگویند درکلان

وگویند در کلان سن میروید **طباشیر** اکبریان گویند نیکوترین سفید سبک
بود زود خرد شود طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم شیخ
گوید سرد است در دوم و خشک است در سوم شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود
مانند گل و در وی قبضی بود و قوة معده بدهد و قلاع را نافع بود و گویند در جنگل
قصبها دراز میشود و بادها سخت آید و قصبها درهم بسایند و آتش از آن
بجهد و قصب سوخته گردد هر چه وی طباشیر بود شکم ببندد و تبهای حاده و
تشنگی را نافع بود و قی که از مره صفرا بود باز دارد و گرمی جگر و دندان متحرک
را نافع بود و سنون ساختن و بواسیر را نیکو بود و قوة دل بدهد و خفقان که از
حرارة بود زایل کند و توحش و غم و ضعف معده و التهاب آن و غشی و کرب
را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و تری کهن از معده نشف کند و سرد مزاج
را زعفران معتدل کنند و در تفریح و تقویة بغایة و خوردن وی بباه را مضر
بود اسحق گوید مضر بود بشش مصلح وی گلاب بود و گویند مصطکی و انیسون
و بدل وی عصارهٔ لحیة التیس و بدل وی سه وزن آن تخم خیار و چهار وزن
آن بزر قطونا و گویند بدل آن نیم وزن آن کافور است و گویند بدل آن بوزن آن
گل مختوم و بوزن کاغذ مصری سوخته و گویند بدل آن تخم کاشنی و نیم وزن آن
صندل بود **طحلب** خز الضفادع است بپارسی جامه خواب بک گویند طبیعة
او سرد بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در دوم خون را ببندد و طلا کردن بر
ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم مفید بود و چون در زیت
کهن بجوشانند عصب را نرم کند و اگر ضماد کنند بر قیله و امعاء بود که آن نافع
بود **طحال** نیکوترین سپرزها آن بود که از حیوان فربه گیرند از بهر آنکه بدی آن کمتر
بود از لاغر شیخ الرئیس گوید بهترین سپرز سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی
بد بود طبیعة وی گرم و خشک است و گویند سرد بود و در وی قبضی بود و خون سودای
از وی متولد شود **طرانیث** طرثوث نیز گویند و بشیرازی پل شیرین خوانند سرخ
بود و سفید بود بهترین وی سفید بود طبیعة وی سرد و خشک و قابض بود رازی گوید
سرد و خشک بود در سیوم قطع خون رفتن از بینی بکند و از مقعده و رحم و جمیع اعضا

صنوبری

طحال

وشکم ببندد وقوت مفاصل سست بدهد ومعده قوت دهد وچون با دوغ گاو یا شیر
بز تازه بپزند وبیاشامند استرخاء معده را سفید بود ومقدار ماخوذ از وی یک مثقال
بود اسحق گوید مضر بود بسفل مصلح وی کتیرا است وبدل وی جفت بلوط بود بوزن
آن وگویند نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته وچهار دانگ وزن آن قرظ
وشش یک وزن آن عفص وده یک آن صمغ عربی **طرخون** بشیرازی ترخون گویند
نیکوترین آن بستانی تازه بود طبیعت آن گرم وخشک بود در دوم ودر وی قوت مخدره
بود ابن ماسویه گوید گرم وخشک است در وسط درجه سوم وگویند سرد است وتجفیف
رطوبات بود ونشف تری بکند وقلاع را نافع بود وچون بخایند وزبان نیک در دهان
نگاه دارند وچون بخایند پیش از خوردن مسهل کریه طعم احساس طعم آن نکنند و
معده را قوت دهد ودرد حلق آورد ودشوار هضم شود وقوت شهوت باه بکند وتشنگی
آورد مصلح وی کرفس بود واز بهر آنکه منع ضرر آن بکند وزود بگذراند وهضم کند وتمیمی
گوید آب وی با آب نازبو تره در شراب هندی کنند که آنرا شراب کادی خوانند و
گویند منع آبله وحصبه بکند ونفیس‌ترین اشربهای ملوک هند وخراسان بود خاصه
آب طرخون این فعل میکند ومنع حدوث علل و وبا نیز کند **طرفا** بپارسی درخت گز
خوانند وآن انواعست یک نوع ثمر وی گزمازج است وآن اثل است وثمر وی را حب
الاثل خوانند وثمر الطرفا نیز گویند طبیعت وی سرد وخشک بود ودر وی قبض وتجفیف
بود وثمر وی بغایت قابض بود وگویند وی گرم بود وطبیخ وی چون نطول کنند برشش
بکند وچون ورق وبیخ وقضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را نافع بود ودرد
دندانرا بدان مضمضه کردن نافع بود وموافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان
روانه بود وزمان دراز بر ایشان گذشته باشد چون در طبیخ ایشان نشینند نافع بود
وخاکستر چوب وی بخور برگرفتن همین عمل کند وچون بر ریشها اثر افشانند خشک
گرداند وبخاصیت ریشها که از حرق آتش بود نافعست ودخان وی زکام وبقدری
را نافع بود ابن وافد گوید بر زنی جذام ظاهر شد از طبیخ بیخ وی با مویز چند نوبت
بیاشامید از وی زایل شد خوزی گوید چون دخان کنند ورم سپرز را سودمند بود و
رازی گوید بخوری سه نوبت بواسیر را خشک گرداند شریف گوید چون بخور کنند در دهان

کسی که علق

کسی که علق در حلق وی چسپیده بود بیفتد وثمره وی گزندگی رتیلا را سودمند بود
وگویند بدل ثمرة الطرفا در داروی نیم عفص بود **طلع** ابو حنیفه گوید اول ثمر
نخل را طلع خوانند وقشر وی کفری گویند وغیض نیز خوانند وجفری نیز گویند
وآنچه اندرون قشر بود ولیع خوانند بپارسی بهار خرما گویند طبیعت آن سرد است
در اول وخشک است در دوم وگویند قبض در وی ممکن نیست وی تر بود یا قوتی (?)
گوید دقیق نخل بپارسی گشن خرما خوانند باه را نافع بود ومجامعت را قوت دهد
ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی جمار وسردی وی مانند سردی
جمار بود ودیر از معده بگذرد وشکم ببندد وبسیار خوردن وی درد معده پیدا
کند وقولنج واین فعل خاصیت وی است وگویند مصلح وی شهد است رازی گوید
طلع مقوی معده بود وخشک کننده وجهت محرور مزاج سودمند بود ودفع
مضرت وی بکند از نفخ در معده ودیر از معده بگذرد ومداوای دیر گذشتن او
بزنجبیل پرورده کنند یا بگوارشات ابن ماسویه گوید اگر سلوق خورد باید که
با خردل ومری وزیت وفلفل وکرویا وسداب وکرفس ونعناع وصعتر خورند با
طعامها چرب مانند مرغ فربه وبزغاله ومانند آن بعد از آن شراب کهن بر سر
آن خورند **طیلافیون** نوعی از حی العالم است وگفته شد وبعضی از خواص وی
در حرف حا گفته شد جالینوس گوید طبیعت وی گرم بود در اول وخشک بود در دوم
تا سوم جراحات عفن را بصلاح آورد وبر بهق وبرص با سرکه طلا کردن مفید بود
دیسقوریدوس گوید ورق وی چون بر برص ضماد کنند وشش ساعت رها
کنند تا آبله بزند وصدید بریزد برص را بغایت نافع بود باید که بعد از آن آرد
جو ضماد کنند وچون از وی کوفته با سرکه آمیخته در آفتاب روی بر بهق
بمالند ورها کنند تا خشک گردد بهق بسته زایل کند وبتجربت **طیهوج** بپارسی
تیهو خوانند وبزبان اندلس دربس گویند نیکوترین فربه بود که در زمان خریف
گیرند طبیعت وی معتدل بود در گرمی وشکم ببندد وناقهان را نافع بود ونشاید
که مداومت اکل وی کنند خصوصا اصحاب ریاضت را اول آن بود که مانند هریسه
بزند از بهر آنکه غذاء وی غلیظ بود **طین الحکمة** بپارسی گل حکمت خوانند و

غورهٔ خرما

وصنعة آن بسیارست مولف گوید بهترین این نوعست بگیرند گل زرد پاک
جهار دین وبکوبند وبه بپزند ویکمن کاغذ ونیم من نمک در آب کنند وبدست
بمالند تا حل شود بعد از آن گل برسران کنند وجهار یکمن موی سر آدمی بمقراض
ضیق وجهار یکمن سوکین اسب بیخته برسران کنند ونیک بمالند جندانک
مالند نیکوتر بود آنگاه غنده غنده بنهند تا خشک شود هر زمان که
خواهند بکوبند وباب صافی خمیر کنند واستعمال نمایند که بهترین انواع گل
حکمت این بود که گفته شد ونوعی دیگر صاحب منهاج آورده بگیرند گل و
بگیرند و فحم کوفته وبیخته وبگیرند ملح وبگیرند قطن وموی جیدن بر شنند ونیک
بمالند واستعمال نمایند نافع بود **طین مختوم** گل سرخ رنگ بغایت
املس واز جل بحیره آرند وگویند در آن زمین قطعا هیچ نبات نیست و
هیچ سنگ در آن زمین نبود وقبری در انجاست وآن گل را مغره ماماثا می
خوانند وطین الکاهنی گویند از بهر آنکه زنی ساحره از گل یافته است ومغره
ملنیه وخواتیم نیز خوانند وصورة از طلسم بر آن بود ایستاده ودیسقوریدوس
گوید کلبت از جزیره لمنوس که بخون بز کوهی می سرشند وآن صورة بدان
می نهند وخواتیم الملک وختم الملک از بهر آن گویند که صورة از طلسم بر آن بود
واقوال بسیار آورده اند درین گل جالینوس گوید نیکوترین این گل آن بود که
از وی بوی خوش آید وخون را ببندد وچون در دهن گیرند زبان را بگزند و
بجسفد مولف گوید امتحان وی اول برلب کنند اگر بر لب بجسفد دیگر
بار بر زبان نهند وباید که بجسفد بغایت نرم واملس وبراق بود وگویند
زمینی که گل مختوم می آورند زمین یونان بود واین زمان آب گرفته است
شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی وسردی مانند مزاج آدمی الا که
یبوست وی بیشتر از رطوبت بود ودر وی رطوبتی که ممتزج بیبوست بوده باشد
ودر وی خاصیتی عجیب بود در تقویت دل وتفریح آن وتریاق مطلق بود و
مقاومت با جمیع زهرها بکند اگر بعد از سم خورند یا پیش از سم دفع زهرها
بکند مولف گوید کودکی یکساله قریب دو مثقال دیگ بر دیگ که از سموم قتاله
است خورده

است خورده بود ودر زمان قدری از طین مختوم با شیر مادر بخورد وی دادند
آغاز قی کردن کرد جنانچه مجموع که خورده بود رد شد دیگر بار قدری با شیر
بوی دادند دیگر قی کرد ویک دو مجلس طبیعت براند واز آن زهر خلاص یافت
وکسی که دراریج وارنب بحری خورده باشد طین مختوم بیاشامد در حال قی
کند در ساعت دفع سم وی بکند وتب الغار نیز همین عمل کنند در دفع سم بیج
گوید سحق کرده بیاشامد ونقیع وی در زمان وبا دفع وبا بکند اسحق گوید مضر
بود بشش مصلح وی گلاب بود وبدل آن در قبض خون طین رومی یا طین
ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند ومجموع ریشها که از وی خون روانه
بود وچون بر آن پاشند خون ببندد وچون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا را
نافع بود وسل ونفث دم وهیج امعا را خوردن وحقنه کردن نافع بود و
مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود وجهة گزندگی جانوران کشنده با شراب
خوردن وبا سرکه طلا کردن سود مند بود **طین ارمنی** کلبت سرخ رنگ
که بتیرگی زند اسحق گوید سرخیست که بسیاهی زند وخوشبوی ومذاق وی
ترابی بود وبر زبان بجسفد طبیعت وی سرد وخشک بود در اول نیکوترین آن زردی
بود که در وی رملی بود وچون سحق کنند وچون بر زبان نهند بجسفد طبیعة اگوید
بود در اول وخشک بود در دوم خون را ببندد وطاعون را خوردن وطلا کردن
نافع بود ودم جراحات وقلاع ونزله از سر وسینه ریزد واز آن ضیق النفس
پیدا شود نافع بود ومقدار یک مثقال مستعمل بود وسل را نافع بود بسبب آنکه
ریش را خشک گرداند وجهة تب وبای عظیم نافع بود وگویند در زمین ارمن
وقتی وبای عظیم بود جنانکه گویند جند کس معین بماندند وباقی تلف شدند
وآن جند کس را جون تحقیق کردند همیشه این گل اندکی خورده بودی واین
خواص از وی معلوم شد ازینجاست که اطبا بشراب وگلاب فرمایند واگر
تب بود بگلاب فقط وآب سرد وکسر عظم را نافع بود با اقاقیا طلا کردن و
گویند مضر بود بسپرز مصلح وی گلاب بود اسحق گوید بدل او طین حجازی بود که در
اندلس معروف است با بخارست وبدل آن مغره است یا طین لاکی **طین قیمولیا**

حجر الرخام خوانند وگویند طعم وی اندکی کافوری بود وان مانند صفایح رخام
بود سفید وبراق وخوشبوی وگویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و
ان نازک بود مانند جبین دیسقوریدوس گوید ان دو نوعست یکی سفید و
دیگری فرفیری و وی دسم بود وجالینوس گوید قوة وی مرکب بود و در وی تبرید
وتحلیل بود از بهر آنست که چون مغسول کنند قوة جزو محلل از وی بیرون
رود وطبیعه او سرد و خشک گردد و چون با قدری سرکه واب طلا کنند بر
سوختگی آتش نافع بود وانچه خالص بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه
طلا کنند بر مجموع ورمهای گرم و ورم شیب معن و ریشهای دشوار نافع بود
مولف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان جهة جلاء روی استعمال کنند
روی را پاک کند ابن سمجون گوید ان طین مصرست وابن حسان گوید اهل بصره
طین قیمولیا را طین الحر خوانند واصناف وی بسیارست ارمنی و سجلانی و
اندلسی وارمنی نیکوتر از همه بود و بعد از وی سجلانی و وی فاضلتر از اندلسی بود
در معالجه وان بغایة سفید بود وجرم وی صلب بود و زود شکسته نگردد و در اب
حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود لزوجت بیشتر بود که در غیر وی واندلسی
دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه وانچه بغایة سفید بود در معالجه استعمال
میکنند وانچه سیاه بود بد بود و تصرف دران نشاید کرد و گویند طین الحر
طین علکی خالص است از سنگ و رمل مولف گوید گلیست نزدیک شیراز
وبشیرازی گل کرزی گویند و در طبیعه نزدیک بوی بود وانرا نیز هم بدین اسم خوانند
وگل بغایة زرد رنگست ولونرا سرخ گرداند و طعم ان خوشبود و بریان ناکرده خورند
وگویند طین الحر سرد و خشک بود باعتدال نیکو بود جهة همه جراحتها واگر با سرکه
برگزندگی زنبور طلا کنند درد زایل کند **طین فارسی** بهترین وی سرخ بود
بشیرازی وی را گل سرشوی خوانند طبیعه وی سرد و خشک بود و درد ششرا نافع بود
چون دو مثقال از وی استعمال کنند و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی اب سرطانات بود
باب الظاء ظفرا فودنج بری وظفیره فودنج بریست وگفته شد **ظلف**
المعز سم بز سرد و خشک بود در سموم مار التعلب را نافع بود وچون خاکستران

بارکه طلا کند

بارکه طلا کنند واگر سحق کنند با شراب جهة گزندگی عقرب و مجموع جانوران و
سباع نافع بود واگر ببول کودکان بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج
بود و ریاح سود دهد و مسهل اب زرد بود **ظلف التیس** سم دکه چون
بسوزانند سحق کرده با شراب یا عسل بسرشند و با به بیاشامند نافع بود جهة
گیزگردن در جای خواب واگر در خانه دود کنند مار بگریزد واگر ظلف سم بسوزانند
وسحق کنند و بر ریشی که بر اعضا بود افشانند نافع بود **ظیان** یاسمین بریست
وبه بربری ابرترا خوانند و معنی ان عشبة النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و
وتلها روید مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود گل وی یاسمین شکل بود
و بر شاخهای وی خار بود مانند خار گل وبیشتر نبات وی با علیق بود و همیشه
واز وی مبانشتان گردد و بیخ وی سیاه و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه
بود بل که حرارة وی زیاده بود و گرم و خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند
جسم را بسوزاند زود مانند شیطرج و چون سحق کنند و با سرکه بر بهق سفید و
سیاه طلا کنند زایل کند و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و نافع
بود و چون بیاشامند از وی چهار دانگ درهم با سکنجبین سفایج و مثقال ازرق
دوازده مجلس خلط سوداوی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی
صداع سرد و ریاح غلیظ از سر بکشد چون ببویند و روغن گل وی گرم و لطیف
بود و محلل قوی و سودمند بود جهة لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و جمله مرضهاء
سوداوی سرد را نافع بود **باب العین عاقرقرحا**
در دمشق عود القرح خوانند و بیونانی صوربون و بشیرازی اکرانیکوتران بود
که تیز محرق بود و زبان را بغایة بسوزاند و فربه بود و غلیظ و چون بشکنند اندرون
وی سفید بود وان بیخ طرخون رومیست طبیعه او گرم و خشک است در سوم و چون
سحق کنند و با زیت بر بدن مسح کنند عرق بیاند واسترخاء اعصاب فرجی را
نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سده مصفاة بگشاید و بلغم که در معده بود زایل
کند و چون درد دندان گیرند در دندان که از سردی بود ساکن کند و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند نافع بود جهة درد دندان و چون بخایند بلغم بزداید و موافق

اعضای بود که بلغم و سردی بر وی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده و مفلوج
و مصروع را نافع بود دمشق گوید گرم و خشک بود در چهارم و سودمند بود چون با
سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهة ورم ملازه و استرخاء زبان که سبب آن بلغم
بود و بو صلب گوید چون بیاشامند دو درم از وی مسهل بلغم بود و شریف گوید
روغن وی لقوه و استرخاء و فالج را بغایة نافع بود و چون بعسل معجون کنند و
بقضیب مالند پیش از مجامعت شهوت را انگیزد غافقی گوید چون عاقر قرحا را
بکوبند و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و مضر بود بشش مصلح او
میویزج بود و بدل آن در غرغره فودنج و در مرضها مصلح راسن و گویند بدل آن
دار فلفل است و عسل **عدس** بلسن خوانند و بیونانی قاموس و وی نفاخ
بود و مرکب از قوة قابضه و جالیه و پوست وی بغایة قابض بود و بهترین وی سفید
رنگ بود که زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند پوست وی خشک بود و گرم بود
در اول و مقشر وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سوم گویند دایم
اکل آن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود و با اکلیل
الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و ورم پستان ضماد کردن
نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آب که عدس در وی پخته باشند شکم براند
و خناق را نافع بود و عدس مولد خلط سودا بود و خواب آشفته نماید و خون را
غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود و در مدح و امعاء
و اعصاب و شش و سر را بد بود و چون با هندبا یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب
الآس یا قشر رمان یا ورق گل خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوة قبض وی
زیاده گردد و شکم ببندد و حدة دم ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر
کنند و سی دانه از وی فرو برند با سترخاء معده نافع بود و چون با عسل بیامیزند
ریشهای عمیق را با صلاح آورد شیخ الرئیس گوید خون را غلیظ کند و رها نکند که
در عروق روانه گردد و خلط و امراض سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی
جذام آورد و رمد و صلب و سرطان پیدا کند و نشاید که عدس با شیرینی خورند که

سده بسیار

سده بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب عسر البول و منع ادرار بول
و حیض بکند و بدترین وی نکسود بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب
جدری و اورام گرم را نافع بود چون با سرکه یا غوره طبخ نمایند و دفع ضرر وی
آن بود که با گوشت بره فربه بپزند یا بروغن گاو یا بروغن بادام و بدل وی طبیخ
ماش بود **عرعر** سرو کوهیست بزرگ بود و کوچک بود بشیرازی آزاد و حل خوانند
و گویند درخت وی گرم بود در سوم و خشک بود در اول مسخن و ملطف بود و از
دخان وی گزندگان بگریزند و نافع بود جهة اختناق رحم و سده بگشاید و بول
و حیض براند و دفع گزندگی جانوران بکند **عروق الاصفر** بپارسی بیخ کبر گویند
بهترین وی باریک بود طبیعت وی گرم و خشک است مسهل بلغم بود و صرع را تنقیه کند
و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود **عروق الصفر**
عروق الزعفران و عروق الصباغین گویند و آن دو نوعست کوچک و بزرگ و وی را
بپارسی زردچوبه گویند طبیعت دار و زرد گرم و خشک بود تا سوم و گویند در دوم و
در وی جلای قوی بود و فایده وی در درد دندان نافع بود و عصاره وی روشنائی
چشم بیفزاید و سفیدی ببرد و با شراب سفید و انیسون چون بیاشامند یرقان
که از سده جگر بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها باشند خشک گرداند و اگر
در چشم کشند قوة باصره بدهد **عسل النحل** بهترین وی آن بود که صادق الحلاوة
بود و خوشبوی و سفید و گویند فاضل ترین عسل آن بود که ببرف مایل بود و ربیعی
بود و بعد از آن صیفی و آنچه شتای بود بد باشد و نوعی از عسل خریفی بود که چون
ببویند عطسه آورد و آن نشاید که خورند و گویند بوییدن آن غشی آورد و عرق
سرد و عقل زایل کند و چون بخورند البته عقل زایل کند و مداوای آن قی کنند و
بعد از آن کرماهی نکسود و سداب چند نوبت خورده باشند تا معده را پاک کند
بعد از آن تفاح مزو کمثری بخورد و نوع دیگر عسل بود که حکم وی و شوکران یک بود
و همان علامتها حادث شود و معالجه آن چون معالجه شوکران کنند و آنچه عسل
نیکو بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم گویند بقوة جالیه رطوبات از قعر بدن
بکشد و منع عفونة تمیح بکند و چون با شبت تر بپزند و بر قوبا مالند زایل کند و با

قسط بر کلف مالند نافع بود و تنها اگر بمالند نبشی بکشد و چون تحنک کنند یا غرغره ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و خنک و لوزتین و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل بیاشامند و سرفه را موافق بود و گزند کی جانوران و کسی را که افیون و فطر خورده باشد منوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان خوردن مزاج گرم را مضر بود و رازی گوید هیچ علاج جهه لثه دندان در تنقیه و جلا و گوشت رویانیدن لثه به از وی نبود و چشم مرده را نگاه دارد و اگر بانگشت سنون سازند دندان سفید کرداند و چون با سرکه بیامیزند و بدان مضمضه کنند صحت دندانرا نافع بود شریف گوید چون با روغن گل بر ریشها شهدی و مجموع ریشها بلغمی شور بمالند زایل کند و مجربست و چون با ادویه خلط کنند که در وی جلا بود روشنائی چشم بیفزاید و قوت باصره بدهد و مفلوج را بغایة نافع بود و اگر حب محلب و لوز مر وارد جو باوی اضافه کنند و در بدن مالند عرق بسیار اورد و چون با ادویه برص و بهق بر شند جلا ان زیاده کند و چون با اب بیاشامند ریش روده را پاک کند و سینه را از فضول و اخلاط پاک دارد و مجامعت را باعث بود و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود خاصه در تابستان و جوانان و کسی را که بر وی حرارت غلبه کرده باشد مضر بود و چون بسیار خورند قی آورد و چون با اردحماری بر شند و بر سر و رمهای پخته نهند زود بگشاید و چرک ان بکشد و چون با زراوند طویل و کرسنه بر شند لحم بر جراحات عمیق برویاند و مصلح وی رمان مز بود و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل ان میفختج شیرین بود **عسل الطبرزد و القصب** گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد بپارسی شیره نبات خوانند شکم براند و از ان قصب انچه اولها مرنی شکر کنند **عسل البلادر** منفعت ان در بلادر گفته شد و صفت یکنوع گفته شود اگر غیر ان نوع خواهند نا تند روغن گندم و نخود گیرند شیشه در گل حکمت گیرند و بلادر در ان اندازند بعد از انکه سرها وی بر کنده باشند و قدری موی اسب و با لیف خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بچکد و بر دارند و استعمال کنند مولف گوید انچه بی

آتش گیرند بهتر بود بگیرند بلا در و بشکافند و بهر دو دست بگردکان فایده بمالند و ان بلادر را در دست بمالند و بگارد عسل از وی بدست حاصل بکنندان مقدار که خواهند و بهر زمان که دست پاک کنند دیگر گردکان نائیده در دست بمالند این نوع بهترین انواعست مولف چند نوبت امتحان کرده هیچ مضرة ندیده **عصی الراعی** بطباط خوانند و بر سیاوشان دارد و بشیرازی گشتو گویند و بلفظ دیگر سردمرد و ان دو نوع بود نر و ماده بهترین ان بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود طبیعت ان سرد ست در دوم و گویند سرد و خشک بود در سوم و گویند ترست و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و براورام دموی و حمره و نمله طلا کردن نافع بود و عصاره وی چون در گوش بچکانند کرم گوش بکشد و ریش ان خشک کند و درد زایل کرداند و اگر زن از و فرزجه مجعد برگیرد قطع سیلان رحم ازهم بکند و چون اب وی بیاشامند نفث دم که از سینه بود نافعست و تاده و درم از وی مستعمل بود اسحق گوید مضر بود بنشش مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب و تقطیر البول را سود دهد از بهر انکه ادرار بول کمتر کند و قولنج را نافع بود و چون با شراب بیاشامند گزند کی جانوران زهردار را نافع بود و چون قبل از برامدن آفتاب بیکساعة بیاشامند سودمند بود جهة تب ادوار **عصفور** گنجشک خوانند نیکوتران فربه بود و انچه در خانها فربه کنند بد باشد اول ان بود که از ان اجتناب کنند که خون بد از وی متولد میشود طبیعت ان گرم و خشک بود در سوم گوشت وی صلبتر از گوشت دراج بود باه را زیاده کند خاصه دماغ وی و گویند نافع بود جهة استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا و مجامعة را زیاده کند و محرور مزاج را موافق نبود و وی مضر بود بر صوبة اصلی بود و خلطی صفراوی از وی متولد شود اولی ان بود که بروغن بادام بریان کنند چون با مری مطنجن کنند گویند زود تر بکهود که بریان کرده و باید که هیچ استخوان با وی نخورند که سحج در مری و امعا پیدا کنند **عصارة ماميثا** شیخ فی ماميثا خوانند بهترین ان بود که زرد بود و سبک و عمل زهیانان که در نواحی موصل سازند طبیعت ان سرد و خشک بود و رمهای گرم را تحلیل دهد و حرارة ان بنشاند و درد چشم کهن و نور را نافع بود و صنعة وی

بگذرد

جنانت که اب وی بکیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل ان
عضض است باموش در بندی **عصارة المشک** عصارة السوس است
و رب السوس خوانند طبیعة او معتدل بود در حرارة و رطوبة و در وی قبض اندک
بود خشونة قصبهٔ شش را نافع بود و ریش شانه و تشنکی قطع کند و قوة ادویه
حاره را بشکند و بدل ان دو وزن ان اصل السوس بود **عصارة الغافت**
بکیرند غافت تر و بکوبند و اب ان بکیرند و در افتاب نهند تا منجمد کردد و بود آنم
و استعمال کنند و در غایة تلخی بود مانند صبر طبیعة ان سرد و خشک بود ملطف و
مقطع جرب و حکه را نافع بود جون با اب شاه ترج و سکنجبین بیاشامند و تبهاء
کهن و درد جکر را مفید بود و مقدار ما خوذ از وی تا یکمثقال بود و کویند مضر بود
با نشیمن مصلح وی مصطکی بود و بدل ان سه وزن ان ورق سماق و کویند سه وزن
ان غافت **عصارهٔ لحیة التیس** بهترین ان تازه بود صفت ان مانند
صفت غافت بود که کفته شد طبیعة ان سرد و خشک بود درد شش و نفث دم و سحج را
نافع بود و مقدار ما خوذ از وی یکمثقال بود و اکر ضماد کنند بر اعضاء مسترخی قوة
ان بدهد و مضر بود بکرده مصلح ان ما العسل بود و بدل ان اقاقیا **عصارهٔ
قثاء الحمار** کرم بود در سوم و مغثی بود و غثیانی عظیم پیدا کند تا بحدی که بخناق
کشد و غشی و افتادن او رد مداوای وی بقی کنند و انچه در سرای کسی که کند شی
خورده باشد و صنعة ان در قثاء الحمار کفته شود و بدل ان عصارهٔ بیخ سوقادس است
عصارهٔ افسنتین صنعة ان مانند صنعة غافت است که کفته شد طبیعة ان کرم
خشک و سحج و منقبض بود و تبهای کهن را نافع بود و سده جکر بکشاید و مقدار
ما خوذ از وی تا یکدرم شاید و مره صفرا از معده پاک کند مصلح وی ریوند بود و
کویند بدل ان سه وزن ان ورق **عصارهٔ زرشک** سرد و قابض بود و
حرارة جکر و معده و ورمها را نافع بود و قوة بهر دو بدهد صنعة ان بکیرد زرشک
خوب تازهٔ رسیده و اب ان بکیرد و صافی کند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر
روی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود نشف کند یا در افتاب نهند تا تمام شود و اکر
زرشک تر نبود خشک و برا در اب بجوشانند و بپالایند و صافی کنند یا با فتاب

نهند یا چنان کنند که کفته شد و بدل ان دو وزن ان زرشک بی دانه بود **عظام**
سوختهٔ وی محلل و مجفف بود و کویند استخوان ادمی صرع را شفا دهد جالینوس
کوید قبیل کسان با استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند و استخوان
کهن جون بسوزانند نافع بود جهة ریشهای که در اعضای که مزاج وی خشک بود
مانند ذکر و انثیین و امثال ان شریف کوید جون استخوان پوسیده بپزند بسرکه
و طبیخ ان بر سر ریزند قطع رعاف بکند جون سحق کنند استخوان پوسیدهٔ ریزه
که در دیوارها بود و بکلاب بسرشند و بر ریشها ضماد کنند و بر اثار اکله نافع بود و
کعب تیس جون بسوزانند و خاکستر ان با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز
بکدازاند و جون بعسل بیاشامند باه برانکیزد و جون استخوان ران کاو بسوزند
و خاکستر ان با عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن را
سود دهد و اکر استخوان مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانچه نداند
شفا یابد و کویند خاکستر استخوان جون با سرکه سحق کنند و بر سوختکی اتش ضماد
کنند نافع بود و در خواص اورده اند که کعب ابن عرس جون زنده بود بیرون
اورند و بر زنی اویزند ابستن نشود ابن زهر کوید که دندان کودک انچه اول
بیفتد پیش از انکه بر زمین رسد در صحیفهٔ نقره کیرند و بر زنی اویزند منع ابستنی
بکند و اکر استخوان ادمی مرده بر اسب اویزند درد که داشته باشد از وی دور
شود و اکر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و اکر هیچ تا خن ده کانه بسوزانند
و ان خاکستر بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل ان شخص پیدا کردد و اکر
دندان ادمی و استخوان بال راست مرده در شب بسر خفته نهند ما دام که نهاده بود
بیدار نشود و اکر دندان پیش روباه بر مصروع اویزند صرع از وی زایل شود
و اکر استخوان پهلوی کفتار بر سر صاحب درد شقیقه اویزند نافع بود راست
بر راست و چپ بر چپ و کویند بر طرف راست خروس ده استخوان هست که
سوراخ دارد اکر از ان راست بر صاحب تب دایم اویزند شفا یابد و مهرهٔ استخوان
جون برادمی یا بهایم اویزند منع تعب و شکستکی بکند و در خواص ابن زهر اورده
که ناب سک جون در کسی اویزند که در خواب سخن کوید دیکر نکوید **عفص** بپارسی

بازو گویند بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد و آنرا اتفاقالیس
خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ و بزرگ بود و این نوع ضعیفتر
از سبز بود و سوختن وی یا باتش بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته گردد از
بهر سیاهی موی خضاب نیکو بود طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک
بود در سوم و گویند در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها بپزند و سحق کنند
و مانند ضماد بنهند بر بواسیری که باشد در دبر و بیرون آمدن مقعد را نافع بود
و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اولی آن بود که بر روی آتش تشویه کنند
و در شراب اندازند یا سرکه خونرا ببندد و آب وی خضاب بود مو را و چون سحق
کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد و قوت نرة ضعیف بدهد و آنچه
اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و در طبیخ وی نشستن
جهت مقعد بیرون آمدن و رحم و سیلان رطوبه که از رحم روانه بود و کهن شده
سود دهد و اگر با سرکه بپزند و بر جره و نمله طلا کنند در ابتدا نافع بود و اجب آن
بود که چون خواهند که بپاشانند جهت امساک سیلان بالخصوص حیض بر شت
یا بصمغ عربی در آب حل کرده تا مضرة بجگر نرساند و بدل وی ثمرة الطرفا است
بوزن آن و گویند عفص و جفت بلوط و قرظ و حب الاس و قشور رمان و
اهلیلج زرد و ثمرة الطرفا و دادی همه مانند یکدیگر اند در طبیعت **عقیق**
ارسطاطالیس گوید اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد
یمن و ساحل بحر روم نیکوترین آن بود که بغایت سرخ رنگ بود و شفاف و آنچه
سوخته کنند سرد و خشک بود و قوت جسم بدهد و خفقان را نافع بود و قوت دل
بدهد و دندان متحرک محکم گرداند و اگر انگشترین عقیق در انگشت کنند و برابر
خصم روند خشم بروی فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضوی که
باشد و اگر خرد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و زنگ
ببرد و دندانرا سفید کند خاصه با مروارید و بسد **عقرب** بپارسی کژدم گویند
بهترین وی نر بود و نشانه نران بود که ضعیف و لاغر بود و نیش وی سبز بود
و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود طبیعت وی سرد و خشک اگر در زیت

بجوشانند

بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر خرد کنند و بر گزندگی
وی نهند درد زایل کند و اگر بریان کرده خورند همین عمل کند شریف گوید اگر
خاکستر وی در چشم کشند ضعیف را نافع بود و گویند بگیرند یک عقرب باید
که سه روز یا چهار روز از ماه باقی بود و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر وی
ریزند و سر آن محکم بگیرند و رها کنند تا زیت قوت وی اخذ کند جهت درد پشت
و ران نافع بود و گویند این روغن چون به بواسیر ظاهر بمالند خشک کند و
بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقه بندند و بر زنی که دایم بچه می اندازد ور زند
دیگر بچه نیندازد و محفوظ بماند ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزند
بانک کبریت شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی چنان است که شیشه استر
در گل حکمت گیرند و عقرب را در آن کنند و در تنوری گرم نهند یا کمتر و بامداد
بر گیرند و آبگینه به از خزف که آن ناشف بود و اخذ قوت بکند صاحب منهاج گوید
صفت سوختن وی چنان بود که بگیرند دیگی سفالین و در خمیر گیرند و سر آن
بگل بگیرند و در تنوری نهند که چوب رز در آن سوخته باشند و آتش بیرون
آورند و سر تنور بنهند و یکشب رها کنند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرف
آبگینه کنند و بوقت حاجت استعمال نمایند و خاکستر سوخته وی سنگ
گرده و مثانه بریزاند و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر نیم درم از وی
بیاشامند گزندگی جانورانرا نافع بود صاحب جامع گوید چون بزیت بسوزانند
آن زیت بر داء الثعلب نافع بود اسحق گوید خوردن وی مضر بود بنیش مصلح
وی تخم کرفس و گل ارمنی بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن بورق
سوخته بیامیزند و کحل سازند تیزی چشم را زیاده کند و جرب از وی زایل
گرداند و اگر عقرب بزرگ سیاه سحق کنند بعد از آنکه خشک کرده باشند
و با سرکه بر برص طلا کنند شفا یابد و چون با زیت بجوشانند تا سوخته گردد
و بر ریشهای که دشوار نیک شود بمالند نافع بود **عقرب بحری** زهراوی گوید کژدم
دریایی ماهی بود کوچک تیره رنگ که بسرخی زند و در سر وی خارهای سفید بود که
بدان میزند جسم وی خارناک بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی او

همان الم سخت که از عقرب بری حاصل میشود بلکه از آن سختتر میشود **عقعق** صلصل
خوانند و عکه نیز گویند و بشیرازی قالنجه گویند و بپارسی کالنجه خوانند سرگین وی
ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و کیموس بد دهد **عقاب** بپارسی اله
گویند گوشت وی گرم و خشک و چون بخورند بمنزله گوشت کاو بود و زهره وی
چون در چشم کنند با بتداء نزول آب نافع بود و روشنائی بیفزاید و چون بر
وی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی بر کلف و بثرها که بر روی
پیدا گردد لطوخ کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر بود **عکر** ابن سمجون گوید
و بیخ الکورست مولف گوید و بیخ الکور بپارسی مومیائی نحلی گویند و بشیرازی
بر موم بغایت گرم بود و گویند بسیار گردیم جهت شکستگی اعضا و از جای افتادن
و دفع خوف همان عمل مومیائی معدنی میکند و بسر بشیر بکدرم باده درم عسل
بود یا قند یا نبات بسرشته نیم گرم بیاشامند و گویند عکر چیزیست که در میان
عسل بود و بشیرازی ازاد دارو خوانند مولف گوید مگس نحل آنرا از برای خورش
خود و بچگان می آورد از مجموع گلها و آن الوان بود زرد و سفید و سرخ و
بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند و صفت و بیخ
الکور گفته شود **عکر الزیت** بپارسی دردی زیت گویند بهترین آن کهن بود طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سبز بود و در
چشم گزیدن محلل آب بود و مجموع جراحتها و ریشها که در بدن پیدا شود نافع
بود دیسقوریدوس گوید چون در ظرفی مس قبرسی اندازند و بپزند تا
غلیظ شود مثل عسل فاضلتر از عفص بود و اگر در مقعد کنند مقعد و فرج و
رحم را نافع بود و چون بپزند تا غلیظ شود مثل عسل و بر دندان خورده نهند
بیفتاند و اگر با فا ما لا و بیامیزند یا نقیع ترمس و بر مواشی لطوخ کنند جرب
ایشان زایل کند و انچه تازه بود بپزند پس چون گرم کنند و بر نقرس مالند
یا در مفاصل وجع آن زایل کند **علیق** بپارسی دور گویند و بیونانی باطس و
بشیرازی توت و یا توت سگ خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و گفته شود
و عوسج نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کرده

بکشند

باشند طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق و اطراف آن چون بپزند فضائی نیکو
بود مر ورا و چون بیاشامند شکم ببندد و قطع سیلان رطوبه کهنه از رحم
بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی که ویرا قرسطس خوانند و ماران
ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع و ریشها که در
دهان بود زایل کند و چون خشک شود خشکی وی زیاده گردد و همان قوت
که در شجره وی موجودست در گل وی موجودست بعینه و بیخ وی سنگ گرده
بریزاند و چون با برگ وی ضماد کنند نمله و ریشها تر که در سر بود زایل کند و
ناخنه که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته باشد و خون از وی روانه
بود نافعست و چون ورق وی بکوبند و بر موضع علیل نهند که ضعیف شده
باشد و ماده از وی روانه بود نافع بود و عصاره ثمره وی چون بغایت رسیده
بود درد دندان را مفید بود و چون ثمره وی خورند نا پخته شکم ببندد شریف
گوید ورق وی تازه چون بکوبند و ضماد کنند و اطراف وی تازه ضماد کنند
بیخ را سود دهد و اگر از وی شیافی سازند نافع بود جهت علتها که در چشم
پیدا شود و صنعت ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و بفشارند و صافی
کنند و سحق کنند بر صلایه تا غلیظ شود و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی
کرده ممزوج کنند با اندکی از آن و شیافها سازند و بوقت حاجت استعمال
کنند **علق** شریف گوید چون بر موضعی نهند که خون آید و خون فاسد بود
قایم مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشها بد و سعفه و قوبا
نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزند و خاکستر آن بر شند بر کره و طلا کنند
موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نروید و علق بشیرازی
دژن خوانند و باصفهانی دیوچه گویند و بلفظی دیگر زلو و در خواص آورده
اندکه چون بخور کنند در دکان آبگینه گر هر چند آبگینه که باشد شکسته گردد
علک هر صمغی که از درختان فایده از آن علک گویند و علک الانباط صمغ بطم است
و گفته شد طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند ترست بهترین آن سفید
بود که بزردی زند و در طبیعت نزدیک بمصطکی بود و علک رومی مصطکی است و

وکفته شود و صمغ البطم در گوشت رویانیدن در ریشها مانند را تنبیه بود و درم بهرها
بدل وی کنند اسحق گوید مضر بود بعصب مصلح وی عسل بود **عنب** بپارسی انگور
گویند سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین ان رازقی و شقالی بود و پوست
انگور سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر و دانه وی سرد و خشک بود در دوم
انگور غذاء نیکو دهد و قوة بدن بدهد ان رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذاء
انگور بیشتر از غذاء عصیر وی بود و فربهی اورد و خونی نیک از وی متولد شود
سینه و شش را نافع بود و پوست وی دیر هضم شود و انگور به مضر بود بمثانه
و تشنگی اورد و مضر بود بجگر و سبز که غلیظ شود و دفع تشنگی وی برمان کند
صاحب منهاج اورده که انگور انچه دو روز بود که چیده باشند بهتر از انست که در روز
چیدن بود **عنب الثعلب** فنا خوانند و ربرق و ثلثان و بپارسی روباه تربک
خوانند و شکر انگور خوانند و بلفظ دیگر طولیدون و روبا نیز گویند بهترین ان زرد
تازه بود طبیعت ان سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود و ورمها گرم
را در اخر ضماد کردن نافع بود و با اسفیداج و روغن گل بر نمله و حمره ضماد کردن
سود دهد و اب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و مثقال از پوست بیخ وی
با شراب خواب اورد و چون زن بخورد برگیرد قطع خون رفتن بکند و استسقا
ورم سپرز را نافع بود اسحق گوید مضر بود بمثانه مصلح وی قند بود خوردن و
ضماد کردن وی تشنگی بنشاند و چون اب وی با اسفیداج بیامیزند و بر
سوختگی اتش و جدری که ریش شده باشد نهند در ساکن گرداند و چون
بدان ادمان کنند باصلاح اورد و خوردن ثمر وی قطع احتلام بکند و انچه سیاه
بود بد باشد و بخدرد و جنون آورد و نوعی هست که چهار درم از وی قاتل بود
مداوای او قی کنند بعد از ان بشیر تازه یا بانیسون یا باماء العسل یا بپیه
مرغ و خوردن بادام سفید بود و بدل وی بطباطاست و گویند سادوران
عناب نیکوترین ان جرجانی بود تازه که خورده نبود و وی معتدل بود
میان گرمی و سردی و تری و خشکی مسیح گوید گرم و تر بود در میانه درجه
اول و حرارة وی غالب بود برطوبه و گویند سرد است در اول و نافع بود جهة

حدة دم و خلطی نیکو از و متولد شود و چون بخورند یا اب وی بیاشامند حراقة
و حدة دم ساکن کند سرفه و ربو و درد کرده و مثانه و درد سینه و حلق را نافع بود
و اگر بیش از طعام بخورند بهتر بود و غذاء وی اندک بود و هضم وی دشوار مولد
بلغم بود و معده را بد بود مصلح وی کشمش مویز منقی بود شریف گوید ورق وی
خشک کرده چون بکوبند و با سرکه سحق کنند و بر اکله افشانند بغایة مفید بود
اولیان بود که پیش از ان بپر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست ساق درخت
وی بکوبند و با همچندان اسفیداج بیامیزند و بر ریشها رطبه مالند پاک گرداند
و چون ورق وی بپزند و صاف کنند و پنج روز نیم رطل بغداد با قند بیاشامند
حکه را زایل کند از بدن و چون استخوان مطحون کنند و سویق سازند و باب
سرد بیاشامند طبیعت را محکم دارد و شکم ببندد و اگر همچنان با استخوان مطحون
سازند قرحه امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و با قوبا طلا کنند و
دو سه بار مکرر کنند البته زایل کند و ورق وی چون بخایند نیکوتر از طرخون بود
جهة کسی که دارو مسهل خواهد خورد و غثیان نیاورد و عناب مضعف باه و
مقلل منی بود **عنب الذئب** درخت کوهیست و ازاغابش خوانند و ثمر وی
مقدار کنارزی بود کوچک سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهار میخی بود و
طبع وی قابض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجتی و
قبضی نیز و اگر از خشک وی سویق سازند نافع بود جهة اسهال کهن و گل وی بشبه
گل حنا سرخ بود اما کوچکتر بود و لون ان میان زردی و سبزی بود و ثمر وی نفث
دم را نافع بود **عنبر** ابن حسان گوید روث دابه بحریست و گویند چیزیست که
در قعر دریا میروید و حیوانات دریا میخورند و بیشتر گویند در شکم ماهی می
یابند که میخورد و می میرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل میشود و
اقوال بسیار اورده اند مولف گوید انچه محقق است مومیاست و نیکوترین
ان اشهبست که انرا اسفید خوانند و دیگر ازرق که انرا فستقی گویند و دیگر زرد
که انرا خشخاشی گویند و عنبر باید که چرب بود هر چند سفید تر و سست تر و
سبکتر بود نیکوتر بود طبیعت ان گرم است در دوم و خشک است در اول پیران را نافع بود

عود الوج
هوآگار خیس

و دماغ و حواس دل را سود دهد و مقوی جوهر همه روحها بود در اعضا و رئیه
و درد معده سرد را سود دهد و بادهاء غلیظ که عارض شود در معا و سده بود
بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود و در شقیقه و صداع که از خلط سود
بود چون بدان بخور کنند نافع بود و مفاصل که از رطوبة بلغمی بود ضماد کردن
بغایة مفید بود و اگر در روغن گرم مثل مرزنجوش و بابونه و اقحوان حل کنند
وبدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل
دهد و اگر از وی شمامه سازند مثال تفاحی و ادمان بوئیدن کنند فالج و لقوه
و کزاز را نافع بود و چون در روغن بان حل کنند نافع بود جهة انواع اوجاع
اعصاب و خدر که در اعضا واقع شود و بغایة مجربست و فی الجمله مقوی
اعضاء عصبانی بود و گویند اگر اندکی از وی در قدح شراب ریزند و بیاشامند
مستی زود آورد و روح را بیفزاید و مقدار ما خوذ دانگی بود و مضر بود
باصحاب ماشرا مصلح وی صمغ عربی بود و بدل او دو دلم ثلث و دانگی مرو دانگی
زعفران و گویند بوزن ان مشک و مر و زعفران **عوسج** نوعی از علیق است و در
بیابانها بود نیکوترین ان بود که بیابانی سبز ورق بود طبیعه وی سرد بود در اول
و گویند در دوم و خشک بود در سوم و ورق وی بر حمره و نمله طلا کردن نافع بود و
شریف گوید ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا را نافع بود
و چون بکوبند و اب ان بگیرند و هفت روز بیاپی در چشم چکانند سفیدی زایل
کند خواه کهنه خواه نو و ثمر عوسج چون اب ان بگیرند و حنا بدان بر شند و در
حمام بمالند جرب و حکه را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند
و چون با غصان وی دود کنند کژدمکان بگریزند و چون بکوبند و اب ان بگیرند
و رها کنند تا خشک شود و مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا شیر زنان در چشم
چکانند و در گوش کنند نافع بود و گویند چون بر پیشانی طلا کنند نافع بود و
جهة فضلاتی که در چشم اید بواسطه قبضی که در وی هست و مقدار مستعمل از
وی یکمثقال بود و گویند مضر بود به سپرز مصلح وی کثیرا بود و بدل ان در ورمهای
گرم بوزن ان اشنه و بوزن ان فوفل بود **عود البلسان** نیکوترین عیدان

وی املس

وی املس اسمر بود و خوشبوی طبیعه او گرم و خشک بود در سوم سده بگشاید و عرق
النسا و صرع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم و ربو و ضیق النفس را مفید ست و
چون بخور کنند نشف رطوبة از رحم بکند و عقیم را نافع بود و باد زهر زهرها
بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را سود دهد و رطوبات از دماغ پاک کند
و مقدار ما خوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود به جا مصلح وی کثیرا بود و بدل وی حب
وی بود **عود** ابجوج و ملبجوج نیز گویند و ان انواعست شیخ الرئیس گوید نیکوترین
ان عود مندلی بود که از وسط بلاد هند اورند و بعد از ان عود هندی که ان جبلی
بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر انکه شبش در جامه رها نکند و بعضی مردمان
فرق میان مندلی و هندی نکنند و یکنوع سمندوری بود و از سقالهٔ هند خیزد
و ان فاضلترین بود و بعد از ان قماری و ان نوعی از سقالی بود و بعد از ان قاقلی
و بری و قطفی و صینی و از کشمیری خوانند و ان تره شیر بود و مندلی و مجموع ان
نیکو بود و بعد از ان سمندوری ازرق فربه صلب بسیار اب سبز که قطعا سفیدی
در وی نبود و با تش ناید نیکو بوده بعضی سیاه را فاضلتر از ازرق می نهند و
نیکوترین قماری سیاه که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و در اتش
ناید و بسیار اب بود و فی الجمله فاضلترین ان بود که سیاه سخت گران وزن
بود و در بن اب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود
و انچه در روی اب افتد بد بود و عود نیخ در قنینیت که میکنند و در زمین دفن میکنند
تا قشبیة از وی بتعفین زایل میشود و تغیری در وی پیدا گردد و عود خالص
میشود طبیعة او گرم و خشک بود در دوم لطیف بود و سده بگشاید و بادها را
بشکند و خائیدن وی بوی دهن خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ
و حواس و دل بود و مفرح ان رطوبة عفن از معده پاک کند چون نیم درم از وی
بیاشامند تا یکدرم و نیم و قوة معده و جگر بدهد و شکم ببندد و ذوسنطاریا را
نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود بوئیدن وی به مرضهای گرم که در دماغ عارض
شود و گویند چون بخور کنند بلغم از سر فرود اورد و وی منع ادرار بول که از سردی
و ضعف مثانه بود بکند خوردن وی مضر بود به شش مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند

عليب عنب
هو اذان الفار

عين اعلى
هو اقداى المرص

عين البقر
هو اقداى المرص

عين السراطين
هو الثلق

عيون البقر
هو اجاص

غاسول
هو اشنان

بدل وی در شکم بستن صندل زرد بود واگر در معاجین احتیاج بود بدل وی
زعفران و دار صینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ قایم مقام ان بود و بدل
عود هندی در نقرس قنطوریون باریک بود **عود الحیة** شریف گوید نبات وی
در شهر سوفان بود و مشهور بود مانند عود سوس بود صلب و در طعم وی تلخی بود
و چون نیم درم از وی بیاشامند از هر زهر که باشد شفا یابند خواه گرم خواه سرد
و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد وی نگردد و گویند چون در دست گیرند
و چشم افعی در مار افتد مار روی که نکند و بیخود شود و چون بخایند و ثفل ان در
دهان افعی اندازند زود بمیرد **باب الغین غافث**
بهترین ان فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز اورند و رومی نیز نیکو بود
وان کلیت لاجورد رنگ دراز شکل و شاخهای او باریک بود و بدرازی یک وجب
بود و کوتاه تر بود و گل وی و شاخ و ورق وی همه تلخ بود تلختر از صبر طبیعت او گرم
بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سردست
و وی لطیف بود و در ابتدا داء الثعلب عظیم نافع بود و با پیه کهن بر ریشها که
دشوار بود باصلاح آورد و درد جگر و سده ان و صلابت سپرز و قرحه امعا و تبهای
مزمن را نافع بود و صفرای محترقه بیرون آورد و مقدار شربة نیم مثقال بود و بعضی
بمانند و گویند مضر بود بسپرز مصلح وی انیسون بود و بدل وی نیم وزن او افسنتین
بایک وزن ان اسارون **غار** درخت غار بزرگست و ورق وی دراز تا از
ورق بید بود و حب او از بندق کوچکتر بود و بمقدار فستق بود و صمغه ان که هند
و یونانی داق گویند و بعضی بود که ورق ان باریک بود و بعضی پهن تر و هر دو
در زمین سنگستان روید و بهترین ان بری بود و قوة ان در ورق بود طبیعت ان
گرم و خشک بود در سوم و وی طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود و با سویق بر
ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب را لعق کردن سود دهد و
چون بر معده تمریخ کنند قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر بود بکوبند و بر
گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند سودمند بود و پوست بیخ وی چون چهار دانگ نیم
با شراب ریحان بیاشامند سنگ بریزاند و علت جگر زایل کند و گویند اگر یک ورق

ازوی بچینند و بر جا افکنند که بر زمین افتد و خلف اذن فرود نکه دارند چندانکه
شراب خورد مست نشود و گویند چوب درخت وی چون بیاویزند در موضعی که
طفل در ان موضع خسبد و در خواب نترسد دیگر نترسد و ورق وی چون بر زنند
بار که و بهان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و بدل غار سیسنبر است بوزن آن
غاریقون دو نوعست نر و ماده بهترین ان ماده بود که بغایت سفید و
املس بود و زود منفتت شود مولف گوید غاریقون باید که سفید و سبک
سست بود و انچه سست بود نیک و انچه نر بود بد باشد طبیعت ان گرم بود در
اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم و وی محلل اخلاط غلیظ و مفتح
سده بود و ورمها و عرق النسا را نافع بود و ورم سپرز را با سکنجبین مناسب بود
و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی از دانگ و نیم تا
نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و قرحه و یرقان را نافع بود و مسهل
اخلاط غلیظ مختلف بود مانند بلغم و سودا و گزندگی افعی را نافع بود و مقوی
قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر بورق زراوند استعمال کنند سنگ
گرده را عظیم نافع بود و درد پشت که از خلط خام بود و چون با انیسون بکوبند
درد بهار اندرونی که سبب ان سردی بود بجموع را سودمند بود و اگر با اندکی
بند پیشتر استعمال کنند قولنج و ثقل و جمیع انواع بلغمی را نافع بود و گویند
چون با خود دارند عقرب انکس را نزند و در استعمال کردن ان باید که بغربال
موی بالند تا نرم و پرو و نکوبند و انچه سیاه بود بد باشد و کشنده بود و
خناق آورد و مداوای انکه از ان خورده بود قی کنند یا باب گرم و شیر تازه و بجمیع
مداوای که در کندش گفته شد و بدل وی در مسهل بلغم و سودا بوزن ان تربد و دو
دانگ ان افتیمون و ده یک ان خربق سفید بود جالینوس گوید بدل ان نیم
وزن ان فرفیون بود و بدل ان نیم وزن ان صبر و یک وزن ان تربد مجوف سفید
غالیه شیخ الرئیس گوید اورام صلب نرم کند و اگر در روغن خیری یا روغن حب
البان بگدازند و در گوش چکانند درد زایل کند و بوئیدن ان مصروع را نافع بود
و صداع سرد را مفیدست و چون در شراب حل کنند و بکسی دهند مست کرد بغایت

وبوئیدن آن مفرح دل بود و وی جهة درد رحم بخود بر گرفتن بغایة مفید بود و ورمها
بلغمی صلب بگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و پاک کند و ابستنی
را یاری دهد **غبیرا** بپارسی سنجد گویند نیکوتران بود که گوشتمند بود طبیعة
آن سرد بود در اول درجهٔ اول و خشک بود در آخر دوم تا اول سوم غذا اندک
و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن گرداند و بجموع سیلان باز دارد
و صفرا بشکند و چون بدان تنقل کنند مستی دیر آورد و سرفهٔ گرم را نافع بود
و بول ببندد و بیخ صفراوی را نافع بود و موافق اطفال بود چون با شیر بایشان
دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعة ایشان پیدا کند و وی مضر بود بعض مصلح وی
فانید بود نیمی گوید نور شجر غبیرا قوة تمام دارد در شهوة برانگیختن **غراء السمک**
بپارسی اسریشم ماهی خوانند و آن مانند پیه است که در شکم ماهی دریایی می باشد
طبیعة آن خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوتران بود که سفید بود و در وی اندک
خشونة بود فولس گوید موافق بود در ادویهٔ برص و شقاق روی و در مرهمها
کنند جهة سر و جهة متقرح و لون بشره و اگر در قیاس کنند نفث دم را نافع بود
و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان و ادویهٔ فتق بدان سرشند نافع بود
غرب درختیست که اثراطا گویند و بشیرازی ورک و آن درخت بزرگ بود و (چنار)
صمغ وی نیکوترین نوره بود تا زخمی بر ساق وی نرسد که شکافته گردد آن صمغ
از وی بیرون نیاید و وی را هیچ ثمری که شاید خوردند نه طبیعة آن سرد و خشک
بود و زهر وی و ورق وی و قشر وی و عصارهٔ وی قابض بود و مجفف لغیر
لذع و خاکستر قشر وی چون با سرکه بهم سرشند و بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد
کنند نافع بود و پوست بیخ او در خضابات موی سخت نیکوست و چون نقرس
را بطبیخ وی بشویند و نطول کنند نافع بود و صمغ وی کحل وی ظلمت چشم را نافع
بود و قشر وی نفث دم را نافع بود و عصارهٔ وی علق از حلق بیرون آورد و
عصارهٔ وی و پوست تر وی سحق کرده با روغن گل در پوست انار چون بپزند
درد گوش را نافع بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود و گویند ورق غرب چون
بیاشامند عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی بهترین علاج

ماده بود که

(بیاض قبقی)

ماده بود که از گوش روان بود و سدهٔ جگر را نافع بود والسلام

باب الفا فاشرا اسمیست سریانی و هزار جشان
و هزار فشان نیز گویند و بیونانی ابنالیس لوقی و معنی آن کرمة البیضاست و
معنی هزار جشان هزار کز بود و بهربری ارجالون و بپارسی کرم دشتی خوانند و
بشیرازی نه خوش از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمیشود و فاشرستین
نوعی از آنست و نبات وی بر سر درختی که نزدیک وی بود پیچیده شود و خوشهٔ وی
قریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز بود و در آخر بغایة سرخ شود و گل وی
لاجوردی بود و بشیرازی وی را سیاه دارو خوانند و منفعه او نزدیکست بفاشرا
لیکن ضعیفتر از و بود و فاشرا بلفظ دیگر برمانیا و فالق شو نیز گویند و ثمر وی
مانند ثمر فاستین بود و بیخ وی گرم و خشک بود در سوم حده و حرافه داشته باشد
و طلای تمام دهد و ملطف بود سبز سخت شده را بگدازاند چون بیاشامند یا از
بیرون با انجیر ضماد کنند جرب و هر علتی که در ظاهر بدن بود شفا دهد و ثمر وی
مانند خوشه بود و گویند دباغان استعمال کنند جهة حلق شو و بیخ وی چون با
کرسنه و طلبه بدن را بدان بشویند پاک گرداند و صافی کند و از کلف و ثالیل و
سیاهی که از ریش مانده بود ببرد و چون با شراب بر داء الثعلب ضماد کنند نافع بود و
ورمهای گرم را تحلیل دهد و دملها را بگشاید و اگر با روغن بپزند تا چون موم گردد
سودمند بود جهة بواسیر که در مقعد حادث شود و حصف و بادها را از بیخ ببرد
و پاک کند و اگر با شراب ضماد کنند ورم را سرد گرداند و ورمهای گرم بگشاید و
شکستگی استخوان را نافع بود و اگر مقدار یکدرم هر روز بیاشامند صرع و فالج و سدر
را نافع بود و چون ده درم بیاشامند گزندگی افعی و بجموع گزندگان را نافع بود
و بیخ وی چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن
بود که نبات وی بیرون آورند و چون پخته شود بول و شکم براند و بلغم هم و چون
با عسل لعوق کنند سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصارهٔ وی چون تر بود بیاشامند
تخلیط در عقل پیدا کند و با صبر و درهم بیز ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن
درونج و نیم وزن آن اسپاسه بود **فاشرستین** بپارسی خشبندان و بیونانی

انبالس هاليا معنى آن كرم الاسود بود و در اندلس معروف بود بببوطانيه و ببربري ميمون
و بشيرازى سياه دازو و ورق وى بهتر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب بپيچيد
شود بر درخت و آن نوعى از فاشرا است و در فا فرا گفته شد و بيخ آن بيرون سياه
بود و اندرون بزردى مايل بود و وى گرم بود باعتدال و در فعل مانند فاشرا بود
ليكن ضعيفتر از وى بود اندكى و اول آنكه نبات وى برويد ببرند و بخورند بول و
حيض براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را نافع بود و معنى فاشرستين بسريانى دافع
نفعت علت بود **فانيد** بهترين آن بود كه از قند سفيد سازند و وى غليظتر از
شكر بود طبيعت وى گرم و تر بود و گويند حرارت وى در سوم بود و آنچه سنجرى بود گرم و
خشك بود در دوم و سودمند بود جهت سرفه و شكم نرم دارد و خون معتدل از
وى متولد شود و سينه را نيكو بود مولف گويد اين فانيد كه منفعت او گفته شد
بشيرازى كعب الغزال گويند بايد كه قطعا آرد در آن نبود و فانيدهايى كه اين زمان
استعمال ميكنند بمجموع بى آرد نبود پس اولى آن بود كه در هر تركيبى كه فانيد
بود قند بجاى وى كنند يا كعب الغزال كه آن فانيد اصل است و صنعت آن چنان
بود كه قند بقوام آورند و ميكشند تا وقتى كه تمام شود بعد از آن پاره كنند
بارها كوچك **فاوانيا** فوانيا نيز گويند و كهيانا و آن عود الصليب است
نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وى مانند ورق جوز بود و بيخ وى ستبر بود و سفيد
مانند انگشترى و در طعم وى قبضى بود و آنچه ماده بود كثير الشعب بود و بيخ وى مانند
بلوط بود هفت تا هشت عدد بود و نيكوترين آن ستبر رومى بود و وى فاضلتر
از هندى بود طبيعت او گرم و خشك بود در دوم و گويند معتدل بود در حرارت و
در وى تجفيف و قبض يا تحليل بود و مفتح و ملطف بود و وى آثار سياهى از
بشره ببرد و چون بر اطفال آويزند مادام كه با ايشان بود صرع زحمت ندهد و چون
با شراب بپزند و بياشامند شكم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وى علاقه پيدا شود
مانند غلاف بادام و چون شكافته شود حبهاى سرخ بسيار بود مانند خون و
بشكل انار دانه بود و در ميان آن حبى سياه رنگ بود و چون از اين حب سرخ يازده
بشراب سياه رنگ قابض بياشامند قطع نزف از رحم بكند و درد معده و لذع كه

عارض شود

عارض شود در آن و آنچه حب سياه بود چون از وى پانزده حب با شراب
بياشامند اختناق رحم كه عارض شود از درد رحم و كابوس را نافع بود
خاصه ماده وى و بعضى گويند چون با آهن پاره كنند اين خاصيت از وى
حاصل نشود و نقرس را نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظيم نافع بود
و چون ثمره وى بخور كنند مصروع و مجنون را نافع بود و اگر از ثمره وى
گردن بندى سازند و بر گردن كودك مصروع آويزند صرع از وى بر پيا
زايل شود و اگر عود وى سحق كنند و در خرقه بندند جهت مصروع دايم نافع
بود و گويند بيخ وى و ثمره وى نافع بود جهت هر مرضى كه باشد دفان كردن و
اسحق گويد عود الصليب مضر بود بمعده مصلح وى كثيرا بود و گويند بدل
آن زفت بود و گويند غاريقون و زراوند مدحرج و گويند پوست انار يا
ورق انار **فاره** بپارسى موش گويند خون وى قطع ثاليل بكند چون
بشكافند و بر خنازير نهند دفع كند و گزندگى عقرب را نافع بود و گويند چون
بريان كنند و بر گزندگى عقرب نهند سودمند بود و چون بريان كرده بكودكى
دهند كه لعاب از دهن او روانه بود باز دارد و خوردن گوشت وى نسيان
آورد و غثيان و مفسد معده بود و چون بشكافند و بر موضعى نهند كه خار
يا پيكان در وى بود بيرون آورد و كسى كه عسر البول داشته باشد چون در
طبيخ وى نشيند نافع بود و سرگين وى در فرو الفار گفته شد **فجل** بپارسى
ترب گويند و بشيرازى تربزه تخم وى اقوى بود پس پوست پس ورق پس
گوشت نيكوترين آن بستانى بود سبز تازه طبيعت آن گرم بود در اول و گويند
در سوم و تر بود و گويند خشك بود در دوم جالينوس گويد گرم بود در سوم و
خشك بود در دوم سوى بر داء الثعلب برويانند و داء الحية هم و مولد رياح
بود و معده را نيكو بود و مسخن بود و بول براند و گويند چون بعد از طعام بخورند
شكم را نرم كند و غذا را يارى دهد در گذشتن از معده و اگر پيش از طعام
بخورند منع طعام بكنند از آن كه قرار گيرد و چون بعد از طعام بود هضم
طعام بكند خاصه ورق وى و با سانى قى آورد و آب وى استسقا را نافع بود

وچون در چشم چکانند جلا بدهد و چون بجنة خورند نافع بود سرفهٔ کهن و کیموس
غلیظ که در سینه بود و گویند ورق وی جلاء چشم بدهد و شیر در پستان پیدا
کند و اب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و اگر اب وی
بر عقرب چکانند بمیرد و اگر وی خورده باشند و عقرب بگزد درد نکند و چون
با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند بکرم خناق بلغمی را نافع بود و فجل بری
در همه حال اقوی بود از بستانی روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بر
دندان و چشم و سر و هنک و معده و مفسد طعام بود و تبش در بدن پیدا
کند صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه برانگیزد و چون
بر بدن طلا کنند گزندگی جانوران سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی عقرب
و جانوران بمنزلهٔ تریاق بود و دوام خوردن وی گردن سوی برداء الثعلب
برویاند و شیر بیفزاید و سنگ مثانه بزرگ و خرد بریزاند و این فعل بخاصیه میکند
و بتجربت طبری گوید اب ورق او یرقان را زایل کند و گویند چون بکوبند بی ورق
و اب از وی بکشند و ده درم بیاشامند بنهار سنگ مثانه بریزاند و نعوظ اورد
و اگر تخم وی با کندش بکوبند و بار که بسرشند و بر بهق سیاه در حمام طلا کنند زایل
کند شریف گوید چون سر او بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در
وی گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند ابن زهر در خواص اورده که اب
وی بگیرند و با روغن گل یک دو جوش بدهند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی
گوش زایل و اگر اندرون وی خالی کنند و چهار درم تخم شلغم در ان کنند و ان
سر بجای خود نهند و در خمیر گیرند و باتش نرم بجنة کنند و اندکی سرکه کنند و بخورند
سه روز بپای سنگ گرده بریزاند و جرم وی سخت بود قشر وی و ورق وی با
سکنجبین عسلی قی باسانی اورد **فرفیون** فربیون نیز گویند و تاکوب گویند
و باید که چون فرفیون از درخت گیرند باقلاء مقشر در میان وی ریزند تا قوة
وی نگاه دارد سه سال و چهار سال و این بغایة مجربست و در ظرف کنند و انچه تازه
بود و زرد زود و در زیت بگدازد و انچه کهن بود بخلاف ان و لون ان بسرخی مایل
بود و گویند قوة ان بعد از سه سال و چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده

سال باطل

سال باطل شود و نیکوترین ان صافی بود زرد که رایحهٔ وی در غایة حدة و حرافت
بود طبیعه وی گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشکی وی در سوم بود و در وی قوة
تلطیف و تحرقه بغایة و عرق النسا را نافع بود و چون با ادویه که موافق ان بود
بیامیزند و بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه طلا کردن نافع بود و لقوه و قولنج
گرده و سردی وی و فضلها بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک کند و مسهل اب زرد
بود و بلغم لزج که از ورکین و پشت بود نافع است و گرم مزاج را بد بود و کسی که خون
بر وی غلبه کرده باشد نشاید که تنها بیاشامد و مضر بود با شش و چون بروغن
گل چرب کنند حدة وی شکسته گردد و سقل و رب السوس و کثیرا و صمغ اضافه
کنند اگر خواهند که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی رحم
را بغایة بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقط بکند از اسقاط
جنین و چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند نافع بود جهة فالج و خدر و با
عسل در چشم کشیدن جلا دهد لیکن سوزش ان در روز باقی بود و قطع نزول
اب بکند و سه درم از وی کشنده بود در سه روز ریش در معده و امعا پیدا کند
و از خوردن وی کربی سخت و لهبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که
اطلاق با فراط اورد مداوای کسی بود قرون سنبل خورده باشد مثل دوغ و اب
انار و سیب و کافور و انچه بدان ماند و گویند بدل ان بوزن دو دانگ ان
مازریون بود و گویند وی صمغ مازریونست و گویند دو دانگ ان چند پیدستر
و گویند بوزن ان چند پیدستر و نیم وزن ان مازریون بود **فراسیون** فراسیتن
گویند و فشینة الکلب و صوف الارض نیز گویند و ان گیاه جبلی بود و پارسی
گندنا کوهی گویند بهترین ان رومی بود سبز رنگ تلخ طبیعه ان گرم بود در دوم
و خشک بود در سوم مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک کند و حیض
براند و عصارهٔ وی در گوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوة دهد و خوردن
و کحل کردن عصارهٔ وی سعوط کنند یرقان را نافع بود و با نمک بر گزندگی سگ
دیوانه ضماد کردن سود دهد و کحل وی چون با اب کحل کنند قرحهٔ شش را شفا دهد
و اگر برابر سا خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون بیاشامند

حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشوار زادن را نافع بود و عصارهٔ وی در
داروها چشم و جرب جدید و قدیم و اصناف جرب سه گانهٔ چشم زایل کند و چون
با آب انار ترش حل کنند و بر چشم باز کرده اند و طلا کنند ریشها و بیاض که
در چشم بود جدیدا و قدیما نافع و در شیافها جلا دهنده جهة غشاوهٔ عین و تقویة
نور باصره مستعملست و چون ضماد کنند بورق وی و عسل ریشها و خبیث پاک
کند و دافع لحم خورده قلع کند و در دبیلوسای گرداند و چون ضماد کنند بر
دبابیل و فنا زیر نارسیده تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود و بی درد و از به
بکنا بد خوردن و ضماد کردن و بادهای غلیظ را نافع بود و چون بر سینه ضماد
کنند ضیق النفس را نافع بود و ورق وی چون بخایند و فرو برند نافع بود جهة
وجعی که در معده متولد شود و اندرون وی چون با آب و زیت بپزند و تکمید کنند
بر زهار نسا و رجال نافع بود جهة هر وجعی که مزمن شده باشد از عسر البول و
ریاح و رطوبات از جمیع اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود باکرده به بکوبند
و بر ورمها نهند بگدازاند و چون ورق وی بعسل بپرورند نیکوترین معالجهٔ سرفه
و ربو و ضیق النفس بود و گلاب نخاله بگیرند و حسو سازند و در بجوشانند پنج درم
ورق وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهة سرفه و ربو و ضیق
النفس باید که شش روز بیاپی استعمال نمایند و چون ورق تر وی بکوبند و
ضماد کنند بر وجعی نافع بود و مضر بود بگرده و مثانه تا بحدی که خون بعوض بول
از وی جدا شود مصلح وی تخم رازیانه چون با وی مخلوط کنند پس از وی یا
بعد از وی بیاشامند دفع آن از گرده و مثانه میکند و مضر بود بعصبات مصلح
آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن لبان
و گویند بدل آن بوزن آن انیسون و افتیمون بود و گویند بدل آن بوزن آن لاغیه
است صاحب منهاج گوید شربتی از وی نیم درم بود و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و حیض
براند **فرنجمشک** افرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و مره
بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی معتدلتر از مرزنگوش و بگیر
بود و منفعه وی در الف گفته شد و بدل او گویند قرنفل است و گویند قرنفل با

بادرنبویه **فراخ الحمام** بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارتی و رطوبتی فضلی
بود و گرمتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشوار هضم شود و خون بسیار از وی
متولد شود صاحب منهاج گوید گوشت وی مفلوج را نافع بود و گوشت وی کثیر
الفضول و سریع العفونه بود تا بحدی که سهر آورد مصلح وی سرکه و کشنیز بود
و محرور مزاج اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز و سماق با نمک خورند رازی
گوید گوشت وی گرم و خشک بود و به وی حرارة ظاهر بود و موافق محرورین بود
الاسهال از گوشت مرغ از شکم بیرون رود خاصه چون با آب نخود و شبت و نمک
بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی را که شکم وی قبض داشته باشد
و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ مزمن بود و گرده را فربه و باه را زیاده کند
اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی آن بود که بر سر وی زیره و چیزی
بپاشند که منع صعود بخار از سر بکند و باه را زیاده کند شریف گوید ادمان اکل
بریان کرده وی خون را بسوزاند و شاید که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان و
صاحب مزاج گرم و هو گوید چون کبوتر بچه در دیگ اندازند و روغن کنجد بر سر
آن کنند چنانکه او را بپوشاند و نمک و هیچ توابل در آن نکنند و بپزند و چون پخته
شود کسی که سنگ گرده داشته بود بخورد زایل کند **فستق** بپارسی پسته گویند
گرمتر از گردکان بود و بادام بود و نیکوترین آن تازهٔ بزرگ بود طبیعت او گرم بود
در سوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجهٔ دوم بود و گویند خشک بود
در سوم و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند ترست در سوم سدهٔ جگر بگشاید و
منع غثیان بکند و قوة معده و فم معده بدهد و شکم براند و بند دو گزندگی عقرب
و جانوران را سود دهد و باه را زیاده کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود و غذا اندک دهد و شرا
آورد مصلح وی زردالوی خشک بود شریف گوید از خواص وی آنست که بوی دهن
خوش کند و خفقان زایل کند و گویند پوست بیرون وی سبز چون در آب خیسانند
و بیاشامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده
بخاصیتی که در ویست و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود و گویند نیم
وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز بن **فصفصه** بپارسی سبست خوانند و چون

فطراس
مو اذناب الخیل

تر بود فصه فصه و رطبه گویند و چون خشک گردد قت و علف خوانند بهترین ان
سبز املس ورق بود و در وی تلخی بود و تخم وی منی و شیر بیفزاید رازی گوید چون
ویرا بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته
باشد هر روز دو نوبت نافع بود و روغن وی نیز همین عمل کند خوردن و تمریخ کردن
و دواب را فربه کند و تر ان شکم براند و خشک شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه
را نافع بود **فضه** ابن ماسویه گوید نخاله وی سرد و خشک بود باعتدال و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی بغایت قابض بود شیخ الرئیس گوید نخاله وی چون
با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و جرب و حکه و عسر البول را مفید بود و مقدار
ما خوذ از وی دانگی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت دارد لیکن ضعیفتر از و بود و
گویند شراب از ظرف نقره خوردن مستی زود اورد و نقره چون بوی گوگرد بشنود
سیاه گردد و چون بنمک بشویند سیاهی از وی زایل شود و جلا روی بدهد و
نخاله وی چون با زیبق بر بواسیر طلا کنند نافع بود و مضر بود بمثانه مصلح وی عسل
بود **فطر** سماروغ گویند و ان انواعست یکنوع فقع و یکنوع غوشنه خوانند و فقع
را بپارسی هکل خوانند و یکنوع فقیل و مجموع انواع را کماة گویند بدترین همه فطر
بود و یکنوع صحرایی بود و یکنوع در شیب سرگین روید و نوعی در شیب خم شراب بود
و انچه سرخ بود زهر بود و انچه سفید بود باد زهر و انچه در شیب خم شراب روید پوست
وی باز کنند و خشک کنند هر گرا چند سر انگشتی بدهند بیهوش گردد و پوست وی
زهر بود و گویند هر که بناپاکی سماروغ خورد نسل وی منقطع گردد و فلغل بد از
وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود طبیعت وی سرد و تر بود در اخر سوم
و گویند در دوم خدر و سکته اورد گاه باشد که بکشد و اگر نکشد هیضه و عسر البول
احداث کند و وی دشخوار هضم بود و نوعی کشنده خنق و ضیق النفس و عرق سرد اورد
و باشد که در روز بکشد و ان در موضعها عفن یا در ضیعی که مقام گزندگان بود
یا در شیب درخت زیتون روید مصلح وی انست که مسلوق کرده با کمثری تر و
خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی میکند و شراب سخت بر سر ان خورند و علاج
کننده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج **فطراساليون** تخم کرفس

مانند

کوهی بود

کوهی بود و ان دانه سیاه طولانی شکل بود طبیعت ان گرم و خشک بود در سوم و
قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل ان دو وزن ان تخم کرفس بود جالینوس
گوید بدل ان نیم وزن ان افسنتین بود **فقاح سورنجان** هر نوری و
زهری که بود انرا فقاح خوانند بهترین ان خوشبوی بود طبیعت ان گرم بود در اول
و خشک بود در دوم حیض بیند د و مقدار ما خوذ یکمثقال بود نفث دم را نافع
بود و طبیخ وی سنگ گرده بریزاند و بول براند بقراط گوید درد رحم و گرده و نفث
دم و ورم سرد که در جگر و معده بود سود دهد و اگر ادمان بوییدن ان کنند سر گران
کند و خواب اورد اسحق گوید مثقل خون بود مصلح وی برزدست و بدل وی
قصب الذریره **فل** صاحب منهاج گوید فاغیاست و ان بیخ نیلوفر هندی
بود و قوة وی مانند قوة یبروح بود و گویند گرم و خشک بود جهت صداع ضماد
کردن نافع بود و مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح و گویند فل
ثمر هندیست بمقدار فستق بود و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب
بود همچو مغز فلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود طبیعت ان گرم و خشک در سوم
استرخا عصب را نافع بود **فلویه** اصل الفلفل است بپارسی بیخ درخت فلفل
گویند و ان خشن و حریف بود بشکل قسط طبیعت ان گرم و خشک بود در دردهای سرد
و تشنج امتلایی و نقرس و قولنج و بادهای سرد را نافع بود و برورک طلا کردن
عرق النسا را نافع بود و لون را نیکو بود و مره سودا بیرون اورد و برفق و باه را
زیاده کند و چون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند و بیاشامند ورم سپرز را تحلیل
دهد و چون با میویزج بخایند و بدان غرغره کنند بلغم قلع کند و بدل ان دار
فلفل بود و گویند بدل ان تا رشک بود و دو دانگ ان سورنجان و نیم وزن ان
مقل خسک دانه **فلفل** درخت فلفل مانند درخت انار بود جالینوس گوید
اول ثمره فلفل دار فلفل بود و از بهر انست که دار فلفل تر تر از فلفل بود و
صفت دار فلفل گفته شود و همو گوید ثمر فلفل چون نارسیده بود سفید بود
و چون رسیده سیاه شود مولف گوید هر چند امتحان کردیم از بازرگانان که از
طرف هندی امدند این خلافست درخت دار فلفل غیر درخت فلفلست بیشتر

اصل نیلوفر

در بنگاله و انگاه میگویند فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است صاحب منهاج
گوید بهترین وی ان بود که سبک بود و گرمی وی ضعیف‌تر از سیاه بود مولف
گوید فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و ان بزردی مایل بود و بمقدار
نخود کوچک بود مدور املس طبیعت ان گرم بود در سوم و خشک بود در چهارم مولف
گوید درخت فلفل در قیمت بزرگ و کسی بر سر درخت فلفل نتواند رفت باد انرا
بریزاند در اب و از انجا جمع کنند و خشک سازند و این تشنج که درخت از انست
و فلفل بزمستان و تابستان بار اورد خوشه خوشه و چون افتاب گرم شود برگها
بران خوشها افتد تا سوخته نگردد و چون افتاب فرو نشیند برگها ازان باز
شود و چون در کحلها کنند جهت جلا جلای تمام دهد و هضم طعام بکند و اشتها
بیاورد و ورم سرز را نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت نرم کند و در تریاقات
استعمال کنند بلغم و سودا پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و مجفف
منی بود و مخدر و مضر بود بگرده مصلح وی عسل بود و بدل وی عسلت **فجا** بیونانی
یا ماری خوانند و وی کمتر از سفید بود طبیعت وی گرم و خشک بود در چهارم و در
وی حدت و تحلیلی و جلائی بود بلغم لزج دفع کند و سخن اعصاب بود و مسکن
ان و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و بول براند و اگر بعد از مجامعت
زن بخود برگیرد ابستن شود و سرد مزاج را نیکو بود و سخن معده و جگر و همه اعضا
و فضول بود و چون با ادویه بیامیزند که در وی قبضی بود جهت تقطیر البول که از سردی
بود سود دهد و فالج و رعشه و خذر را مفید بود فی الجمله سود مند بود جهت هر علتی سرد
که در اعصاب حادث شود و گویند بدل ان یک وزن و نیم ان فلفل سفید بود و جهت
علت عین و اشک رقیق نافع بود و چون سحق کنند و با پیاز و نمک بیامیزند و بر
داء الثعلب ضماد کنند بعد از انکه نیک نیک موضع ان مالیده باشند موی برویاند
و چون سحق کرده در زیت بجوشانند و بمالند فالج و خذر را نافع بود و اعضائی که
سردی بر وی غلبه کرده بود و چون با ادویه بیامیزند داء الثعلب را نافع بود **فلفل الما**
او در و بیازی گویند و ان نباتیست که در ابهار استاده روید و در ابهار اهسته روانه
بود و ترکان وی را قرعین خوانند و گویند چون کرک وی را بخورد بمیرد و بغایت وی را دو

دارد و ساق

دارد و ساق وی که دار بود و درازی وی یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید
بود بزرگتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ورق و ساق
وی کوچک بود رسته بر شاخهای کوچک که از بیخ ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی
مانند خوشه و بطعم بغایت حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی و ثمر وی را
بغایت نافع بود جهت مرضهای بلغمی مزمن و سیاهی که در زیر چشم بود و کلف و
نمش که بر روی بود ضماد کردن نافع بود و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعه ندارد
مولف گوید ان زنجبیل الکلاب و گفته شد **فلفله** حبق جبلی است بپارسی بودنه
کوهی گویند و ان نوعی از بودنه است طبیعت ان گرم و خشک بود و نیکوترین ان
صحرائی بود و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون اورد و مضر بود بلغم معده مصلح
ان بودنه بریست **فو** بیخیست که ورق نبات ان مانند ورق کرفس بود و
بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق وی یک گز زیاده بود و املس
بود و رنگ او فرفیری و ستبری انگشت و وی مانند خنصری بود و در اصل وی
عطریتی بود و گویند قوة وی مانند سنبل بود و در چیزها از و بهتر بود و ادرار
بول بیشتر از سنبل کند طبیعت او گرم و خشک است درد پهلو را نافع بود و بول و
حیض براند و خشک وی و مطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ
از وی نیم مثقال بود و مضر بود بگرده مصلح وی تخم رازیانه بود جالینوس گوید
کبابه در طعم مانند وی بود الا لطیف‌تر از وی بود و گویند بدل ان بوزن ان سنبل
و کبابه بود و گویند بدل ان فلفل سیاه است **فوفل** ثمریست که در قوة مانند
صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل و وی مبرد بود بقوة و
یابس و قابض و بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضاء مسترخی
را محکم گرداند و بوی دهن خوش کند و قوة دل بدهد و منع التهاب چشم
و جرب ان بکند و حرارة دهان باز دارد و قوة لثه و دندان بدهد و بدل وی
بوزن وی صندل سرخ و ربع وزن وی بزر البنج و گویند بدل ان نیم وزن ان
گشنیز تر بود **فوتنج** و فودنج نیز گویند و ان سه نوع بود جبلی و بری و نهری مولف
گوید جبلی دو نوع بود یک نوع را نعناع گویند و گفته شد و یک نوع را فلفلمونیه گویند

فلار
مو اذربو
بنطاء مصری

فنجنکشت فنجنکشت
مو انلق

وهم گفته‌اند و بری دو نوع بود یکنوع را شکطراشیج گویند و گفته شود دیگر نوع
دیگر بود نه صحرایی گویند و ان مطلق بود نه بود و نهری یکنوع پیش شود و نیکوتر ان
جبلی ان بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و ورق ان کوجک بود طبیعت ان گرم و خشک
در سوم ملطف بود و عرق براند و برا ثرها رسیاهی که در بدن بود ضماد کردن
نافع بود خاصه چون با سراب بخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه را
زایل کند و چون با عسل و نمک بخورند فضولی که در معده بود بیرون آورد و
حیض براند و مشیمه و بچه بیندازد و چون خشک بسوزانند و سحق کنند جهت
استرخا لثه بغایت نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن کند
و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی یکدرم و دو دانگ بود
بجلاب و وی گزندگی عقرب را نافع بود و چون بکوبند و بپزند و بیاشامند بچه بکشد
و مضر بود با معا مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن و نیم فودنج بری بود
فوتنج نهری قوة شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین بود نه جوسی (?)
سبز بود و تر و بود نه فارسی اقوی بود از بحوع (?) بود نها طبیعت او گرم و خشک بود در
سوم چون بخورند بعد از ان ماء الجبن بیاشامند چند روز بیانی داء الفیل
و دوالی را نافع بود و طبیخ وی انتصاب نفس را سود دهد و چون بسرکه بنزدیک
بینی کسی برند که غشی کرده باشد نافع بود و منع احتلام بکند و طبیخ وی ناقض (?)
را نافع بود و بروغن وی تمریخ کردن همین سبیل و خوردن و ضماد کردن وی
گزندگی جانور را سود دهد و اگر با شراب بخورند دفع سموم قتاله بکند خاصه
که بیش انان خورده بود و از دخان ورق وی گزندگان بگریزند و خاییدن
ان بوی سیر زایل کند و مقدار شربتی از وی یکدرم بود و چون با شراب بپزند و بر
جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود و مضر بود بگرده مصلح وی کتیرا (?)
بود و بدل وی نعناع **فوه** معروف بود بقوة الصباغین و بپارسی روناس
گویند و ان بهینت سرخ نیکوترین ان بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ری
اورند که معروف بود بدربندی طبیعت ان گرم و خشک بود و گویند در وی بعضی بردی
بود و جلای باعتدال بود و بزبهق سفید و کلف با سرکه طلا کردن نافع بود و بدان

را ازنهر

را از نهر اثری که بود پاک کند و یکدرم تا دو درم جهت سقط و ضربة نافع بود و
چون با قیح (?) شراب بخورند و ثمر وی چون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز
بگدازد و ورق وی با نبات وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد
و بیخ وی چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیندازد و وی بغایت مدر بود
تا بحدی که ادرار بول بکند و جگر و سپرز پاک کند و سده ان بگشاید و گویند مضر
بود بسر مصلح وی انیسون بود و بدل وی در تنقیه جگر و سپرز و انزال حیض و
بول بوزن ان سلیخه و دو دانگ وزن ان مویز سیاه و چون با ماء العسل
بیاشامند عرق النسا را نافع بود و اوجاع ورک و استرخا اعضا را نافع بود
و اگر با عسل ضماد کنند همین سبیل اول ان بود که هر کس که ان بیاشامد سه روزه
بحمام رود و گویند بدل وی در برص و بهق و جرب بشنطرحات (?) **فیلزج** حضض اغامی
درخت حضض است و ثمر وی مانند فلفل بود و حضض عصارۀ وی بود و
معتدل بود در حرارة و برودة بر موی طلای قوی بود و قوة تمام بدهد و چون
بیاشامند درد سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل
ان حضض بود **فیروزج** نوعی از احجار است ازرق نیکوترین ان نیسابوری
بود کهن طبیعت ان سرد و خشک بود چون سحق کرده بیاشامند گزندگی عقرب
را نافع بود و ریش اندرونی را مفید است و چون در دارو وی چشم کنند شبکوری
و تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن بوی رسد خراب شود و عرق بیجیبی (?)
ولون ان بکلی خراب گردد جالینوس گوید جوهری از احجار که از لون خود بگردد
پوشیدن ان بد بود البته **فیل** حیوانی معروف است و دندان وی را عاج گویند
دیسقوریدوس گوید برادۀ عاج قابض بود چون بر داحس ضماد کنند زایل
کند شریف گوید چون نشارۀ عاج هر روز دو درم با ماء العسل بیاشامند حفظ
را نیکو بود و اگر زنی که عاقره بود هفت روز بیاشامد هر روز دو درم نشارۀ عاج
با ماء العسل بیاشامد بعد از جماع ابستن گردد مولف گوید امتحان وی بعمل (?)
دیگر کردیم سه شب هر شب یکمثقال نشارۀ عاج با یکمثقال نبات سائیده
زن سفوف ساخته و شب سوم و چهارم مرد با وی جمع شده در روز ابستن شد

دندان
فیلجوش
موا ذان الفیل

فیلوس
موا بو خلسا

اما بشرانک بعد از طهر بود واکر نشارهٔ وی جزوی باهم وزن ان برادهٔ
اهن بیامیزند وبغایة سحق کنند وبر بواسیر مقعد باشند بغایة نافع بود
طبری کوید چون از دندان فیل چیزی در کردن طفلان اویزند از وبا را اطفال
ایمن باشند وسرکین فیل چون زن بخود بر کیرد با عسل هرکز ابستن نشود
وبخور وی تبهارا مزمنه را نافع بود وچون بسوزانند وبر سعفه طلا کنند زایل
کنند وبهر جایی که بخور کنند براغیث نماند واکر ادمان کنند دیکر نماند این
زهره در خواص اورده که اکر در لشتر انکور وزرع ودر ختها دیکر با استخوان
فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم کردان نکردد اکر پارهٔ از دندان وی در خرقهٔ سیاه
بندند وبر کاو بندند از وبا ایمن باشند واکر نشارهٔ وی مقدار ده درم با اب
فودنه کوهی چند روز بیانی بیاشامند بجذوم را نافع بود ونکذارد که زحمت
زیاده شود

باب القاف

قاقله دو نوعست
بزرک وکوچک بزرک از چوز بزرکتر بود وحب وی مانند پلپل دانه بود بیرزکی
وپوست ان صلب بود ورنک وی سرخی بود که بسیاهی زند وقاقلهٔ کوچک را شوشمیر
کویند وخیر بوا وهال بوا وهیل بوا نیز کویند وان سه نوعست یکنوع بمقدار
استخوان بلبل بود ویکنوع بمقدار چوزبوا لیکن مثلث شکل بود ودانهٔ ان
ایشان نزدیک بیکدیکر بود ویکنوع هیل است وکویند وی لطیفتر از بزرک
وبزرک را نیز کویند وکوچک را ماده طبع ان کرم وخشک در اخر درجهٔ دوم تا
اول سوم وکویند باعتدال نزدیک بود ودر وی قبضی وتحلیلی وتقویتی بود
قی وغثیان را نافع بود با اب انار ترش هضم را یاری دهد ومعده را از خلط
پاک کند مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود ودرد جکر سرد را نافع بود وسدهٔ
ان بکشاید وچون با سکنجبین یکهفته بیاشامند صرع را نافع بود وچون از
وی هر روز ده درم بیاشامند با سکنجبین سنک کرده بریزاند وکوچک وی
نفث رطوبه از سینه وقلع ومعده بکند وهضم قوة زیاده از بزرک دهد و
لطیفتر از وی بود وقبض وی کمتر بود وحرافة بیشتر وکویند مضر بود بشش
مصلح وی قند بود وبدل قاقلهٔ کبار یک وزن ونیم صغار بود وکویند نیم وزن

قاسینس
بالقلیه

ان کبابه وبوزن ان قرنفل بود **قاقل** نباتیست مانند اشنان ودر طعم وی
شوری بود با قبض وکویند مانند کشوت بود در فعل طبیعت وی کرم وخشک
بود در اول مسهل اب زرد بود خاصه تخم وی واب وی مدر بول ومنی بود
ومسهل صفرا وضعف جکر را سود دهد وکیموس وی نیکو بود ودر معده
ثقلی پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست وشربتی از اب وی دو
دانک رطلی تا نیم رطل بود باده درم شکر سرخ صاحب منهاج کوید با سکر
العشر وکویند شکر سرخ با قاقل وشاهترج ولباب نیکوتر بود وقوی تر
از شکر سفید **قاوند** قیوند خوانند وبپارسی پیه قاوند کویند وان از
هندوستان اورند مانند پیه بسته بود طبع ان کرم بود در دماغ که از سردی
بود وچون یکدرم از وی در حسو کنند وبیاشامند نافع بود ومالیدن نیز سود دهد
وکویند از شجره کیرند که مانند فندق بود باسیا خرد کنند وروغن وی بکیرند
ورما کنند تا منجمد کردد **قبج** حجل خوانند وبپارسی کبک کویند ونزدیک بطیهوج
بود ولحم وی الطف بود از لحوم وکرم وتر بود وچون بریان کنند شکم ببندد و
مسخن بود وباه را زیاده کند ودل را روشن کند وغذا بسیار دهد از بهر انکه
دیر هضم شود وشریف کوید کوشت وی معتدل بود ودماغ وی چون با شراب صرف
بیاشامند یرقان را نافع بود وجکر وی چون کرم بود مقدار نیم مثقال فرو برند
صرع را نافع بود وزهرهٔ وی شبکوری وتاریکی چشم را نافع بود چون بوی کحل
کنند وچون با عسل وزیت بیامیزند واز پردهٔ چشم استعمال کنند نافع بود
جهة نزول اب وچون بزهرهٔ وی سعوط کنند در هر ماه ذهن زیاده کند و
نسیان کم کند وقوة باصره مدد دهد واکر زهرهٔ وی با مروارید ناسفته ومثل
ان اشک سحق کنند وکحل کنند سفیدی چشم وغشا وجرب را نافع بود وچون
خشک کنند ومساوی دار فلفل سحق کنند وبه بیزند وبعسل حل کنند ودر چشم
کنند درد چشم را نافع بود وبیضهٔ وی چون با سر که عنصل بپزند وبخور دهند درد
شکم ومنص را نافع بود **قثا** قثد خوانند وکوچک ان شعاریر وضغابیس
کونید وبپارسی انرا خیار زه وشنکیار وخیار در از هم کویند ونیکوترین ان بجنس

قثاء الحمار
موادد قثاء

نیشابوری بود طبیعت آن سرد و تر بود در سوم تسکین حرارت صفرا کند بول براند
و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوئیدن قثا و قند بیخودی که از خمار
بود و انتعاش بخشد و ورق وی با عسل بر شری بلغمی طلا کردن نافع بود و
خوردن وی گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و کیموس وی بد بود و مستعد
عفونت بود و تبهار صعب آورد دفع ضرر وی بعسل یا میویز یا نانخواه کنند
رازی گوید نیکوتر از خیار بود زودتر بگذرد و خیار و خیار زه و کدو محرور
مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود و لیکن اگر بسیار خورند نفخ در شکم و
ثقل پیدا کند مصلح آن جوارش کمونی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر بود
اولی آن بود که بسیار نخورند و شراب صرف بقوة از پی آن بیاشامند و
جوارشات گرم **قثاء الحمار** بپارسی خیار زه سفید گویند و آن قثاء بری
بود و اهل اندلس علقم خوانند و ارد قثای نیز گویند و بیونانی اسیطا اغریوس
و عصاره ثمره وی را اطریون گویند و نبات وی بنبات کبر ماند اما خار ندارد و
لون آن سبزی باشد که بسیاهی زند و صنعت عصاره وی چنانست که ثمره وی در
آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از وی بیرون
آید و صافی کنند یا بمنخل بپالایند و در آوندی کنند و بر روی خاکستر خشک کنند
بعد از آن بر لوحی کنند و در سایه قرص سازند و یا گرمابه سست کنند و بر روی
خاکستر بیخته و عصاره غلیظ بدان ریزند تا گرمابه آب او فرو خورد پس بر
صلایه سحق کنند و قرص سازند طبیعت او گرم و خشک بود در اول درجه سوم و
گویند حرارت او در دوم بود ملطف و محلل بود و بیخ وی بول بدان مضمضه کنند
باب جهت هر ورم بلغمی که تحلیل دهد و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند از
دمل و هر چه بود بگشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و
طبیخ وی در حقنه عرق النسا را سود دهد مقدار یکدرم و مضمضه بدان کردن
درد دندان را سود دهد و خشک کنند و سحق نمایند بهق و جرب و ریش شده و
قوبا و اثرهای سیاه که از دمل و ریشی پیدا شده باشد زایل کند و عصاره ثمره
وی حیض و بول براند و اگر زن بخورد بر گیرد بچه تباه کند و اگر با شیر سعوط کنند

برقان سیاه

قوتش دو ثلث

جان است

یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن را مفید است و عصاره وی چون در گوش
چکانند درد گوش را موافق بود و چون با زیت کهن یا با عسل یا زهره گاو
بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق بغایت نافع بود و وی مسهل
خام غلیظ و مره سودا و ماء اصفر بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط
کنند مثل صبر و قنطوریون باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و
قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج
و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و
نمک هندی و حب بلسان چون با بعضی ازین ادویه بیامیزند بسیار دردها
را نافع بود مثل درد مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر و دردهایی که از
مره سودا بود و نشاید که با ادویه حاره مثل سقمونیا و تخم حنظل بیامیزند
و شربتی از وی دانگی بود تا دانگی و نیم بحسب مزاج و مضر بود بشش مصلح وی صمغ
عربی و طین ارمنی بود و نشاسته و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند و بر
بواسیر که ظاهر بود پیرامون مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد روغن چراغ
کنند نافع بود و تمیمی گوید روغن وی که از آب وی و زیت بگیرند و در آفتاب
یا با آتش بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند این روغن سردی اعضا را نافع بود
چون بدان بمالند کلف و اثرهایی که بر روی بود زایل کند و دوی و طنین و
گرانی گوش که از ریاح غلیظه بود مفید است شریف گوید چون طبیخ
ورق و بیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود و اگر بیخ وی سحق کنند و بر ورمی
که در بن گوش و ورمهای بلغمی که در گردن بود بنهند بگدازاند و روغن وی
جهت درد مفاصل کهن و نو مالیدن و خوردن نافع بود شربتی از وی بقوه
دو درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ربو
و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی در حقنه کردن درد پشت ببرد اما
پیچ آورد و مسهل خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود مگر با ادویه خلط
کنند که موافق بود از یکدرم تا یک مثقال بود بحسب مزاج و باشد که قی بافراط
آورد و مداوای وی به پست جو با شراب یا سرکه کنند قی باز دارد **قرع** بپارسی کدو

گویند نیکوترین آن تر سبز بود طبیعت آن سرد و تر بود در سوم غذائی که از وی متولد
شود مانند صاحب وی بود اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود
و اگر با نمک بخورند خلط مالح از وی متولد شود و مسلوق وی غذا اندک دهد و
زود بگذرد و صفرا و تشنگی باز دارد و خون ساکن کند و مولد بلغم بود و محروری
و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند و خشونت سینه و سرفه کسی که جگر
وی گرم بود و تب گرم چون با جواب یا ماش مقشر و روغن بادام شیرین
بپزند نافع بود و سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا نشاید که بخورند که قولنج
غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند مطنجن کنند و مطیب بفلفل و خردل
و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات و
خردل و مری نیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و با آب غوره و آب انار
و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلط سلیم از وی حاصل شود
و سویق وی سرفه و درد سینه که از حرارت بود نافعست و کرب که از صفرا حادث
شود نافع بود و درد حلق را نافع بود رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه
و نیلوفر بود سهر و حرارت را سود دهد آب وی صداع را زایل کند و ورم دماغ
را نافع بود و چون در خمیر گیرند و در میان آتش بریان کنند و آب آن بگیرند و با
قند بیاشامند تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند بعد از آنکه
در آن آب فلوس خیار چنبر و ترنجبین و شیره بنفشه حل کرده باشند صفرا
براند و جراده کدوی تر را چون ضماد کنند در ابتدای رمد گرم نافع بود و الم ساکن
کند خاصه که با دقیق الشعیر سرشند و همچنین صداع گرم را نافع بود و چون بر موضع
گرم لطوخ کنند خواه در تب و خواه غیر تب و بر حمره ضماد کنند ردع ماده کند
و الم آن ساکن کند و سفیدی زایل کند و خضاب عجیب بود شریف گوید کدوی
کوچک که اول بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و باب آن کحل کنند
زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و دانه او چون مقشر کنند و روغن از
وی بگیرند درد گوش و درد امعاء گرم را سود دهد و کدو چون با خر رسد و بیخ
آن بگشایند و سوراخی گشاده در میان آن بکنند و بجبث الحدید بیانبارند تا ممتلی شود

وبر آن باز

و بر آن باز بجای خود نهند و چهل روز رها کنند بر در رفت بعد از آن بجوشند و آنچه
اندرون وی بود بیرون آورند و بیفشارند و آب سیاه از وی بیرون آید در
شیشه کنند که پر شود و رها کنند چون خواهند که استعمال کنند حنا بدان بسرشند
و بر موی خضاب کنند سیاه گرداند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود سود دهد
و حرقت سینه بود و قطع تشنگی بکند و چون در آب بمالند جهت سوزش مثانه که
از خلط تیز بود نافع بود و وی مولد بلغم معتدل بود و اولی آن بود که با سفرجل به
بیامیزند و در مسلوق گردکان بعد از آن با مری و سعتر و فلفل و خردل و فودنج
خورند **قرنفل** بپارسی میخک گویند و ثمر آن مانند یک استخوان زیتون بود
دراز تر و بغایت سیاه بود و علک وی مانند علک البطم بود در قوق و نیکوترین آن
تیز بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب وی باریک بود طبیعت وی گرم
و خشک در سوم گویند در دوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن گرداند و شبکوری
زایل کند کحل کردن و قوت جگر بدهد و قی و غثیان و سلس البول و تقطیر چون
از سردی بود قطع کند و مسخن رحم زنان بود اگر نیم درم از وی سحق کرده
با شیر تازه بناشتا بیاشامند مجامعت را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد
بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد و وی مقوی دل و مفرح بود و
سوداوی مزاج را نافع بود و مقوی معده و جگر و مجموع اعضاء باطن بود و
گویند مضر بود بمعا مصلح وی صمغ عربی و بدل وی نیم وزن وی جوزبوا و نیم
وزن آن دارچینی و گویند بدل آن قرفه است و گویند بدل آن فرنجمشک و نیم
وزن آن خولنجان **قرفة القرنفل** قرفه الطیب است مولف گوید درختی بود
که آنرا قرفه گویند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوست ستبر بود بلون قرفه
و طعم قرنفل کند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سوم و گویند معتدل
بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفلست **قردمانا** کرویا بود بری و کرویا جبلی
نیز گویند مولف گوید شیرازی تخم ترخو خوانند و تخم بیدبان گویند در طعم وی تلخی
بود و نیکوترین آن تازه زرد فربه بود طبیعت آن گرم و خشک در سوم سینه را پاک
کند و چون با آب بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود مفید است

وورق النسا را سود دهد و فالج و استرخا و مرض را اعظم نافع بود و کرمها و حب القرع
بکشد و بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد کرده و عسر البول و قولنج را
نافع بود و گزندگی عقرب و مجموع جانوران زهردار را مفید است و چون یک درم با
پوست بیخ غار بیاشامند سنگ گرده بریزاند و از دخان وی بچه در شکم بکشد
و مقدار با خوراز وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز مصلح وی انیسون بود
و بدل اذخر و حرمل بود و گویند بدل وی شکاع است **قراصیا** حراسیا
نیز گویند و بپارسی آلو ابو علی گوید و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص آنکه
شیرین بود گرم و تر بود در دوم و زود از معده بگذرد و حرارت وی بود و مستحیل
شود بهر طبعی که غالب و شکم براند و طبع را نرم دارد و نعوظ را زیاده کند اما
مفسد غذا و مولد سودا بود و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و
معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد از بهر آنکه تخفیف در وی بیشتر بود که در عفص
و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم
ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیامیزند سرفه را زایل کند و لون را نیکو گرداند
و چشم را روشن کند و منهض شهوة بود و چون با شراب بیاشامند سنگ برآند
قرة العین کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و بیونانی سلیفون و آن بیشتر در آبهای
ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخ وی رطوبتی لزج دارد
چنانکه بر دست بچسبد و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از نعناع
بود با تندی و مسخن و محلل بود و بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و افواه
فم افواه بگشاید و بچه بیرون آورد و خوردن وی قرحه امعا را نافع بود و اگر
بسیار بخورند مزاج گرم کند تا بحدی که روی بدن را سرخ کند و لون بدن نیکو
کند و درد پهلو را نیکو بود و محلل و مفتح سده و مسخن معده بود **قرانیا**
درختیست بزرگ در کوهستان سرد و سیر روید و ورق وی مانند ورق آزاد
درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود و چون نارسیده بود سبز بود و
چون رسیده شود سرخ گردد مانند ناخون و از آن میخورند و در طعم وی عفوصتی
تمام بود مولف گوید در ولایت جیلان بسیار بود و در کوهستان بمقدار سیر

گردد

گردد و آن را بلاد آنه خوانند و گویند خرمای جیلانست طبیعت آن گرم و قابض بود
و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود و چون در طبیخ کنند و بخورند و در نمک
آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق او آید چون تر بود حاصل گردد
بسوزانند و برقوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص و مجفف
قوی بود **قرصعنه** در اندلس بشوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار است
و نبات وی در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بومها روید و آن نوعی از وی
خارست و چون اول که از زمین بیرون آید ورق آن در روی بهم بود و سبز
و خشن چون بزرگ شود خار گردد سفید بقدر یک وجب زیاده تر بود و نبات
وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی بسرخی زند و گرد بر گرد وی خش
خار بود و بیخ بود مانند سنان و صلب بود و بیخ وی بستبری انگشت بود و
بدرازی ست گز بلک زیاده تر مولف گوید بزبان آن قوم که مگس عسل بیارند
انزا فاروخسک بیکویند و بشیرازی شیرزه و در صحرای شیراز بسیار بود و مگس
نحل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران را نافع
بود طبیعت نبات وی گرم و خشک در آخر درجه اول و محلل ضعیف بود و چون
با شراب بیاشامند درد جگر و زهرهای کشنده را نافع بود خاصه عقرب و اگر با
یک درم تخم گزر بیاشامند حیض براند و محلل مغص بود و گویند چون ضماد کنند
برآورام تحلیل دهد غافقی گوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلط محمود
بود و بلغم رقیق از معده بگذراند و بیخ وی یا تر خورند یا با عسل مربا کنند
رحم را نیکو بود و اگر جزوی از وی با یک جزو آرد جو و آب گشنیز سرشته
طلا کنند بر ورمهای ساقین که رطوبات از وی روانه بود نافع بود و ابتدا
دار الفیل را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از درد پهلو
قرمز اسم ثمر خاریست که آن را صنط خوانند و از وی ثمر عصاره گیرند و آن را
اقاقیا خوانند و گفته شده و آن ثمر را بپارسی کره گویند و بشکل خرنوب شامی
بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود **قرطم هندی** فی المصفوت بپارسی
فشکدانه گویند و بیونانی قنیقس طبیعت آن گرم بود در دوم شکم نرم دارد و

جبرتی

اگر پنج درم از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطها سوخته بود
و انواع جرب را نافع بود و گویند دفع ریاح بکند و منی بیفزاید شیخ الرئیس گوید
سینه را پاک کند و آواز صاف کند و قولنج بگشاید و مسهل بلغم سوخته بود و باه
را زیاده کند چون با شراب یا عسل یا انجیر خلط کنند مسهل کیموسات غلیظ
بود ابن ماسویه گوید خاصیت قرطم و مغز وی آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از
وی از ده درم تا بیست درم بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند
و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند
و گویند همچنین سودمند بود جهت استسقاء زقی و لحمی ابن ماسویه گوید شربتی
از مغز وی پنج مثقال بود با اندکی نمک هندی و جهت مسهل بلغم و ماء الجبنی که
بنزد وی بسته باشند چون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع
بود و چون مغز خیار چنبر در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود و باید که شیر دو
رطل بود و خشکدانه کوفته بیست درم در وی بمالند و بعد از آن ببندند تا پنیر
شود و آب آن بگیرند و استعمال کنند و گویند بدل آن حبة الخضرا بود **قرمان**
انطرقطولس گویند قیقوغریون و آن خاریست مانند خار قرطم بستانی برلف
گوید از ابن سیرازی انکریز خوانند و گل وی زرد بود جالینوس گوید سخن بود
باعتدال و مجفف بود چون سحق کنند ورق وی با بیخ وی یا تخم وی با فلفل
و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند چون مسلوخ
استعمال کنند درد زایل کند و چون نکزیه بود و استعمال کنند همان وجع
پیدا کند **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند اسحق گوید بهترین وی بود پاک
سفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مضر بود بکرده و سوخته
وی سعفه را نافع بود و منع نزف دم و رعاف بکند و ریشها معده را پاک
کند چون یک درم از وی بیاشامند و قرحه امعا را نافع بود با آب سرطان
نهری بجهت **قرون السنبل** بعضی گویند نوعی از سنبل سفید است کشنده
بود و در میان سنبل یابند و گویند بیخ خانق النمرات و گویند دوائی کشنده
بود و نزدیک به پیش بود و چون بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان را

سنبل الجنه بیر نوع کبی نسنه
بلدوزا الکادر لر

سیاه کند

سیاه کند و دهن مختلط شود و مداوای بقی کنند و بعد از آن دو مثقال
کافور با گلاب و آب انار و شیر و تخم خرفه که به برف سرد کرده باشند
با جلاب یا دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه بیاشامند و
سویق سیب ترش و شیر با آب برف و جلاب و خیار کدو و جواب دهند
و جگر و دل وی سود کردانند بضمادات سرد مانند صندل و کافور و
گلاب و مانند آن **قرط** نوعی از رطبات که در مصر میکارند و ورق وی
بزرگتر از ورق رطبه بود و چهارپایان میخورند و فربه میشوند رطبه
آن گرم و تر بود و چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم ببندد و
سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آن را بپارسی شبدار خوانند و مغز وی را
برستن گویند و بقوة تر از نبات وی بود و در وی قبضی بود **قرفه**
الدارچینی بپارسی دارچینی صینی گویند و آن باریکتر از قرفة القرنفل
بود و شیرین تر از وی بود طبیعت او گرم و خشک بود در سوم قوة اعضاء
باطن بدهد و درد و قوبا و مرضها ... عصبانی و وجع ورک که از
بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارچینی در
تقویت جگر و معده سرد محکمتر بود و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن آن
دارچینی بود **قسط** بیونانی قسطس خوانند و آن انواعست و جمله پنج است
یکنوع عربی بود و آن را قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود و یکنوع هندی
بود و آن سیاه رنگ بود و آن را قسط مر خوانند و بپارسی قسط تلخ و بغایت تلخ
بود و سبک وزن و گویند قسط شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ سهو کرده اند
قسط که سفید و شیرین بود آن رومیست و قسط سیاه که تلخ بود هندیست و
یکنوع دیگر هست که لون آن بسیاهی مایل بود و بوی صبر کند بهترین تازه سفید
فربه بود و بعد از آن سیاه هندی سبک طبیعت آن گرمست در سوم و گویند در
چهارم و خشک بود در سوم نافع بود جهت هر عضوی که محتاج بسخونت بود و جذب
خلط از عمق بدن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف لطوخ کنند زایل کند و استرخاء
عصب و عرق النسا را ضماد کردن و لیثرغس را نیز سودمند بود و بول و حیض براند

تربانیون
حو الحوان

هندی سیاه و

خوردن آن و در شب دائم بخور کردن در درهم را نافع بود و چون در فرزجات
کنند یا تکمید یا نطول سازند و چون یک درم با شراب و افسنتین بیاشامند گزندگی
افعی و مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضله را سود دهد و چون
با عسل و شراب بیاشامند محرک شهوة جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع
و کرمها بیرون آورد و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و جهة
نافض قبل از وقت نوبة لطوخ کنند درد پهلو را نافع بود و زکام را نافع بود و چون
بخور کنند مسیح گوید چون سحق کرده بر ریشها تر افشانند خشک کند و گویند
چون بخور کنند حیض راند و بچه بکشد طبری گوید چون بیاشامند تفتیح سده
جگر بکند و گویند چون بخور کنند نزلات را نافع بود و وبا که از عفونت حادث
شود نیکو بود و چون سحق کرده با عسل بسرشند و بیاشامند درد معده و مفصل و درد
گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود
و چون بر بهق و نمش طلا کنند بعسل یا با سرکه یا بقطران زایل کند و موی بر داء
الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه مصلح وی ورق گل سرخ
و قند بود و گویند مضر بود بشش مصلحان انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن
عاقرقرحا و گویند بدل آن وج است و گویند قسط مولف گوید قسط رومی قسط شیرین
بود و آن نوعی از بیخ سوسن آسمانی است که در میان بنفشه می پرورند و باطراف
می برند و معروف بود به بیخ بنفشه **قسوس** قیسوس گویند و آن حب المساکین
است و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب
بشیرازی هرشه گویند و آن اصناف است نوعی را سفید گویند و یکی سیاه و دیگر را
قسس خوانند و این سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه
بود ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون زعفران بود و جنس سوم که
انرا قسس خوانند متشکل بود و هیچ ثمر ندارد و شاخها باریک دارد و ورق کوچک
و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و یکنوع از آن لادن از وی حاصل شود
و آن نوع گرم بود و باقی اصناف سرد و مضر بود بعصب و گل وی چون با شراب بیاشامند
قرحة امعا را نافع بود و اگر احتیاج بخوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند
و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و روغن زیت خلط کرده حرق آتش را موافق بود

سرمشق حولیلی پیشن

و ورق وی

و ورق وی چون تر بود در سرکه طبخ کنند و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد کنند سود
دارد و چون ورق و سرهای وی بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن سر را
بدان تر کنند درد سر کهن زایل کند و نوع سیاه آن چون آب وی بیاشامند
بدن را ضعیف کند و ذهن را مشوش کند و چون بگیرند از سرها وی پنج عدد و
نیک بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند و با روغن گل در گوش
مخالف دندان که درد کند چکانند نافع بود و وی موی را سیاه کند و چون ورق
وی بشراب بپزند و از وی ضماد سازند بر ریشها که عارض شود از حرق نار نافع
بود و کلف زایل کند و آنکه وی را قسس خوانند سرها وی چون بیاشامند حیض
براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود فرو برگیرد
حیض براند و بچه باسانی بیرون آورد و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند
گند بینی زایل کند و اصول وی چون بگیرند و بکوبند و آب آن با سرکه بیاشامند
گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعة وی که وی را صمغ وی گویند و دمعة الشجر گویند و
چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد و چون با شراب و مر بیامیزند
و بر موی طلا کنند منع تساقط آن بکند **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرون سبز
گردکان و ورق آن از وی بگیرند جهة خناق که از بلغم و رطوبة بود دفع کند **قشر
الجوز الصلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک کند
و بجفف نیکو بغیر لذع بود **قشر الاترج** پوست ترنج گرم و خشک است در دوم
چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخور کنند قوة احشا سرد بدهد و مقدار
ماخوذ از وی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی از وی بخورند
و اگر بسیار از وی استعمال کنند مضر بود بجگر و معده مصلح وی عسل بود
قشار الکندر طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی بود قوی و
جلا بر جراحتها باشند گوشت برویاند و اگر بر ریشهای دشوار افشانند
بصلاح آورد و چون زن بخود بر گیرد رطوبتی که از رحم روانه بود و مزمن
شده باشد باز دارد و نفث دم و قرحة امعا را چون بیاشامند نافع بود
و در داروهای چشم استعمال کنند جهة ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده

قشر اصل انبرباریس
هو اارخیس

بود و حکه چشم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن آن
کندر بود و بوزن آن دقاق آن **قشر الرمان** پوست انار ترش سرد و خشک
بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود و برو ورمهای گرم و ورد پنج ضماد کردن
نافع بود و چون با برنج و جو سفید کرده و آب آن حقنه کنند جهت سحج امعا نافع
بود و دفع اسهال و قطع خون بواسیر بکند و چون با آب وی مضمضه کنند مقوی لثه
بود و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواسیر بکند و اگر
سحق کرده ده درم از وی سفوف سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوة
بیرون آورد **قشر البیض** سیح گوید سرد بود و خشک در دوم حکه و جرب چشم را نافع
بود چون بسوزانند و سحق کرده کحل سازند و اگر غسل کنند و سحق کنند و کحل سازند
سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوة چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن و
قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قطع کند و
منکلس بی چون با آب گشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند **قصب
السکر** نی شکر در طبیعه مانند شکر بود و در وی تلیین زیاده بود نیکوترین آن شیرین
آبدار بود طبیعه آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارة و گویند در وی قبضی
بود و مانند صمغی که از قصب گیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نی شکر قی آورد
و سینه و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک کند و خون معتدل از وی حاصل شود و بول
براند و رطوبه سینه بزداید و مولد نفخ بود و ریاح اولی آن بود که با آب گرم بشویند
بعد از آن مقشر کنند تا نفخ برود **قصب الذریره** نی باریک مانند نی قلم
باریکتر بود و آن دو نوع بود بجوب کنجد خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود بمقدار
یک وجب اندکی زیاده تر و یک نوع دیگر املس بود و بقد دراز بود از یک وجب دراز تر
و بطعم تلخ و تیز و برنگ تیره و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون
وی بود و این نوع از کالیکوت و طرف هند آورند و آنرا بر گینه خوانند و نیکوتر و
خوبتر بود و آن نوع که بنبات سهم ماند بر سر شاخها وی تخم بود مانند نخودی که
در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم از هندوستان خیزد اما بد بود
طبیعه قصب الذریره گرم و خشک بود تا سوم ملطف بود با اندکی عصبه قبض محلل اورام

بود و کوفتگی

بود و کوفتگی عضله را نافع بود و جلاء چشم بدهد و چون با دو دوی تنها یا با مخ
البطم با انبوبه در حلق برود سرفه را نافع بود و ورم جگر و معده را با غسل
نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند درد رحم را نافع بود و درد دل
را مفید بود و مقدار ما خوذ از وی یک درم بود و بدل وی اظفار الطیب است
با صندل و عدس **قطران** روغنیست که از درخت عرعر و ثالث عنم و سرتین
و شوب گیرند و نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین آنکه از ثالب بود
طبیعه آن گرم و خشکست در چهارم و گویند در سوم شپش و رشک بکشد تا
بجذبی که از آن سوا شی هم و مقوی گوشت سست بود و جرب را نافع بود حتی
جرب ذوات الاربع مانند سگ و شتر و دراز گوش و غیر آن و داء الفیل و
دوالی و استسقا را نافع بود و صداع سرد و دندان متحرک را محکم کند و چشم
را روشن کند و اثر ریشهای چشم و غره ببرد و کرمها بکشد و چون بر قضیب
مالند پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و بر گزندگی مار و شاخ دار با نمک
ضماد کنند سود دهد و با شراب خوردن دفع زهر ارنب بحری بکند و چون
در تخم ابل بچکانند و بر اعضا مسح کنند هیچ گزنده گرد وی نگردد و اگر بر گوشت
مرده بمالند از عفونت نگاه دارد و اگر بخود بر گیرد بچه زنده بکشد و مرده
بیرون آورد و وی مقطع ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و بدین سبب
است که ویرا حیوة الموتی خوانند و ثمره تجربه وی صرع را بد بود و قوة در
مانند دخان زیت بود و چون قطران بر حلق مالند خناق و ورم لوزتین که
عبارتست از گوشک اطفال نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند در ساکن
کند و چون با سرکه در گوش بچکانند درد ساکن کند و دوی و طنین زایل کند
و مفسد منی بود و بدل آن بوزن آن نفط و نیم وزن آن خلاف یا ورق آن بود
و گویند بدل آن نفط سیاه و جاوشیر بود **قطف** سرمق است و بشیرازی
پازدو اسفاناخ رومی گویند بری بود و بستانی بود طبیعه آن سرد و تر بود در دوم و
گویند سرد بود در اول و در وی قبض نبود و زود از شکم بگذرد و ورمهای
گرم و حمره را نافع بود و تخم وی یرقان را سود دهد و وی چون بپزند اندکی بخورند

شکم براند و چون بجنة ضماد کنند ورمهاء گرم را تحلیل دهد و وی غذاء نیکو
بود و جگر گرم را نافع بود و محرور مزاج را احتیاج باصلاح نبود خاصه چون
با زیت بپزند و سرد مزاج را بعد از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند
و با آب زیره گرم و مری مطیب گردانند و بخورند و گویند معده را بد بود و مولد
ریاح غلیظ و نفخ بود و اگر دو درم از وی نعل و آب گرم بیاشامند قی مره صفرا
آورد و چون تخم وی با همچندان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع
بود و وی سعال و ورام حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایة جهة شفاء ورم
ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بکوبند و باب قطفح تر کنند و طلا کنند و آنچه در
باطن بود سحق کرده بیاشامند با اشربه مانند سکنجبین و گلاب جواب وی و آن
نیکو بود جهة استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند در هر روز دو درم و
چون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه و جرب را نافع بود و چون جامه حریر
چرکن شود در آب طبیخ وی بشویند پاک گرداند و هیچ لون رنگ نگرداند و نوع
بری وی چون پنج درم از وی بگیرند و در بود مثقال بجوشانند تا با زنیمه آید
و بمالند و صاف کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده بود بیاشامد و اگر چند روز
بود بیندازد **قفر الیهود** انواعست یکنوع را قفر الجبال گویند و بشیرازی مومیائی
و یکنوع از آب حاصل شود آنرا مومیائی آبی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق
کوه است که میجوشانند و بالایند ذوبی مانند زفت بود و بوی قیر کند
و نیکوترین آن فرفیری نصیص زرین و سیاه چرکن بد بود و غش وی بزفت
کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند خشکی وی در درم بود و خون بسته
بگشاید و مقوی اعضا بود و سفیدی ناخن بود چون بمالند و منضج [illegible]
بود [illegible] گویند آنچه خالص بود نافع بود جهة کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا
چون ضماد کنند از بیرون و با زیت بجوشانند و بیاشامند مولف گوید در
شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیائی کند چنانچه امتحان کرده
شد و آنرا مومیائی کوهی خوانند و کفر الیهود نیز گویند و بر قوبا لطوخ کردن
و عرق النسا و نقرس را نافع بود و چون زن بخود برگیرد نافع بود جهة اختناق

رحم

رحم و اخراج آن و کنند که مجموع جانوران و درد پهلو را نافع بود و چون بگدازند
و با جواب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و استنشاق دود وی نزله را
سود دهد و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با آرد جو و شمع
و نطرون ضماد کنند درد مفاصل و نقرس را نافع بود و چون در چشم کنند
سفیدی زایل کند و بجفف رطوبات و ریشها تر بود و اگر در مرهم کنند گوشت
برویاند و وی بادها غلیظ که در معده بود بشکند و چون در جایی دود کنند
مار و عقرب و مجموع گزندگان موذی بگریزند شیخ الرئیس گوید مقوی اعضا
بود و قرحه شش را نافع بود و نفث ماده از سینه بیرون آورد و مرضها خناق
و لوزتین و صلابة رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صداع
آورد مصلح وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی دو درم بود **قلب** باندلس
حب فراعیه خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لیثیش فریس خوانند
و معنی آن بزر الحجر بود و گویند از بهر آن این اسم بوی نهاده اند که این اسمیست
از اسماء فضه و آن تخمیست صلب سفید مانند نقره در سفیدی و صلابة و نبات
وی در اندلس بسیار بود و بمقدار گرسنه بود و در موضعهای خشن روید و
قوة این تخم آنست که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند و بول و
حیض براند و ربو و فواق زایل کند و شکم ببندد و بواسیر را سود دهد و بجفف
منی بود و شربتی از وی دو درم بود **قلقطار** نوعی از زاج است و بپارسی زاج
شتر دندان گویند و آن مصری بود جالینوس گوید قلقدیس مستحیل بقلقطار
میشود و وی معتدلترین زاجات بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم حاد و
قابض و محرق بود و سوخته وی تجفیف در وی بیشتر بود و لذع کمتر و در وی
قبضی تمام با حرارة زیاده بود محرق گوشت زیاده بود و رعاف را نافع بود و در
کحلها جهة جلاء و مخلط بفصول استعمال کنند جالینوس گوید مجموع زاجات بدل
یکدیگرند و صفت مجموع در باب زا گفته شد **قلب** ماش هندیست و آنرا
حب القلب خوانند و رنگ وی عودی تیره رنگ بود و بغایة املس و بقدر
مانند گندم کوچک بود مطلق مانند شیافی بود که کحالان سازند خاصه شیاف

(margin notes:)
توئش طاروی
قلاد قصب شوی
مو آذربو
قلقل
مو اقاقیا
صرزاج کو زنکار رنکید او

اغبر که بعینه قلت است طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در اول و گویند گرم
و خشک فواق زایل کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و حیض براند و شکم ببندد
قلیمیا اقلیمیا گویند و آن انواع است فضی و ذهبی و نحاسی معدنی بود و عملی
بود و عملی از زر و نقره و مس و مرقشیثا گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره
قبرس آورند و از اد راب یابند و بعد از آن معدنی و باید که لاجوردی رنگ بود
طبیعت آن معتدل بود در حرارة و برودة و خشک در سوم و آنچه عملی بود از دود
نقره و زر گیرند و ثقل آنست و اولی آن بود که بسوزانند چون در دارو های چشم کنند
و صفت سوختن وی آنست که وی را در کوزه کنند و سر آن بگل بگیرند و در تنور
نهند و اقلیمیای نقره سردتر از اقلیمیای زر بود و در وی تجفیفی و جلایی بود
باعتدال و فعل وی تجفیفی در ابدان معتدل کند نه در گوشتهای صلب جرب و
ریشهای تر که در بدن و در چشم بود در ورکردن سودمند بود و در مرهمها استعمال
کنند و گوشت در جراحت برویاند و اقلیمیای زر لطیفتر از اقلیمیای نقره بود
نافع بود جهت ابتداء نزول آب و ریش چشم و سفیدی زایل کند و جراحتها را پاک
گرداند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قوة چشم بدهد و بجفف بغیر لذع بود
و بدل اقلیمیای زر و نقره مرداسنگ سفید بود و صفت غسل وی آنست که
با آب سحق کنند و آب از وی میریزند تا آن که بر سر آب هیچ نماند از چرک بعد
از آن بدست جمع کنند و بکار برند **قنابری** تملول و غملول و فوهل گویند
و بپارسی برغست و بشیرازی سوزه گویند طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و
گویند معتدل بود در گرمی و وی جلاء و لطیف و مقطع بود کلف و بهق را نافع بود
و سودمندترین چیزها بود جهة برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن
باندک زورقی نافع بود و بر ریش پستان و ورق وی ضماد کردن نافع بود سینه
و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب
و شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر سودمند بود و گزندگی بجموع جانوران نافع
بود رازی گوید معده و جگر را نافع بود و ملایم محروری و مبرودی بود از بهر اطلاق
طبیعت فولس گوید مولد سودا بود فاضا نچه بنهند مصلح وی روغن بسیار بود و

قنطافلون
هو اثلق

اصلاح وی

اصلاح وی بهلیله کابلی و شکر کنند و سعوط کردن بآب بیخ آن دماغ را از
رطوبات غلیظ پاک گرداند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ گویند
و بیونانی طوماغا خوانند و بشیرازی قنطوریون کبیر و ورق وی بورق گردکان سبز
بود نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی باساق حماض ماند و درازی آن دو گز
بود یا سه گز و گل وی کحلی رنگ بود و تخم وی مانند قسکلانه بود در اندرون گل
و گل وی مانند پشم بود و بیخ وی ستبر و صلب و ثقیل بود و بدرازی دو گز بود
و از رطوبة تر بود و بطعم حریف بود با اندکی قبض و بلون خون بود و در وی
اندکی حلاوه بود و لون عصارهٔ او مانند خون بود جالینوس گوید بیخ وی حیض
براند و بچهٔ مرده بیرون آورد و زرع تباه کند و بیرون آورد و نفث را نافع
بود و مقدار ماخوذ از وی دو مثقال بود دیسقوریدوس گوید اگر شارب
بیخ وی تب داشته باشد باب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی دو درم
بود در درد پهلو و ربو و سینه و سرفهٔ کهنه و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم
را نافع بود و اگر بشکل فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد حیض براند و
مصلح آن آب لسان الحمل بود و طین قبرسی **قنطوریون صغیر** قنطوریون
دقیق خوانند و بیونانی طولیطون و معنی آن قنطوریون دقیق بود و ساق وی
باریک بود و بدرازی یک وجب بود و گل وی سرخ بود که بفرفیری مایل بود و
ورق وی بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و
طعم قنطوریون باریک بغایة تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر
بود جهت قولنج که سبب آن بلغم بود سودمند بود و بچهٔ مرده بیرون آورد و کرم را
نافع بود و اعصاب دماغ را پاک کند و مصروع را بغایة مفید بود و مسهل آب
زرد بود و مره صفرا که با بلغم مخاطی آمیخته بود براند و درد مفاصل و عرق
النسا و درد قولنج را چون بیاشامند یا بدان حقنه کنند نافع بود و مقدار
شربتی از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصارهٔ وی جهة دردی سر که
از حرارة آفتاب خیزد یا از خوردن شراب صرف نافع بود و چون بسر که بگدازند
و بر صدغین و پیشانی ضماد کنند و ریش سر زایل کند بعد از آنکه سر را بنوره بمالند

قیطس
هو آس بکه

وموی بستر ند و باک بسویند واین عصاره ببر که بکداز ند و بر طلا کنند و چون
باب و عسل اندک حل کنند و در موی مالند تشش و رشک بکشد و اگر این عصاره
باب بمالند بر روی سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند آب
از چشم رفتن باز دارد و اگر بشیر دختران حل کرده طلا کنند بر برگ چشم درد
و ورم و ورم از انافع بود و مجموع دردها کهنه که در چشم بود زایل کند
مثل جرب و سبل و شیره و سفیدی و ریش که در طبقه قرنیه بود مجموع را
نافعست و اگر با روغن خیری با سوسن بکداز ند و نیم گرم در چشم بچکانند
درد و ضربان زایل کند و اگر از حرارة بود بروغن گل سرخ استعمال کنند و جهة
ریش که در گوش بود نافع بود و اگر کرم در ریش گوش تولد کرده باشد باب ورق
شفتالو حل کنند و در گوش بچکانند مجموع علتهایی که در گوش بود زایل کند مانند
طنین و دوی و قرحه و اگر باب تره تیزه حل کنند و در گوش بچکانند گرانی گوش زایل
کند و ورمی که عصب سمع را بود بکداز د و مجموع ریشهایی که در بینی احداث کند
نافع بود و رعاف زایل کند چون ابر که حل کنند و قدری زاج سوده با وی اضافه
کنند و در بینی بچکانند البته رعاف ببندد و ریشی که در دهن بود و ریم از ان روان
باشد و بوی دهان گنده شده باشد چون بشراب کهنه قابض حل کنند و بدان
مضمضه کنند و زمانی در دهن نگاه دارند بغایة نافع بود و کسی که بوی دهن گنده
شده باشد بی سببی بگلاب حل کرده بدان مضمضه کنند و زمانی در دهن دارند
شفا یابد و ملازه و ورم لوزتین و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک را نافع
بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزندگی مجموع جانوران زهر دار را نافع بود چون
یکدرم از وی با بیست درم آبی که بادآورد خشک در وی جوشانیده باشند حل
کنند و بیاشامند و گویند افراط کردن قنطوریون موجب اسهال خون بود و
مصلح وی صمغ عربی و کتیرا بود و مضر بود بسر مصلح وی عسل بود و گویند بدل وی
بوزن وی پرسیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا بود **قنبیط** نوعی از کرنب
رومیست بهترین وی تازه زرد رنگ بود طبیعة وی سرد بود باعتدال و
گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم سده بگشاید و خمار را نافع بود

ومنع مستی بکند همچو کرنب و بطبیخ وی نطول کردن درد مفاصل را سود دارد و
وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو احداث کند و اولی آن بود که
نیک بجوشانند و با روغن بسیار یا با گوشت فربه و سرکه و مری و دارو ها
گرم بخورند **قنه** بارزد است بشیر ازی بیرزد گویند طبیعة آن گرمست در دوم و
گویند در سوم ملین و محلل بود خنازیر و بثور ر عدسیه و صداع و کزاز و وجع
را نافع بود و مصروع چون بوی وی بشنود بخود آید و سده و کلف را نافع بود
و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود و جهة خناق رحم چون با شراب بخورند
نافع بود و وی تریاق پیکان زهر دار بود و از دود وی مجموع جانوران زهر دار
بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک بسکبینج بود و چون
بخود بر گیرند بچه بیندازد و از خواص وی آنست که مفسد لحم بود و باقی منفعت
وی در بارزد گفته شد صاحب تقویم گوید بحرور مزاج را صداع آورد مصلح وی
روغن بید مشک و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و گویند مصلح وی آشق
است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی بود
قنبیل صاحب منهاج گوید بزوری رملیست که از اسمان می افتد در بادیه
یمن و از قول رازی همچنین گوید و صاحب تقویم نیز چنین گوید و از قول دیگر گوید
فالیست سرخ بریان کننده زرد گردد فی الجمله طبیعة او گرم و خشک است در سوم
و مجفف قوی بود رازی و مسیح گویند سرد و خشک است و شیخ الرئیس گوید گرم و
خشک در دوم و در وی قبض تمام بود و وی حب القرع و مجموع کرمها بکشد
و بیرون آورد و منشف رطوبات ریشها بود و ریشها که بر سر و روی طفلان پیدا
شود که اطبا انرا سعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند و قنبیل بدان بکنند
خشک گرداند و تنشف رطوبات آن بکند و مقدار شربتی از وی دو درم بود و گویند
مضر بود بامعا مصلح وی کتیرا و شیخ ارمنی بود و بدل آن را زیانه ترمس و گویند مصلح
وی انیسون و بدل آن ترمس و بربنج کابلی بود و گویند مضر بود بمعده و
مصلح وی مصطکی و انیسون بود **قنفد** بپارسی خار پشت گویند و آن
بری بود و جبلی و بحری بود و بحری مانند بری و جبلی بزرگ بود و انرا دلدل

خوانند طبع آن کرم و خشک بود بغایة و محلل بود و بعضی کویند کوشت وی
تر بود بحد دوم را بغایة نافع بود خاصه کوشت بری خشک کرده و جهة کودکان
که در جا بخواب کمیز کنند و کزند کی جانوران را نافع بود و مقدار ماخوذ از
وی پنج درم بود نمکسود خشک کرده و با سکنجبین جهة استسقا و فالج و
داء الفیل و درد کرده نافع بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث
کند از بهر آنکه مضر بود بمثانه و اصلاح وی بعسل کنند و کویند بتخم کرفس
و شکر شیخ الرئیس کوید کوشت وی خنازیر را نافع بود و مرضهاء عصبانی و
سل و تبهاء مزمن را مفید است غافقی کوید ادمان اکل وی مفسد معده بود
و پیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی داء الثعلب
را نافع بود چون با زفت تر بمالند دیسقوریدوس کوید نوع بحری معده را
نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم و مدر بول بود و پوست ناسوختهٔ وی
با ادویه که موافق جرب بود بیامیزند جرب را زایل کند و جکر بری چون خشک
کنند در خرقه که با فتاب کرم بود موافق استسقاء لحمی بود و زهرهٔ وی چون
با موم سرشته شود و بخور کنند بچهٔ مرده از شکم بیرون آورد و زهرهٔ وی در چشم
کشیدن سفیدی زایل کند بقراط کوید کوشت وی چون بسرکه عنصل بپزند
بجد دوم را نافع بود و تشنج امتلائی و درد کرده و مفاصل را سود دارد **قنب**
سه نوع است بری و بستانی و هندی و بری و قضبان وی مانند فلفل بود لیکن بغایة
سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی کمتر و سفیدی
بر وی غالب بود و زهر وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود بحب السمنه و بیخ
وی چون بپزند و بر ورمهاء کرم ضماد کنند و بر حمره و اعضائی که کیموسات در
وی منحجر شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات بکدازاند و عصارهٔ وی درد
کوش را نافع بود و از آن بستانی تخم وی را شهدانج کویند چون بسیار خورند
قطع منی بکند و چون تخم وی تر بکوبند و آب آن بکیرند و در کوش چکانند درد
کوش را نافع بود و تخم وی بادها را بشکند و محلل نفخ و مجفف محکم بود و اکر
بسیار خورند منی را خشک کرداند شیخ الرئیس کوید خلط وی بد بود و قلیل

الغذا بود

الغذا بود دمشقی کوید طبیعه او کرم بود در دوم و خشک بود در اول منشف رطوبة
معده بود و قاتل دیدان و چون آب وی سعوط کنند دماغ را پاک کرداند و
کویند عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و شکم ببندد و بول براند
مصلح وی شراب لیمو بود و کویند تخم وی چون بریان کنند مضرة وی کمتر بود
و دفع مضرة وی بسکنجبین قندی کنند که بعد از وی بیاشامند و ورق وی
چون بکوبند و باب وی سر بشویند موی را پاک کند رازی کوید مصدع و مظلم
چشم بود و دفع مضرة وی باب سرد و برف یا رب فواکه ترش کنند و نوع سوم
را که قنب هندی خوانند و بشیرازی بنک کویند و سبز کویند و بپارسی حشیش
کویند و بعضی وی را جزو اعظم خوانند و وی نوعی بود که مجنن بود و اکر زیاده
استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب آورد و اشتهاء کاذب
پیدا کند و نوعی بود که حزن آورد و خیالهاء فاسد و نوعی بود مقوی باه بود
و آنچه نیکو بود مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند
و اکر کسی بسیار خورده باشد دفع مضرة وی بقی کنند یا روغن کاو و آب کرم
تا هیچ در معده نماند و شراب حماض بغایة نافع بود **قنابر** بیونانی بردبرلوشی
خوانند و آن نوعی از عصا فیرست بشیرازی انزاجو کویند دیسقوریدوس
کوید قنبره چون بریان کنند و بخورند درد قولنج را نافع بود جالینوس کوید
با اسفیداج بپزند و مرق وی بخورند رازی کوید مرق وی شکم براند و کوشت
وی شکم ببندد صاحب منهاج کوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده طبیعة
وی کرم و خشک بود و شکم ببندد و غذاء وی نیکو بود و مانند عصا فیر بد نبود
با آنکه مجفف بود مضر نبود اولی آن بود که با روغن بادام استعمال کنند نافع بود
قوقابس ذو قواغریا و ذو قوبری خوانند و ذوایا اغریا کویند و آن نوعی از
دوقس است بادها را بشکند و علة ثقل را نافع بود و مغص و شکم براند و
عصارهٔ وی در بن دندان با انکشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از
بدن بیرون آورد و بول براند و بشیرازی ترخر خوانند و آن بری بود و آنچه جبلی
بود بشیرازی بد ران کویند **قوانص** سنکدان کویند و بهترین سنکدان آن بود که

قنبلد که بو بنا کر فته

از او زیا زه فربه کیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندرون او
بون خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند در معده را نافع بود خاصه
پوست سنگدان خروس و وی غذاء اصحاب کد بود و چون هضم شود خونی نیکو
ازو متولد شود وانچه از ان مرغ خانگی بود زود هضم نشود و مولد قولنج بود اولی
ان بود که نیکو بجنه کنند و با نمک و مری بخورند **قیصوم** نوعی از برنجاسف جبلی
بود بهترین ان تازه بود طبیعت ان گرمست در اول و گویند در دوم تا سوم و خشکست
در دوم و گویند در سوم و گویند ترست در اول مسهل صفرا و کرمها بود جالینوس
گوید کل وی نیکوتر از افسنتین بود و در وی تفتیح بود چون بسوزند داء الثعلب
را نافع بود و جهت موی ریش کسی که دیر براید چون بمالند زود براید و حیض براند
و سنگ گرده بریزاند و عرق النسا را که از ریح بود نافعست و روغن وی انضمام
رحم و عسر البول را نافع بود و گزندگی جانوران و زهرها را نافع بود چون با شراب
بیاشامند و مقدار شربتی از وی یکمثقال تا دو درم بود موافق جراحتها ترنبود
بلک ازا بکزد و بچه بیرون اورد اسحق گوید مضرتست بشش مصلح وی کشنیز ارمنی
بود صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ و کتیرا و خشخاش بود بدل وی در درد سر که
از سردی بود بابونجست **باب الکاف کادی** که در
خوانند و ان نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و گویند طلع
انجاست و گویند بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود
ولیکن درخت وی دراز نبود مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش
از انک از پوست بشکافد و بیرون اید میگیرند و از اندرون پوست بیرون
می اورند و در روغن می اندازند و با فتاب می پرورند تا قوة وی اخذ میکنند
مولف گوید در گرمسیر شیراز بسیار بود و بیارسی کل کیتی خوانند وانچه بحقیقت
کلیست که در بحرین و نواحی عمان می باشد و بوی خوشی دارد تا بحدی که جامه که
بوی وی بگیرد تا ریزیده نشود بوی وی از وی زایل نشود رازی گوید جذام را
قطع کند و وی معتدل بود و شراب وی عصبه و جدری را نافع بود تا بحدی که
کسی را که ابله بیرون امده بود نه عدد چون شراب کادی بیاشامد بده عدد نرسد

ایو دانه

کاو چشم کافوری
موافق ادفع الموص

وبدل ان بوزن ان صندل سرخ و بوزن ان بقم بود **کافور** چند نوع بود قیصوری
و ریاحی سفید و ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین ان قیصوری و ریاحی سفید
بود مانند برف طبیعت ان سرد و خشکست در سوم منع ورمهاء گرم بکند و محروری
مزاج را نافع بود و جهة اصحاب صداع صفراوی بوئیدن وی تنها یا با صندل
سرشته بگلاب یا با گل ارمنی نافع بود و مقوی حواس و اعضا بود و چون ادمان
بوئیدن ان کنند قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود
و اگر مقدار دو جو با اب کاهو هر روز سعوط کنند قطع حرارة دماغ بکند و خواب
اورد و صداع و خون بینی باز دارد و با اب بادروج و عصیر تلخ یا با اب کشنیز
بسرشند همین عمل کند رازی گوید سرد و لطیف بود صداع گرم و ورمهاء حاده که
در جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند سردی گرده و مثانه و انثیین احداث
کند و منی بفسرد و مرضهاء سرد در نواحی گرده و انثیین پیدا کند و شکم صفراوی
ببندد و دانگی از وی ورمهاء گرم را نافع بود و یکدرم از وی خلاص دهد از سم
عقرب با اب سیب ترش و ربع مثقال یا بیشتر نافع بود جهة کسی که قرون سنبل
خورده باشد با اب انار یا شیره تخم خرفه با برف و بسیاری از وی پیری اورد
و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند مصلح وی معجون گل بود و بوئیدن
وی در تبها سهر اورد مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران ما سرچه هم
گوید شخصی شش مثقال کافور بسه نوبت بخورد و معده وی فاسد شد و قطعا
طعام هضم نمیشد و شهوة منقطع گشت و هیچ زحمت دیگر بروی عارض نشد
و چون با روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که از ماده بود که اندر
دماغ و چشم متولد شده باشد نافع بود و علامت وی ان بود که در طلوع افتاب
تا نیم روز زیاده میشود و چون نیم روز گذشت تا اخر روز ساکن میشود و سبب وی
ان بود که بسیار در اب ~~در~~ زمان گرم درنگ کرده باشد و چون بهواء سرد رسیده
باشد سر برهنه کرده باشد و مشام وی بسته بود چون با روغن گل و سرکه بیامیزند
و پیشانی طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و
مفرح بود و کهربا بشارک وی بود در بعض معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل

که بسیار زمان در آب گرم

صح ۱۴ ۲۰ بهار

بدل آن دو وزن آن طباشیر بود و بوزن آن صندل سفید **کاوزبان** گیاهیست که
بعربی لسان الثور گویند و نافع بود جهت فزع و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی
منفعت در لام گفته شود **کاشم** انجدان رومی بود و بیونانی لیقسطیقون گویند و
آن سیالیوس بود نیکوترین آن زرد تر بزرگ ورق بود مانند ورق انجدان
و در قوت مانند کمون بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم صاحب منهاج گوید گرم بود
در وسط درجهٔ سوم بادها را بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و
مقوی معده بود و یکدرم از وی با شراب بسهل دیدان و حب القرع بود و بول و حیض
براند و گزندگی جانوران را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و گویند مضر بود بمثانه و
مصلح وی تخم رازیانه بود جالینوس گوید بدل آن در ادرار تخم انجره بود یا تخم کرفس
و گویند بدل کاشم بستانی ربع وزن آن زیرهٔ سفید بود **کاکنج** بپارسی عروسک در
پرده گویند و بکنوج رالجوهج گویند و بیونانی نقعابن گویند و قوت وی نزدیک بقوت
عنب الثعلب بود خاصه قوت ورق وی و نیکوترین حب وی گویند کوهی بود صاحب
منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند
در سوم ربو و لهب و عسر النفس را نافع بود شریف گوید اگر از حب وی هر روز
یکمثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند با درار بول و اگر زن بعد از طهر هفت
روز هفت حب فرو برد منع آبستنی بکند و بتجربت وی جگر و گرده و مثانه را نیکو
بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود سود دهد و گرمها و حب القرع را بیرون
آورد چون جزوی از خشک وی با جزوی شیح ارمنی خشک کرده بیاشامند و مقدار
شربتی از وی دو درم بود و مخدر بود مصلح وی سنجبین بود جالینوس گوید
بدل وی عنب الثعلب بود یا حب القثا **کبر** بیونانی قبارس خوانند و بشیرازی
کورک و وی ثمره بود مانند جبی و ثمرهٔ دیگر دارد مانند قثا و آنرا قثاء الکبر خوانند
و وی بغایت حریف بود و گرم و چون در خم شراب اندازند از غلیان بازدارد مانند
خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین بوست بیخ آن بود طبیعت آن گرم و
خشک بود در دوم و گویند در سوم و وی محلل بود و اصل او مقطع و ملطف بود
و در بوست بیخ وی حرارت و حرارة و قبض بود و خنازیر و صلابات را بگدازاند

وریشهاء جرکن

کاسوخ
هوابوخلسا

وریشهاء جرکن و عرق النسا و درد ورکین و هنک و عضله را نافع بود و بوست بیخ
وی جهت درد دندان مفید بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن
خاصه با آرد جو بسیار از وی غلیظ سودائی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل
خلط خام بود و حیض براند و کرم بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود
و آنچه بسرکه نهند سدهٔ سپرز بگشاید و صلابات آن بگدازاند و بلغم از معده پاک کند
دیسقوریدوس گوید ترهٔ وی و ثمرهٔ وی چون با نمک بود بخورند شکم نرم دارد
و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمرهٔ وی سی روز هر روز دو درم با شراب
بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق
النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قطع بلغم بکند و دانهٔ وی چون بسرکه
بپزند و بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و چون بوست بیخ وی بغایت
خرد کنند و بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر موضع بهق سفید لطوخ
کنند زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر و ورمهاء صلب
استعمال کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش
چکانند کرم گوش بکشد و بیرون آورد و چون مکرر کنند بغایت بتجربت رسد گوید
ورق وی و ثمرهٔ وی در قوت مساوی بود لیکن ثمره اقوی بود از ورق و بیخ وی اقوی
بود از هردو و بیوسته در اصل وی بیشتر بود که حرارت طبیعت کبر گرم و خشک است در سوم
معده را بد بود و سرکه دفع مضرت وی بکند و گویند کبر تریاقست و بوی دهن را
خوش کند خوزی گوید ناصوری که در لثه بود سود دهد و بیخ وی چون دود
کنند در شب بواسیر نافع بود طبری گوید بیخ وی جهت ریشهاء تر چون از بیرون
چون آن ضماد کنند نافع بود و چون به بزند و آب آن بر سری که ریش باشد بریزند
و سر بدان بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند سدهٔ جگر را نافع
بود خاصه که از سردی بود و گویند حب وی غذا بد بود و متعفن و بمره سودا
مستحیل گردد و ثمرهٔ وی نیکوتر از وی بود و گویند فقاح و قضبان وی سپرز را
نافع بود و اولی آن بود که چند روز در نمک آب خوابانند و بعد از آن با آب شیرین
بشویند دو نوبت یا سه نوبت پس بسرکه نهند بعد از چهل روز بخورند سپرز بگدازاند

اما باید که زیت شسته بران ریزند و بخورند معده را پاک کند از بلغم و گویند مضر بود
بمثانه مصلح وی اسطوخودوس بود و مضر بود بگرده مصلح وی خولنجان و عسل
بود شابور گوید بدل تره وی حب مرو ورق وی بود **کبیکج** کف السبع خوانند
و بیونانی بطراخیون گویند و آن نوعی از کرفس بریست و بعضی سالس اغریون گویند و
وی انواع بسیار است یکنوع ورق آن مانند ورق کشنیز بود اما از وی بهتر بود و اطبا
وی سفیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی ستبر نبود و
بدرازی یک گز بود و دراز تر و بیخ وی کوچک بود و سفید و تیره رنگ بود و حریف و نوع
سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و از ابشرازی کس و بران خوانند و نوع
چهارم هم بنوع سیوم ماند لیکن گل وی مانند شیر سفید بود طبیعه هر چهار نوع گرم
و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایة حدة و لذع بود و از بیرون بهر عضوی
که بنهند ریش کند جالینوس گوید شاید که طبیب انرا استعمال کند بخاصیت
محرق قلب است و از سموم قتاله بود و بر برص بدن و ناخن و جرب و داء الثعلب
و حیة و ثالیل طلا کردن با سرکه نافع بود و بیخ وی از معطشات قوی بود و وی مفرح
احشا بود و اصلاح وی بشیر و نشا کنند صاحب منهاج گوید مداوای کسی که آن خورده
باشد مانند مداوای کسی بود که بلادر خورده باشد **کبابه** حب العروس خوانند و در
قوة مانند فو بود لیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین آن خوشبوی بود که زبان را
بگزد طبیعت آن گرم و خشک بود تا دوم اسحق گوید تا سیوم و گویند در وی قوة متضاد
بود از حرارة و برودة و حرارة بر وی غالب بود و وی مفتح و ملطف بود در حلق
را نیکو بود و شکم ببندد و سده جگر و گرده بگشاید و بیماری بول از ریگ پاک کند و
چون بخایند و آب آن در قضیب مالند زن را لذة عظیم حاصل شود و وی قوة
معده و اعضاء باطنی بدهد و حلق را صافی کند از ریش عفن که در لثه بود و قلاع
که در دهن بود نافع بود و چون در دهن گیرند بوی دهن خوش کند و آواز صافی
کند و نفس معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول براند و شربی از وی
راسوده درم چون دو درم که از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه
مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود مصلح وی صندل و گلاب و گویند

توربد اوتی دیرلر

بدل آن هیل

بدل آن هیل بود و گویند هیل و دارچینی **کبریت** بپارسی گوگرد خوانند و آن
معدنی بود صاحب منهاج گوید زرد و سفید بود صاحب جامع گوید آن سه نوع است
زرد و سرخ و سفید و سیاه هم بود ابن سمحون گوید کبریت چشمه ایست روان و
منجمد شود کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و
معدن وی در آن وادیست که در آنجا مورانند که سلیمان علیه السلام بر ایشان
بگذشت و آن موران مانند چهارپایانند بزرگی ارسطاطالیس گوید گوگرد سرخ
در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ
بدهد پیرامون آن و چون بیرون آورند از معدن آن روشنی و خاصیة ندهد و اگر
در اکسیر استعمال کنند سفیدی را سرخ گرداند و صبغی نیکو بود طبیعه کبریت گرم
و خشک بود تا چهارم حبیش گوید تا سیوم و وی ملطف و جاذب بود برص را زایل
کند و چون سحق کنند و بر موضع گزندگی جانوران زهردار پاشند یا باب دهن
بسرشند و بران نهند یا با کمیز بسرشند یا با سرگین کهن یا بعسل یا بعلک البطم نیز
نافع بود و با سرکه بر بهق مالند نافع بود و با سرکه جهة جرب ریش شده و قوبا
با صمغ البطم نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و چون با نطرون بر نقرس
ضماد کنند نافع بود و آب وی حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را سود دهد
و چون سحق کرده بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون بخور کنند در زیر زن
حامله بچه بیندازد و دود وی موی را سفید کند ارسطاطالیس گوید گوگرد
سرخ داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون
در زیت حل کنند که در آن زیت اسقیل جوشانیده باشند و قدری موم
اضافه کنند و بموم روغن سازند جرب تر و خشک و فارش بدن را بغایة
نافع بود و چون بجناب بسرشند و بر قوبا نهند نافع بود و بدل زرنیخ سفید
زرنیخ سرخ بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ مصلح وی بنفشه و شکر
بود و شربتی از وی دو درم بود جالینوس گوید بدل وی آنچه در آتش افروختن
از آن گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و از آن گوگرد سرخ زرنیخ سرخ بود **کبد
المعز** جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن و برطوبة آن کحل کردن و چون

کبریت

بریان کنند و سربخاران بدارند همین عمل کند **کتان** سرد و خشک بود و معتدل
حرارة بدن بود چون بپوشند و گویند جامهٔ کتان معتدل بود در حراره و برودة
و رطوبة و یبوسة و پوشیدن ان نشف تری و عرق از بدن بکند و شپش کمتر
پیدا کند مسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه ا
کتان بپوشند و فولس گوید چون بسوزانند و دود وی لطیف بود سده جگر
زکام را نافع بود و مصلح رحم بود **کثیرا** صمغ القتاد است و قوة وی مانند
صمغ بود و نیکوترین ان سفید پاک بود طبیعت وی معتدل بود و در وی حرارة
بود و ترتر از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود
در دوم و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود و در دارو های چشم بجای صمغ
کنند و در ادویه مسهله بدل اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یکدرم و کسر
حدة ادویه بکند و سرفه و خشونة سینه و حلق و ریش شش و مثانه را
نافع بود و چون بر میفختج خویسانند و با قدری قرن ایل محرق منفعل
بیامیزند با اندکی شب یمانی و دود کنند سوزش مثانه را نافع بود فولس
گوید مقوی امعا و مسهل مرهٔ سودا بود و بلغم لزج براند و مقوی بدن بود و سمین
ان و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نگردد و چون بدان ادمان کنند ان
نزهت زایل کند اسحق گوید مضر بود بسفلی مصلح وی انیسون بود و گویند بدل
وی مغز دانهٔ کدو و گویند بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ بادام **کرفس** بستانی
بود و اجامی و جبلی و صخری و بری و قریشی و شرقی و نوعی از ان در آب روید و
از اکرفس الما و جرجیر الما و قرة العین و سیر گویند و گفته شد طبیعت ان گرم بود در
اول و خشک بود در دوم روفس گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گویند
گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم جالینوس گوید کرفس بستانی جهة معده
سودمندتر از انواع کرفس بود از بهر انکه لذیذتر است بول و حیض براند و محلل
ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح سدهٔ جگر و سپرز بود معده و جگر سرد را نافع بود
و بوی دهن خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را سود دهد و شهوة
مردان و زنان برانگیزد و ازین سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از

کرفس خوردن

کلکلا
هو ابو خلسا

کوکیا
کاسکی
کرویهٔ دشتی
هو ادخر

کبر کاشن
هو اقحوان

کره و کرینه
هو ابو طاکیا

کرفس خوردن میکنند از بهر انکه باه را برانگیزد و شیر را کم کند جالینوس گوید
زن حامله چون کرفس بسیار بخورد بچه چون بیرون اید ریش عفن و بثرها پدید
بر اعضاء وی بود و نشاید که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچهٔ وی احمق
و ضعیف العقل بود و فعل ورق وی اقوی بود از تخم و بیخ وی بیشتر اطلاق کند
که ورق و اقوی بود و نشاید که پیش از طعام خورند که اگر بعد از طعام خورند
موافق بود و چون با نان یا با سویق ان ضماد کنند بر ورم پستانی که از حرارة
بود یا ورم چشم گرم سودمند بود و چون با بیخ بپزند و طبیخ ان بیاشامند نافع
بود جهة ادویهٔ کشنده و شکم ببندد و در تخم وی ادرار زیاده بود و گزندگی عقرب
و جانوران و خوردن مرداسنگ را سودمند بود و جگر و گرده و مثانه را پاک کند
و سده ان بگشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود و مصروع را بغایة مضر بود
شریف گوید خاصیتی در ویست که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بخورند
ورکین را عظیم سودمند بود و چون تخم وی با همچندان نبات بکوبند و با روغن
گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند بجا هفت را قوة دهد اما باید که غذا روی
گوشت خروس و خصی وی بود و اگر عصیر وی با روغن گل و سرکه در حمام
بر اعضا بمالند هفت روز بیابی حکه و جرب را نافع بود و اگر با کاهو خورند
تعدیل پدید کند روفس گوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت حریف بر گرداند
طبری گوید ورق تر وی بخورند معده و جگر سرد را نافع بود و سنگ بریزاند و
خاصه جبلی و مشیمه بیرون اورد رازی گوید اولی ان بود که کسی که از گزندگی
عقرب ترسد نشاید که کرفس بخورد از بهر انکه مفتح مجاری بود و زود سم
او بدل رسد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار و شقاق
که از سرما بود نافعست و کرفس رومی معده را نیکوتر بود و گویند مضر وجع
یعلا اصل وی از گردن بیاوبزد ایمن باشد از مضرة وی و زنان ابستن
را مضر بود و صداع اورد مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و گویند مصلح
وی معجون گل و مصطکی بود **کراث** بپارسی گندنا گویند و ان شامی و نبطی و
بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون خوانند و گفته شد و بری را کراث الکرم

خوانند و وی بقوة متوسط بود میان ثوم و کراث طبیعت وی گرم و خشکتر از انواع
کراث بود گرم بود در چهارم و خشک بود در سوم و کراث نبطی که از کراث المایده
خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کراث شامی
را فقلوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد از پیاز و
گرمی وی کمتر از پیاز بود و جرم وی غلیظتر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن
نبطی بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در
سوم و کراث شامی اصل وی خورند نه فرع طبیعت وی گرم و خشک در دوم
چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهة ریشهای بد مفید است
و اصل وی قولنج را نافع بود و بول براند و منفخ بود و مفتح و کیموس بد بدهد
و شبکوری آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه و ریش سده و گرده و ورق وی
سودمند بود جهة رطوبة رحم و صلابة آن بغایة سودمند بود و چون بجو آب
بپزند و بخورند فضول از سینه اخراج کند و درین عمل بغایة مجرب و نافع بود
و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم بکند و محرک
شهوة جماع بود و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده
را بد بود و مصدع بود و مولد بخار بد مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و
بعد از آن در آب سرد خوابانند پس با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند و بواسیر
را عظیم نافع بود و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگی افعی و گزندگان نافع بود و
گرم مزاج را موافق نبود بلک درد چشم آورد و امتلا در سر پیدا کند و مفسد لثه
و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن خشکدانه و کنجد بپزند قولنج بلغمی را نافع بود
خوردن و باب آن حقنه کردن و عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث
بری مفرح بدل بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوة
پشت بود و باه بیفزاید تا بحدی که عنین را بحال صحة آورد **کرنب** بپارسی کرنب
گویند و بشیرازی کلم و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط گویند و گفته شد
و بحری بود و بری بود نیکوترین آن کرنب نبطی بود که از کرنب بستانی خوانند
طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول صاحب فلاح گوید کرنب

دو نوع

دو نوعست نبطی و خوزی و نبطی مشهورست و خوزی ورق وی غلیظ بود و
خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی در
غایة تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیده تخم مرغ بر سوختگی
آتش نهند نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند سودمند بود و چون
عصیر وی با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و کرنب
سرفه کهن را نافع بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز
زایل کند و کرنب آواز صافی کند چون بخورند و لون نیکو گرداند و رعشه
را عظیم نافع بود و برق وی با سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم
براند خاصه چون دو نوبة بجوشانند و عصاره وی با شراب گزندگی جانوران
و سگ دیوانه را نافع بود و خوردن وی با شراب دیر مستی آورد و وی مولد خلط
سودا بود و اگر با گوشت فربه بپزند یا روغن بادام یا روغن کنجد غایله او
کمتر شود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آنک در داروهای
چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که
مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود بلک سودمند بود و کرنب سوداوی مزاج را و
صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان و بواسیر را نشاید خوردن و فی الجمله بجز دو
نشاید که خورد و اگر خورد شراب بر سر آن خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد
و عرق آن از بن آن بیاشامند و چون ورق وی بکوبند و ضماد کنند یا تنها یا با سویق
مجموع ورمها را نافع بود از بلغمی و حمره و نشوی و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در
ساحل دریا روید طبیعت وی گرمتر از بستانی بود و چون خشک کرده سحق کنند
و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص یابند و تخم وی مقدار
فلفل سفید بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن استعمال کنند در اطلیه و
تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و طعم وی شوری بود با اندکی
تلخی **کرم** بپارسی درخت انگور را خوانند و رز گویند رازی گوید طبیعت او سرد و
خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون سحق کرده ضماد کنند صداع را ساکن کند
و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم گرم معده و التهاب آن

نافع بود و عصارهٔ ورق وی قرحهٔ امعا را نافع بود و در دمعی که از گرمی بود نافعست
و کسی که خون قی کند و زنان ابستنی را نافع بود و چون خبوط وی در اب خربا شند
و بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهاء وی ببرند ابی که ازان بچکد
نقط نقط و چون بر قضبان منجمد گردد ماننده صمغ بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح بمالند نافع بود و چون
احتیاج بمالیدن وی بود باید که پیش ازان عضوی را بنطرون بشویند و اگر با
روغن زیت بمالند و ادمان ان کنند موی برویاند خاصه دمعه که از قضبان تر
وی گیرند و قضبان تر وی مقوی معی بود اما بخشن حلق بود مصلح وی کثیرا
و صمغ عربی بود و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر
ازان قطع کرده باشند نافع بود **کستر** ازونس گویند و بشیرازی کستک ان
حبیست که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی بتیرکی زند و چون مقشر
کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ چیز کاورا ماند وی فربه نکند نیکوترین ان
بود که لون ان بسفیدی زند و دمشقی یا مصری بود طبیعت ان گرمست در اول
تا دوم و گویند تا سوم و خشکست در دوم سینه و شش را از رطوبت غلیظ
پاک کند و بر بهق و اثر جراحتها طلا کردن نافع بود و چون با شراب بر گزندگی افعی و انسان
صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و افسنتین و بر
گزندگی افعی ضماد کنند نافع بود و وی گوشت برویاند در جراحتها مقعد مؤلف
اگر ایرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافه کنند و با سکنجبین
عنصلی بپزند و بر گوشت بن دندان که خورده باشد بگذبنهند البته گوشت
برویاند و طبیخ کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که در بدن حادث شود
ریزند نافع بود و چهار درم ازوی بریان کرده و کوفته با عسل لاغر انرا موافق
بود و چون با سرکه استعمال با روغن کنجد چرب کرده عسر البول را نافع بود
و دقیق وی طلی اورام صلب بود که در پستان و اعضا حادث شود و سعفه
و نار فارسی را مفیدست و اطلاق طبیعت و ادرار بول بکند و صفت طبیخ کردن او ان
که بگیرند کرسنهٔ سفید فربه و اب بر سر ان بریزند و زمانی نیک تحریک ان میکنند

نطرون
بورق ارمنیه

صمغ

تا اب ان

تا اب ان بجوشد پس از اب بیرون اورند و بریان کنند تا مقشر شود پس
باسیا خرد کنند و مقدار ماخوذ دو درم بود تا سه درم و خلطی بد ازوی حاصل
شود و غذاء خشک بود و بسیار خوردن وی بجای بول خون براند بقوة ادرارکه
دروی هست و سبیل خون بود بنقض و گویند مصلح وی گلاب و جو بود و گویند
مصلح وی گل ارمنی و کالنج بود **کرویا** کراویا نیز گویند و قرنیادو قرنفادو بیونانی
اقاروا گویند و ان زیره رومیست و بشیرازی کرویه خوانند و در قوة مانند انیسون
بود و بمعده بهتر از زیره بود طبیعت ان گرم و خشکست در دوم و گویند در سوم
جالینوس گوید گرم و خشک بود در اول نیکوترین ان بستانی تازه بود بادها را بشکند
و هضم طعام بکند و بول براند و کرم بکشد و حب القرع بیرون اورد و قوة معده
و شکم بدهد و خفقان که از اخلاط لزج بود سود دهد و مغص را مفیدست و
مقدار ماخوذ ازوی دو درم بود و اگر هر روز بناشتا در دهن کنند و رها کنند
تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع بود و نفخ معده و
امعا و گرده و مثانه را سودمند بود و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود
بگدازاند جالینوس گفت سدهٔ امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند سمین
بدن بود و مقوی ان و گویند مضر بود بشش مصلح ان صعتر بری بود و بدل ان
نیم وزن ان کمون نبطی و نیم وزن ان انیسون **گزبره** بپارسی کشنیز گویند
نیکوترین ان بستانی بود تازه فربه طبیعت ان سرد و تر بود در اخر درجهٔ اول تا دوم
و انچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سوم بقراط گوید در وی حرارة
و برودة بود و بیشتر جالینوس میل بسخونه دارد و مرکب بود از قوة متضاد
و گویند سردست که اگر نه سرد بودی عصارهٔ وی کشنده نبودی به تبرید و
جالینوس گوید اگر نه گرم بودی فنا زیرا تحلیل نکردی و بدرستی که این فعل
با خاصیت میکند از بهر انکه جوهر وی لطیفست و غواص زود نفوذ و غوص
میکند و جوهر سرد غوص نمیکند لیکن چون بیاشامند تحلیل حرارة نبود بزودی
و فعل سردی وی باقی بماند و اگر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی و در وی
قبض و تخدیری بود و چون تر وی با خشک بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصارهٔ

وی با شیر زنان سکن بهر ضربانی سخت بود و چون با سویق بر جمره و نمله ضماد
کنند نافع بود و همچنین بر سرین و ورم خصیه که از گرمی بود و نار فارسی را ضماد
کردن نافع بود و چون با آرد باقلا ضماد کنند بر ثنا زیر بگدازاند و چون با برگ
و اسفیداج و روغن گل جهت اورام حاره ضماد کنند نافع بود و جهت دوار که از
بخار مراری بود یا بلغمی نافع بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و آشامیدن وی
فقاع را نافع بود و بخاصیه بخار از سر میگشد از این جهت است که در طعام بسیار ها
میکنند و تر وی را چون بکوبند و آب وی در بینی چکانند قطع رعاف بکند
خاصه چون مقدار حبه کافور و یک درم آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر
زنان حل کنند و در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن کند و چون با نبات
بیاشامند درد سر و بثور که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع و سکر بکند و
چون خشک وی کوفته با بعصاره تر وی مضمضه کنند جوشش و دانها که در
دهان و زبان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیه مقوی دل و مفرح بود خاصه
در مزاجهای گرم و دو درم از وی با سی درم آب لسان الحمل چون بیاشامند قطع
خون رفتن بکند و منع قی و جشا و هاضمی که از طعام بود بکند و بسیار خوردن
وی عقل و ذهن را مختلط کند و منی خشک گرداند و باه بشکند و نسیان آورد
مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و گویند چون کشنیز خشک بسایند و با نبات
شربت سازند و بیاشامند قطع نعوظ بکند و تر وی چون با مرغ فربه بپزند مرق
آن جهت سوزش مثانه سودمند بود و خشک وی وسواس گرم را نافع بود و
چهل درم از آب وی کشنده بود بتبریدی که دارد و هر که مقدار وی بدل رسد
سدر و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان بود و همچنین چون
از تر وی بخورند مقدار نیم رطل غلظا و از وسیات آورد و همچو مستان
کلام وی فاحش بود و از بدن بوی کشنیز آید و مداوای وی قی کنند و طبیخ شبت
و روغن زیت و بوره ارمنی بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت بنمک خورند
و فلفل و مرق مرغ فربه یا بط با نمک و گویند چون آب کشنیز تر بسیار خورند
زهر بود و اگر سبزه دیگر بود از بقول منع آن بکند و اگر با سموم بود سمی بود

واگر بابقول

قدرت ملواسی

واگر با بقول بود بقلی بود **گزانگبین** چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست
که بر ورق طل می افتد و نیکوترین آن نابتی بود سفید بزرگ دانه مانند
مصطکی مرطوب مزاج را نافع بود و سرفه و خشونت سینه که از رطوبت بود سود دهد
و مقدار مستعمل از وی هفت درم بود تا بیست درم **کشت برکشت** نباتیست
درهم پیچیده مانند ریسمان تافته و عدد آن پنج بود مولف گوید از اینشیرازی بجگل
خوانند و از طرف هند آورند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در اول
جرب و قوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ بود و رطوبات فاسد برطرف کند
و ملطف و محلل بود و بر ورمهای سرد ضماد کردن نافع بود و گویند بخاصیه
مقطع شهوت بود و مقلل منی و شیر بود مصلح آن حب صنوبر بود مولف گوید
از خواص وی آنست که زنان شیراز اگر بچه کوچک شیرخواره بسیار گرید و در
گهواره آرام نگیرد در شیب سرایشان بگمعد و بنهند قرار گیرند و دیگر نگریند
کعب البقر کعب گاو چون سوخته سنون کنند دندان متحرک را محکم گرداند
و چون با سکنجبین بیاشامند سپرز بگدازد و محرک شهوت باه بود و برص را نافع
بود و با عسل مفرح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی
سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنی بدهد **کمثری** بپارسی امرود گویند و
آن انواعست فاضلترین انواع آن نوعیست که در خراسان آن را شاه امرود گویند
و آن انواعست و فاضلترین انواع آن مانند آب نبات بسته بود خوشبوی و
خوش رنگ پوست تنک بزرگ و بعد از وی سمرقندی بود رسیده و آن معتدل
بود و گویند سرد و تر بود و یک نوع که آن را حسینی گویند سرد بود در اول و خشک بود
در سوم بصری گوید کمثری سرد در اول و خشک بود در دوم و حسینی سرد و تر بود
در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری بیشتر
از فواکه و نیکوتر غذا بدهد خاصه آنچه بزرگ و شیرین بود و آنچه ترش بود شکم ببندد
خاصه خشک کرده وی و قوت معده بدهد و تشنگی بنشاند و تسکین صفرا و خلطهای
صفراوی بود و رما دانکه قابض بود علاج کسی بود که قطر خورده باشد و اگر قطر با
کمثری بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن وی منع از غذا و منع صعود بخار از سر بکند

کشنک
موافق

کف عایشه
کف مریم

کلیان

کلیم شوس

امرود

وبخاصیتی که در رویت قولنج اورد و پیرانرا مضر بود مصلح وی ماء العسل بود با ادویهٔ
گرم با مربای زنجبیل و حب وی کرم را بکشد و بقراط گوید کمثری چون صلب بود بیرد
و مجفف بود و شکم ببندد و انچه رسیده بود نرم و شیرین بود بس سبخی و مرطب
بود و مقوی معده بود روفس گوید انچه متولد شود در بدن از وی محمود تر از ان
بود که از سبب متولد شود و دشوار بهضم بود و گویند نشاید که اب سرد بر سر
ان خورند و بعد از ان طعامی غلیظ بخورند و اگر بگرسنگی که صادق بود بخورند باید
که خواب نکنند بعد از ان شراب کهن صرف بیاشامند و گویند رب کمثری
قی ببندد و دابغ معده بود و مقطع بوه صفرا و اسهال بود **کمادریوس** بیونانی
خامانیطس گویند معنی ان صنوبر الارض بود صاحب منهاج گوید تخم کرفس رومیت
صاحب کامل گوید طرخون رومیت یا کاشنی رومی و بعضی گویند برگ شاخ قنه
است و هم خلافت مولف گوید حشیشیت که گل بنفش رنگ دارد و با فرتخم گردد
و بشرازی انرا ماشی دارو خوانند و تلخی وی زیاده بود از تیزی و بهترین ان بستانی
بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود
در سوم و گویند گرمی وی در سوم بود مفتح و جلا دهندهٔ اعضاء باطنی بود و در وی
قوة مسهله بود و چون بر صلابتها نهند و بر ریشهاء عفن با عسل سودمند بود و
چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و یرقان سوداوی را
نافع بود و چون هفت روز پیاپی بیاشامند خاصه با شراب بول و حیض براند
و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود بشش مصلح وی انیسون
بود و بدل ان نیم وزن ان سیسالیوس بود و دانگ و نیم ان سلیخه و گویند چون
با ماء العسل چهل روز بیاشامند عرق النسا و علت جگر و گرده و مغص را نافع
بود و طبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر خانق النمر بکند و چون با شراب بیاشامند
امعاء بالایی پاک کند و مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یکدرم و نیم بود و بدل
ان بوزن ان سیسالیوس بود و دانگ و نیم ان سلیخه و گویند بدل ان نیم وزن
ان زیره کرمانی بود **کمافیطوس** بیونانی کمافادریوس خوانند و معنی ان
بلوط الارض بود و بعضی طوقریوس خوانند و ان در جایگاه خشن سنگستانها

رویدو گوید

روید و گویند برگ و شاخ اشق ایست و خلافت مولف گوید گیاهیست سبز رنگ
بغایت تلخ و ان ورق قضبانی و تخمی بود اما اندک تخم دارد بیشتر ورق بود و
بشرازی انرا دارو تلخ خوانند بهترین ان تازهٔ بری بود که بعد از ادراک تخم گیرند
طبیعت ان گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم و وی مفتح و ملطف بود و چون
با عسل بر ریشهاء مزمن نهند پاک کند و چون بیاشامند تازهٔ وی یا به اب
بپزند نافع بود جهة سرفهٔ کهن و ابتداء استسقاء و بول و حیض براند و سپرز
بگدازاند و بچه بیرون اورد شریف گوید چون با بی اندک بپزند و بپالایند و سه
روز پیاپی هر روز سی درم بیاشامند بناختنا با زیت نیم گرم سنگ بریزاند و
مقدار شربتی از وی تا سی دانگ بود و وی سودمند بود جهة دردهاء مزمن که در
نواحی شکم است و چون سحق کنند و با جلاب بیاشامند تشنج و یرقان و تفخ
که در رحم بود و سوء الهضم و ابتداء استسقا را نافع بود و بدل ان عروق غافث
بود و گویند بدل ان اسقولوقندریون بود بوزن ان و گویند بدل ان بوزن ان سلیخه
بود **کمون** بپارسی زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود و کرمانی سیاه
بود و فارسی انچه رسیده بود میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و نبطی و
کرمانی اقوی بود از فارسی طبیعت ان گرم و خشک است در سوم و گویند گرمی وی در دوم
بود کرم را بکشد و بادها را بشکند و هضم طعام بکند و چون با اب ان روی بشویند
لون را صافی کند و گویند کرمانی شکم ببندد و نبطی بگشاید و بر اندامی ماسویه گوید
چون بریان کنند و در سرکه خیسانند شکم ببندد و بادهاء غلیظ ساکن
کند و مجفف معده بود و جرب را نافع بود و اگر کرّی با زیت کهن بخود برگیرد
قطع کثرة حیض بکند و چون در سرکه خیسانند و خشک کرده سحق کنند
و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوة طین بکند و چون با نمک بخایند
و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند
و چون تنها بخایند و اب ان در چشم چکانند خون را ببندد و عصارهٔ بری وی
چشم را جلا دهد و بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از بریست که
تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود

کمون ابلیس
هو النانخواه

وسنگ بریزاند و مقدار شربتی دو درم بود و گویند مضر بود بشکم مصلح آن کثیرا بود
بود و بسیار خوردن وی لون زرد کند و بدل کرمانی یک وزن و نیم سنبل بود و
چون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد
کنند بر اثرهای سیاهی که در زیر چشم بود زایل کند و همچنین بر ورم انثیین که
از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و گویند بدل آن بوزن آن فارسی بود و گویند
بدل آن کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کرنب بود
کندر بعربی لبان گویند و بپارسی کندر دریائی گویند اصمعی گوید که چیزاست که
از یمن خیزد و در جای دیگر نبود لبان و رشن و عصب یعنی بردیمنی و ابو حنیفه گوید
لبان نبود الا بر در قتهار عمان و درخت آن خارناک بود و قد آن دو گز زیاده
بود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن مانند ثمر مورد بود
و علک وی را کندر خوانند و بلج گویند و نیکوترین آن سفید بود نو مدحرج یعنی قبهاء
گرد و چون کهن گردد سرخ شود و غش وی بصمغ و راتینج کنند و فرق میان ایشان
آنست که صمغ در آتش افروخته شود و راتینج افروخته شود اما دود کند و کندر هم
افروخته شود جالینوس گوید طبیعت کندر گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند
در سوم حفظ را نیکو بود و خون ببندد از هر موضع که بود و نزف دم که از جیب دماغ
روانه بود و آن نوعی از رعاف است و منع ریشها بد که در مقعد بود بکند و چون
با عسل بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و چون با شحم بط یا شحم خنزیر بیامیزند و بر
قوبا مالند زایل کند و ریشها که از سوختگی آتش بود و شقاق از سرما بود نافع بود
و چون با نطرون بیامیزند و سر بدان بشویند ریشهای تر زایل کند و چون با شراب
حلو بیامیزند و در گوش چکانند انواع دردهای آن زایل کند و بحرق خون و بلغم
بود و نشف رطوبات از سینه بکند و مقوی معده ضعیف و سحق آن بود و اگر
یک مثقال در آب خو بیاشامند و هر روز ناشتا خورند بلغم را نافع بود و ذهن
را جلا دهد و دفع نسیان بکند و بسیاری وی صداع آورد و هضم طعام بکند
و بادها بشکند و قی ببندد و جهت ریشهای چشم نافع بود و خفقان را نافع بود و
شیخ الرئیس گوید منقی روح و دل و دماغ بود و قوه تریاقیه در وی هست و وی

درزمان

در زمان وبا و با نافع و بسیار فایده وی باشد که جذام و بهق و برص پیدا کند
و قشور وی قبضی تمام داشته باشد و صفت آن در دقاق الکندر گفته شد
و دقاق الکندر ربعی فاضلتر از کندر بود و دقاق کندر آن بود که کندر نکوفته
در منخل کنند و بیزند و آن خرده که از منخل بشیب افتد آن را دقاق الکندر گویند
و نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی از کندر نیم درم بود و دخان کندر جهت
علتهای چشم نافع بود و گفته شد و دقاق کندر مضر بود بشش مصلح وی ازیارسی
بود و بدل وی مصطکی بود و گویند بدل آن یک وزن و دانگ و نیم آن دقاق وی بود
کندش و کندش را بپارسی کندشه گویند و مستعمل از وی بیخ بود و بیرون
آن ام سیاه بود و اندرون آن سفید که بزردی زند طبیعت آن گرم بود در اول
درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سوم و خوردن آن در غایت خطر بود و وی
مقطع بلغم و سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب و سبز را نافع بود بول و حیض
براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی تا دانگی نیم
بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند
از بهر آنکه نشف رطوبات بکند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید
و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم بود مرده از سحق کرده با عسل بسرشند و
فتیله سازند و خود برگیرد بچه بیرون آورد و مضر بود بشش مصلح وی کثیرا بود
و کندا از ادویه قتاله بود و قی و غثیان آورد و باشد که بخناق انجامد و مداوای
کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه قوی که در آن شحم حنظل بود کنند و اگر تشنج
پیدا کند معالجه تشنج کنند که از یبوست بود و بدل آن در قی بوزن آن جوز القی
بود و با دو دانگ وزن آن فلفل رازی گوید کسی که در شب ماه و ستاره نه بیند
مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شبکوری ببرد **کنگر**
و شغاست و گفته شد طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاده کند و عرق خوشبوی
کند **کنگرزد** بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ و شف بود طبیعت آن گرم و تر
بود در اول و گویند سرد بود و قی آورد باسانی چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند
بدل آن دار شیشعان است و گویند در قی بدل آن جوز القی بود **کوز گندم** جوز

براودتک بانی جو مافلی
دکملی یعبود یاه یرلر

کوزگندم بالتک
هو ابن

جندم است و گفته شد صاحب منهاج در خواص آورده که چون یک کیله از وی
برگیرند و ده رطل عسل و سی رطل اب و نیک باهم بزنند و سر ظرف بنهند و
در ساعة شراب رسیده گردد و ان شراب فربهی آورد و منی بیفزاید **کهربا** صمغ
جوز رومیست نیکوترین ان شبه رنگ صافی سرخ که بزردی زند طبیعت ان سرد
و خشک بود خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارة اندک بود و گویند گرم
بود در سوم خون را ببندد از هر موضع که باشد و خفقان را نافع بود و مقوی دل
و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی با آب سرد بیاشامند قی ببندد و از معده
مصطکی بهتر قوة معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول را سود دهد
چون زن گوید قطع ان بکند و گویند کهربا چون بر زن حامله بندند بچه نگاه دارد
و اگر بر صاحب یرقان بندند بغایة نافع بود و خون حیض ببندد و بواسیر را
قطع کند و گویند مضر بود بسپرز مصلح وی از ز بارسی بود و بدل وی طباشیر و گویند
بدل وی بوزن وی سندروس بود و گویند بدل وی دو وزن ان طین رومی بود
و چهار دانگ وزن ان سلیخه و نیم وزن ان بزر قطونا بریان کرده بود

باب اللام

لادن نیکوترین ان چرب خوشبوی بود که
لون ان بزردی زند و هیچ رمل در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثفل نداشته
بود طبیعت ان گرم بود در آخر درجهٔ اول و گویند در آخر درجهٔ دوم و وی تر بود و
گویند سرد و قابض بود این قول درست و گویند خشک بود و جوهر وی بغایة
لطیف بود و در وی قبضی بود اندک و منضج رطوبات غلیظ بود و ملین و
معتدل و قوة بن موی بدهد و بروباند و با روغن مورد موی را نگاه دارد
اما بر داء الثعلب و داء الفیل ممکن نیست که بروباند و معالجه ان در داروهای
دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چندان لادن و اگر لادن در شیب حلی
بخور کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و مقدار با خود از وی تا نیم مثقال
بود و ملین صلابة معده و جگر بود و قوة ایشان بدهد چون ضعف و سردی
در ایشان بود و چون با پیه خوک حل کنند و بر ورم مقعد نهند درد ساکن کند
و چون با روغن گل حل کنند و حقنه سازند سحج را نافع بود و مفتح سده بود و

کویند مضر بود

کویند مضر بود بسپرز مصلح وی سنبل الطیب بود **لاژورد** نیکوترین ان بدخشی
بود مولف گوید بخاصیة تفریح و تقویة در وی زیاده بود که در نوع دیگر وی سبب
بها یکی لعل و نوع درناری بد بود بسبب بها یکی اسرب طبیعت ان گرم بود در
دوم و خشک بود در سوم و قوة وی مانند حجر ارمنی بود لیکن لاژورد از و
ضعیفتر بود و لاجورد مسهل سودا بود و هر خلط غلیظ که با خون امیخته
بود و مالیخولیا را نافع بود و چون زن نیم درم از وی در فرزجه کند با یکدرم
روغن زیت بچه نگاه دارد در رحم تا بهنگام رسد و از افتادن ایمن
بود و شربتی زیاده از وی تا یکدرم بود و درد گرده و مثانه را سود دهد و
ثآلیل قطع کند و چون با سرکه سحق کنند و بر برص طلا کنند زایل کند و موی
مژه برویاند و چون زن بخود برگیرد حیض براند و لاجورد مضر بود بفم
معده مصلح وی مصطکی و حمانا بود و بدل ان حجر ارمنی و گویند بدل ان لزاق
الذهب کانی بود **لاعیه** نوعی از یتوعاتست و گل زرد دارد مانند شبت
و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و در دامن کوهها بسیار
بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته بود زنبور عسل بر گل وی جمع کنند و
بعضی گویند نبات شبرم است فی الجمله طبیعت ان گرم و خشک است در سوم
و گویند در چهارم و از خواص وی انست که اگر در جایی که ماهی بود در ان
اب اندازند ماهیان همه بر روی اب افتند و لبن وی مسهل اب زرد
بود و استسقا را نافع بود و ورق وی چون بپزند و بخورند همین عمل کند
و اگر ورق بکوبند و عصیر ان بیاشامند مسهل قوی بود و فعل وی اقوی
بود از لبن وی اما مغثی بود و بدل ان فراسیون است **لالا** گیاهیست که از
طرف مکه می آورند و جهة بواسیر بخور کردن بغایة نافع بود خاصه ثمر ان
و درد مقعد را ساکن کند و چون بیاشامند خون را ببندد و طبیعت وی سخت
بود و در وی قبضی بود و بسیاری از وی مضر بود بمثانه مصلح وی حب الاس
لبلاب ضریوله خوانند و ان نوعی از قسوسانست و معروف بود بعشقه
و حلبوب نیز گویند و بشیرازی هرشه گویند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک وی

بود بپخته شود وانرا حبل المساکین گویند طبیعت او معتدل بود در حرارة و
یبوسة و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل
بود و اگر عصیر وی با روغن گل بر پنبه در گوش چکانند که درد کند نافع بود
و درد سر کهن و سینه و شش و ربو و سده جگر را نافع بود و ورق ان با سرکه
سپرز را نافع بود و اب ان مسهل صفرا سوخته بود و شربتی از وی سی درم بود
با نبات پس انکه بجوشند و غافقی گوید شربتی از وی نیم رطل کتاب بود چنانچه
چهل و پنج مثقال و نیم بود با پنج درم نبات و اگر بجوشانند قوة وی ضعیف
شود و سرفه که از حبس طبیعت بود و قولنج که سبب ان خلطی گرم بود نافع
و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا بود چون با فلوس خیار چنبر استعمال
کنند و قرحه امعا را نافع بود و چون با روغن بادام بپزند و گویند مضر بود
بسپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب بزرگ موی بسترد و شپش بکشد و
اضعف وی مسهل خون بود و بدل لبلاب اب ورق خطمی و خبازی بود **لبان**
خردل بری خوانند و ان در صفت مانند خردل است نه بطبیعت و ان حرارة که خردل
دارد ندارد و ان تره بود از حامض و غذا بیشتر دهد و نیکوتر از وی بود که معده
چون بپزند و بخورند شریف گوید چون بپزند و در طبیخ ان طفلانی که از ضعف
اعصاب و برودة براه نتوانند رفت چون دران نشانند نافع بود و تخم وی
چون سحق کنند و با شیر بسرشند و بر روی بمالند کلف ببرد و حسن زیاده کند و
و اگر بدان ادمان کنند نمش و برش نیز زایل کند و چون بشراب صرف با هم
بیاشامند یا با سکنجبین سنگ بریزاند و اگر از تخم وی لعوق کنند و بناشتا
لعق کنند سرفه کهن را نافع بود **لبن** بپارسی شیر گویند و انچه حلیب بود ابن
ماسویه گوید گرم و تر بود و دلیل حرارة وی حلاوة است و هو گوید قوة وی
در حرارة در وسط درجه اول بود و در رطوبة در اول درجه دوم رازی گوید حرارة
وی زیاده بود از برودة و برودة وی زیاده نبود بر حرارة او در حرارة میان
بلغم و خون بلکه بخون نزدیک بود و از بلغم دور و ماسرجویه گوید گرم و تر بود
خاصه چون غلیظ بود صاحب منهاج گوید لبن وی سرد و تر بود و حلیب برا

سردی کمتر

سردی کمتر بود از غیر وی و هو گوید معتدل بود و مقوی بدن و جنین
گوید باید که نظر کنند و بچشند اعضای که هضم وی میکنند چه طبیعت دارد
و عضو تدیین هضم میکند پس بهر دو سرد باشد از بهر انکه طبیعت او
سرد است صاحب منهاج هم گوید بهترین ان بود که بغایة معتدل القوام
بود و بر روی ناخن بایستد و صالحترین شیرها شیر ادمی بود بعد از ان
حیوانی که نزدیک بطبیعت ادمی باشد و انچه گوشت حیوانات دلالت بر جودة
البان و رداءة ان کنند اگر از حیوانی مثل سگ و شیر و گرگ و یوز و سباع
و امثال ان که گوشت ایشان کره الرایحه بود بد بود اما گوشت حیوانی که خوش
بوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و اسب و خر گور و اهو و امثال ان نیکو
بود و موافق و شیر حیوانی که لون وی سفید بود قوة وی ضعیف بود و انچه
سیاه بود اقوی بود و نیکوتر و دیرتر بگذرد و انچه سفید بود زودتر بگذرد
و در بهار رطوبة و رقة زیاده بود و در تابستان سخونة و جفوفة نیکوتر بود
و این از جهة آنست که زرعی که ان زمان خورند ادسم و اغلظ بود و انچه در
بیشها چرا کرده باشند شیر ایشان ارطب بود و شکم براند و انچه در کوه
چرا کرده باشند اجف و اسخن بود و نیکوترین شیر جوان بود و کوچک سن
شیر وی تر بود و بزرگ شیر وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود
جبنیة و مائیة و زبدیة و چون از یکدیگر جدا شوند هر یک فعل خاص داشته
باشند و شیر چون با عسل بیاشامند ریشها اندرونی از اخلاط پاک کند
و نضج بدهد و غذای نیکو دهد و دماغ بیفزاید خصوص شیر زنان و وی زود
هضم شود اولی ان بود که چون شیر بیاشامند نخسبند و هیچ غذای بر سر ان
نخورند تا وی بگذرد و وی مزاج گرم را بغایة سودمند بود و خشک را هم
چون در معده وی صفرا نبود و با عسل یا نبات هضم را یاری دهد و نیکوترین
اوقات خوردن ان میانه بهار بود که ان زمان معتدل بود در غلظ و لطافت
و جبنیة در وی بیشتر از مائیة بود و در زمستان نشاید که خورند بسبب انکه
بشیر از زهک نتوانند و شیر با نبات چون بیاشامند لون را نیکو کند خاصه

زنان از او فربهی آورد تا بحدی که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب شیر نشیند
فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و باه برانگیزد و شیر بجنته که سنگ یا آهن
با آتش تافته داغ کرده باشند شکم ببندد و شیر بیج را نافع بود و کسی که ادویه
کشنده خورده باشد خاصه درایج و ارنب بحری و خانق الذئب و شوکران
و وی تریاق زهرها بود حتی افعی و وی در معده صفراوی مستحیل بصفرا
شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان دم و
هیچ چیز مضرتر در بدن انسان نبود از شیری که فاسد شده باشد و مضر
بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و چون بسیار خورند برص آورد
و بهق در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان
و غم و وسواس بود و مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شبکوری و
خفقان که از رطوبة بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ گرده
و سده جگر احداث کند اولی آن بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل بود که
یا پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنک خورده باشند
شراب صرف و چون بوشانیده بیاشامند و بعد از آن گشنیز بخورند نفخ وی
زایل کند و اگر در شکم بسته شود یا بسبب بنیرمایه یا غیر آن عرق کرد و غشی و
نبض ناقص آورد و آنچه با بنیرمایه بسته باشد زود بخناق کشد و باید که از
ملوعات اجتناب نمایند که تجبین زیاده گرداند و باید که سرکه با آب
ممزوج کرده بدهند یا فودنج پنج درم که در ساعة تحلیل کند یا بنیرمایه یکمثقال
بیاشامند که رقیق گرداند و بقی و اسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوتر
آن بود که سکه وی بسیار بود و چون سکه از وی بگیرند ترش شود از آن بخیض
خوانند و بپارسی دوغ گویند و چون سکه از وی نگرفته باشند ماست گویند
طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم مزاج را موافق بود شیخ الرئیس
گوید ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و وی
دندان از زیان ندهد لیکن غلط رام خام گرداند و بطی الهضم بود و کنه را زیان
دارد و دوغ معده گرم را نافع بود و اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی

ساکن کند

ساکن کند و باید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر بود و اگر مستحیل
شود بعفونه یا حموضة دوار و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد که
بهیضه کشنده کشد باید که قی کنند و معده از وی پاک گردانند بماء العسل
بعد از آن شراب صرف یا مثلث با قلیل بیاشامند و روغن ناردین در معده
تکمید کنند **لبن البقر** روفس گوید شیر حیوانی که مدة حمل وی بیشتر یا
کمتر از حمل انسان بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر این
بود که شیر گاو مفید و نیکوتر و مناسب تر از شیرهای دیگر حیوانات است
و دسومة و غلظ وی زیاده بود و غذا بیشتر از شیر دهد و فربهی آورد و دیرتر
بگذرد و ربو و سل و نقرس و تبهای کهن را نافع بود **لبن المعز** شیر بز معتدل
بود میان شیر گاو و شیر خر تر له و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم
و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق
و ورم ملازه را سود دهد و ریش مثانه را مفیدست و گویند شیر بز ضرر وی بشکم
کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر بچیزهای قابض بود
مثل درخت مصطکی و بلوط و زیتون و درخت حبة الخضرا و امثال آن از بهر
اینست که معده را نیکو بود روفس گوید شیر بز اسهال وی ضعیفتر از شیر گاو
بود و باقی در همه احوال باشد وی بود طبری گوید تبهای کهن و استطلاق بطن
را نافع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندک ایستد و بر چیزهای تلخ چرا کند و گویند
بول براند و گویند مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** بتازی
شیر شتر گویند و وی دسومة و جبنیة کمتر دارد و بغایة رقیق و مایی بود و سده
افتتاح کند چنانکه شیرهای دیگر بلکه بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس
و ربو و مار اصفر را نافع بود و قوة جسم بدهد و مرض اسپرز را نیکو بود و با بول
وی چون بیاشامند استسقا را بغایة مفید بود و اگر با پنج درم سکر العشر
بیاشامند استسقا گرم را نافع بود و گویند استسقاء طبلی و زقی را هم مفیدست
و غلظی که در جگر بود بگدازاند و ورمهای صلب حاسیه و بواسیر را نافع بود و شهوة
جماع برانگیزد و مقدار یکرطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد

دشی قویون

وغذا کمتر از لبان دیگر دهد و بدل آن شیر بز حلیب بود که در ساعت دوشیده باشند
لبن النعاج لبان الضان نیز گویند بپارسی شیر میش گویند دسم و غلیظ بود
و جبنیت و زبدیت بسیار داشته باشد نفث دم و قرحه شش را نافع بود و تدارک
ضرر جماع بکند و قوة باه بدهد و ادویه کشنده را نافع بود و تزحر و قرحه امعا
و ربو و سرفه را نافع بود و دماغ بیفزاید و لون صافی کند و همچنان شیر بز
محمود نبود و وی گرم و ملایم بدن بود و قراقر و حرار و بلغم و قولنج آورد
لبن النسا شیر زنان بول براند و تریاق ارنب بحری بود و درد چشم را
نافع بود و چون در چشم دوشند غشاوه چشم زایل کند خاصه چون با سفیده
تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون
آید یا بمکند از پستان لیکن باید که از زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و
وجع ورم گوش و گرم و قرحه ها را نافع بود **لبا** بپارسی زهک خوانند طبیعت
آن سرد و تر بود و مصلح مزاج گرم بود و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و
خلطی غلیظ از وی متولد شود و وی دیر از معده و امعا بگذرد و نفخ و درد
در معده پیدا کند و جشاء وی دخانی بود و مهیج فواق بود و چون با عسل
بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود **لبنی** میعه است آنچه سایل بود از او
عسل لبنی خوانند و میعه سایله گویند و آن مانند عسل بود و در وی حلاوة
نبود و آن صمغ درخت رومیست و نیکوترین آن بود که سایل بنفسه بود و
خوشبوی بود و زرد رنگ و سیاه نبود طبیعت آن گرمست در اول و خشک در
دوم و وی منضج و ملین بود جرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی
و آواز صافی بود و طبع را نرم دارد و چون زن بخود برگیرد یا بیاشامند حیض
و بول براند و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک مثقال از وی استعمال کنند و وی
مسبت بود و نزله را ببندد مصلح وی بوزن وی صمغ بادام بود که اضافه وی کنند
و بدل وی لبنی سیه ستره و روغن یاسمین بود و گویند بدل آن جاوشیرست **لحوم**
مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود
و نیکوتر آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدلتر بود و فصل

میعه

قوزی اتی

لحم التیس
[illegible]

کرده فاضلتر از خصی ناکرده بود و غذای وی مقوی بدن بود و زود مستحیل
بخون شود و صفت مجموع گفته شود **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها گوشت
بره بود و نیکوترین آن حولی بود طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو بود جهت بدن
معتدل و مولد غذاء بسیار بود و تر بود در اول و چون بسوزانند و بر بهق
و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر گوشت وی سفیدی چشم را نافع بود و
گوشت سوخته گزندگی مار و عقرب و جراره را نافع بود و با شراب گزندگی سگ
دیوانه را سود دهد و خوردن وی مولد بلغم بود مصلح وی مثلث یا حلوای
شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان داشته باشد مصلح وی آن بود که با شرابهای
قابض بزنند **لحم البقر** بهترین گوشت گاو آن بود که جوان سن بود و نیکوترین
اوقات خوردن آن بهار بود و وی خشکتر از گوشت بره بود و در گرمی کمتر
از وی و گویند گرم و خشک بود در چهارم و وی کثیر الغذا بود و چون بسکباج
بپزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از اغذیه اصحاب کد بود و دشوار
هضم و غذاء غلیظ از آنچه سودا تولد میکند سیاه بود و بهق و جرب و سرطان
و قوبا و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند و دارچینی
و فلفل و زنجبیل ضرر وی کم کند و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ اندازند
زود مهرا و پخته شود **لحم الغزال** صالحترین آن گوشت آهو بره بود با وجود
آنکه مجموع گوشتها صید بد بود و خون غلیظ سودایی از آن متولد شود
و آهو بره بدی کمتر داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود مصلح وی با دهان
و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین
گوشت صید بود و نیکوترین آن بود که سگ صید کرده باشد طبیعت آن گرم و
خشک بود و در عرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل نشینند نزدیک بمنفعت
عرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و شکم ببندد و
بول براند و فربهی آورد مصلح وی ابازیر ملطف بود **لحم النعام** گوشت
شترمرغ بغایت گرم بود و تزحر را مفید بود مصلح اصحاب کد و ریاضت بود و
گویند مصلح اصحاب عرق النسا بود و در اکثر ربع بود و وی غذاء غلیظ بود

طوشن

دوه قوشی

وغلیظتر از همه گوشتها و وحشی بود و سودا تولد کند مصلح آن مربای زنجبیل
بود **لحیة التیس** نباتیست که بروی انرا هو فسطیداس خوانند و بپارسی
سکبیج گویند و بعربی اذناب الخیل و باصفهانی سنگ قانص و فوفون بیخ و
مجموع اعضا را نافع بود و نیکوترین آن تر تازه بود طبیعت آن سرد بود در اول و
خشک بود تا سوم و گویند در دوم و گرم بود در اول اعضا را سخت کند از
بهر آنکه در تریاق مستعملست و در وی قبض بود ما تخم گل و ورق
خشک آن ریشهای کهنه را نافع بود و عصارهٔ وی نفث دم را نافع بود و مقوی
معده بود و سودمندترین چیزها بود جهت قرحهٔ امعاء و شکم ببندد و جراحتهای عظیم
را باصلاح آورد و چون بران خورند اگر چه عصب منقطع شده باشد و بدل آن
تخم گل و گلنارست بوزن آن **لسان الحمل** نباتیست مانند زبان بره بپارسی
آن را ورق بارتنگ گویند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و کوچک وی را ورق
آن بزرگتر و کمتر باشد و جوهر وی مرکب بود از مائیة و ارضیة و بمائیة مبرد
و بارضیة قابض و رداع بود و منع سیلان خون بکند و خشکی وی لذاع بود و
و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی و رمهای
گرم و شری و خنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نملهٔ و سوختگی آتش را
نافع بود و برگزندگی سگ دیوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود بسپرز مصلح وی
مصطکی و سلیخه و ورق حماض بستانی بود **لسان الثور** نباتیست که بپارسی
گاوزبان گویند و گویند نوعی از حوست بهترین آن شامی یا خراسانی بود غلیظ
ورق و بروی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک باعتدال بود
و در وی اندک سردی بود و تر بود در آخر درجهٔ اول و آنچه خشک بود رطوبت آن
کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سوم سوختهٔ وی قلاع را زایل کند و مفرح دل
و مقوی آن بود خفقان و علت سودایی را نافع بود و شربتی از وی دو درم بود
و سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون با نبات بپزند و گویند مضر بود بسپرز
مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ
وزن آن پوست اترج و گویند بدل آن بادرنجبویه و هندبا بود و گویند مصلح آن

هلیلهٔ

هلیلهٔ پرورده است و بدل آن دو وزن آن پوست اترج **لسان العصافیر**
ثمر درختیست که آنرا بپارسی اهر گویند و بشیرازی آن ثمر را تخم اهر و بپارسی زبان
گنجشک گویند طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق آن در خشت
قبضی بود گویند درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیاده کند و قوة
و قوت مجامعت و پشت بدهد و خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن
آن جوز مقشر و بوزن آن تودری سرخ و بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود
لعبة بربریة گویند چیزیست مانند سورنجان و آنچه محقق است سورنجان
بود و در مصر بعکنه خوانند طبیعت آن گرم است در سوم محرک شهوت باه بود و باقی
منفعت آن در سین گفته شد و بعضی گویند نوعی از یبروح است و بدل آن بوزن
آن جوز مقشر و بوزن آن تودری و نیم وزن آن فلفل بود **لفاح** ثمر یبروح است
بپارسی شابیزج خوانند و مغد خوانند و مغداسم بادنجان بود نیکوترین
آن بزرگ تیزبوی رسیده زرد بود طبیعت آن سرد و تر بود تا سوم و گویند
در وی حرارة بود و گویند خشک بود در سوم لیکن وی نمش و کلف را قطع کند و
البرص و تخم وی چون با عسل و زیت بر گزندگی جانوران نهند نافع بود و
ورق کوچک وی با دزهر عنب الثعلب بود و کشنده بود و بوییدن وی
صداع را نافع بود و وی منوم بود و بسیار از وی بوییدن سکته آورد و
خاصه آنچه ورق وی سفید بود و باید که با فوم ببویند و چون فلفل از وی اغلظ
ببویند و بخورند قی و اسهال پیدا کند تا بحدی که کشنده بود و کشندهٔ وی با اول
اختناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان علامای وی بقی کنند
و بروغن گاو و عسل و بعد از آن انیسون و بعضی از اطبا گویند در آب سرد نشینند
و بدل آن نیم وزن آن جوز مائل است و نیم وزن آن بزرالبنج و گویند بوزن آن
جوز القی بود **لک** صمغیست از طرف دریا آورند و بشیرازی رنگ لاک
گویند و رنگ الکگویند و بعضی گویند ثفل انست که و خلافت و ثفل از بشیرازی
دوس خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند
و صفت غسل وی چنانست که بگیرند لک منقی از چوب و نیک بکوبند و آب که

سورنجان

ریوند چینی و بیخ اذخر دران جوشانیده باشند اندک بران میریزند
و بدسته هاون تحریک میکنند بعد ازان بحریری نیک صاف کنند و در هم
کنند و رها کنند تا در بن اب نشیند و اهسته از وی اب میریزند تا اندک
بماند و خشک کنند و دیگر سحق کنند و بکار برند طبیعت ان گرم و خشکست در اول
و گویند در دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را بغایت سود دهد
و قوة ان بدهد و سده ان بگشاید و معده را نافع بود و مقدار مستعمل از وی
یکدرم تا یکمثقال بود و چون بسیار بیاشامند چند روز بپای هر روز یکدرم
تا یکمثقال بیاشامند بدن را لاغر کند و وی مضر بود بمیدهای لاغر و گویند مضر
بود بسپرز مصلح وی مصطکی بود و گویند بدل وی در تفتیح سده و ضعف جگر
چهار دانگ وزن ان ریوند و نیم وزن ان اسارون و چهار دانگ ان طباشیر
سفید بود **لوزملو** بپارسی بادام شیرین گویند بهترین ان بزرگ فربه بود
طبیعت ان گرم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود در اول غذای معتدل دهد
میان قلت و کثرت و سمین بود و سویق وی سرفه خشک و نفث دم را نافع بود
و سینه را پاک کند و حرقة بول ساکن کند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و ششی
و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر خورند و گزندگی سگ
دیوانه را نافع بود و سینه را پاک کند و بریان کرده سعال را سود دهد و وی دشوار
هضم شود و مهیج صفرا بود و مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود
غثیان و کرب و غشا و درد و مداوای او بقی کنند بعد ازان برب فواکه ترش
مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع انچه در مداوای غثیان گفته شد و بادام
تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دهان را نافع بود
و حرارة ان ساکن کند بسبب برودتی و عفوصتی و حموضتی که در پوست بیرون وی است
لوزمر نیکوترین بادام تلخ ان بود که بزرگ و روغن دار بود طبیعت ان گرم و
خشک بود در دوم و شیخ گوید گرم بود در سوم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص
وی انست که شپش بکشد و برکلف روی طلا کردن زایل کند و وی شری و قوبا را نافع
بود و چون سر را بدان بشویند با شراب خوره زایل کند و اگر پیش از شراب خوردن

پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکند و گویند پنجاه عدد از وی قوة باصره
بدهد و بول براند و عسر النفس و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر
بود بمعده مصلح وی نبات و بادام شیرین و خشخاش بود و جلاء در قوت وی
در قوة مانند وی بود **لوبیا** فلوبیا و لوبیا نیز گویند سهلتر از ماش هضم شود
و بیرون اید و نفخ وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین ان سرخ بود طبیعت ان گرم بود
در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی کمتر
از غیر وی بود و ابی که او را در وی بجوشانیده باشند حیض براند خاصه سرخ وی
و دم نفاس و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و بچه مرده
بیرون اورد و وی مولد خلط بلغمی بود و مغثی و مولد اخلاط بد و نفخ بود و چون
با زیت و مری و سرکه و خردل و نمک و فلفل و دارچینی و صعتر استعمال کنند ضرر
وی کم شود و شراب بر سر ان بیاشامند **لوف** حرف ثبت بپارسی هلکوش
خوانند و ان سه نوع است یکنوع را بیونانی دراقیطن گویند و ازرا معنی لوف الحیة
بود و لوف السبط گویند و ان لوف الکبیر است و یکنوع بیونانی لادن گویند و
به بربری ارابونی و ازرا لوف الصغیر و لوف الجعد گویند و نوع سوم را بیونانی
اریصادن گویند و ان ضعیف است و اهل مصر و پاده بیخ خوانند و لوف الجعد
بمزاج مسخن بود از سبط و لوف السبط ارضیته در وی بیشتر بود و مقطع اخلاط
لزج بود قطعی معتدل و بیخ وی کلف و نمش و قوبا زایل کند چون با عسل طلا کنند
و با شراب بر بنفاق که از سرما بود سود دهد و ورق وی جراحتها بد را سود دارد
و ربو کهنه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند محرک شهوة باه بود و اگر بیخ وی
در بدن بمالند افعی گرد او نگردد و تخم وی چون مقدار یک حب با سرکه بیاشامند بچه
بیندازد و از خوردن وی خونی غلیظ متولد شود **لولو** بپارسی مروارید گویند
بهترین ان سفید پاک بزرگ شیرین بود طبیعت ان سرد و خشک و لطیف
بود درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را نافع بود و مقدار مأخوذ
از وی دو درم بود و ریشهای چشم را سود دهد منشف و مقوی ان بود و صحت
چشم را نگاه دارد و گویند مضر بود بمثانه مصلح ان بسد بود و بدل ان یک وزن ان نیم

ان صدف صافی بود این زهر گوید چون در دهان نگاه دارند قوة دل بدهد
لیمو
صاحب منهاج گوید مانند اترج بود بوی و فعل وی در دماغ و ورق او گرم و خشک
بود در اول و حماض وی مانند حماض اترج بود در منفعة و قوة بلک اقوی بود
و نشاید که با پوست آب از وی بگیرند لیکن مقشر باید کرد و بعد از ان آب
از وی گرفت تا عصارهٔ قشر وی با وی نیامیزد و برودة وی نشکند والسلام

باب المیم ماميثا

ماميثا نیز گویند وان دو نوع
بود یکنوع را گل وی سرخ بود انرا اعاهوی گویند و یکنوع گل وی زرد بود و
نیکوترین ان زرد بود و از وی شیاف سازند و از عصارهٔ ماميثا شیاف
ماميثا نیز گویند طبیعت ان سرد و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهای گرم را
نافع بود و جهة ابتداء رمد نافع بود و مقوی چشم بود و ورد بیخ را سود دهد
ماهودانه و ماهو بدانه نیز گویند و بپارسی حبة الملوک خوانند وان از ماش
حب الملوک
بزرگتر بود و لون ان تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیای
بود کوچک و رنگ غلاف وی سفید بود صاحب جامع در تفسیر ماهیة وی سهو
کرده از بهرانکه وی تفسیر ماهو بدانه کرده است و گفته ای قایم بنفسه ای انه
تقوم بذاته فی الاسهال و حال انکه ماهودانه خوانند طبیعة او گرم و خشک بود
در دوم استسقاء و مفاصل و عرق النسا و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بپزند
با خروس پیر و مرق وی بیاشامند وی لینی تمام داشته باشد مانند یتوعات
و اگر از حب وی شش و هفت دانه حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس
خام بود لیکن اب سرد از پی ان بیاشامند و شربة زیاده از وی پانجده حب
بود و اگر بخایند مسهل قوی بود بافراط و اگر همچنان فرو برند مسهل باعتدال
بود و مغثی بقوة بود و موافق معده نبود و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن
کبن بتوع کند مصلح وی انیسون و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند و گویند بدل
وی حب الخروع بود و گویند بدل وی یک وزن و نیم ان حب النیلات **ماهیزهره**
معنی ان سمک بود و ان پوست بیخ نباتیست و درخت ان مانند درخت شبرم بود
درازتر و لون وی عتیق بود و بصفرة مایل بود مولف گوید ماهیزهره بدرازی

یک گز و نیم بود

یک گز و نیم باشد درازتر و کوتاه تر و گل وی زردی خوش رنگ بود و میانهٔ
گل وی سرخ بود اندکی و گل بعد داشته باشد و گل وی بتیزی زند و اصل
وی یکی بود و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند نوعی از یتوعات
طبیعت ان گرم و خشک است در سوم نقرس و درد مفاصل و بثور را انها را
نافع بود چون با ادویهٔ مسهله استعمال کنند و از خواص وی انست که
چون در ابی اندازند که ماهی بود ماهیان مست گردند و بر روی اب
افتند و شربتی از وی چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند
با ادویهٔ چند دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویهای دیگر
نیم درم بود و مضر بود بمعا باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشا
و انیسون اضافه کنند و انرا سکر الحوت خوانند و سه نوع بود دو نوع کوهی
بود و یکنوع صحرایی بود و کوهی بقوة تر و انرا بوصیر خوانند و قلوس گویند
و نوع صحرایی معروف بود با ماهیزهره **مازریون** فامالا گویند وان دو نوع
بود یکنوع را تخبیص گویند وان مازریون سفید است و صفة ان گفته
شد و یکنوع دیگر مولف گوید بشیرازی مت رو خوانند و بپارسی هفت برگ
و ورق ان از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سبزتر
و لون ان بزردی زند و نیکوترین این بود و گویند در قوة مانند شبرم بود
و نوع سیاه وی گویند از شبرم بقوة تر بود طبیعت ان گرم و خشک بود در
برهق و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خنازیر بنهاد و جرب طلا کردن
سود دهد و مسهل با اصفر بود خاصه چون تر بود و موسم گل ان بود و
مسهل کرمها و حب القرع بود و شربتی از وی دو دانگ بود و باید که مدبر کرده
استعمال کنند که سرکه غایله وی بشکند و صفت مدبر کردن وی چنان
بود که بگیرند مازریون تازه بزرگ ورق و در سرکه خوابانند دو شبانروز
بعد از ان سرکه تازه کنند تا سه نوبة مکرر کنند وانگه سرکه بریزند و وی را
شیرین سه نوبة بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک
کنند و استعمال نمایند و اگر در سرکه خوابانند و بر سر نهند بکدازاند و

وی مضر بود بجگر و برطوبت جگر بخورد و ما زریون مدبر چون بکوبند بغایت و کثیرا
اضافه کنند و بروغن بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند با ادویه که مناسب بود
و مصلح بیامیزند مثل برنده و افتیمون و هلیله زرد و ورق گل سرخ و رب السوس
و کمون کرمانی و نمک هندی دوائی موافق بود علل مره سودا باسهال بیرون اورد
و نافع بود در دردها بلغمی را و اگر خواهند که مار اصفر براند مدبر کنند با ایسل و
توبال النحاس و اسارون و عرصانی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس
بستانی و عصاره غافث و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی بیامیزند و باب
عنب الثعلب و رازیانه ترکه کرفته باشند و چون ساینده و صاف کرده بیاشامند
و اگر طبیعه وی سخت بود مغز خیار چنبر با اب بقول که کفته شد اضافه کنند مسهل
اب زرد بود و محروری مزاج در زمان گرم و در کرم سیرها استعمال کردن بد بود و
نوع سیاه ان کشنده بود و دو درم بکشد بکرب و قی و اسهال و معالجه وی بشیر تازه
کنند و بیائی با جلاب و معالجه بزرگترین ان مثرود بطوسی بود با تریاق و طین
مختوم و چون باارد و زیت و اب بیامیزند موش و سگ و خوک را بکشد و بدل
ما زریون سوزن ان ایرسا بود و دودانگ وزن ان مقل الیهود **ماش** مج
خوانند و بشیرازی بنو ماش گویند و بنو سیاه گویند و جوهر وی نزدیک بباقلا بود
و نفخ وی کمتر بود و فاضلترین وقت استعمال کردن ان تابستان بود و نیکوترین
ان سبز بزرگ فربه بود طبیعت ان سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست
چون مقشر کنند و گویند خشک بود در اول و کیموس وی محمود بود و زودتر
از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی و جهت درد اعضا ضماد کردن نافع بود و اگر
خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشکدانه و روغن بادام
شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب حاده باشد با بقلة
الحمقا و کاهو و اسفاناخ و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد بنجان
با پوست بپزند در اب و اب از وی بریزند و بعد از ان با ورق حماض بستانی
بپزند و اب سماق و اب انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورند حرارة ساکن
گرداند و شکم ببندد و وی سرفه را نافع بود خاصه چون با تب بود و وی مضعف

دیدان بود و مضر بود بر باه و دیر بگذرد و در وی نفخی اندک بود و جلا نبود و
باید که بروغن بادام بپزند و چون بکوبند و با اب سورد بسرشند و ضماد کنند بر
اعضائی که کوفته شده باشد قوت دهد و وی ملازمه باینکو بود و در ضرر باه
مصلح وی شیر خشکدانه بود و بدل ان باقلا مقشر **ماس** بپارسی الماس
گویند و ان چهار نوع است اول هندی بود که لون ان بسفیدی مایل بود و بزرگی
بمقدار باقلائی و بتخم خیار رسد و بمقدار کنجد نیز بود و باشد که از باقلا بزرگتر
بود لیکن نادر افتد و لون ان نزدیک بلون نوشادر صافی بود و نوع دوم ما
قدوقی بود لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود و نوع سوم معروف بود
بحدیدی از بهر انکه لون وی مانند اهن بود و وی بوزن ثقیلتر بود و ان از در زمین
بلی و بلادسو تریابند و چهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه و بلون
نقره بود طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود و گرمی وی
بقوة ترا از خشکی بود و چون در دهان گیرد دندانرا بشکند و بغایت محرق و معفن
و وی سم قاتل بود و مداوای کسی که ان خورده باشد بقی یا یا اب گرم و روغن گاو
بعد از ان شیر تازه بیاشند و الماس با سرب یا به تیشه توانی شکست و چون
بشکنند بیشتر مسو باشند و آتش بوی کار نکند **مایران** گویند نوعی از عروق
الصفراست و از وی کمتر بود و چینی بود و خراسانی بود و چینی زرد بود و خراسانی
تیره رنگ و بسبزی زند و ان عروق باریک بود و گره داشته باشد طبیعت ان
گرم و خشک بود در اخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرمست در اول و خشک است
در سوم سفیدی ناخن و سفیده چشم زایل کند و روشنائی بیفزاید و اصل وی
برقان را نافع بود و در وی ادرار بود و مقدار ما خوذ از وی نیم درم بود و چون با
سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند نافع بود و گویند مضر بود بکبد و مصلح وی
عسل بود و بدل ان بوزن ان عروق الصفر و نیم وزن ان بود **ما** نیکوترین
اب چشمه ان بود که از طرف مشرق بود و نیکوترین ان بود که چشمه پرون
اید و بر مقابل شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن و
رایحه و طعم بد نداشته بود و چون افتاب بر وی تابد زود گرم بود و زود از وی

زایل شود و زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثفل طعام خشک گردد از و طبیعتا و
سرد و تر بود سردی در چهارم و مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد
و باعضا رساند و رطوبة ان نگاه دارد و بدن کسب نضارة و تقویة از وی بکند
و وی ریشها را بد بود و بسیار خوردن وی کزاز و رعشه و سبات و نسیان آورد
مولف گوید بسیار خوردن وی سه مضرة دارد بزرگ اول انست که آب سرد و تر است
و اطفاء حرارة غریزی میکند و باقی گفته شود **ماء اللحم** باید که از گوشت محمود بود
مانند بره و حولی و سودمندترین چیزها بود جهت ضعف دل **ماء الشعیر** بپارسی
جواب گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که از اشیره جو گویند و در کتاف گفته شد
و وی سرد و مرطب بود و حدة اخلاط بشکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود باده
ان و اگر بلغمی بود بکرفس و رازیانه نافع بود و جگر گرم را نافع بود و خونی معتدل صالح
از وی متولد شود و تشنگی بنشاند و زود از معده بگذرد و از معا زود بیرون اید
و اخلاط سوخته از وی مستفرغ شود و مضر بود باحشا سرد و مفتح بود و معده
سرد را بد بود و دفع ضرر وی بگلقند کنند **ماء الجبن** بپارسی آب پنیر گویند
کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقانرا سود دهد
و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارة جگر بنشاند و حدة صفرا بشکند و
فاضلترین خوردن ان بهار بود و مقدار شربتی از وی در هر روز به نوبة یک رطل
بغدادی بود میان هر نوبتی دو ساعة بود با دانکی نمک هندی و نیکوترین ان بود که
از بز سرخ جوان گیرند ازرق چشم که علف خورده باشد نه کیه و اگر احتیاج بود
بعلف ارد جو و کاسنی و خیار و رازیانه بدهند **ماء الورد** بپارسی گلاب گویند
و نیکوترین ان تیزبوی بود که بطعم تلخ بود طبیعت ان سرد بود و گویند گرم است و این
هر دو قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبة و
یبوسة مایل بلطافة بود و مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بوئیدن و طلا کردن
و قوة دل و معده بدهد و بوئیدن و خوردن ان لثه را سخت کند و درد چشم و حرارة
ان بنشاند و چون بیاشامند غشی و نفث دم و خفقان گرم را نافع بود و مقوی
قسم بود بعطریة که در وی است و چون بر سر ریزند خمار را تحلیل دهد و صداع را

مفیدست

مفیدست و بسیار بر موی ریختن موی را سفید کند و مقوی معده بود و
تخشن سینه مصلح وی جلاب نبات بود **ماء العسل** گرم بود و قوة معده
سرد بدهد و اشتهای طعام بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و
مسهل طبیعت بود چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم ببندد و اگر زنان
بیاشامند فواق نزدیک ناف پیدا کند اگر ابستنی بود و اگر ابستنی نبود و مضر بود
باصحاب مزاج گرم مصلح ان رب فواکه حامض بود و صنعت ان یک جزو عسل
در دو جزو اب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلثی بماند و فرو گیرند و بپالایند
و اگر خواهند که گرمی وی زیاده گردد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل
از هر یک قدری در صره بسته با وی بجوشانند **ماء الجمه** بپارسی ابگمه گویند صاحب
جامع گوید از جماعت بازرگانان شنیدم که بطرف هند متردد بودند و از غیر ایشان
که ان ابیست خاکستری رنگ بغایة ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه شود مولف
گوید انرا از شکم ماهی گیرند که ان ماهی را جمه خوانند و در بحر چین بود و اگر ان ماهی را
چیزی مثل جوال دوزی بزنند در حال درشت گردد و اندرون وی مانند کیسه
بود پر از این اب و از خواص وی انست که هر عضوی شکسته گردد مقدار دو مثقال
بیاشامند و رها نکنند که بدندان رسد که دندانرا مضر بود در زمان ان عضو را
درست بکند اما باید که باز جای بسته باشند و در حال بیاشامند و نشان این
انست که چون خورند در حال ان شخصی که استخوان وی شکسته است داند که اب
رسید تا بموضع شکسته **مثلث** اب انگوری بود که بجوشانند و کف وی
بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند بعد از ان فرو گیرند و استعمال
کنند و منافع او نزدیک بمنافع خمر بود و خونی صالح روشن از و متولد شود و هضم
غذا بکند و چون با اب بیامیزند بخور ریا نیکو بود **محروث** اصل الانجدانست
و وی بقوة طلتیث بود و بهترین ان سفید سبک بود طبیعت ان گرم و خشک بود و
بر هضم یاری دهد و معده را پاک کند و محلل نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال
بود و مضر بود بشش مصلح وی عسل بود **مخلصه** سماجم خوانند و الوج و ان سه نوع
بود مولف گوید یکنوع را بشیرازی کازریک خوانند و بپارسی بدل شامی و

بالق قرساغندن چقر صو

یکنوع کشنیز کوهی و یکنوع تریا کوهی و هر سه نوع را تخم ایشان مشابه یکدیگر بود اما
در نبات و جای رستن ایشان اندک تفاوتی باشد نبات کاذریک خشن بود و تلخ
وی بغایة تلخ بود و گل وی ازرق بود و در کوه و سنگستانها بود و نبات کشنیز کوهی
املس بود و بقد بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلختر و در مرغزارها روید
که در دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند و نوع سوم در رمل روید و نبات وی کوچکتر
بود و گل وی سفیدی بود که در وی زردی و سیاهی بود مولف گوید بهترین وی
شبانکاره بود که هر کس که یک شربة از وی بیاشامد از گزندگی مار و عقرب و جمیع
گزندگان یکسال ایمن باشند و شربتی از وی از یکدرم تا یکمثقال بود با روغن زیت
و اگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد و بیاشامد از مضرة آن خلاص یابد مولف گوید
حجر التیس که بپارسی پادزهر گویند و از ایل کوهستان انجا خیزد چون حجر التیس بود آن
با خر رسد در میان آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه چون از آن مخلص بود
و بدان دانه پادزهر جمع شود و بمرور ایام می بندد و بزرگ میگردد و غذا از آن
گوسفند گویند بغیر مار و مخلص نیست و فی الجمله در وی تریاقیة هست مولف گوید
در نزول افتاب بحمل سه روز هر روز یکمثقال مخلصه با شراب تجرع نمود و در آن
سال چند نوبة ویرا زهر دادند و بر وی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم الماس
و یکنوبة دیگر یک زهره افعی و چند سمیات دیگر و بر وی هیچ عمل نکرد چون
تفحص نمودند در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این بتجربت
و مخلص از آن جهة نام نهاده اند که از سم زهر خلاص میدهد **مخیض** دوغ گویند و
نیکوترین آن بود که از شیر گاو و جوان گیرند در لبن حامض گفته شد **مرزنجوش** آذان
الفار گویند و در الف گفته شد و طبیخ وی استسقا را نافع بود و پنج درم از وی سستی
بلغمی را سود دهد و عسر البول و مغص را نافع بود اسحق گوید مضر بود بمثانه مصلح وی
تخم تور کست و بدل وی افسنتین رومی و گویند دو وزن آن مرماحوز و گویند بدل آن
ورق یاسمین و گویند بدل آن شابانکاست و گویند بوزن آن فلفلات **مر** صمغیست
که بیونانی مرنا خوانند و وی خالص بود و مغشوش بود و غش آن ببعضی از صموغات
کنند گرانرا بادباشی خوانند و مارفاپی گویند و آن نوع گشنده بود و نیکوترین مر

مرفوس میس قطی
هو اذان الفار

آن بود که

آن بود که بسرخی مایل بود و خوش بوی و رزین و صافی بود و بغایة تلخ باشد طبیعة
آن گرمست در سوم و خشک در دوم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی قبض
و الزاق بود و در داروها بزرگ استعمال کنند از بسیاری منفعة آن و وی منع
عفونة بکند تا بحدی که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر ریشها زایل کند و
چون در دهان نگاه دارند بوی دهن خوش کند و اگر با افسنتین یا ترمس
یا عصارهٔ سداب حقنه کنند حیض براند و بچه بیرون آورد بزودی و اگر مقدار
باقلائی که آن بوزن دوازده قیراط بود بیاشامند سرفهٔ مزمن و عسر النفس و درد
پهلو و سینه و اسهال و قرحهٔ امعا را نافع بود و او را زحافی کند و کرم بکشد و گویند
چون سحق کنند و باب مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی منتن که از فرج وی
دمد زایل کند و اگر مر بزیت فلسطینی بسرشند و طلا کنند بر انگشت ابهام پای را
قوة مجامعت تمام بدهد مادام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند بسرکه نیکو تا مانند
مرهم شود و در سر مالند در دسر و صداعی که بسبب آن نشاند زایل کند رازی
گوید درد گرده و مثانه را نافع بود و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل و
زهرها را نافع بود و کرمها را بکشد و بیرون آورد و محلل اورام بود و ورم سپرز را
سود دهد و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و استرخاء معده را سود دهد
و سهال زرد بود و اگر وزن نیم درم با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بیاشامد منع خون
رفتن بافراط بکند و اگر زن با شراب بخود برگیرد بچه بیندازد و اگر با آب ترب حل
کنند و بر خونی که در شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر در اب
حامض یا نارنج حل کنند و بر سعفه طلا کنند و بران مداومت نمایند زایل کند و خشک
گرداند و چون با روغن گل بسرکه حل کنند و بر جرب ریش شده و کله و غیران طلا
کنند ساکن گرداند و اگر با شیره مالند خشک کند و بر کلف مالند سود دهد و چون
با کندر و زعفران بخود برگیرند تر خرا ساکن کند و رایحه وی مصدع و منوم و
مسدر بود و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ
بادام تلخ یا قصب الذریره و قسط تلخ و فقاح اذخر **مرو** انواعست نوع خوش
بوی بود و پارسی ماحوز خوانند و بشیرازی مرو خوش گویند و گفته شد و نوعی دیگر که

بوی وی کمتر بود آنرا شموسا کویند طبیعت آن کرم و تر بود و تخم وی را بشیرازی مرو رشک
کویند و نوعی دیگر ازان دارماهو دارمک نیز خوانند وان مرو سفید بود و وی معتدل بود
در حرارة و رطوبة و در وی تفریح بود و کویند لسان الثور است و کفته‌اند و یکنوع دیگر
فراما کویند و هم کفته‌اند و یکنوع دیگر اردشیر دارو کویند و اردشیران کویند و انرا
بشیرازی مرو تلخ کویند و بلفظ دیگر مرماهان و مرماهوس کویند طبیعت آن کرم و خشک
در دوم مجفف و محلل نفخ بود و بلغم رسنده بکشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم
بود سود دهد اسحق کوید دارما میرو سفید است الا مرو تلخ که خود و حب هر دو سفید
اند و این نوع مشهور بود بمرو سفید پس برین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور
باشد و نوعی دیگر هست که ازا میشهبار خوانند وان کاو چشم است و کفته‌اند
مرقشیثا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود و هر جنس مشابه بود بهر جوهری
که بوی منسوب بود در لون وانرا حجر النور و حجر المخور الروشنائی خوانند از بهر
روشنائی چشم نافع بود طبیعت آن کرم و خشک در سوم مقوی چشم بود و کویند قوة
وی سوخته یا ناسوخته مسخن و محلل بود چشم را جلا دهد و منفیح اورام جاسیه بود
چون با راتینج خلط کنند کوشت زیاده بخورد و ریشها پاک کند رازی کوید چون
ازکردن بود کهان بیاویزند نترسند و اکر در مرهمها کنند محلل و قاطع ورم بود و بدل
ان سنفیا بود و اکر در سرکه سحق کنند و بر برص طلا کنند سود دهد و زایل کند و کویند
محلل ماده بود که در زیر چشم بود و قوة چشم بدهد و با سرکه در ریش طلا کردن نافع
بود **مرداسنج** بپارسی مرداسنک کویند و بیونانی لیدر فورشی خوانند و
نیکوترین ان اصفهانی بود براق که بسرخی زند طبیعت وی بسردی مایل بود و مغسول
وی بی محال سرد بود و قابض و مجفف بود و از خواص وی انست که چون در سرکه
اندازند سرکه شیرین شود و اکر در نوره بود بدن را سیاه کند و وی ماده مرهمها
بود و بوی بدن خوش کند خاصه شیب بغل و کلف زایل کند و اثر سیاهی و خون
مرده و اثر آبله و منع عرق بکند و کوشت در ریشها بر ویاند و مغسول وی چشم
را جلا دهد و خوردن وی نشاید از بهر انکه کشنده بود و بول ببندد و نفخ در شکم
پیدا کند و قبض زیاده بکند و باشد که قولنج اورد و باشد که اطلاق بول و غایط

بکند و خناق

بکند و خناق اورد و مداوای او قی کنند بعد ازان بشراب و زنجبیل مربا و
اسفیداج و چون طلا کنند در شیب بغل رد فضلهای بکند پس اولی انست
که با روغن کل بیامیزند رازی کوید کسی که ان خورده باشد معالجه وی قی بود
و باب کرم در وی انجیر و شبت پخته باشند بعد ازان مقدار سه درم مرباب
نیم کرم بیاشامند و لحوم الخرفان و سرکه و خمر سیاه از عقب بدهند و بدل ان
اقلیمیا بود **مری** بپارسی ابکامه بخاری خوانند و ابکامه رقیق کویند و انچه
از وی سازند کرم و خشک بود تا سوم و کویند کرم است در اول و خشک
در دوم اخلاط غلیظ پاک کند و نشف بلغم بکند و بوی دهن خوش کند و در بهار
عفن و درد ورک و عرق النسا و درد معده و رطوبة ازا نافع بود و جهة مقعدها
و قولنج سودمند بود رازی کوید مری عمل نمک کند الا از وی الطف و اقوی
بود و شکم براند و قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود و معطش
و مسخن معده و جکر و مجفف ان و چون بناشتا اندکی بیاشامند کرما بکشد
و اکر در چشم کسی کشند که وی را آبله بنیاد کرده باشد هیچ در چشم وی بر نیاید
و اکر برامده باشد بکداز اند و چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از
دماغ **مرماحوز** نوعی از مرو ست و بپارسی مرو خوش خوانند و نیکوترین ان
بستانی بود سبز طبیعت ان کرم و خشک در سوم و کویند در دوم و خشکی وی در
چهارم بود و کویند کرم بود در اول و وی لطیف و محلل بود و سکوح ریاح
رسنده بلغمی بکشاید و چون سر را بخار ان بدارند صداع سرد را نافع بود
و وی منشف رطوبة معده بود و مقوی ان و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود
و منع قی بکند و بوی ان مصدع بود مصلح ان ریاحین سرد بود و بدل ان تخم
مرزنکوش و مرماحوز و جعفرم و فرنجمشک و بادرنبویه همه قایم مقام یکدیکر
اند در ابدال **مرارة الضبا** سودمندترین زهرها جهة چشم زهره آهو
بود **مرارة البقره** بقوة ترین زهرها چهارپایان زهره کاو بود پس
کفتار و خرس و بز و بهترین ان زهره کاو نر بود و ان در مرهمها کنند جهة منع
جراحتها و دردها بکشت و با نطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند خراز را نافع

کیکرادوی

بود و مفتح ابواب بواسیر بود و تریاق کنند که بها و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی بود
و دوی و طنین و درد گوش که از سردی بود چون با روغن گل در گوش چکانند
نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره مصلح وی کثیرا بود یا عسل **مرارة الخنزير**
ریش گوش را نافع بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل و بورس گل مالند موی
برویاند و مجربست **مرارة الكركي** زهرهٔ کلنک گرم و لطیف بود چون با آب
مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود **مسک** بپارسی مشک خوانند و نیکوترین
آن تبتی بود و گویند ختنی و گفته اند که فضیلت مسک تبتی بر ختنی بر دو وجه است
یکی آنکه آهوی تبتی بر سنبل و بهمنین چرا کنند و آهوی ختنی بر حشایش دیگر
دوم آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و
اهل ختن از نافه بیرون آورند و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر آن
از نوعهای که غش توان کرد و نیز ختنی را راه دور است و بدریا باید گذشتن
و شب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوة آن ضعیف کند و نیکوترین مشک آن
بود که لون آن زرد بود و رایحهٔ وی تفاحی بود و از آهوی گیرند که جوان بود
و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورة
هیچ نیست الا بغیر آنکه این آهو را دو دندان پیش نیست بشکل دندان فیل و
خوک مانند یک وجب زیاده و کمتر و گویند قوم آنجا بشکار روند و بتیر بزنند
و خون که در نافه بود خام بود و پخته و رسیده نباشد و بوی وی اندک سهوکتی
داشته باشد پس چند مدة رها کنند تا بوی سهوکه از وی برود و از ماده
هوا استحیل بمشک گردد و این دلیلست که میوه که بر درخت نارسیده بود
نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند و چند روز رها کنند تا پخته شود و
توان خورد و فی الجمله نیکوترین مشک آن بود که در وعاء خود نضج یافته باشد
و در سده خود مستحکم شده طبیعت مشک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سوم
عرق را خوش بوی کند و قوة دل بدهد و شجاعت زیاده کند و مره سودا زایل
گرداند چون با دوا بود که مصلح وی بود در بین زحمت و سخن و مقوی اعضاء
خارجی بود اگر بر وی نهند و جهة اعضای باطنی بیاشامند و جماعتی از

اطبا گویند

اطبا گویند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد و
سرعة انزال دفع کند و قوة جماع هر چه تمامتر بدهد رازی گوید چون در طبیخ
حل کرده بیاشامند دهن را گنده کند و علتهای سرد را سود دهد طبری
گوید ملطف و مقوی اعضا بود و چون بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس
با همچندان زعفران صداع که از سردی بود زایل کند و اگر در داروهای چشم
کنند قوة چشم بدهد و مرطوبی مزاج و پیران را موافق بود خاصه در زمان سرد و
مبرد سیرها و مصدع جوانان و محرورین مزاج بود خاصه در زمان گرم و گرمسیرها
و فی الجمله نافع بود جهة علتهای سرد که در سر بود و سده بگشاید و ریاحی که
عارض شود در چشم و جلا دهد نافع بود و چشم ببندد و زردی روی زایل
کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نافع بود شیخ الرئیس گوید وی اجل تریاق
پیش هلاهل بود و قرین سنبل و مفرح بود و توحش را نافع بود و تعدیل
گرمی وی بکافور کنند و از آن خشک بروغن گل و بنفشه و مقدار ماخوذ از
وی قیراطی بود و شرب وی مضر بود بدماغ گرم مصلح وی کافور بود و بدل وی
چند بیدستر بود در درد عصب و در همه علتها الا در بوی خوش و بدل وی هم
مرزنگوش و هم مشک **مشمش** بپارسی زردالو و قیصی خوانند و بیونانی
ارمیناقن گویند و نیکوترین آن ارمنی بود طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و
خوش طعم تر از شفتالو بود و معده نیکوتر از وی بود و مسهل صفرا و مولد خلط
غلیظ و خشک کرده وی چون مجفف باشد و نقیع وی بیاشامند تسکین تشنگی
و تبرید معده و تبها حاده بود و اگر در معده طعامی بود فاسد کند و نیکوتر د
اول آن بود که اگر در معده بقیتی بود نخورد و از پی آن سکنجبین خورند و
گویند نیم درم مصطکی و نیم درم از انیسون با شراب میبه مسهل خورند
و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غشی آورد مداوای آن قی کنند پس
بر بوب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان وی بواسیر را
نافع بود **شکاع اشیخ** شکاع اشیخ نیز گویند و آن خود نجم بری
بود و بشیرازی ... گویند چون گوسفند بوی چرا کنند بعوض شیر خون از

بستان وی بباید طبیعت وی گرم و خشک بود تا سوم و گویند خشکی وی تا چهارم
بود و رطوبات لزج از سینه و شش بیرون آورد و شرب وی عظیم نافع بود
وعشی و کرب را مفید است و حیض و بول و دم نفاس براند و سنگ گرده بریزاند
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود مصلح وی رب مورد بود یا بلوط جالینوس
گوید چون دانگی از وی سحق کنند و با روغن بلسان بسرشند و زن بخود برگیرد
درد رحم را نافع بود و گویند قولنج را نافع بود چون دانگی از وی با دانگی سقمونیا
و یکدرم کثیرا و ده درم خمیره بنفشه با آب گرم بیاشامند و گویند کسی که شهوتش
قطع شده باشد هر سه روز نیم درم از وی با نیم درم تخم خربزه و ده درم سکر
میشی و بیست درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد و وی از غایت افراط ادرار
که در وی است بعوض بول خون براند چون بیاشامند و چون بخور کنند بچه را
بیندازد و وی مضر بود بسفل و اصلاح وی بسرکه خمری کنند و بدل وی گویند
فردمانات جالینوس گوید بدل وی در ادرار عدس مرات دو وزن ان
و گویند بدل ان اکلیل الملک و گویند بدل ان شقایق است **مصطکی** بپارسی کندر
رومی گویند و بسریانی کیا رومی و بیونانی سخینوس و انرا علک رومی گویند و ان
صمغی سفید بود و سیاه بود و انچه رومی بود سفید باشد و انچه سیاه بود معروف
بود بنبطی و تجفیف در وی بیشتر از تجفیف مصطکی سفید بود و قوت قبض در
وی کمتر بود و وی لطیفتر از کندر بود و گویند حدت وی کمتر از مجموع صمغها بود
طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند حدت وی بسیار است طبری گوید ترست
و قبض در اجزاء وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان و اغصان و اطراف
و نزولها روی و عصاره و رقان و قشور و بیخ ان قایم مقام اقاقیا بود و
استطلاق بطن و نفث دم و گویند قوت مجموع درخت وی قابض بود و قوت
ورق وی و قشر و بیخ وی مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهنه
و استخوان شکسته و اعضاء ریش شده ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات
مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک محکم کند و
جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی و سگ هم و اگر ازان شاخها مسواک سازند

دندان را جلا

دندان را جلا دهد جالینوس گوید مرکب بود از قوت متضاده یعنی از قبض و تسخین
و تلیین و بدین سبب است که اورام معده و مقعد و امعاء و جگر را نافع بود و
فایده وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و محلل
رطوبات بطن و مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق سعوط کنند
صداع سرد را سود دهد و چون با زیت بگدازند شقاق لبها را نافع بود و چون
در ضمادات کنند درد اسهال را نافع بود و چون با آب سرد بیاشامند رطوبت
معده را دفع کند و بلغم بگدازاند و اشتها بیاورد و ورم جگر و نفث دم را
سود دهد و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی ان بود که در سکنجبین بیاشامند و خشک
کنند و با کثیرا استعمال کنند و گویند بسیار از وی استعمال کردن شش را
بد بود مصلح وی صمغ عربی و قند بود و بدل ان یک وزن و نیم ان صمغ البطم است
و گویند بوزن ان لبان که انرا کندر دریایی گویند **مغاث** بهترین ان بغدادی
بود سفیدی بود که میل بزردی داشته باشد طبیعت ان گرم و تر بود در دوم
و گویند خشک بود و مقوی اعضا بود و سمین و ضماد کردن شکستگی و کوفتگی
والم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابات و خشن و
حلق بود و باه را برانگیزد خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و گویند
مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود و در ضمادات بدل وی قلت و گویند **مقل**
صمغیست که انرا کور افوانند و معروف بود بمقل ازرق و مقل مکی و مقل الیهود
و عربی بود و صقلی بود و غیر مقل مکی که ان ثمر دوم است و گویند و نیکوترین
ان بود که صافی و بلون ابریشم بود و ازرق که ببرقی مایل بود و زود حل شود
و هیچ چوبی و چیزی در وی نبود و چون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب
و ان تخم غار کنند طبیعت ان گرم بود در سوم و گویند در آخر درجه اول و خشک بود
در سوم و گویند سرد بود و گویند تر بود رازی گوید گرم و تر بود در دوم طاعون را
نافع بود و گویند چون بلعاب دهن روزه دار حل کنند تا چون مرهم گردد و بر
ورم فتحه نهند نافع بود و چون بخود برگیرند و بخور کنند انضمام رحم بگشاید
و بچه بیرون آورد و هر رطوبتی که باشد پاک کند و چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه

بر ریزاند و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کنند منع پیچ بکند و اگر بیاشامند
گزندگی جانوران را سود دهد و سرفهٔ کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و
فربهی آورد و مفتّح سدهٔ گرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار
ماخوذ از وی یک درم بود و وی فتق زیر را تحلیل دهد و بار که بر سعفه طلا کردن نافع
بود و فسخ عضله و صلابت اعصاب و تفقدان و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و
چون بیاشامند یا بخور برگیرند بواسیر را نافع بود و خون ان ببندد و محلل اورام سفلی
بود و عرق النسا و نقرس را نافع بود و گویند مضر بود بجگر مصلح ان زعفران بود
و گویند مضر بود به شش مصلح وی کتیرا بود و بدل ان بوزن ان صمغ البطم و نیم وزن
ان کندر دریایی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است صاحب منهاج گوید ثمر درخت
مقل بهشتی خوانند چون تر بود و چون خشک شود دوقل گویند و در اندرون
وی استخوانی بود و انچه پخته بود خارج ان در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس
نارسیده خورند و عفوصتی تمام داشته باشد و اب اندک و بغایت خشن بود
و قابض و بارد و شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست وی پخته تقطیر البول را
نافع بود و این ثمر را مقل مکی گویند **ملح** بپارسی نمک گویند و ان انواعست ملح
عجینی و ملح اندرانی و سیاه و نفطی و سیاه غیر نفطی بود و ملح هندی سرخ
رنگ بود و ملح مرارة تلخ بود و نزدیک بوره بود و نیکوتران ذرانی بود که سفید
و تنک و بپارسی انرا نمک طبرزد گویند طبیعت ان گرم و خشک بود و قابض بود
در دوم و گویند و قوت وی قابض بود و جلا دهنده بود و محلل و منقی بود و
گوشت زیاده از ریشها بخورد و در داروها و اورام بلغمی و حکه و نقرس و جذام
و قوبا استعمال کنند و بادها بشکند و منع عفونت بکند و غلیظی اخلاط را
بگدازاند و چون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق
را ساکن کند و با عسل ورم لهاة را نافع بود و اگر با جو سوخته بود استرخای
لثه را نافع بود و با بزرکتان بر گزندگی عقرب و با بودنهٔ کوهی و زوفا بر
گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و با زفت و قطران و عسل گزندگی مار
شاخ دار و با سرکه و عسل گزندگی هزارپای و زنبور را نافع بود و گزیدن

نهنگ را

نهنگ را نافع بود و چون سحق کرده در کتان کنند و در سرکه تیز فرو برند و بر
عضوی گزیده می مالند نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت
افیون بکند و ابو جریج گوید چون با غذایی که سرد بود مانند پنیر و ماهی خلط
کنند از طبیعت خود بگردد تا بحدی که گرم و خشک گردد و بر اسهال و قی یاری دهد
و بلغم لزج از سینه دفع کند و سعال را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و مرطوبی
مزاج را موافق بود و نحفا را مضر بود و چون برکه حل کنند و بدان مضمضه کنند
قطع خونی که از بن دندان اید بکند خاصه که قلع کرده باشند و اگر گرم کرده
درد دندان نگاه دارند درد دندان را نافع بود و نمک اندرانی چشم را تیز کند و نافع
سفیدی چشم را تنک و ضعیف گرداند و سل و درد معدهٔ سرد را نافع بود الخ
ملوخیا ملوکیه گویند و ان نوعی از قبا زیست و ان بستانی بود و بشیرازی
خطمی کوچک گویند درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخ کوچک بود
و نیکوترین ملوخیا ان بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی بسرخی مایل بود و
طبیعت ان سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سوم اسهال
را نافع بود چون بر معده و سینه ضماد کنند و سیلان حیض را نافع بود و صداع
و درد چشم گرم را نافع بود چون بارد چو ضماد کنند و سده جگر و زهره بگشاید
چون از اب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی گل بود یا گلاب
من هر طلی و سنگی که بر درختی افتد ان را من خوانند مانند ترنجبین و گزانگبین
و بیدانگبین و شیرخشت و امثال ان طبیعت ان گرم و تر بود و معتدل بود در یبوست
و رطوبت و سینه و شش را نیکو بود و رطوبت ان بزداید و خشونت نرم کند و سرفه
که از رطوبت بود نافع بود و گویند گرم بود در اخر دوم و خشکی زایل کند و وی نزدیک
بگرمی بود و نیکوتران بود که لون وی صافی بود و هیچ چوب با وی امیخته نبود
استرخای معده را نافع بود و طبیعت محکم دارد و مار اصفر را سود دهد چون بیاشامند
و ضماد کنند بر شکم و چون مقدار دانگی ضماد کنند دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ
از وی بیرون اورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند در شربت **مورد** بپارسی
و نیکوتران رومی بود طبیعت ان گرم و خشک در سوم صرع را نافع بود و مقوی معده

ایه گو بجنگ بر نوعی دیار عربده
چوق اولور

من
قدرت حلوایی

مرسن طبی

مو آس بنکه

وجگر بود و صداع و رطوبت دماغ را نافع بود و چون بخود برگیرد کرم را بکشد **مومیایی**
نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت دارابجرد خیزد و گویند مومیایی بقوة زفت و
قفر بود چون با هم بیامیزند هم طبیعت باشند الا مومیایی که منفعتی بسیار و تمام دارد
طبیعت آن گرم بود در سوم و لطیف بود و محلل شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود در آخر
دوم و مقوی روح بود و بخاصیت ورمهای بلغمی را نافع بود و خلع و کسر و سقطه و ضربه
و فالج و لقوه را خوردن و طلا کردن نافع بود و درد شقیقه و صداع سرد و دوار را
چون حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند نافع بود و گرانی زبان را قیراطی با سعتر پارسی
بیاشامند نافع بود و منع نفث دم بکند و خناق و درد حلق را قیراطی با سکنجبین
یا رب توت و قیراطی از وی با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه از وی فواق را نافع بود
چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی بشیر تازه مثانه را نافع بود و دو حبه از وی
گزندگی عقرب را نافع بود چون با شراب حرف بیاشامند و در ابتداء برص و جذام و
داء الفیل هفت روز بیاپی بطبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ بیاشامند و درد معده
که از سردی بود و سوء الهضم را هر روز دو حبه بشراب صافی بیاشامند و کسی که زهر خورده
باشد هر روز دو حبه با آبی که انیسون و ورق درینه و پودنه کوهی در آن پخته باشند
بیاشامند و رعشه که ظاهر گردد در اعضا بسبب برودت هر روز دو حبه با آبی که سعتر پارسی
و راسن جبلی در آن پخته باشند و جهت اختناق و مجموع علتها که زنان را پیدا شود از
سردی دو حبه با آب سادج هندی بیاشامند و جهت تب ربع کهنه هر روز نیم دانگ در
آبی که پیت درم با داورد در آن پخته باشند بیاشامند این خاصیتها و زیاده از این
دارد اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت دارابجرد خیزد این منفعتها دارد غیر
فرنگی که آن معمول از ادویت و غیر آن نوع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد و آن قفر
الیهود بود و منفعت آن بمومیایی نزدیک بود صفت آن گفته شد **میعه** بیونانی
میعه سائله را اصطرک خوانند و عسل لبنی نیز گویند و تفل وی را میعه یابسه گویند
بهترین آن خوشبوی بود و بشیرازی آن را بخور خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر بود و مسخن بود و منضج و گویند دماغ را پاک کند
و جذام را نافع بود و طبیعت ببندد و مقدار شربتی از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام

بنشهان
سوافداع المرص

را نافع بود

را نافع بود و نزله که از رطوبت بود سود دهد و چون بخود برگیرند و بیاشامند حیض
فرود آورد و از خواص وی آنست که بخور کردن وی قطع رایحه عفن بکند لیکن
صداع آورد و مضر بود بشش مصلح وی مصطکی بود و صفت میعه سائله در لبنی
گفته شد **میویزج** زبیب جبلی گویند صاحب جامع گوید حب الراس است و این
خلاف است حب الراس غیر آنست و میویزج را بپارسی میویزک خوانند بهترین آن
مصری بود سیاه رسیده و معروف بود بمیویزج حجری طبیعت آن گرم و خشک بود در
سوم محرق و اکال و حریف بود و بخاصیت شپش را بکشد خاصه چون با زرنیخ بود
و تنها بر جرب ریش شده نهادن نافع بود و چون از حب وی با نخود عدد بیاشامند
قی کیموس لزج آورد و وی مضر بود بسینه مصلح وی کثیرا بود و بدل آن عاقرقرحا و در
خوردن وی خطر بود و قرحه مثانه پیدا کند

باب النون

نارجیل رانج و بادنج گویند و آن جوز هندی است و بپارسی نارگیل گویند و
بشیرازی گردوی هندی و نیکوترین آن تازه بود که بغایت سفید بود و آنکه در آن
باشد شیرین بود طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و چون تر بود گرم بود
در اول درجه دوم و تر بود در دوم باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید
و مسخن گرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهنه
وی کرم را بکشد و حب القرع را بیرون آورد و طبیعت ببندد و وی بر معده ثقیل
بود و پوست وی هضم نشود و از بهر آنکه پوست باید خراشید و با شکر بخورند و
کهنه شده وی غثیان و کرب و غشی آورد و مداوای آن قی کنند بعد از آن برروب
فواکه ترش **نانخواه** نانخه و نانوخیه و نانخاه گویند و بشیرازی زنیان و
نانخواه اسم با رسات معنی آن طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین
آن تازه بود خوشبوی که میل بسرخی بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند
گرمی وی در دوم بود و سده بگشاید و درد اوجه بهق و برص استعمال کنند و
چون با شراب بیاشامند مفید عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود و حیض
براند و گویند طبیخ وی نفخ را بگشاید و وی تبها کهنه را نافع بود و گویند قطع قیح
که در سینه و معده بود بکند و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل و

ناخن بویا
ناخن تباره
ناخن صدف
ناخن دیو
سو اظفار الطیب

غشیان و کسی که طعم طعام نداشته بود نافعست و چون طبیخ وی بر گزندگی عقرب ریزند
درد ساکن کند و سختی معده و جگر بود اشامیدن و گرده و مثانه را پاک کند طبری گوید
سنگ بگدازاند و کرم و حب القرع بیرون اورد و با سداب بول براند و مقدار ما خوذ
ازوی یکمثقال بود اسحق گوید مثقالی ازوی مثقل لبن بود مصلح وی ترس بود
و چون با عسل سحق کرده بیاشامند یا بسرشند و طلا کنند بهر دردی که باشد
در هر موضع که بود و ورم از ا تحلیل دهد و چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک
کند و رطوبات عفن خشک گرداند و بوی ان خوش کند و چون بر روی طلا کنند
بثور لبنی را زایل کند **نارنج** صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود در دوم و
حامض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح بود از دماغ و وی لطیفتر از ترنج
بود در فعل و شریف گوید درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب از قوی مختلف
بود و پوست زرد وی گرم بود و لطیف و حامض وی سرد و خشک بود در سوم
و تخم وی و بیخ وی گرم و خشک بود پوست وی چون خشک کرده سحق کنند و باب گرم
بیاشامند محلل بود مغص را و اگر ادمان شرب ان کنند با زیت گرم درازا زرو ده
بیرون اورد و پوست وی چون تر بود در روغن خویسانند و سه هفته با فتاب
نهند در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون از ان دو مثقال بیاشامند گزندگی
مجموع جانوران که سم ایشان سرد بود نافع بود و حامض وی بناشتا خوردن جگر
را نافع بود اما جگر را ضعیف کند و معده سرد را بد بود و التهاب معده گرم
را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سنگ در وی خویسانند
بگدازاند و اگر عروقها باریک وی جمع کنند و خشک کرده بیاشامند سود مندترین
دواها باشد جهت دفع زهرها کشنده که سبب ان سردی بود **نارشک**
نابیت خوانند و ان اقماع رمان هندیست و تاویل ان بپارسی مسک الرمان بود
صاحب منهاج گوید فقاح است و قشر وی اقاعیست مانند بیاسه مولف گوید
فقاعیست مانند تخم سرخ رنگ و اندک برگ سبز در میان ان بود و از خراسان
خیزد و فی الجمله منفعت وی مانند منفعت سنبل بود و نیکوترین ان خوشبوی بود
طبیعت ان گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود در سوم لطیف

بود و معنی

بود و معنی سرد و جگر سرد را عظیم نافع بود و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل
ان و گویند بدل ان دانگ و نیم وزن ان زنجبیل بود و نیم وزن ان پوست بسته
و دانگ ان سنبل بود و گویند بوزن ان کمون کرمانی بود و دو دانگ ان قسط بحری
ناردین سنبل رومیست مولف گوید ان بیخیست بلون شابه مایل و
عروق الصفر بود و بشکل سارون بود و نیکوتر ان تازه فربه بود و خوشبوی و انچه
بسفیدی مایل بود بد باشد طبیعت ان گرم بود در دوم و خشک بود در سوم و چون
در کحلها کنند موی مژه برویاند و بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود و در طبیخ
وی نشستن و یکدرم ازوی خوردن فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید مضر بود
بشش مصلح وی کتیرا بود با عسل و بدل وی سنبل هندیست **نحاس** بپارسی مس بنج
گویند و ان انواعست یکنوع سرخ بود و بزردی زند و معدن ان قبرس بود و
ان فاضلترین انواع مس بود و یکنوع سرخ روشن بود و یکنوع بسیاهی
مایل بود و بصنعت زرد کنند و یکنوع طالیقونست و ان کفچه شد
و مس چون بسوزند روسختج گویند و وی حریف بود و در وی قبضی
بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین ان شبهی دقیق بود املس و
سرخ از هر دو طرف طبیعت ان گرم و خشک بود در سوم و در وی حده و قبض
بود و خوردن شرب از ظروف مسین مسهل بود باید که حذر کنند از انچه
چیزها در وی رها کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و چربی و گوشت
اولی ان بود که چون چیزی در وی پزند چون گرم بود ازوی بیرون کنند
و رها نکنند که در وی سرد شود که مضر بود و در بخار وی سمیت و گفته شد
درزا **نخاله** بپارسی سبوس گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و در وی کپک
جلا و تمیز و تنقیه بسیار بود و سینه را نرم کند خاصه چون که از اب وی
و شکر کنند و وی محلل ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که نفخی بود گرم کرده
در کیسه کنند و تکمید کنند نفخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح
ضماد کردن نافع بود و با شراب پخته بر پستانی که شیر در وی بسته بود ضماد
کردن ورم ان ساکن کند و شیر باز روان دارد و نخاله با ورق تربزه پخته کرده
بر گزندگی عقرب ضماد کردن نافع بود و اگر در سرکه خویسانند و بر اتش نهند

نسج العنکبوت
جوابر قایا

دو دان زکام را نافع بود **نرجس** عبهر خوانند و بپارسی نرگس گویند نیکوترین
وی تضاعه بود و در شیرازی انرا هفت زرده گویند طبیعه وی معتدل بود
در گرمی و خشکی و لطیف بود و سده دماغ بگشاید و زکام سرد را نافع بود
و در وی تحلیل قوی بود و صداع گرم که از رطوبه بود سود دارد و مصدع
سرها گرم بود مصلح وی بنفشه و کافور بود **نسرین** ورد صینی خوانند
وان دو نوعست یک نوع سفید بود بپارسی گل مشکین خوانند و یک نوع را
نسرین گویند و قوه وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن
نرگس بود طبیعه او گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و گویند در سوم
و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش بکشد
و طنین او دوی و سده بینی و درد دندان را نافع بود و سکین قی و فواق
بود چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه برنج و اصحاب مره سود اکه
سبب ان از عفونه بلغم بود سود دارد و سخن دماغ و مقوی دل بود چون
ادمان بوشیدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و بعطسه
بیرون اورد و چون سحق کرده در حمام در خود بمالند بوی بدن خوش
کند و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند روز
بیان جوانی نگاه دارد و نافع شیب بود و چون بکوبند و بر کلف روی
مالند زایل کند **ن** بیونانی اامولن خوانند و بپارسی نشاسته بهتر
وی سفید بود که انرا سراب خوانند طبیعه ان سرد و خشک بود در اول
و گویند سرد بود در دوم و تر بود و چون با زعفران بر کلف روی بمالند
نافع بود و چون بپزند با کسه چندان اب و قند و روغن بادام اضافه کنند
سرفه و خشونه سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و ریش چشم را
سود دهد و چون بریان کنند شکم ببندد و با شراب گزندگی افعی را سود دهد
و گویند نشاسته کمتر دهد از هر چه از گندم ساخته شود و دیر تر گذرد و
بده اورد و گویند مولد سودا بود مصلح وی چیزها شیرین بود مانند
شکر و عسل و بدل ان گرد اسیا بود و گویند زر مغول **نعنع** بپارسی
اپیزارها گویند و بشیرازی را فوتنه و نیکوترین ان تازه بستانی بود و بهترین ان

خشک کرده بود

خشک کرده بود طبیعه ان معتدل بود و در وی رطوبه فضلی بود و گویند گرم
و خشک بود در اول و در وی قوه تسخین و قبض و منع بود و وی لطیفترین
بقول بود و عصاره وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم
دراز بکشد و محرک شهوه جماع بود و چون با اب انار ترش دو سه شاخ بیاشامند
فواق و غشی و هیضه ساکن کند و چون با نمک بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند
مفید بود و اگر دو شاخ از وی در شیر بمالند و رها کنند شیر را نگاه دارد از
خرابی و وی معده را بغایه نیکو بود شریف گوید چون بخایند درد دندان را
نافع بود و چون بر موضع گزندگی عقرب نهند سود دهد و اگر با سویق بر
دما میل ضماد کنند بگدازد و اگر با ارد جو بر پیشانی نهند صداع را نافع
بود و چون با قدری عود یا مصطکی بخایند فواق و خفقان زایل کند و
مقوی و مفرح دل بود و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن وی حکه در
حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسفل مصلح وی کرفس بود
و گویند بدل وی بود نیم چوبی بود **نفط** سیاه بود و سفید بود نیکوترین
ان سفید بود طبیعه ان گرم و خشک است در چهارم ابیحق گوید ترست و وی
لطیف و محلل بود و سده بگشاید و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج
و سفیدی که در چشم بود و نزول اب و ربو و سرفه کهن را نافع بود چون
نیم مثقال از وی با ب گرم بیاشامند و مغص و بادها را و سردی مثانه را نافع
بود و بچه بیرون اورد و بر گزندگیها طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب
القرع بکشد و مضر بود بشش مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل نفط سیاه
قطران بود **نمام** نمام الملک نیز گویند و نماما و سیسنبر گویند نیکوترین ان
بود که سبز و تیز بوی بود طبیعه وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم
شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند و کرم بکشد و درمهای سرد و
فلغمونی صلب را نافع بود و کرم بکشد و حب القرع و بچه مرده بیرون آورد
و سنگ بریزاند و چون با سرکه بپزند و با روغن گل و سرکه بیامیزند نسیان و
صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از

نکرچینی
جوا اسیوس

ابتلا بود زایل کند و بر گزیدگی زنبور ضماد کردن با مثقال سکنجبین و یک
مثقال از ان اشامیدن نافع بود و بوییدن ان صداع سرد را نافع بود و تحلیل
فضلات بلغم بود از دماغ و بدل ان بادروج بود **نمل** بپارسی مور خوانند شریف
گوید از قول شیادوقی که مور بزرگ که در گورستانها بود سحق کنند و بر برص
لطوخ کنند بعد از انکه تنقیه کرده باشند زود زایل کند و چون صد عدد
از وی بگیرند و در پنج درم روغن زنبق اندازند و غرق کنند و سه هفته
رها کنند بعد از ان در قضیب بمالند نعوظ تمام اورد و اعصاب قضیب
را قوة دهد و چون با اب سحق کنند و در شب بغل طلا کنند بعد از انکه موی
بر کنده باشند دیگر موی نروید و اگر بروید ضعیف و بی قوة بود و چون
مکرر کنند دیگر نروید **نمر** بپارسی پلنگ گویند ارسطاطالیس گوید خون وی
چون بر کلف بمالند و رها کنند تا خشک شود زایل کند و مغز وی چون بگدازند
بروغن زنبق و بخود برگیرند درد رحم را نافع بود و پیه وی چون گرم بود
بدان دهان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و گویند اگر
پیه کفتار در اعضا خود بمالند و برابر پلنگ روند در جایگاه وی و پیش
وی بنشینند پلنگ را قوة نبود که حرکه کند و زهره وی سم قاتل بود و گفته
نوره کلس است و بشیرازی اهک گویند و نیکوترین ان سفید سست
بود و اب ندیده وی بغایة گرم بود و ملطف و محرق بود و اب رسیده وی
چون دو روز یا سه روز بر وی بگذرد محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی
مجفف بود بی لذع گوشت زیاده بخورد و سوختگی اتش را نافع بود و مغسول
وی معتدل بود و خشک و نوره بهر موضعی که خون روان بود چون بر ان زنند
قطع خون بکند و وی مضر بود بتخفیف چون در حمام طلا کنند اولی ان
بود که بعد از ان روغن بنفشه و گلاب و ثفل معصفر و تخم خربزه و ارد
برنج بمالند و اگر اعضا بسوزاند و خانه بیرون کند انگاه روغن گل و
ارد عدس و سرکه و گلا طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود و
علامة خوردن وی ان بود که خشکی دهن و درد معده و سوزش ان و عطش

قلیاه

گچ

البول

البول و مغص و اسهال خونی بسبب قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون
اورد و سردی اعضا و غشی و خفقان احداث کند و مداوای ان قی کنند
و باب گرم و روغن پسته تازه و روغن گل و جلاب و اشیاء چرب از
مرغ و لعابات و روغن بادام بریان عظیم نافع بود **نوشادر** معدنی بود
و عملی بود ابن تلمید گوید نیکوترین ان طبیعی خراسانی صافی بود مانند بلور
و گرم و خشک بود در اخر سوم و ملطف و مذیب بود و سفیدی چشم را نافع
بود و علق زه افتاده را محلل کند چون در حلق دمند با ادویه دیگر و ملطف
حواس بود و چون در اب حل کنند و در خانه بیفشانند مار گردان جایگاه
نگردد و اگر در سوراخ مار ریزند بمیرند و چون سحق کنند با اب سداب
و بیاشامند علق که در حلق چسپیده بود بکشد شریف گوید چون بروغن
بپزند و بر جرب سوداوی بمالند در حمام زایل کند و چون نوشادر بخایند
و در دهان افعی اندازند زود بکشد و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص
بمالند بعد از تنقیه ان برص را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و
بدل ان بوزن ان شب و بوزن ان بوره و بوزن ان نمک اندرانی بود **نوی التمر**
بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک است و در وی قبض و جلا بود و چون
بسوزند و بشویند بدرا نافع بود و اگر سوخته وی بعسل کرده سحق کنند و
بمیل بر مژه چشم کشند موی برویاند و چون در چشم کشند ریش چشم را
نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویانیدن
و طبیخ وی سنگ بیرون اورد و نافع بود **نیلوفر** نیلوفر خوانند و بسریانی
کرنب الما و بیونانی نیمفا خوانند و ... عرایس العروس خوانند و گویند
فلافت بهترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی اسمانگون بود طبیعت ان سرد
و تر است در دوم و سردی وی زیاده از سردی بنفشه بود و گویند سردی
وی در سوم بود و بیخ وی با اب برص را عظیم نافع بود و گل وی منوم بود و
صداع گرم را سود دهد و منع احتلام بکند و شهوت باه بشکند چون بیکدرم
از وی با شراب خشخاس بیاشامند و منی ببندد بخاصیتی که در وی است و بیخ

خرما چکرک

نیلوفر
مو ادرک

وتخم وی درد مثانه را نافع بود ضماد کردن وتخم وی نزف را سود دهد وچون در آب
بجوشانند وبر سر ریزند فراز زایل کند ونیلوفر کم مضر بود بمعده چنانکه بنفشه و
خوردن وی مضر بود بمثانه مصلح وی نبات بود وبدل وی بنفشه یا خطمی سفید
واصل نیلوفر هندی حکم بیروح داشته باشد ونیلوفر ازادوله قلبی بود ووقتی که
تعدیل او بزعفران ودارچینی کنند **نیل** حشیشت عصاره وی را نیل خوانند
وتخم وی را عظلم گویند نیکوترین ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود طبیعت آن گرم
بود در اول وخشک بود در دوم وگویند سرد است در اول وگویند معتدل بود ومتوسط
میان تری وخشکی وقابض بود ومنع نفث دم بکند وکلف وبهق را زایل کند وداء
الثعلب وسوختگی اتش وجراحات بد که در اعضاء صلب بود وریشهاء عفن و
سرفه سخت کودکان که قی کنند نافع بود اسحق گوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد و
اگر عصاره وی بسرکه حل کنند وبر ریش سر مالند نافع بود وبدل نیل بوزن آن ارد جو
دو دانگ آن ماش بود **باب الواو وبر اللفاح** بپارسی
بشم شتر گویند سوخته چون سحق کنند ودر بینی دمند خون بازدارد **وج** عود الوج
خوانند بیونانی اقورون وبپارسی گرد وقوة وی نزدیک به ایرسا بود وزرا وند و
نیکوترین وی فربه سفید خوشبوی برکره بود وطبع وی گرم وخشک بود در اول درجه دوم
وگویند در سوم لون را صافی کند ومجفف رطوبات مفاصل بود وباه را زیاده کند و
گرانی زبان را سود دهد وبهق وبرص وتشنج وکزاز ودرد پهلو وسینه وجگر وصلابت سپرز
ونفس دقیق را نافع بود وبول وحیض براند وکندی جانوران را سود دهد وسفیدی
چشم ببرد وتاریکی که از رطوبت بود زایل کند اسحق گوید صفرا وبلغم را سود دهد وشربتی
از وی یکدرم بود وگویند مضر بود بسر مصلح وی رازیانه بود وگویند در شکستگی یا دما
وتقویت جگر بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود ودو دانگ وزن آن ریوند چینی وگویند
بدل آن بوزن آن وربع وزن آن عود قرنفل بود وگویند بوزن آن زراوند بود
وخیری در بینه خراسانی بود طبیعت آن گرم وخشک بود وحب القرع ببرد آن اورد خراسانی
وشربتی از وی یکمثقال بود وبدل وی شیح ارمنی بود **وزغ** شیخ الرئیس گوید بشکل
وزغ سام ابرص بود ودنب وی دراز بود وسر وی کوچک بود ووی غیر سوسمار است
کوچک

ومخالف وی

ومخالف وی بشکل سر وبدن وگوشت وی بغایت گرم بود وسمی خاصه چون طلا کنند
بیه وگوشت وی ودر وی قوة جاذبه بود وجذب سل وشوک بکند وسرگین وی
مانند سرگین سوسمار سفیدی چشم زایل کند وموی بر داء الثعلب برویاند
شریف گوید چون بشکنند وهمچنان با خون در دیگ انداز زند وبا روغن بپزند
تا مهرا شود جهت فرطه که در سر کودکان بود هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و
رازی گوید پیه وی چون بر قضیب مالند مالیدن بغایت قضیب را بزرگ گرداند
وبدل پیه وی پیه سقنقور بود **ورس** نباتی یمنی بود ونبات وی مانند نبات
کنجد بود وگویند یکسال کارند وده سال باقی بود وثمر دهد ونیکوترین آن بود
که تازه وسرخ رنگ بود که بزردی زند مانند لون عصفر وبشکل گل یابونه بود و
خرد طبیعت آن گرم وخشک بود در دوم وقابض ولطیف بود کلف ونمش را نافع
بود طلا کردن وچون بیاشامند نفخ را سود دهد وسنگ بریزاند ودرد گرده و
مثانه سرد را نافع بود ومقدار شربتی از وی یکدرم بود اسحق گوید مضر بود بشش
مصلح وی عسل بود وگویند جامه که بوی رنگ کنند مقوی باه بود پوشیدن آن
ورد جل خوانند وبپارسی گل گویند وبهر نوعی وزهری که بود انها ورد خوانند
وگل سرخ را جوجم خوانند وگل سفید را وثیر گویند نیکوترین آن تازه فارسی بود که
تمام نشکفیده بود ورایحه وی قوی بود بغایت سرخ بود شیخ گوید سرد بود در اول
وخشک بود در اول درجه دوم وگویند در سوم ومتوسط بود میان غلظ ولطافت
وتجفیف وی اقوی بود از قبض ووی مقوی اعضای باطنی بود ولثه واسنان را نافع
بود مصلح آن عرق بود در شام وچون بجوشانند قطع ثالیل بکنند وچون سحق کرده
استعمال کنند گوشت در ریشها عمیق برویاند وصداع را ساکن کند واقلاع وی
نفث دم را نافع بود ومعده وجگر را نیکو بود وسده که از حرارت در جگر بود بگشاید
وحلق را نیکو بود وچون با عسل بپزند وبدان غرغره کنند ومسکن وجع مقعد بود
چون بپرمغ بدان طلا کنند ومجربست وبطبیخ وی حقنه کردن قرحه امعا را نافع بود
وتر وی مسهل بود ده درم ده مجلس براند وسه درم از وی حرارت ربع را نافع بود
وخشک وی نه مجلس بود وچون با عسل بپزند وبر معده ضماد کنند قرحه را نافع بود
مجلس
مسهل

خرسانی

وچون در دهان نگاه دارند بثره وقلاع زایل کند خاصه چون با عدس وکافور بود
وبوئیدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند وقوة دل ودماغ بدهد ودر بعضی مردم
مردم زکام اورد ودر بعضی با کثرا مصلح وی بوئیدن کافور بود وچون بر روی وی
خسبند قطع شهوة وقوة باه بکند ودفع مضرة وی بجب الزلم کنند شیخ الرئیس گوید
جوهر وی مرکب بود از گرم وسرد مانند سورد وسردی وی در دوم بود وگرمی وی
در اول ودر وی تلیین وبیوسة بود وبعطریة ملایم جوهر روح بود وغشی وخفقان
گرم را نافع بود چون اب وی اندک اندک تجرع کنند **ورشان** بپارسی مرغ
الهی خوانند گوشت وی شکم ببندد ودشوار هضم شود وباید که بسر که بپزند **ورق
الخوخ** بپارسی برگ شفتالو گویند چون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند واگر
اب ان در گوش چکانند کرم گوش بکشد وچون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد
ورق الطرفا برگ گز خشک وقابض بود چون بپزند وبر سپرز نهند یا اب وی بر
وی ریزند نافع بود ومقوی لثه مسترخی **ورق الکرم** برگ رز چون بکوبند
وضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن کند وضماد کردن با نمک بر ناف وتهیگاه
قطع اسهال بکند وخائیدن وی مقوی لثه مسترخی بود **ورق الزیتون**
معتدل بود در گرمی وسردی وخشک بود در دوم وچون بسوزانند قایم مقام
توتیا بود در داروهای چشم وچون بسرکه بپزند در درد دندان نافع بود واب پخته
وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را زایل کند وورق زیتون بری چون بر
داخس ضماد کنند نافع بود وچون با اب غوره بپزند چندانک چون عسل گردد
وبر دندان خورده طلا کنند قلع کند **ورق السمسم** برگ کنجد سرد وتر بود
چون بکوبند وموی را بدان بشویند دراز ونرم گرداند وخشکی از وی زایل کند
ورق الخلاف در وی حرارة واندک قبضی بود طبیعة وی سرد وخشک بود
عصارة وی در دسپرز وصلابة ان وسده ان را نافع بود ومسهل صفرا محترق
وسودا وبلغم بود وصرع وگزندگی عقرب را چون بیاشامند از وی تا یکدرم بشراب
وچون ضماد کنند از بیرون هم نافع بود وبا سکنجبین بول براند واختناق رحم را
نافع بود ومفاصل ونقرس وادویها کشنده را نیکوست **وشیح الاذن** برگ

گوشی

فلانی گرده

گوشی چون بر داخس طلا کنند وبر شقاق لب وگزندگی را چون بشکافند وچند
نوبت بران نهند نافع بود **وشق** فروی گرم وخشک بود ومسخن بود ودر
وی اغانة باه بود ومحرک جماع بود وکرده وپشت را نیکو بود ومحرور مزاج
را مضر بود وادمان بوشیدن وی ایمن باشد از بواسیر **باب
الهاء** **هال** قاقله صغار است وگفته شد **هدهد** بپارسی مرغ
سلیمان گویند غافقی گوید گوشت وی چون بپزند باب وشبت وصاحب قولنج
بخورد واب ان بیاشامد نافع بود ودر خواص اورده اند که چشم وی بر کسی ببندند
که نسیان بر وی غالب بود دفع ان بکند واگر بر کسی ببندند که از رنج جذام ترسد
مادام که با وی بود ایمن باشد واگر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود واگر پر وی بخور
کنند در خانه گزندگان همه بگریزند واگر ادمی با خود دارد وبرابر خصم رود بر
وی ظفر یابد وحاجتها وی گزارده شود واگر پاره گشته همچنان درست بر در
خانه بیاویزند هر که در ان خانه بود از چشم بد ایمن بود واگر لحیه شیب پاره با
خود نگاه دارند مردم او را بغایة دوست دارند اگر بال وی نزدیک مور بخور کنند
همه بگریزند وگوشت وی چون بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی که او
را بزنان بسته باشند گشاده شود ودل وی چون خشک کرده بکوبند وبا
طلا بیاشامند قوة باه بدهد ولحیه شیب ودندان دراز ترین وی که در بال وی
بود در پوست ببندند وبر بازوی راست مرد ببندند چون خواهد که مجامعت کند
شوقی عظیم بدهد **هرنوه** قرنوه خوانند وان ثمری در خت عود است وبمقدار فلفل
بود واندکی لطیف تر وکوچکتر بود وبزردی مایل بود واز وی بوی عود اید طبیعة
ان معتدل بود وگویند گرم وتر بود صاحب منهاج گوید مقوی معده وهضم بود
وطبیخ وی بول براند وسنگ بریزاند ودرد حلق را نافع بود وشکم براند وبدل
وی بوزن وی قاقله صغار بود **هشت دهان** عود هندیست طبیعة ان گرم و
خشک است در سوم وبخاصیة نقرس را عظیم نافع بود وبدل وی قنطوریون باریک است
هلیون بپارسی مارچوبه ومارگیا خوانند واهل عرب واندلس اسفراج گویند
بهترین ان بستانی تازه بود طبیعة وی گرم وتر بود وگویند معتدل بود وگویی گرم

مامیرونا براد لکر برقوش
اوزنی اولور شاخلری اولمز
نوعین شکوفه‌سی اولور بری
سرخ بری سفید کوکی جزئیه
کوکنه بکزر بعضی شلجم کوکنه بکزر
لسیقال اولناه گوکیدر غایه
معقودر بدلی اولمز

بود و ورق ان مانند ورق رازیانه بود و صفت تخم وی کلکشد و وی مفتح سده
احشا بود و محلل ان بود و طبیخ وی عرق النسا و یرقان و درد معا را نافع بود و
خاصه طبیخ اصل وی و چون با شراب بپزند و طبیخ ان بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع
بود و باه را زیاده کند و دشواری نهادن را سهل گرداند و سحق کرده و
مثانه بود سحق معتدل و تقطیر البول که از برودت بود و پیرانرا سود دهد و
درد پشت و ورک کهن شده و سینه و شش را نیکو بود و طبیخ وی چون سنگ او
را بیاشامد بگشد و گویند چون سرو کبش پاره کنند و در شیب خاک کنند هلیون
بروید و اب تخم وی سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با عسل و قدری از روغن
بلسان بیاشامند و مضر بود بمعده اولی ان بود که بجوشانند و بعد از ان با گوشت
بپزند و مری و زیت اضافه کنند طبری گوید اگر بیخ وی خشک بر دندان نهند به
قلع کند بی وجع و اگر بیخ وی سحق کنند و بر بن دندان نهند که فاسد شده باشد
قلع کند و اگر دردمند بود درد ساکن گرداند مجهول گوید طبیخ اصل وی باه را زیاده
کند و بدل ان خنجل بود **هندبا** بپارسی کاشنی خوانند بری بود و بستانی بود
و بری را بیونانی نفولس و قیحوریون خوانند و ورق وی پهن تر از باغی بود
و بمعده نیکوتر بود و بستانی را بیونانی اندیفنا گویند و ان دو نوع بود یکنوع
ورق ان پهن بود نزدیک بکاهو و یکنوع باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و
نیکوترین ان بستانی ترشیرین بود و فاضلترین ان شامی بود و انرا انطونیا
خوانند طبیعت ان سرد و تر بود در اخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود در اول
و خشکی وی در دوم بود و بری را طرخشقون خوانند بپارسی تلخ رازی گوید
اقوی بود از بستانی در جمیع افعال و عصاره وی استسقا را نافع بود و سده
جگر بگشاید و دفع سمها بکند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع را نافع بود
و چون اب وی با زیت بیاشامند گزندگی را نافع بود و بادزهر ادو بهار کننده
بود و مقوی قلب بود و سفیدی چشم را زایل کند و سده جگر و سپرز بگشاید
و هندبا بستانی برودت در وی بیشتر بود که در بری و حرارت خون و صفرا بنشاند و
چون اب وی بگیرند و بیاشامند و رطوبت عفن پاک کند و تبهاء دراز را نافع بود

وکاشنی

و کاشنی کیموس نیکو دهد و فاضلتر از کاهو بود در تفتیح سده و در بستانی تلخی
وی زیاده گردد و سبب گرما بس اندک حرارت داشته باشد نزدیک باعتدال
و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون با ارد جو ضماد کنند و با اسفیداج طلا
سود بود نقرس و درد چشم را نافع بود و تسکین غثیان و هیجان صفرا
و حرارت معده بود و شکم ببندد و تب ربع را نافع بود و بطی الهضم بود مصلح
وی رشاد بود و نوعی از کاشنی بری هست که انرا قندریل گویند و کاشنی
شامی که او را انطونیا خوانند معتدلترین کاشنیها بود و کیموسان نیکوتر
بود و مسیح گوید وی میان کاشنی و کاهو بود و طبری گوید لطیفتر از کاهو
بود و غذا اندک دهد و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازد و اب
وی با اب رازیانه تر یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوت تر بود و بوت
بیخ وی مستعمل بود و منافع بسیار دارد **هوفاریقون** هیوفاریقون
گویند و او فاریقون و انذروسامن نیز گویند و ان رادی رو بیت و ان قضبانی
و حبی و زهریست سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی بغایت سرخ اگر چه صاحب
منهاج اورده است که سرخی وی کمتر از سماق بود و هم اورده که حب بلسان است
و هر دو سهوست طبیعت ان گرمست در سوم و خشکست در آخران ملطف و محلل اورام
بود ضماد کردن و ورق ان سوختگی اتش را نافع بود و چون بپزند با شراب و
بیاشامند چهل روز بیاری عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند و گزاز را
سودمند بود و ثمر وی مسهل مره بود و بچه بیندازد و اب ورق وی نقرس را
نافع بود و گویند بدل ان بوزن ان بیخ اذخر و نیم وزن ان بیخ کبر بود والسلام

لاس هیل حال بوا
مو ایل

باب یاسمین سجلاط گویند و بشیرازی گل یاسم
گویند و ان سفید بود و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و گویند دو نوعست
زرد و سفید بقوت تر بود در حرارت و یبوست و خوشبوتر بود طبیعت
ان گرم و خشک بود در اخر درجه اول و ملطف رطوبات بود و کلف را زایل کند و
صداع بلغمی را نافع بود بوئیدن و ریاح غلیظه که در دماغ بود تحلیل دهد و نیز
مقوی دماغ بود و اصحاب فالج و لقوه را نافع بود و مفتح سده و عرق النسا

را نافع بود و نوع زرد وی بحلل و سخن هر عضوی سد بود و هر کوم را نافع بود
و محروری شراح راصداع آورد مصلح وی روغن کل و سرکه بود و کویند کرم که در
روده بود و حب القرع و حیات بیرون آورد چون خشک وی سحق کرده با سجلان
عسل بیاشامند شریف کوید چون یاسمین سفید سحق کنند و از آب وی
بیاشامند سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام بکند و چون
سحق کنند خشک کرده را و بر موی سیاه باشند سفید کند **یاقوت** نیکوتر
ان سرخ رمانی بود وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را نافع بود
و کویند چون از خود بیاویزند منع جمود دم بکند و وی بغایة مفرح بود تا
بحدی که در دهان نکاه دارند تفریح بخشد **یبروح** دو نوع است یکی بیخ
لفاح و یکی را یبروح الصنم خوانند از هراه مولف کوید در حدود کرمسیر شیراز
می باشد و قد آن یک وجب کم تاه تر بود و دست و پای دارد و بلون سفید
بود و بعضی کویند وی را سکی میکند از زمین و آنرا سکند خوانند و این معقول
نیست و نیکوترین آن بود که فربه باشد طبیعه آن سرد بود در سوم و خشک بود در
اول مخدر و مسبت بود و اگر ورق وی بر برص مالند زایل کند و بر ورمها صلب
و دنبلات و خنازیر طلا کردن نافع بود و یبروح را چون بکوبند و بر مفاصل
ضماد کنند زایل کند و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بخورد
بیخود شود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی
مسبت و منوم بود و اگر در شراب کنند مستی زیاده آورد و بدتران پوست بود
و بوئیدن ورق وی آنچه سفید بود آنرا ساق نبود و ذکر خوانند مسبت بود
و مداوای وی بقی کنند و بآب کرم و عسل و شبت و مصطکی و سعتر و موم سفید
و شیر تازه تا آشامیدن و یبروح را در محبت خواص بسیارست و کویند اگر کسی
بانام شخصی که خواهند یبروح بو کنند هم در زمان هر عضو یبروح که ببیند از دان
شخص را همان عضو جدا کنند و بسیار خواص دیگر دارد که غیر طبی است بدان
سبب اینجا نیاوردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی بحرق مسهل مقطع بود آنرا
یتوع خوانند مانند شبرم و عشر و لاغیه و مازریون و عرطیثا و ماهودانه و

علقاوای

علقاوای اصناف بسیار بود و همه بد باشند و اقوی ترین از یتوعات لبنی
بود بعد از آن تخم پس ورق طبیعه آن کرم و خشک بود در چهارم کویند در دوم
تا سوم و اگر خواص وی آنست که اگر در برکه آب اندازند که ماهی در آن بود
بر روی آب افتند و لبن وی موی بسترد چون بدان لطوخ کنند خاصه در
افتاب و آنچه بعد از آن بروید ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر
بر دندان خورده بچکانند قلع کنند و بواسیر را نافع بود و مسهل بلغم و اخلاط
غلیظ بود و منفعت هر یک از یتوعات در باب خود گفته شد و کویند بدل
آن در استفراغ بلغم و مائیة نیم وزن آن سکبینج بود **یعقوب** کبک نرست
و در قبج کفته شد **یقطین** نزدیک عام کدو بود و در اللغة هر درختی که
وی را ان افراشته بود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار کدو و امثال آن
یقطین بود **ینبوت** خرنوب نبطی است و صفت نبطی و شامی کفته شد
طبیعه وی سرد و خشک بود در سوم و کویند خشکی وی در دوم و کویند کرم بود
و آن در صحراها و بن دیوار بستانها روید و ثمر وی مانند کرده کوسفند و
کوچکتر بود و بلون سرخ بود که بسیاهی زند و در مصر حب الکلی خوانند و
دانه خرنوب شامی مانند نکد یکر بود بطبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را
نافع بود و در طبیخ وی نشستن مقوی سفلی بود و وی سود مند بود جهت سیلان
حیض مفرط خوردن و بخور بر کرفتن و مغص و اسهال را نافع بود و بر ثالیل
مالیدن سخت زایل کند و خلط وی ثقیل بود خاصه چون تر بخورند و بشیرازی
کوز خوانند تمام شد مفردات

م

بسم الله الرحمن الرحیم رب یسّر

اما بعد بدانک این رساله دوم است از کتاب اختیارات که ذکر
خواهیم کرد در مرکبات مستعمل والله المعین باب
اول در ذکر مفرحات مفرح یاقوتی خفقان و وسواس
را سودمند بود و دل را قوة دهد و نشاط آورد خاصیة این بسیار
بود اینجا مختصر کردیم صنعة آن مروارید ناسفته هشت درم بسد
چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره از هر یک یکمثقال
حجر لاجورد یکمثقال و نیم لعل و حجر یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید
و صندل مقاصری از هر یک پنج درم کهربا و گل نیلوفر و زرشک بیدانه
از هر یک پنج درم صندل سرخ و طین مختوم از هر یک دو درم گشنیز
خشک و تخم گل از هر یک سه درم و در بعضی نسخها افتیمون شش درم
میکنند و در بعضی نه سادج هندی و زرنباد و درونج عقربی از هر یک
یکدرم و نیم عود هندی و پوست اترج و گاوزبان از هر یک سه درم بهمنین
از هر یک دو درم بادرنجبویه و ریوند چینی از هر یک دو درم تخم کاسنی
و کافور قیصوری و عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال
ابریشم سوخته سه درم بلیله و هلیله کابلی از هر یک بیست درم گلاب نبات
مصری از هر یک یکمن شراب سیب خاص و آب انار شیرین از هر یک ده
مثقال و اگرچه در نسخها دیگر شراب سیب یکمن و آب انار چهل درم
گفته اند اما این نسخه مستعملست و شراب به بیست درم داروها کوفته
و بیخته بمجموع با نبات و گلاب بسرشند و شراب سیب و به و آب انار
اضافه کنند و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند و بعد از آن
استعمال نمایند شربتی نیم مثقال تا یکدرم بود مفرح معتدل
خفقان و وسواس و ضعف دل زایل کند و نشاط آورد صنعة آن

عقیق

مروارید ناسفته و بسد از هر یک پنج درم و نیم صندل سرخ و سفید و
املهٔ مقشر و طباشیر از هر یک پنج درم و چهار درم هم میکنند و
گاوزبان پنج درم و تخم کاسنی دو درم و نیم و درونج عقربی یکدرم
سادج هندی دو درم و نیم و افتیمون و [illegible] از هر یک سه درم
زرنباد دو درم تخم بالنگو و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم و در
بعضی نسخها سنا مکی سه درم میکنند و در بعضی نه زعفران و عنبر
اشهب از هر یک یکدرم کافور نیم درم و مشک ترکی دانگی و عود خام
پنج درم گشنیز خشک دو درم و نیم و تخم خشخاش سفید و بنفشه و گل ارمنی
از هر یک دو درم نقره ورق یکدرم و زر ورق یکدرم و اگر از زر و نقره از
هر یک یکمثقال باشد و لعل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته بشراب سیب
خالص و یا شراب حماض بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال و اگر شراب
سیب خواهند صد و هشتاد و یکدرم و اگر شراب حماض خواهند صد و
هشتاد و پنج مثقال و اگر نیمی شراب سیب و نیمی حماض کنند بهتر باشد
مفرح سرد خفقان گرم را نافع بود و قوة دل بدهد صنعة
آن ورق گل سرخ و طباشیر سفید و گاوزبان از هر یک دو درم
گشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یک یکدرم مغز تخم
خیارین و مغز تخم کدو از هر یک چهار درم تخم [illegible] بهمن
سفید دو درم زرشک بیدانه شش درم مروارید ناسفته و کهربا
و بسد از هر یک نیم درم و در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران
دانگی میکنند و در بعضی نه مجموع کوفته و بیخته نبات بعرق بیدمشک
بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال بود
مفرح گرم خفقان سرد و ضعف دل را نافعست صنعة آن
گاوزبان و بالنگو و بهمنین از هر یک هشت درم ابریشم در مثلث
خیسانیده و خشک کرده و بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک
هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم و مروارید ناسفته از هر یک

د درم

از هر یک یکمثقال زعفران یکدرم قرنفل و بسد و کهربا و زرنب و
کشنیز خشک از هر یک دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ و صندل
مقاصری از هر یک پنج درم عسل اهلیلج چهار دانگ یاقوت و زر
محلول و نقره محلول از هر یک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد سه درم
درونج عقربی یکدرم و نیم و منقی نیم من و قند سفید یکمن و نیم کهربا و
بسد باید که سوخته بود داروها را کوفته و بیخته و قند صاف کنند
و بقوام آورند و عسل هلیله و منقی کوفته بر سر آن کنند و حل کنند و
داروها بدان بسرشند شربتی یکمثقال بود **مفرح دلکشا** ضعف
و وسواس سودایی و خفقان زایل کند و دل را قوة عظیم بدهد و نشاط
بهجت تمام آورد **صنعة آن** مروارید ناسفته سه درم بسد یکدرم
کهربا یکدرم لعل یکمثقال یاقوت زرد نیم مثقال یشب یکدرم و قرنفل
یکدرم بهمن سفید دو درم کبابه چینی و بهمن سرخ از هر یک یکدرم و
زرنباد نیم درم تخم بادرنبویه دو درم سادج هندی یکدرم درونج عقربی
نیم مثقال پوست پرون بسته سه درم شادنج هندی یکدرم پوست
اترج سه درم گاوزبان پنج درم صندلین از هر یک سه درم کشنیز خشک
دو درم ورق گل سرخ سه درم دارچینی یکدرم آمله مقشر پنج درم عصارهٔ
زرشک ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک سه درم و طباشیر سفید
دو درم و عود خام یکمثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر
اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی و نیم نقره ورق و زر ورق از هر یک
نیم مثقال شراب حماض مصری نیم من شراب سیب اصفهانی یکمن آب به
یکمن داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرح**
دوار المسک حلو ضعف دل و مرضهای سودایی را نافع بود و بادی
که زنان آبستن را پیدا شود نافع بود **صنعة آن** مروارید ناسفته و
کهربا و بسد و ابریشم مقرض و زرنباد و درونج عقربی از هر یک یکمثقال
بهمن و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و سادج هندی و اشنه از هر یک

یکدرم

یکدرم چند بیدستر یکدرم و بعضی نیم درم میکنند دارفلفل و زنجبیل
از هر یک نیم درم مشک خالص نیم درم و یکدرم هم شاید کوفته و بیخته با
سه چندان شهد که آتش ندیده بود بسرشند شربتی یکمثقال قوة
آن تا سه سال باقیست **مفرح دوا المسک مر** سود مند بود جهة
خفقان و ورم طحال و رطوبت معده و قوة جگر بدهد **صنعة آن**
سنبل الطیب و مر و مشک ترکی و سادج هندی از هر یک دو درم
زعفران و نانخواه و کرفس از هر یک چهار درم صبر اسقوطری و
افسنتین رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر
یکدرم و نیم مجموع کوفته و بیخته بغیر از مر که او را بخوبسانند و بکدازانند
و بپالایند او بر سر آن کنند و با سه چندان عسل مصفی بسرشند شربتی
نیم درم تا یکدرم قوة آن تا سه سال می ماند **سیمی النسخه مولف**
قوة دل و دماغ و جگر و معده بدهد و قوة پشت و گرده بدهد و نعوظ
تمام آورد و منی بیفزاید و باه را قوة دهد و اشتهای طعام پیدا کند و
هاضمه را قوة دهد **صنعة آن** قرفه و گاوزبان و بادرنبویه و ورق
گل سرخ از هر یک پنج درم خولنجان و کبابه و قرنفل و زعفران و
مصطکی و پوست اترج و خصی الثعلب مصری و لسان العصافیر و
بسباسه از هر یک سه درم سنبل الطیب و اشنه و بهمنین از هر
یک چهار درم سادج هندی و عنبر اشهب و مروارید ناسفته از
هر یک دو درم زنجبیل و دارفلفل و کهربا و بسد از هر یک یکدرم
سعد هندی یکدرم و نیم مشک ترکی نیم درم زر ورق و نقره ورق
از هر یک نیم مثقال و مر و خوب سی مثقال اگر بعسل خواهند دو
وزن ادویه عسل و اگر قندی خواهند سه وزن ادویه قند کنند
و اگر معجون خواهند چنانچه بلع کنند بیست درم روغن بادام داروها
کوفته و بیخته بدان چرب کنند و اگر پخته خواهند ده درم خشخاش با
ادویه بکوبند و قند بقوام آورند

باب الثانی

في المعاجين **معجون سقنقور** املاء مولی الاعظم بقراط
زمان جالينوس العهد معين الملة والدين طبيب عليه الرحمات باه را
قوة دهد ونشاط زياده كند و گرده و پشت را قوة دهد دل و دماغ را
قوة دهد و نعوظ تمام آورد **صنعة آن** شقاقل و بهمنين و بوزيدان
و بوزنجان مصری و بسباسه و قرنفل و قضيب گاو جوان خشک کرده و
مغز حب الزلم و مغز چلغوزه و مغز حبة الخضرا و مغز نارجيل و لسان العصافير
و خولنجان و قاقله کبار و تخم شلغم و دار فلفل و نارمشک و فرنجمشک
و صندلين و خشخاش سفيد و گاوزبان و ورق گل سرخ و بادرنجبويه
و تخم هليون و اسارون و قرفه و درونج عقربی و خيربوا و گل قرنفل و ورق
قرنفل و جوزبوا و اشنه سفيد و عود خام و لؤلؤ ناسفته از هر يک پنج
درم و تودريين از هر يک چهار درم سره سقنقور پانزده درم خصی
الثعلب پانزده درم کبابه و زنجبيل و سعد هندی و زرنب و تخم بادرنجبويه
و زرنباد و مصطکی و کزنه و تخم اسبست و تخم گزر و ساذج هندی و يشب
و کهربا و بسد و زر محلول و نقره محلول از هر يک سه درم زعفران پانزده
درم عنبر اشهب ده درم مشک ترکی يکمثقال و نيم سنبل الطيب ده درم لعل
يکدرم و نيم ياقوت زرد يکدرم [illegible] مثقال عسل بقدر حاجت
معجون لبوب هم از املاء مولانا مشار اليه بود پشت را قوة
دهد و مثانه را پاک گرداند از بلغم و ريگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ
را قوة دهد و نشاط تمام آورد **اخلاط آن** مغز پسته و مغز فندق و مغز
بادام و مغز حب فلفل و کنجد مقشر و دارچينی و شقاقل و بهمن سرخ
و تودريين و بيخ بابونه خشک و عنبر اشهب از هر يک دو مثقال خشخاش
و زرنباد و زرنب و زنجبيل و قرنفل و بسباسه و تخم بادرنجبويه از هر يک
سه درم خولنجان و قضيب گاو و بوزيدان و نقره محلول از هر يک سه
مثقال بهمن سفيد دو مثقال گاوزبان و فرنجمشک و لؤلؤ ناسفته
از هر يک پنج درم لسان العصافير و مصطکی و زر محلول از هر يک دو مثقال

و مغز دماغ

و مغز دماغ گنجشک پنج مثقال مشک نيم مثقال عود خام ده درم زعفران
يکدرم لعل دو درم ياقوت کبود يکمثقال قند يمنی و اگر عسل خواهند
همی سبيل **معجون اسرار الاطبا** اين نسخه مولانا مرحوم شيخ الزمان
شمس الدين محمد ابن هلال اردبيلی است باه را زياده کند و مجامعت را
قوة دهد و دل و دماغ را قوة دهد و نشاط آورد و قضيب را محکم گرداند
و رنگ روی برافروزد و استعمال کنند بعد مجامعت تا از عرق النسا
و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان منی و از جمله مرضها عصبانی ايمن
گردد **اخلاط آن** ششقاقل و خولنجان و خصی الثعلب و بهمنين و
[illegible] و تودريين و لسان العصافير از هر يک سه درم سره سقنقور سه
مثقال حب البان و حب البلسان و فلفل سفيد و مغز تخم خربزه و مغز
تخم جرجير و تخم کندنا و تخم پياز و تخم شلغم و تخم اسبست و خشخاش
سفيد و فلکدانه و تخم تربزه و تخم شبت و تخم گزر شامی و تخم هليون و
خصی [illegible] از هر يک دو درم دارچينی و قرنفل و سنبل الطيب و اسارون
و بسباسه و کبابه و سعد و دار فلفل و قرفه و جوز الطيب و نارمشک و عود
خام و عنبر اشهب و زعفران از هر يک يکمثقال مشک ترکی دانگی و نيم و
نارجيل و مغز بادام و مغز پسته و مغز حب صنوبر کبار و مغز حبة الخضرا
و مغز حب القطن و کنجد مقشر از هر يک هفت درم زنجبيل و بوزيدان
و قسط شيرين و مغز حب الزلم و درونج عقربی از هر يک دو درم ادويها با هم
بکوبند و مغزها با هم و عنبر و مشک و زعفران با سه چندان شهد کف گرفته
سرشته و در ظرف کاشی يا چينی نگاه دارند شربتی سه درم بود تا سه مثقال
معجون لولوی اين نسخه از آن جالينوس است و اين معجون را هفت
منفعت است قضيب را سخت کند و اوعيه [illegible] بگشايد و اعصاب دماغی را
قوة دهد و شهوة زياده کند و در قوت تغيير عظيم پيدا کند چنانچه منی بلذة
هر چه تمامتر بيرون آيد و نعوظ بسيار آورد و دوستی مرد در دل زن زياده
کند **اخلاط آن** لولو ناسفته و بسد از هر يک يکمثقال انيسون و [illegible] سفيد

از هر یک یکدرم کاکنج و اصل لبلاب از هر یک نیم مثقال فقاح اذخر و
سعد و تخم بادرنگ از هر یک نیم درم سلیخه و دارچینی و اسارون و مصطکی
از هر یک دانکی و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یک دانکی با همچندان عسل کف گرفته
بسرشند و در ظرفی آبگینه کنند و در وقت حاجت و هنگام مجامعت یکمثقال
باب فاتر بخورند **معجون عطایی** این نسخه از آن مولانا مغفور صدر
الدین عطاء الله تبریزیست جهة دفع سرعة انزال نیکوست **اخلاطان**
بلوط و کلنار و شونیز و لبان الذکر از هر یک دو درم کمون کرمانی و نانخواه و
کرویا از هر یک پنج درم پوست بلیله و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و
هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه غذا دو زرده
کباب مناسبست **معجون منسوب بخواجه رشید** که منع تقطیر بول
میکند و در دفع سرعة انزال بی بدل تمام دارد **صنعة آن** کبابه چینی
و فوفل و قرنفل و سنبل الطیب و خصی الثعلب و مصطکی و نانخواه از هر یک
پنج درم عسل سه وزن ادویه شربتی یکمثقال غذا کباب یا آب گوشت یا زرده
تخم مرغ نیم برشت **معجون لبوب کبیر** این نسخه مولف کتابست
کرده و پشت را قوة دهد و در مجامعت بیفزاید و منی زیاده کند و قضیب
سخت گرداند **صنعة آن** مغز بادام و مغز فندق و مغز پسته و مغز حب
قلقل و مغز حبة الخضرا و مغز کردکان و مغز نارجیل و مغز انجکک و مغز
بلغوزه و مغز تخم خربزه و مغز حب الزلم و کنجد مقشر سفید از یک ده
درم کبابه و قرفه و خولنجان و شقاقل مصری از هر یک پنج درم مصطکی
و بسباسه و لسان العصافیر و سنبل از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید
و تخم هلیون و تودری سرخ و سفید و زرد و بوزیدان و ... و تخم
جزر و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم پیاز از هر یک شش درم خصی الثعلب فربه
خوب ده مثقال کزنه و خسک عربی و کشک خرما و قضیب گاو خرد کرده و
سوده از هر یک چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند

ده درم

ده درم زعفران و زنجبیل و نارمشک و فرنجمشک و دارفلفل از هر یک
سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال و غذا نخوداب با قلیه یا زرده
تخم مرغ نیم پخته یا کباب یا پیاز خام مناسب بود **معجون فلاسفه و مادة
الحیوة خوانند** این معجون منسوبست بفیلسوفان بلغم را دفع کند و
مقوی نفس بود و مفرح و قوة ناطقه بدهد و اشتها باز دید کند و حفظ
بیفزاید و ذهن را تیز کند و سردی و چکیدن کمیز دفع کند و بادها بکند
و منی بیفزاید و قضیب را محکم کند و درد مفاصل و درد پشت را عظیم سود مند
بود و دندانرا محکم گرداند **اخلاطان** فلفل و دارفلفل و زنجبیل و پوست
بلیله و آمله مقشر و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و عروق بابونج و خصی
الثعلب و مغز بلغوزه و مغز نارجیل از هر یک ده درم بابونج پنج درم و
منقی سی درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخها بادیانه پنج درم
میکنند **معجون انوشدارو** که آنرا جوارش مفرح خوانند و
مفرح کندی نیز گویند و از معاجین هندیست پیش از طعام و بعد از طعام
توان خورد معده را قوة دهد غذا هضم کند و رنگ روی سرخ دارد و
بوی دهن خوش کند و جگر را قوة دهد و از معاجین بزرگست **اخلاطان**
ورق گل سرخ شش سعد کوفی پنج درم قرنفل و مصطکی و اسارون از هر یک
سه درم قاقله و بسباسه و جوز الطیب و قرفه و زعفران و سنبل الطیب از
هر یک دو درم شیر آمله یکمن طلا نه رطل آب بجوشانند تا باز سه رطل آید
و در دست بمالند و صاف کنند و یکمن فانید که آنرا کعب الغزال گویند
بقوام آورند و داروها بدان بسرشند و اگر بعسل کنند یا قند شاید و
قدری شکر اضافه کنند و بعضی فرنجمشک و مروارید ناسفته و ساذج هندی
از هر یک دو درم اضافه میکنند و شربتی از آن دو مثقال و نیم بود **معجون
انقردیا کبیر** آنرا بلادری بزرگ خوانند جهة فالج و لقوه و صرع نیکو
بود و تریاق ... بود که از سردی بود و باه را قوة دهد چنانچه بلغمی مزاج
را در امر باه به ازین نیست **اخلاطان** عاقرقرحا و شونیز و قسط و دارفلفل

و فلفل و وج از هر یک پنج درم بلک ده درم ورق سداب جنطیانا رومی و
جلتیت و زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر و شیطرج هندی از هر یک پنج
درم عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته بروغن کردکان چرب
کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال
کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال و هر چند کهنه شود بهتر بود معجون
فلونیای رومی سودمند بود جهة قولنج و عسر البول و سبل و تشنج و درد
احشا و درد جگر و درد دندان ساکن کند و سرفه و خناق زایل گرداند
صنعة آن زعفران پنج درم و فلفل سفید و بزر البنج از هر یک بیست درم
افیون و فطراسالیون از هر یک چهار درم ساذج هندی و سلیخه و عاقرقرحا
و حب بلسان و فرفیون از هر یک یکدرم داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از ششماه استعمال
کنند شربتی مانند یک نخود از بهر قولنج و درد گرده باب کرفس و هندبا و
بعضی اطبا بدل تخم کرفس دوقو میکنند و قوة این معجون از سه ماه تا سه
سال بعد معجون فلونیا فارسی سودمند بود جهة قولنج و خون
زنان و بادها رحم صنعة آن فلفل سفید و بزر البنج از هر بیست درم
زعفران پنج درم و بعضی از اطبا طین مختوم ده درم میکنند سنبل الطیب
و مر و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک دو درم جند بیدستر یکدرم زرنباد و
درونج عقربی از هر یک نیم درم لولو ناسفته و مشک ترکی از هر یک نیم مثقال
کافور دانگ و نیم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم و هر چند کهنه گردد بهتر بود
و قوة این معجون تا سه سالست معجون برشعثا جهة درد دندان
چون بر وی نهند عظیم نافع بود و جهة قولنج نیم درم فرو بردن اثری تمام دارد
و وجعها ساکن کند و قطع خون بکند اخلاط آن فلفل سفید و بزر البنج
از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب و فرفیون
و عاقرقرحا از هر یک یکمثقال مجموع کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته
یکدرم

برشند

بسرشند و بعد از ششماه که در میان جو نهاده باشند استعمال نمایند معجون النفع
این معجون از مفرحات است و بعضی از اطبا این معجون را از تریاقات شمرده اند
اخلاط آن قرنفل و زنجبیل و فوفل و سنبل الطیب و دار فلفل و قیر بوا و
جوزبوا و قاقله کبار و شیطرج هندی و لسان العصافیر و درونج عقربی و
بادرنجبویه و لسان الثور و مصطکی و خولنجان و فرنجمشک و لولو ناسفته و
صندل و زراوند مدحرج و سلیخه و یاقوت رمانی و ورق گل سرخ از هر یک
دو درم بسباسه شش درم پوست اترج زعفران و پوست بلیله از هر یک یکدرم
بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب و مشک ترکی نیم دانگ کوفته و بیخته بعسل بسرشند
شربتی یکمثقال معجون زرعونی مستعمل این معجون را خاصیت
بسیارست و در بینا گفته و خاص است جهة باه و قوة بدهد و منی زیاده کند
و نعوظ تمام آورد و دل و جگر و مغز را قوة دهد اخلاط آن تخم کرفس و تخم
و تخم گزر و تخم شبث و انیسون و رازیانه و مغز تخم خیار بادرنگ و بیخ کرفس
از هر یک پنج مثقال بسباسه و قرنفل و فلفلمویه و کبابه و عاقرقرحا از هر یک
سه درم قرفه و زعفران و کندر و مصطکی و عود از هر یک چهار درم و تخم
هلیون و شقاقل و بوزیدان و بهمنین و تودری زرد و سرخ و سفید
و لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم
جرجیر و تخم تربزه و تخم پیاز و حب الرشاد و گزنه و تخم کتان و خولنجان و
جوز الطیب و گل قرفه و دار فلفل از هر یک سه درم بصل الفار مشوی یکدرم
و نیم مغز حب فلفل و مغز حب نارل و مغز جلغوزه و مغز نارجیل از هر یک پنج
مثقال خصی الثعلب و ذکر گاو خشک کرده و خصی بری و گنجشک نر از هر یک ده مثقال
عنبر اشهب ده درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته و کعب الغزال بوزن
ادویه و عسل بوزن مجموع معجون سازند گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج را
پنج درم شربته بود و باید که گرم مزاج کاسه شیر گاو تازه و شکر سفید ده درم پیش
از معجون تناول کنند و سرد مزاج اول معجون فرو برد بعد از آن یک کاسه ماء
العسل بیاشامد که سفید بود معجون حجر الیهود سنگ گرده و مثانه بریزاند

اخلاط آن مغز تخم خیار و بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو و حب
کاکنج از هریک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند درد گرده و مثانه را نافع بود **معجون کاکنج** **اخلاط آن**
بزر البنج و بادیانه از هریک هفت درم مغز تخم خیار زه پنج درم تخم حماض
و افیون و مغز چلغوزه بریان کرده و زعفران از هریک سه درم حب کاکنج
بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم بمجموع کوفته و بیخته بلعاب سپغول بسرشند بعد از
شش ماه استعمال کنند **معجون عقرب** جهت مثانه و گردهٔ عقرب بغایت
نافع بود **صنعت آن** عقرب سوخته و جنطیانا رومی از هریک یکدرم و نیم
زنجبیل یکدرم فلفل دراز و فلفل گرد از هریک دو درم پنج کاکنج پنج درم
بند بیدستر چهار درم بمجموع کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی بود و نابالغ را نیم دانگ
معجون سجزنیا این معجون را از تریاق شمرده اند درد معده و سوء الهضم
و قولنج و عسر البول و جمله مرضها بلغمی و بادهای غلیظ را نافع بود **اخلاط آن**
افیون و جند بیدستر و دارچینی و اسارون و مغز دو قو از هریکی یکمثقال
مر و فلفل و دار فلفل و فنه و قسط از هریکی شش مثقال بمجموع کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دانگی تا یکمثقال بعد از شش ماه استعمال نمایند
معجون قباد الملک نافع است این بسیار است و سودمند بود جهت وجع
مفاصل و نقرس و درد پشت و بادهای و تبهای کهن و قولنج و سده بگشاید و
سنگ گرده بگدازاند و ضیق النفس و سرفهٔ کهن و ریش روده و تاریکی
چشم و درد حلق را کلا زایل کند و هرکه دو روز بخورد صحت بدن نگه دارد و
شربتی از وی یکدرم بود و بعد از شش ماه استعمال کنند و قوة آن تا سه سال
می ماند **اخلاط آن** جنطیانا و اسطوخودوس و قردمانا و بادشیر و کمافیطوس
و تخم سداب و فراسیون و اسقوردیون و میعهٔ سائله از هریک پنج مثقال
مر و زعفران و قسط و فلفل سفید و اذخر و سنبل الطیب و فرفیون و پوست بیخ
لفاح و اشق و بودنه کوهی و تخم رازیانه و تخم جزر بری و ورق گل سرخ و نار دین

اقلیطی

افلیطی و حب بلسان اقلیطی از هریک شش مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه
رومی شانزده مثقال فنه و عصارهٔ غافث و کاشم و تخم فندقوقی و صمغ
بادام از هریکی چهار مثقال افیون و بزر البنج سفید از هریکی شش مثقال
صمغها و عصاره در مثلث خیسانند و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
معجون نجاح خاصه جهت مسهل سوداست و بلغم لزج و خلطهای غلیظ
اخلاط آن هلیلهٔ سیاه و پوست بلیلج و پوست هلیلهٔ کابلی و آمله مقشر
و افتیمون از هریک دو درم اسطوخودوس و بسفایج و تربد مجوف از هریک
پنج درم غاریقون سه درم حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول از هریکی دو درم
و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم **معجون خیار شنبر**
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم بنفشه
خشک بیست درم نمک هندی و رب السوس از هفت درم رازیانه و انیسون
و مصطکی از هریک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیار شنبر صد درم روغن بادام
چهل درم دارو ها کوفته و بیخته و سقمونیا با بنفشه سحق کنند و بروغن بادام
چرب کرده بعسل خیار شنبر بسرشند صد درم و شکر سرخ صد درم بقوام آورند و
بر سر آن کنند شربتی پنج مثقال تا هشت مثقال شاید **معجون سورنجان**
سورنجان مصری شش درم ماهی زهره و کمون کرمانی و پوست بیخ کبر و شیطرج
هندی از هریکی دو درم پوست هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کرفس و نمک هندی
و ورق حنا و کف دریا از هریک یکمثقال ورق گل سرخ و سقمونیا و زنجبیل
از هریک یکمثقال بوزیدان دو درم کشنیز خشک سه درم روغن بادام چهار مثقال
و نیم و عسل صد و پنجاه درم **معجون نیسیمی** نسخهٔ مولف جهت هضم طعام و پشت
و گرده و قوة مجامعت بغایت نافع بود **صنعت آن** قرنفل و خولنجان و
شقاقل مصری و مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر و عاقر قرحا و پوست
اترج از هریک پنج درم قرفه و اشنه از هریک هفت درم خونه بوا و سنبل الطیب
از هریک ده درم زنجبیل و قاقله و دار فلفل و نارمشک و زعفران از هریک سه درم

عنبر یکدرم و مشک نیم درم جز و خوب پنجاه درم روغن بادام ده درم عسل یک و
وزن و نیم ادویه و شربتی بقدر کفایة **الباب الثالث فی**
فی الجوارشات **جوارش سقنقور** گرده سرد را نافع بود و باه
را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و شهوة جماع پیدا کند **اخلاطان** تخم
هلیون و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم جرجیر و حب
الرشاد و گزنه و مغز حبة الخضرا و لسان العصافیر و کنجد مقشر و تخم تربزه
و مغز جلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل و شقاقل مصری و خولنجان و دار فلفل
از هر یک پنج درم دارچینی و جوز الطیب و بهمنین از هر یکی دو درم سر و
سقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم دیگر گاو خشک کرده سوده ده درم
با سه چندان عسل کف گرفته برشند و ادویه جوارشات خشک تر از ادویه
معاجین بود و بعضی از اطبا درین نسخه اسقیل بریان کرده می نویسند
شربتی دو درم با مثلث یا با شیر تازه یا با ماء العسل نافع بود **جوارش**
خبث الحدید مستعمل مولف این معجون خوانند سودمند بود جهة استرخاء
معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیاده کند و رنگ روی صافی دارد و دفع سرعة
انزال بکند و وقتی که چهل روز متواتر استعمال کنند **اخلاطان** پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر و شیطرج هندی و سنبل الطیب و
فلفل و دار فلفل و زنجبیل و سعد کوفی از هر یک ده درم تخم شبت و تخم گندنا از هر
یک چهار درم خبث الحدید و مویز بر که چهارده شبانروز و بعد از آن خشک کرده
و بریان کرده با روغن بادام و دیگر بار بیحق کرده صد درم عسل سه وزن ادویه
دارو ها بجان برشند بعد از آن دو درم مشک ترکی اضافه کنند و در ظرف آبگینه یا
قلعی یا چینی نهند شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم نافع بود
جوارش زرعونی فربهی کرده و فرحت و معده را قوی و بلغم را دفع کند و بوی دهن خوش کند و
و آب رفتن از دهن باز دارد و بادها بشکند و سودی و ریگ از مثانه پاک کند
و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و آب پشت بیفزاید جگر و گرده و مغز را قوی کند
بقراط گوید هر کسی که در سالی سه روز ازین جوارش بخورد هیچ طبیب محتاج نباشد

واکرده کنزک

واکرده کنزک بود خشنود کند **اخلاطان** تخم کرفس و تخم لوز و تخم شبت
و نانخواه و رازیانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ و بیخ کرفس از
هر یک پنج مثقال عاقرقرحا و قرفه و زعفران و مصطکی و عود خام از
یک ده درم بسباسه و قرنفل و فلفل و کبابه از هر یک سه درم عنبر اشهب
یکدرم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند و بعد از
دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم تا دو مثقال همه اندامها را قوة دهد
و بوی دهن خوش کند و فواید این بسیار بود **جوارش جالینوس**
سنبل الطیب قاقله و سلیخه و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سعد
کوفی و زنجبیل و زعفران و فلفل سفید و دار فلفل و قسط بحری و
عود بلسان و اسارون و حب الآس و قصب الذریره از هر یک دو درم
مصطکی ده درم قند بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بر عسل کف
گرفته برشند شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد
جوارش کمونی سودمند بود جهة سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی
و سردی اشتهی و فواق زایل کند که از کثرة بلغم بود **صنعة آن** زیره
کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانروز بعد از آن در سایه خشک کرده
و بریان کرده دو رطل بغدادی فلفل سی درم و زنجبیل چهار درم و ورق
سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه
چندان عسل کف گرفته برشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال نافع بود
جوارش سفرجلی سهل مستعمل معده را قوة دهد و اشتها باز دید
آورد و قولنج را نافع بود و بخصوصیت بقولنج **اخلاطان** به اصفهانی
پاک کرده از پوست و دانه یک رطل و در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود
بعد از آن فرو گیرند و بکوبند و بمنخل موی پرون کنند و یکمن عسل صافی بر سر
آن کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد و دیگر فرو گیرند و این دارو ها
کوفته و بیخته بران ریزند و بکفچه بزنند تا یکسان شود **اجزای آن** زنجبیل و
دار فلفل و دارچینی از هر یک دو درم قاقله و زعفران از هر یک سه درم و

مصطکی پنج درم سقمونیا مشوی ده درم تربد سفید مجوف خراشیده
با روغن بادام چرب کرده سی درم شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال بود
جوارش سفرجلی ممسک شکم ببندد و معده را قوة دهد و قی باز دارد و
رنگ روی نیکو گرداند و اشتهای طعام باز دید کند **اخلاط آن** به اصفهانی
از پوست و دانه پاک کرده دو رطل پاره کنند و سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند
تا مهرا شود و بکوبند و یک رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند آهسته
تا نزدیک انعقاد چون منعقد شود فرو گیرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل
از هر یک چهار درم تخم کرفس و نانخواه از هر یک یکدرم و زعفران دو درم کوفته
و بیخته بر آن افشانند و بمالند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال **جوارش
تمری** قولنج و عسر البول بگشاید **اخلاط آن** بوره ارمنی و زیره
کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و فلفل سفید از هر یک نیم درم و نیم سقمونیا
پنج درم و خرما هار روی بی دانه و مغز بادام سفید کرده و ورق سداب از
هر یک ده درم تمر در سرکه خیسانند یک شبانروز و بکوبند و بغربال فرو ریزند
و عسل سه وزن ادویه بر سر آن کنند و داروها بدان بسرشند شربتی پنج مثقال
تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود **جوارش شهریاری** سودمند بود
جهة معده سرد و جگر و این مسهل قولنج بود **صنعة آن** زنجبیل
و قرفه و قرنفل و دارچینی و سلیخه و سنبل الطیب و جوزبوا و هیل
و مصطکی و قاقله و حب بلسان و زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا
سه درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده هشت درم
حب النیل هشت قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بود بحسب مزاج با آب گرم جهة قولنج مفید
بود **جوارش عود** هاضمه را قوة دهد و اشتهای طعام باز دید کند و
معده را قوه دهد و بلغم و رطوبه دفع کند **اخلاط آن** قرنفل سه درم و
قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یکدرم سنبل الطیب دو درم
مصطکی سه درم و بسباسه دو درم جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم و پوست

اترج پنج درم

اترج پنج درم زنجبیل یکدرم و دار فلفل یکدرم نبات دو درم **جوارش
عود نسخه مولف** قرنفل دو درم عود خام پنج درم زعفران یکدرم
زنجبیل یکدرم مصطکی یکدرم نبات یکمن **جوارش عنبر مستعمل مولف**
عنبر اشهب یکمثقال نبات یکمن نبات بقوام آورند و از سر آتش فرو گیرند
چنانچه رسم است بتیر بزنند تا بدست آید و عنبر در آن اندازند و بتیر در
بادیه حل کنند و بزنند نیک بعد از آن بر روی سنگ ریزند و بکارد
ببرند و بر دارند و استعمال کنند **جوارش مصطکی** سودمند بود جهة
سردی معده و جگر و بادهای آن و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهن باز
دارد **صنعة آن** مصطکی دو مثقال و نیم و قند سفید یکمن مصطکی
با آب تر کنند و در هاون سحق کنند و آن زمان که بر زده باشند و نزدیک
آن بود که بر سنگ ریزند مصطکی در آن اندازند و باید که نیم گرم بود که اگر گرم
بود بغایة و مصطکی در آن ریزند تلخ گردد بعد از آن بر سنگ ریزند و بر دارند
و استعمال کنند **جوارش امله** امله در شیر خیسانیده ده درم عود خام پنج
درم پوست اترج سه درم پوست بیرون پسته سه درم مصطکی پنج درم کوفته و
بیخته قند سفید یکمن چنانچه ذکر رفته شربتی دو مثقال بعضی سنبل و خولنجان
و انیسون از هر یک مثقالی داخل میکنند و بعضی نه **جوارش فواکه** مولف
گویا این جوارش پیشتر کسی ترکیب نکرده است و این خاصیت معده را
قوة دهد و قی باز دارد و جگر و دل و روده را قوة دهد و دفع صفرا کند و تنقل
بدان کردن دفع خمار کند **اخلاط آن** آب انار ترش و شیرین و آب سیب
و آب حامض و آب لیمو آب به اصفهانی و آب غوره و آب زرشک و آب
سماق و اگر کیل بود آب کیل نیز اضافه کنند و مجموع مساوی بجوشانند تا یکمن
باز بیک چهاریک آید بعد از آن از سر آتش فرو گیرند و قند صافی کرده را
بقوام زیاده آورند چنانکه نزدیک آن بود که ببندد و فرو گیرند و بتیر زدن
آن آبها میریزند تا چندانکه خواهند و بعد از آن بر روی سنگ ریزند و ببرند
و بر دارند و استعمال کنند و باید که آبها همه با هم بجوشانند بغیر حامض و لیمو

بعد از انک فرو گیرند اب لیمو و حاض برسر ان کنند و بکار دیبرند **جوارش**
زرشک بگیرند اب زرشک تازه و اگر تر نبود زرشک خشک که بغایت سرخ
و خوب بود و بجوشانند و داغ کنند و بپالایند و بقوام اورند چنانچه گفته شد
جوارش غوره مستعمل اب غوره بقوام اورند نیز دیک رب غوره
و قند بقوام زیاده اورند و در تیز زدن اب غوره بدان میریزند و بعد
ازان بر سنگ ریزند و ببرند **جوارش نارنج و حاض** جوارش نارنج و
حاض دری دو جوارش زیاده تر از قوام لیمو می باید چنانچه هم در قوام
انار و فواکه باشد و اتش لیمو کمتر از اتش ایشان باید و صنعة این موافق
و مشهور است **جوارش نعناع** قند صافی کرده بقوام قرص فواکه
اورند و انگه نعناع بچاشنی اورند چنانچه ترش شود و طعم نعناع
روشن بود بعد ازان بر سنگ ریزند چنانچه عادتست و بردارند والسلام

الباب الرابع فی الاطریفلات

اطریفل بزرگ سود مند بود جهة بواسیر و لون را نیکو کند و باه را زیاده کند و معده را قوة
دهد **صنعة ان** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله و املهٔ
مقشر و فلفل دراز و فلفل گرد از هر یک سی درم زنجبیل و بوزیدان و بسباسه
و شیطرج هندی و شقاقل مصری و تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر
و مغز حب قلقل و کنجد مقشر و قند سفید و خشخاش سفید و بهمنین
از هر یک دو درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه استعمال
کنند و قوة این اطریفل تا سه سالست **اطریفل کوچک** سود مند بود جهت
استرخاء معده و رطوبتان و بواسیر دفع کند و ذهن پاک گرداند **افلاطون**
پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و امله مقشر و پوست
بلیله از هر یک ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان و
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند قوة این اطریفل تا دو
سال می ماند شربتی یکمثقال تا دو مثقال **اطریفل کشنیزی مستعمل** جهة صداع

که از بخار

که از بخار معده بود عظیم نافع بود و قوة بدهد **اجزاء ان** پوست هلیله
کابلی و پوست بلیله و امله و هلیله سیاه و حب کشنیز خشک و اجزا متساوی و
بعضی هلیله سیاه نمیکنند مجموع کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی
یکمثقال تا دو مثقال **اطریفل دیدان** اترج مقشر ده درم حب
النیل پنج درم قسط پنج درم تربد ابیض مجوف پنج درم قنبیل سه درم ترمس
سه درم افسنتین رومی شیح ارمنی سه درم افتیمون و اطریفل سه درم
برنگ کابلی مقشر ده درم تخم نفطی و خردل ابیض و تخم حنظل سه درم
سعد و راسن از هر یک سه درم عسل صافی سه وزن اجزا شربتی دو درم تا
سه درم

الباب الخامس فی المربیات

مربای اترج طبیعت ان گرم و خشک بود قوة معده بدهد بخاصه با پوست
مربا کرده باشند **صنعة ان** بستانند اترج بزرگ که انرا دباله گویند
و پاک تو خراشند و زردی ان پاک کنند و ترشی ان جدا کنند بعد ازان گوشت
پالیک در دیگ اندازند و با اب بجوشانند تا نیم پخته شود پس بیرون
اورند و بفشارند و عسل سفید برسر ان کنند و با اتش اهسته می جوشانند
تا بقوام اید و اگر نعسل بقند خواهند بپزند **مربای شقاقل مستعمل**
مجامعت را قوة دهد و باه را زیاده کند و نعوظ اورد **صنعة ان**
بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نبود خشک بجوشانند یکشبانروز
و اب ان بریزند و یکشبانروز دیگر بجوشانند تا سوم روز همچنین
کنند بعد ازان ازا مقشر کنند و بجوشانند تا پخته شود پس
عسل صافی بر سر ان کنند و بجوشانند با اتش نرم تا بقوام اید و فرو
گیرند و در ظرفی سبز کنند یا چینی تا چهل روز و بعد ازان استعمال کنند
مربای لیمو مستعمل باه را زیاده کند و استسقا را نافع بود **صنعة ان**
بستانند لیمو بزرگ خوب پوست ان بخراشند تنک بارها بقدر انگشت
کوچک کنند و حب اندرون وی بیندازند و با قدری اب و عسل بجوشانند تا

نیم پخته گردد و بعد از آن بیرون آورند و دیگر عسل صافی برسر آن کنند
واندک بجوشانند و فرو گیرند و در ظرف کنند و تا چهل روز سر ظرف را
می بندند **مربای سیب مستعمل** جهة قوة معده و دل بغایة نافع بود
صنعة آن بستانند سیب خوب پنجاه عدد یا آن مقدار که خواهند و در
دیگ کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صافی کرده برسر
آن کنند و بجوشانند چندانکه سیب رنگ بگرداند و پژمرده شکل
شود بعد از آن فرو گیرند و در ظرف سبز کنند و بعد از چهل روز استعمال
نمایند و باید که پوست سیب بخراشند **مربای سفرجل مستعمل** قوة وی
زیاده از مربای سیب بود در تقویة معده **صنعة آن** بستانند سیب
به اصفهانی خوب شیرین و پاره کنند بارها چو کوچک و با آب بجوشانند
تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده برسر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و فرو گیرند و در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند
مربای کمثری جهة قوة معده بغایة نافع بود **صنعة آن** بستانند امرود
خوب پاک کرده و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده برسر
آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند بعد از آن در ظرف سبز کنند
و بعد از چهل روز استعمال نمایند **مربای آلو مستعمل** حرارة ساکن
کند و طبیعة نرم دارد و تشنگی بنشاند **صنعة آن** بستانند آلوچهٔ
خوب و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده برسر آن
کنند و با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید **مربای کدو مستعمل**
سینه را بغایة سود دهد و تشنگی نشاند را نافع بود **صنعة آن** بستانند کدو
تازه نازک و پوست وی بخراشند و مغز آن بیندازند و پاره کنند مانند
انگشت و در دیگ اندازند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و عسل
بجای آن کنند و قدری آب و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند
همین سبیل **مربای خیارکدو** دفع حرارة بکند و تشنگی بنشاند
صنعة آن بستانند پوست خیارکدو و سه شبانروز در آهک و آب خیسانند

ودیگر بیرون

ودیگر بیرون آورند و سه شبانروز در آب صافی خیسانند و بعد از آن بر
سر آتش نهند و قدری عسل و آب برسر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته
گردد و بعد از آن فرو گیرند و برهند تا آن آب بپالاید و دیگر در عسل
مصفی اندازند و برسر آتش نهند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند
و در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند **مربای وج** جهة لقوه و
قولنج ریحی بغایة نافع بود و مصروع را بغایة نافعست **صنعة آن**
بستانند وج ترکی فربه و سه شبانروز در آب خیسانند و بعد از آن
بیرون آورند و قدری آب و عسل برسر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته
گردد و بیرون آورند و عسل مصفی برسر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و بعد از چهل روز استعمال نمایند **مربای جوز** سودمند بود جهت
معده و گرده سرد و باه را زیاده کند **صنعة آن** بستانند گردکان تر که
پوست آن هنوز صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کنند و در دیگ
اندازند و عسل مصفی برسر آن کنند و با آتش آهسته بجوشانند دو سه
جوش و بعد از آن در ظرف کنند و بعد چهل روز استعمال کنند و تا چهل
روز که استعمال کنند دست از شستن ظرف باز ندارند **مربای بادام**
جهة سرفه سودمند بود **صنعة آن** بستانند بادام فربه و مقشر کنند
و در دیگ اندازند و دوشاب و آب چندانکه او را بجوشانند برسر آن
کنند و برسر آتش نهند و دو سه جوش سبک بزنند فرو گیرند و سه
روز رها کنند و بعد از آن بیرون آورند از دوشاب و در دیگ کنند و
عسل برسر آن کنند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و در ظرف کنند
و تا چهل روز ظرف میشویند و بعد از آن استعمال کنند **مربای بنفشه**
سینه را نرم کند و سرفه که از حرارة بود زایل گرداند و خشونة حلق
دفع کند **صنعة آن** بستانند گل بنفشه خوب تازه و باید که قطعا دنبال
با آن نبود و در دست بمالند تا شکسته شود و اگر خواهند با قند بکوبند
و در هر یکمن آبی بنفشه دو من قند سفید و بعضی در هر یکمن سر بنفشه چهار من

قند میکنند و در آفتاب می نهند تا چهل سر با مداد و شبانگاه در هم و رمیکنند
و بعد از چهل روز استعمال نمایند **جلنجبین شکری** سود مند بود
جهة بلغم و قوة معده بدهد و ناضه را بغایة نافع بود **صنعة ان** بستانند
ورق گل تازه یکمن و قند سفید دومن و اگر خواهند چهار من کنند و
همچنانک در خمیرهٔ بنفشه گفته شد بسازند **جلنجبین عسلی** سود مند
بود جهة سردی معده و جگر و استسقا و سوء الهضم که از سردی بود
صنعة ان همچنان گلقندست که گفته شد **جلنجبین گاو زبان** از ادویهٔ
قلبی است مادهٔ سودا را دفع کند و خفقان زایل و سرفهٔ بلغمی را نافع بود
صنعة ان بستانند گل گاو زبان و در هر یکمن گل گاو زبان دو من قند اضافه
کنند و بکوبند و هرچه جلنجبین سفرجلی و جلنجبین لسان الثور است باید که
قندی بود و اگر عسلی خواهند نیمی عسل و نیمی قند اضافه کنند بهتر بود و جهة
تفریح و دفع مادهٔ سودا عظیم نافع بود **الباب السادس**
فی الاشربة والربوب شراب عناب سرد و تر بود جهة سرفه و
غلبهٔ خون و اصحاب ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه بغایة نافع بود
صنعة ان بستانند عناب خوب یک چهار یک و در ده من اب بجوشانند
تا باز دو دانگ اید و در دست بمالند و صافی کنند و یکمن قند صافی کرده
برسران کنند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی از ده درم تا ده مثقال بود
شراب نیلوفر سرد و تر بود و سود مند بود جهة سرفه و درد سر و سینه
و شکم نرم دارد و جهة معده و خشونة سینه بغایة نافع بود **صنعة ان**
بستانند نیلوفر خوب تازه یک وقیه و بجوشانند و صاف کنند و یکمن
قند صافی کرده برسران کنند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی از ده درم تا
ده مثقال نافع بود **شراب بنفشه** معتدل بود در سردی و تری و
سود مند بود جهة ذات الجنب و ذات الریه و درد گرده و بول براند و شکم
نرم دارد و سینه و حنجره و سرفه که با تب بود عظیم نافعست **صنعة ان** بستانند
بنفشهٔ تازه و گلهاان بگیرند یک چهار یک و بپزند و بپالایند و یکمن قند صافی

کرده برسران

کرده برسران کنند و بجوشانند تا بقوام اید و اگر خواهند که مسهل بود
پنج نوبة بنفشه مکرر کنند چنانچه یکمن و چهار یکی بنفشه بود و اگر بنفشهٔ تر
نبود خشک وقیه عوض یک چهار یک بنفشه تر کنند **شراب دینار**
جهة ذات الجنب و حرارة جگر بغایة نافع بود و طبیعة نرم دارد و تشنگی
بنشاند و سوء القنیه و استسقا را نافع بود **صنعة ان** بستانند تخم کاشنی
بیست درم و پوست بیخ کاشنی تازه سی درم نیلوفر ده درم و گاو زبان ده
درم و ورق گل سرخ بیست مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند
چینی پنج درم اگر پنج مثقال بود شاید ادویها بغیر از ریوند بجوشانند
و صاف کنند و قند صافی کرده یکمن برسران کنند و بجوشانند تا بقوام اید
و ریوند چینی سوده بحریر بیخته شیره بگیرند و برسران کنند **شراب بزوری**
جهة مستسقی بغایة نیکو بود و معده و جگر را بغایة نافع بود و بادها بشکند
و جهة مفاصل نافع بود **صنعة ان** پوست بیخ کاشنی سی درم تخم کاشنی
بیست درم رازیانه ده درم تخم کرفس ده درم بجوشانند و بپالایند و قند
صافی کرده یکمن و نیم برسران کنند و بجوشانند تا بقوام اید **شراب زوفا**
مسهل جهة ضیق النفس و ربو و سعال بلغمی بغایة سود مند **صنعة ان**
بستانند عناب سی دانه و سپستان پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه
و مویز طایفی بی دانه پنجاه دانه بنفشه پنج درم پرسیاوشان هفت درم
تخم خطمی و تخم خبازی پنج درم بیخ سوس خراشیده هفت درم زوفا خشک
هفت درم و در نسخهٔ دیگر فراسیون پنج درم میکنند بجوشانند و صاف کنند
و یکمن قند صافی کرده برسران کنند و بقوام اورند **شراب خشخاش**
سرد و تر بود و سود مند بود جهة سینه و دماغ گرم و بی خوابی و نزله و ریشهای
سینه بغایة نافع بود و حرارة بنشاند **صنعة ان** بستانند خشخاش بزرگ
با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و در دو من و نیم اب بجوشانند و اگر اب
باران بود بهتر باشد تا باز دو دانگ اید و فرو گیرند و بپالایند و قند صافی
کرده دو من برسران کنند و بجوشانند تا بقوام اید و بعضی شیره خشخاش

گیرند و چون قند بقوام آمده باشد فرو گیرند و بر سر آتش نرم شیرهٔ خشخاش
بخورد قند دهند و آن بکار نیاید و اگر خشخاش با پوست نیابند خشخاش
بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر رفت بسازند **شراب
صندل** سودمند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و تب محرق **صنعت آن** بستانند
صندل مقاصری و بسوهان بسایند بیست مثقال و اگر بگلاب خواهند یک
شبانروز بگلاب خیسانند و اگر ترش خواهند باب غوره یا سرکه هر کدام
که خواهند صندل در آن خیسانند آن مقدار که کفایت بود و بعد از آن بپالایند
و قند صافی کرده یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب لیمو**
سرد و خشک بود و اندک حرارتی در وی هست قوة معده بدهد و صفرا بشکند
و هاضمه را یاری دهد و دفع قی بکند و خمار دفع کند و تبهای صفراوی زایل کند
و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند لیموی خوب و آب آن بگیرند و قند صافی کرده
بقوام زیاده اورند و قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت کند بروی
و اگر یک دو جوش بزنند شاید و اگر خشک خواهند از آتش فرو گیرند و بر سر آتش
آهسته نهند و آب لیمو بر آن میریزند و بتر میریزند تا آن زمان که تمام شود
شراب سیب ترکیب وی مانند شراب لیمو است که گفته شد و منافع او هم
منافع لیمو بلکه زیاده **شراب به** طبیعت آن سرد و خشک بود و قوة فم معده بدهد
و خفقان را سود دارد و قی ساکن کند **صنعت آن** بستانند به لیکن به ترش
و شیرین هر دو باید که کنند و مقشر کنند و دانه از وی بیرون اورند و بکوبند و
آب آن بگیرند و بهر یکمن آب نیم من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید **شراب فواکه** قوة معده بدهد و جگر را نافع بود و قی دفع کند
و صفرا بشکند و زنان آبستن را نافع بود **صنعت آن** آب به و آب سیب و آب
انار ترش و شیرین و آب سماق و آب زرشک و آب کیل مساوی یکدیگر و آب
آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کنند شاید آن آبها را بجوشانند تا نیمه
باز آید و بهر یکمن آب یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و اگر نیم کنند بهتر بود
و بجوشانند تا بقوام آید **شراب تمر هندی** طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند

و دفع حرارة

و دفع حرارة بکند و قوة معده بدهد **صنعت آن** بستانند تمر هندی تازه زرد
پاک کرده از دانه و خوشه یکمن و در چهار من آب بپزند تا دو دانگ آید و
فرو گیرند و بپالایند و دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید **شراب انار ترش** قی باز دارد و قوة معده بدهد **صنعت آن** بستانند
آب انار ترش و بجوشانند تا نیمه آید و بهر یکمن آب انار نیم من قند صاف کرده
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر قدری آب نعناع تازه اضافه
کنند شاید **شراب نعناع** بستانند آب انار ترش و شیرین که با هم آن
گرفته باشند و بجوشانند تا باز نیمه آید بعد از آن آب انار جوشیده یکمن
و آب نعناع تازه نیم من و قند صاف کرده یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا
بقوام آید **شراب آلو** بستانند آلو سیاه خوب فربه یکمن بشویند و پاک
و در پنج من آب بجوشانند و فرو گیرند و بدست بمالند و صاف کنند و یکمن
و نیم قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند بعد از آن استعمال نمایند **شراب
گل مکرر** مسهل صفرا بود و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند ورق گل سرخ
بی تخم یک رطل و در پنج من آب بجوشانند و بپالایند و دیگر یک رطل ورق گل بر سر
آن کنند و همچنان مکرر کنند تا هفت نوبت و بعد از آن قند صاف کرده بر سر
آن کنند دو من و بجوشانند تا بقوام آید شربتی سی درم تا چهل درم شاید با
سکنجبین قدری و آب برف **شراب ریباس** شکم ببندد و قی باز دارد
و دفع خمار بکند **صنعت آن** بستانند ریباس خوب و سر برگ آن بیندازند
و بکارد چوبین پاک کنند و بهاون سنگین بکوبند و بکتان پاره بپالایند و
بفشارند و در قدحی چینی کنند و زمانی رها کنند و باز بقدحی دیگر بپالایند
آهسته چند نوبت بپالایند و آنچه در بن قدح باشد میریزند تا تمام صاف شود
بعد از آن قند صاف کرده بقوام زیاده اورند نزدیک بنشانند و آب ریباس
صافی بر آن میریزند و باید که سنگین بود و هیچ بند نزده باشند و آتش وی
آهسته بود تا تمام شود **شراب غوره** قایم مقام ریباس در طعم بگیرند
آب غوره خوب و صافی کنند و بجوشانند تا نیمه تا باز آید و بپالایند و صاف

کنند و بهر یکمن قند یکمن آب غوره بران نهند و بجوشانند تا بقوام اید و
اگر خواهند که بغایة ترش نبود بهر یکمن قند را نیمن اب غوره بنهند و
باتش نرم بقوام اورند **شراب مورد** بگیرند مورد دانهٔ تازه و بکوبند و
اب ان بگیرند و صاف کنند و بجوشانند تا باز نیمه اید و اگر دانهٔ مورد تازه
نبود بستانند دانهٔ خشک و بجوشانند تا باز نیمه اید یکمن در چهار من اب
بپزند یکشب بماند و فرو گیرند و بدست بمالند و صاف کنند و یکمن قند صاف
کرده بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام اید فرو گیرند و استعمال نمایند و این
برد و خشک بود و شش و سینه را سودمند بود و قوة معده بدهد و شکم ببندد **شراب
توت** بستانند توت سیاه و اب ان بگیرند و صاف کنند و بپزند تا نیمه اید و پنج
رطل ازان در سه رطل قند صاف کرده بجوشانند تا بقوام اید سودمند بود جهة
درد گلو و خناق و ورم گرم **شراب انار عذب** بستانند انار شیرین و اب
ان بگیرند و صاف کرده بجوشانند تا باز نیمه اید و بهر یکمن اب انار بجوشیده
یکمن قند اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام اید **شراب انجیر** قوة کرده بدهد و
باه بیفزاید و نعوظ تمام اورد و مثانه را پاک کند و قوة بیجا سعت بدهد **صنعة ان**
بستانند نخود یکمن و در پنج من اب بپزند تا باز دو دانگ اید و بعد ازان بستانند
انجیر خوب دو من و در پنج من اب بجوشانند تا یکمن و نیم بماند و بپالایند و
طبیخ نخود بر سران کنند و نخود و انجیر بیندازند و یکمن و نیم عسل بر سران کنند و
دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یکدرم و شاخی زعفران
نیم درم بجمیع کوفته در خرقه بندند و دران اندازند و بجوشانند تا بقوام اید
و فرو گیرند و استعمال کنند شربتی پنج مثقال لعق کنند پیش از غذا و بعد از
غذا نیز شاید و اگر باب گرم خورند هم شاید **شراب گاوزبان** دل را قوة
دهد و توحش سوداوی زایل کند **صنعة ان** بگیرند اب لسان الثور یکمن
و اب بادرنجبویه یکمن و عسل صافی یکمن بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام
اید و زعفران یکدرم دران حل کنند و اگر بقند خواهند شاید و اگر گاوزبان
تر نبود بستانند گاوزبان خشک چهل مثقال و در یکمن گلاب خیسانند و بجوشانند

وبپالایند

و بپالایند و قند صاف کرده یکمن بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی
ده درم نافع بود **شراب بالنگو** بستانند بالنگو تازه یکمن و گاوزبان
خشک سی درم و بجوشانند و اگر بالنگو خشک بود سی مثقال و بپالایند و یکمن
عسل کف گرفته بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام اید و بعضی در شراب بالنگو
مصطکی میکنند و اولی ان بود که نکنند اگر احتیاج بران بود وظیفهٔ طبیب بود
ترکیب ان و اگر قندی خواهند همین سبیل که گفته شد **شراب اسطوخودوس**
اسطوخودوس ده درم و برسیاوشان ده درم عود الصلیب ده درم و پنج
مهک پنج درم و گاوزبان پنج درم رازیانه پنج درم تخم کرفس پنج درم تخم خطمی
پنج درم بنفشه پنج مثقال گل سرخ پنج مثقال منقی سی دانه سپستان سی
دانه این ادویه در شش رطل اب بجوشانند تا باز دو رطل اید بپالایند و
یکمن قند صاف کرده بقوام اورند و چون سرد شود در ظرف کنند شربتی ده
درم تا ده مثقال نافع بود **رب سیب** اب سیب کافوری بجوشانند تا بقوام
اید فرو گیرند و بظرف کنند و استعمال نمایند **رب به** بگیرند اب به ترش
و شیرین و چنانچه ذکر رفت در سیب بسازند و همه ربوب بدین نوع بود
رب غوره بگیرند اب غوره و بجوشانند در دیگی سنگین تا باز نیمه اید
و بپالایند و دیگر بجوشانند تا سه یک بماند بر دارند و استعمال کنند و اگر
تنک بود در ظرف سبز کنند و در افتاب نهند **رب مورد** بستانند مورد
دانهٔ تازه و بکوبند و اب ان بگیرند و بجوشانند و مانند غوره بسازند که نیکو
بود **میبه** اب به ترش و شیرین ده رطل و شراب کهن خوشبوی پنج رطل و
ثفل به را در شراب خیسانند یکشبانروز و بعد ازان بجوشانند و بپالایند
و باز بر سر اب به کنند و باهم بجوشانند تا بنیمه باز اید و فرو گیرند و بپالایند
و باز بر سر اتش نهند و عسل یا قند انچه خواهند دو رطل و نیم دران اندازند و
داروها در خرقه بسته اگر خواهند دران اندازند و بجوشانند و زمان زمان کیسه
دارو می مالند تا تمام شود و زنجبیل نیم درم و هیل نیم درم و قرنفل نیم درم و مصطکی
نیم درم و عود نیم درم و زعفران ربع دانگی و مشک دانگی **سکنجبین ساده**

سده بگشاید و تشنگی بنشاند و معده را از بلغم پاک گرداند و بیشتر تبها را
موافق بود و قوة جگر بدهد و صفرا بشکند و صحت محروری نگاه دارد لیکن
باه را نقصان بود صنعة ان قند صافی کرده را سرکه سفید بر سر ان زنند
ان مقدار که کفایة کند و قدری گلاب و اولی ان بود که در دیگ سکنجبین
سازند و بجوشانند تا بقوام اید و باید که سرکه در اوایل کنند تا چون
بقوام اید سرکه خام نباشد سکنجبین به قوة معده و جگر بدهد و
اشتها تند کند و سده بگشاید و ناقهان را عظیم نافع بود صنعة ان بگیرند
به خوب خوشبوی و از دانه پاک کنند و بکوبند و اب ان بگیرند و یکمن
قند صاف کرده و یک چاریک سرکه بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام
اید و اگر چند پاره به درمان اندازند شاید سکنجبین بزوری سرد
سده بگشاید و استسقا و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند
و تبهای تیز را سودمند بود صنعة ان تخم کاشنی و تخم خربزه و تخم خیار زه
و خیار بالنگ از هر یک پنج درم پوست بیخ کاشنی و پوست بیخ بادیان و
از هر یکی ده درم مجموع نیم کوفته کنند و در سه رطل اب و سی مثقال سرکه بخیسانند
یک شبانروز و بعد از ان بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر ان
کنند و بجوشانند تا بقوام اید سکنجبین بزوری گرم سده جگر و طحال
بگشاید و بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع
بود و تشنگی بدروغ ساکن کند صنعة ان پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس
و پوست بیخ بادیان از هر یک هفت درم و تخم کرفس و بادیان و انیسون
و تخم کاشنی و تخم کشوث از هر یک پنج درم عصاره غافت و ریوند چینی از هر
یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل اب و چاریکی سرکه بخیسانند همچنانکه
در سکنجبین بزوری سرد گفته شد بپزند سکنجبین بزوری بریوندی
تخم کاشنی و تخم خربزه و تخم خیار و تخم خیار بالنگ از هر یکی ده درم نیم کوفته و
تخم بادیان سه درم و پوست بیخ کاشنی تر پانجده درم پوست بیخ بادیان ده درم
زرشک بی دانه پانجده درم ریوند چینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه چهل درم.

چنانچه گفته

چنانچه گفته شد بپزند و ریوند شیره بگیرند چنانچه در شراب دینار گفته شد
سکنجبین عنصلی سرکه عنصل یکمن چهاریک عسل مصفی یکمن
بجوشانند تا بقوام اید جهة ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال
بلغمی و سعال قدیم بغایة نافع بود سکنجبین بزوری معتدل سده
جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای مرکب را بغایة نافع بود صنعة ان
تخم کاشنی و تخم کرفس و بادیان از هر یک سه درم تخم خیار زه و تخم خربزه
و تخم خیار از هر یک پنج درم پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کاشنی از هر
یک ده درم مجموع نیم کوفته با یک چاریک سرکه و سه رطل اب چنانچه
ذکر رفت و یکمن قند صافی کرده بقوام اورند شراب عود عود قماری
و مسک بغدادی از هر یک پنج درم سنبل دو درم و قرنفل دو درم مصطکی و
دو درم جوز بوا دو درم نیم کوفته در خیش کنند و اندر دو من گلاب بجوشانند
و هر دم فشره می مالند تا گلاب بنیمه اید خرقه از وی بیرون اورند و یکمن قند
بر سر ان کنند و بقوام اورند و دانگی مشک اضافه کنند شربتی ده درم بود
الباب السابع فی اللعوقات لعوق سپستان سودمند
بود جهة خشونة حلق و سرفه و سینه و شش را نرم دارد و ذات الجنب و
ذات الصدر را نافع بود صنعة ان سپستان دویست دانه مویز طایفی
بی دانه چهل درم فلوس خیار چنبر ده مثقال بیخ سوس خراشیده نیم کوفته
چهل درم مجموع در شش رطل اب بپزند تا باز دو دانگ اید و فرو گیرند و
در دست بمالند و صاف کنند و یکمن قند سفید بر سر ان کنند و بجوشانند
تا بقوام اید لعوق زوفا سودمند بود جهة ربو و سرفه کهن و سینه و
شش را از اخلاط غلیظ پاک کند صنعة ان بستانند ابرسا و زوفا و
خشک از هر یک بیست درم ابرسا نیم کوفته کنند و با سه رطل اب بجوشانند
تا باز یک رطل اید و بمالند بدست و صاف کنند و یک رطل قند صافی کرده بر
ان نهند و بجوشانند تا باز یک رطل اید بقوام اورند لعوق اسقیل سودمند
بود جهة ربو و سرفه کهن چون از رطوبة غلیظ بود صنعة ان بستانند اسقیل

بریان کرده سه درم ابرسا دو درم فراسیون و زوفا از هریک یکدرم کوفته
وبیخته بعسل بسرشند واستعمال کنند لعوق خیارشنبر بنفشه پنج مثقال
وعناب بیست دانه سپستان بنجاه دانه مویز طایفی سی دانه بیخ سوس
خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال و
رازیانه سه مثقال ابرسا کوفته سه درم کثیرا سه مثقال صمغ الو سیاه
دو درم برسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست دانه بجوشانند
وبدست بمالند وصاف کنند وفلوس خیارشنبر بیست مثقال در ان حل
کنند و قند سفید نیم من اضافه کنند و باز دو سه جوش بدهند و
مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هریک پنج درم مغز به دانه سه درم
باقلای سفید کرده ده مثقال خبازی سه درم گل ختمی پنج درم حلیمه
سه درم کوفته وبیخته بدان بسرشند و بیست مثقال روغن بادام شیرین
اضافه کنند لعوق خشخاش سود مند بود جهة نزله و ریختن نزلها
ونزول رطوبت ان و سرفه گرم را مفید بود صنعة ان بستانند خشخاش
بزرگ صد عدد و دانه وی بیرون کنند و در پنج رطل اب خیسانند
یک شبانروز و بجوشانند تا بنیمه اید و در دست بمالند وصاف کنند و در
هر یکمن اب خشخاش نیم من قند حل کرده و نیم من مثلث بر سر ان کنند و
بجوشانند تا بقوام اید و فرو گیرند و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هریک
پنج درم کوفته و بیخته بران بسرشند لعوق رب السوس سود مند بود
جهة فضول لزج که در سینه جمع شده باشد صنعة ان رب السوس و کثیرا
و مغز بادام تلخ سفید کرده و تخم رازیانه از هریک جزوی کوفته و بیخته با
عسل کف گرفته بسرشند و روغن بادام اضافه کنند شربتی یکمثقال تا دو
مثقال بطبیخ زوفا بیاشامند مناسب بود الباب الثانی فی
السفوفات سفوف حب الرمان سود مند بود جهة اسهال که از ضعف
معده و روده بود و قوة ان بدهد صنعة ان انار دانه ترش و شیرین بریان
کرده بیست درم تخم مورد و بلوط و سماق و زیره کرمانی و بست و سنجد

وکشنیز بریان

وکشنیز بریان کرده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی از هریک ده درم سک و عود
و رامک از هریک یکمثقال کوفته سفوف سازند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال
مجموع سفوفات را قوة شان تا دو ماه باقیست سفوف مقلیثا سود مند
بود جهة اسهال کهن و تزحر و ضعف معده و بواسیر را بغایة نافع بود
صنعة ان حب الرشاد بریان کرده یک جهار یک زیره کرمانی بسرکه خیسانیده
خشک کرده بریان کرده بیست مثقال بزر کتان و بزر کراث و اهلیلج اسود
از هریک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه در روغن زیت بریان
کنند و دارو را کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد که ان نیم کوفته باشد و بعضی
هلیله کابلی در روغن زیت بریان کرده اضافه میکنند شربتی یکمثقال
تا دو مثقال بشراب سرد باز خورد سفوف مستعمل سود مند بود جهة پیچ
و اسهال صفراوی و انرا سفوف نشاسته خوانند صنعة ان بنگو و تخم ریحان
و تخم خرفه و نشاسته و تخم حماض و صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر از هریک ده
درم حماض نیم کوفته کنند و تخمها در ان میان انداخته و خلط کنند و باید که
مجموع بریان کرده بود بغیر از طباشیر و گل ارمنی که انرا بریان کردن حاجت
نیست و بگلاب تر کنند و بروغن گل چرب نمایند و شربتی سه مثقال تا پنج
فرو برند و اگر برب به یا برب مورد فرو زند شاید و بعضی بارتنگ اضافه
میکنند سفوف خرنوب سود مند بود جهة اسهال و استرخاء معده
صنعة ان خرنوب نبطی بی دانه و زیره کرمانی مدبر بسرکه جنانچه رسمست
و سماق و بست کنار و حب الاس و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و مصطکی
از هریک مساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با ده درم رب مورد بسرشند
و لعق کنند سفوف زرشک سود مند بود جهة ضعف معده و قوة ان
بدهد و شکم ببندد صنعة ان نانخواه و سماق و زنجبیل و انار دانه ترش
بریان کرده و زرشک بی دانه و بست کنار از هریک دو درم قند سفید بیست درم

بجموع کوفته و بیخته استعمال کنند **سفوف سماق** سودمند بود جهة اختناق
سماق ده درم تخم سورد و انار دانهٔ ترش بریان کرده از هر یک یکمثقال و نیم و
خرنوب نبطی سی درم صمغ عربی و جلنار از هر یک یکمثقال و نیم بجموع کوفته و بیخته
شربتی پنج درم استعمال کنند **سفوف هلیلهٔ مستعمل** خاص جهة مسهل و
نقرس و مفاصل و عرق النسا است سورنجان مصری هفت درم پوست
هلیلهٔ زرد هفت مثقال سنا مکی ده مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ
پنج درم پوست بیخ کبر سه مثقال ورق حنا سه درم زعفران یکدرم مغز بادام
مقشر سه درم قند سفید شصت درم سقمونیا شعیری یکمثقال بجموع کوفته
و بیخته شربتی دو مثقال بر شراب سرد باز خورند و بعضی سقمونیا نمیکنند
سفوف سورنجان این مسهل هم جهة مفاصل و نقرس و عرق النسا بغایة
نافع بود سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم مغز بادام مقشر
سه درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید سی درم سقمونیا
مشوی یکدرم اگر ماده بلغمی بود احتیاج سقمونیا نیست و باید دانند که ماده
بلغمی را تربد پنج درم عوض سقمونیا کنند شربتی دو مثقال بر شراب سرد **سفوف**
سرطان جهة سلوق بغایة نافع بود سرطان نهری سوخته ده درم طین
قبرسی و صمغ عربی و خشخاش سیاه و سفید و مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم
کوفته و بیخته استعمال کنند و باید که سرطان بخاکستر چوب رز سوخته باشند
و بعد از آن سوفته کنند **الباب التاسع فی الحبوب**
حب ایارج فیقرا سودمند بود جهة مرضهای سرد و معده را پاک کند از
همه خلطها ایارهٔ فیقرا یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن
بادام چرب کرده یکدرم حب النیل و انیسون و غاریقون سفید از هر یک
نیم درم نمک هندی دانگی و نیم شحم حنظل دانگی کوفته و بیخته باب رازیانهٔ
تر سرشند و حب سازند هر یک بمقدار نخودی و این یک شربت است اگر خواهند
بعسل گردانیده فرو برند و اگر خواهند در نشاستهٔ شکر سرخ پیچیده فرو برند
و همه حبوبات مسهل را قوة تا دو ماه ماند بعد از آن ضعیف شود و بهتر آن

بود که در روز

بود که در روز ساخته باشند و در پشت غربال در سایه نگاه دارند و بهنگام
استعمال کنند **حب صبر مستعمل** صبر اسقوطری یکمثقال تربد سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل و غاریقون
و انیسون از هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی از هر یک دانگی و نیم مقل
و کتیرا از هر یک دانگی کوفته و بیخته باب کرفس بسرشند و حب سازند و این
یک شربة است **حب سورنجان مستعمل مؤلف** سودمند بود جهة درد
مفاصل و نقرس و عرق النسا صبر اسقوطری و تربد سفید مجوف و سورنجان
مصری از هر یک یکمثقال ماهیزهره یکدرم حب النیل و غاریقون از هر یک
نیم درم کتیرا و شحم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی و نیم کوفته و بیخته
باب کرفس تر بسرشند و حب سازند و این یکشربة است **حب بنفشه مستعمل**
جهة درد چشم و سر و شقیقه سودمند بود و دماغ را پاک کند و جهة درد گوش
نافع بود **صنعة آن** بنفشهٔ خشک دو درم تربد سفید خراشیده و بروغن
بادام چرب کرده یکدرم رب السوس و پوست هلیلهٔ زرد و انیسون از هر
یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته باب خالص بسرشند و حب
سازند **حب شبیار** سودمند بود جهة درد معده صبر اسقوطری سه درم
پوست هلیلهٔ زرد و ورق گل سرخ و تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب و مصطکی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بسرشند و حب سازند
و در سایه نگاه دارند تا خشک شود شربتی از یکمثقال تا سه درم در وقت
حاجت فرو برند و بخسبند **حب مقل مستعمل** هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ
زرد و املهٔ مقشر و پوست بلیله از هر یک یکدرم و مقل ازرق چهار درم
مقل در آب حل کنند و بجوشانند و بعد از آن در هاون کنند و بسایند تا
مقل حل شود و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو
درم **حب غاریقون نسخهٔ صاحب ذخیره** سده ها بگشاید و استسقا
و بیماریهای جگر سودمند بود غاریقون پنج درم مر پنج درم تربد سفید
مجوف پنج درم ایرسا سه درم ایارهٔ فیقرا پنج درم انیسون و کراسیون

حب شبیار
افتیمون ٣
صبر اسقطری ٣
مصطکی ٥
تربد ابیض ٣
ورد احمر ١
هلیله اصفر ٣

سه درم شحم حنظل دو درم انزروت دو درم سقمونیا شوی یکدرم حب سازند
شربتی دو درم و قوة این تا شش ماه می ماند **حب المسک مستعمل مولف**
بوی دهن خوش کند و قوة دل بدهد سنبل الطیب یکدرم فرنجمشک و قرنفل
و دارچینی و کبابه و قرفه و بسباسه و فوفل و خولنجان و سعد کوفی از هر
یک یکدرم قاقله و جوز الطیب از هریک نیم درم پوست ترنج یکدرم زنجبیل
یکدرم ساذج هندی یکدرم مشک ترکی نیم درم باب به و گلاب و صمغ عربی
حب سازند **حب سعال** سرفه بلغمی را بغایة نافع بود رب السوس و خشخاش
از هریک سه درم نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و مغز دانه کدو از هریک یکدرم
نبات مصری نیم وزن داروها کوفته و بیخته بلعاب به دانه سرشته و حب
سازند **نوعی دیگر** جهة سرفه تار مغز بادام سفید کرده و مغز تخم خیارین
و نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سفید از هریک یکدرم رب السوس
دو درم باقلا مصری سه درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو سرشته و حب سازند

الباب العاشر فی الاقراص قرص اندروخون

این نسخه از ان حسینی شیرازیست و این قرص از ادویه تریاق فاروق است
صنعة ان دارشیشعان و اسارون از هریک شش مثقال فقاح اذخر
دوازده مثقال عود بلسان و قصب الذریره از هریک چهار مثقال دارچینی
بیست و چهار مثقال فو چهار مثقال حماما بیست و چهار مثقال سلیخه چهار
مثقال افیون بیست مثقال مصطکی چهار مثقال زعفران دوازده مثقال
مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی سرشته یا بماء العسل و در قرص ساختن
دست بروغن بلسان چرب کنند و بعد از ان در سایه خشک کنند و این قرص
را قوة تا دو سال باقیست **قرص اندروخون که در تریاق غوبر میرود**
بابونج سفید و سرخ و سماق و مروانیسون و قصب الذریره و عیدان
بلسان از هریک مساوی کوفته و بیخته بمثلث سرشته و سه روز هر روز یکبار
سرشته و بعد از ان در ظرف ابگینه نگاه دارند و قوة این قرص تا دو سال می ماند

قرص الافاعی که در تریاق فاروق مستعملست این قرص بعد از
دو ماه استعمال کنند و قوة این تا دو سال باقیست بگیرند افعی اشقر
جوان ماده نشان نری و مادگی انست که نر را نرادو قلاب باشد و ماده
را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف بود و نشان افعی ان بود که سر
و روی او پهن بود و چشم وی سرخ بود و کشیده و شکم وی صلب بود و
نشان جوانی وی ان بود که سریع الحرکة بود و در رفتن سر وی مانند چهار انگشت
از زمین برداشته بود و باید که در موسم بهار چون افتاب بحمل اید ویرا
بگیرند و تا ثور شاید لیکن چون افتاب بجوزا رسد نشاید و چون بگیرند
باید که هم در ان زمان یا روز دیگر ویرا بکشند که اگر رها کنند قوة سمیت وی
زیاده شود و کشتن وی چنانست که سر و دنبال وی بر هم نهند و بیک
ضرب سر و دنبال وی چهار انگشت جدا کنند به تیشه چنانکه تیشه تیز بروی
نهند و سنگی محکم بر تیشه زنند یا چوبی محکم چنانکه هیچ پوست بروی نماند و
و بیک ضرب جدا شود بعد از ان پوست از وی بکشند و الات شکم ان بیندازند
و چند نوبت بشویند باب شیرین و اگر یکنوبت بنمک بشویند شاید بعد از انکه
پاک شسته باشند در دیگ سفالین کنند یا سنگین قلعی داده و اب بر سر
ان کنند چنانکه کفایة کنند و چوب شبت چند شاخ در ان اندازند و نمک و بجوشانند
و اگر نخودی چند در ان اندازند شاید و بجوشانند تا مهرا شود و بعد از ان
فرو گیرند و از دیگ بیرون اورند و استخوان از وی جدا کنند و ان گوشت وی
بکوبند بغایة و بوزن ان نان خشک کوفته اضافه کنند و دیگر بکوبند بعد از ان
اگر خشک صفت بود قدری از ان اب که در ان جوشیده است اضافه کنند و
بعد از ان قرص سازند قرصهای تنک مثل ناخن بزرگ و باید که دست را
بروغن بادام یا بلسان چرب کرده باشند در قرص ساختن و در پشت
غربال در سایه نگاه دارند تا خشک شود و باید که قطعا اثر نم در وی نمانده باشد
و بر دارند و در ظرف ابگینه نگاه دارند و بعد از ان استعمال کنند **قرص العنصل**
که در تریاق فاروق میرود بستانند پیاز عنصل کوچک و در خمیر گیرند و در

تنور نهند تا پخته شود بعد از آن بگیرند مغز آن که بغایت نرم شده باشد
پس در هاون بسایند و بوزن آن آب کرسنه اضافه کنند که قدری شراب
بر آن ریزند و بسرشند و دست بروغن گل چرب کنند و قرص سازند و بعد از
دو ماه استعمال کنند و قوة این قرص تا دو سال باقیست **قرص فوقیون**
که در مزود یقوس مستعملست و انرا فوقیون خوانند میویزطایفی
بی دانه چهار درم علک البطم بیست و چهار درم مرصافی و اذخر از هریک
دوازده درم دارچینی و مقل ازرق و اظفار الطیب و سلیخه و سنبل
رومی و الکلیل الملک و حب الغار و سعد از هریک سه درم قصب الذریره
نه درم زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم انچه کوفتنی بود بکوبند و انچه
نقوعی بود بمثلث نقوع کنند و با سه وزن آن عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از دو ماه استعمال نمایند **قرص طباشیر** سودمند بود جهة تبهاء
ملتهب صفراوی و دموی و تشنگی ساکن کند و سرفه و خشونت سینه را
بغایت نافع بود و قوة این تا شش ماه باقیست **اخلاطان** طباشیر
سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارزه و مغز تخم خیار بالنگ
مغز دانه کدو از هریک یکدرم بلعاب بنکو قرص سازند شربتی یکمثقال **قرص**
طباشیر معتدل سودمند بود جهة تبهاء تیز و رفتن خون از شکم **اخلاط**
ورق گل سرخ شش درم طباشیر سفید سه درم بلعاب بنکو قرص سازند
شربتی یکمثقال **قرص طباشیر ممسک** اسهال صفراوی و دموی را نافع بود
اخلاطان صمغ عربی و تخم حماض و نشاسته و ورق گل سرخ و گل ارمنی از
هریک ده درم سماق و زرشک بی دانه و طباشیر از هریک هفت درم بگلاب
قرص سازند قوة این تا شش ماه باقیست شربتی یکمثقال **قرص کهربا**
نسخهٔ منهاج رفتن خون از شکم باز دارد **و اخلاطان** کهربا و بسد و مروارید
ناسفته و تخم خرفه از هریکی پنج درم سرو بز کوهی سوخته بوست تخم مرغ
سوخته و کثیرا و صمغ عربی از هریک سه درم کشنیز بریان کرده و خشخاش
سفید و سیاه از هریک شش درم بزر البنج دو درم بلعاب بنکو قرص

سازند شربتی

سازند شربتی یکمثقال **قرص طباشیر کافوری** سودمند بود جهة تبهای محرق
و دق و تشنگی بنشاند و سعال زایل کند **اخلاطان** طباشیر سفید و ورق گل سرخ
و صندل مقاصری و مغز تخم خیارزه و مغز تخم خیار بالنگ و تخم کاسنی
و تخم کاهو و تخم تورک از هریک چهار مثقال کافور یکدرم بلعاب بنکو قرص
سازند شربتی یکمثقال و قوة این قرص تا شش ماه بود **قرص گلنار مسهل**
خون رفتن از شکم باز دارد **اخلاطان** سلیخه رومی و گل ارمنی و صمغ عربی از هریک
چهار درم و ورق گل سرخ و جلنار و اقاقیا از هریک سه درم کثیرا دو درم
باب گلنار قرص سازند شربتی یکمثقال **قرص انجبار** عرق انجبار
چهار درم و ورق گل و صمغ عربی و کهربا از هریک سه درم نشاسته و گل ارمنی
و بسد و طباشیر و رب السوس و گلنار از هریک دو درم اقاقیا یکدرم
و نیم برب مورد قرص سازند شربتی یکمثقال **قرص زرشک بزرگ** سودمند
بود جهة تبهاء بلغمی و تبهاء کهن و ورم جگر و معده **اخلاطان** عصارهٔ زرشک و مغز
تخم خربزه و مغز تخم خیارزه از هریک سه درم و گل سرخ و ترنجبین از هریک
شش درم تخم کشوث و رب السوس و طباشیر و تخم کاسنی و مصطکی و
سنبل الطیب و عصارهٔ غافت از هریک دو درم و قوة لک منقی و ریوند
صینی از هریک دو درم زعفران یکدرم باب ترنجبین قرص سازند شربتی یکمثقال
قرص زرشک کوچک زرشک بی دانه پانزده درم تخم کاسنی و تخم تورک و مغز
تخم خیار بالنگ از هریک سه درم و ورق گل سرخ پنج درم ریوند صینی و سنبل
الطیب از هریک یکدرم بلعاب بنکو قرص سازند شربتی یکمثقال **قرص**
بنفشه بلغم و صفرا دفع کند و دماغ را از اخلاط پاک گرداند و تاریکی چشم
زایل کند و درد سر صفراوی را مفید بود **اخلاطان** بنفشه خشک چهل
درم تربد سفید مجوف خراشیده بیست درم رب السوس ده درم
بوست هلیلهٔ زرد ده درم سقمونیا مشوی چهار درم شربتی دو مثقال
و بنجانک با ده درم شکر سرخ و قوة این قرص تا چهار ماه باقیست **قرص**
گل جهة درد معده و تبهای بلغمی نافع بود **اخلاطان** ورق گل سرخ هفت درم

عصارهٔ غافت و طباشیر و سنبل الطیب از یک یکدرم رب السوس
چهار درم باب قرص سازند شربتی یکمثقال **قرص ریوند** صلابت جگر و تبهای
کهنه و سپرز و ورمهای آن و دردها را بغایت سودمند بود ریوند چینی
شش درم قوه لک منقی و تخم کرفس و انیسون و عصارهٔ غافت از هر
یک دو درم باب قرص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال **قرص خشخاش**
سودمند بود جهت ریشهای سینه و درد مثانه زایل کند ورق گل سرخ و صمغ
عربی از هر یک چهار درم نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یک دو درم
خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم طباشیر پنج درم زعفران باب
قرص سازند شربتی یکمثقال بود **قرص غافت** سودمند بود جهت تبهای کهنه
و تب ربع و سده بگشاید و یرقان و درد جگر و سپرز زایل کند عصارهٔ
غافت بیست درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم باب قرص سازند
شربتی یکدرم قوة این تا شش ماه بود **قرص کاکنج مستعمل** جهت قرحه مثانه
و گرده نافع بود مغز تخم خیار بالنگ و حب کاکنج و مغز بادام سفید کرده
و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و دم الاخوین و کندر از هر یک
ده درم تخم کرفس دو درم افتیمون مصری یکدرم قرص سازند شربتی یکدرم
تا یکمثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند و قوة این تا دو سال باقیست
قرص زحیر سودمند بود جهت اختلاف دم و زحیر طین مختوم
و طین ارمنی و قرص طباشیر و طراثیث از هر یک یکدرم بحا تخم حماض
بری و صمغ عربی و جلنار از هر یک چهار درم نشاسته و ورق گل سرخ
از هر یک سه درم تخم کرفس و سماق و مصطکی از هر یک یکدرم بلوط و دانهٔ
مورد از هر یک دو درم عفص و زیره کرمانی و بنج از هر یک نیم مثقال بلعاب
بنکو حب سازند شربتی یکدرم **قرص صداع مستعمل** سودمند بود جهت
بی خوابی و درد سر و شقیقه چون بر پیشانی و شقیقه طلا کنند افیون و
مرو لادن و کافور از هر یک پنج درم بگلاب و آب کاهو حب قرص سازند به
قرصهای مثلث و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت باب گشنیز تر و

اب ورق کاهو

اب ورق کاهو یا بسرکه بسایند و طلا کنند **قرص سرطانی** جهت سل
سفید بود طین ارمنی طین مختوم طین رومی و نشاسته و ورق گل سرخ
از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا و طباشیر سفید و
شادنج مغسول از هر یک پنج درم رب السوس سه درم باب لسان الحمل
قرص سازند شربتی دو درم با شراب انار عذب جهت سل و دق و نفث الدم
نافع بود **الباب الحادی عشر فی الایارجات ایارج**
روفس سودمند بود جهت اختلاف سوداوی و داء الثعلب را عظیم
مفید بود و تغییر ایاره دوائی الحاسبت و ایاره سالم تر از حبوب و مطبوخها
بود شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم سکبینج و جاوشیر هشت
درم خولنجان ده درم کمادریوس و فلفل سفید و فطراسالیون و زراوند
مدحرج و دارچینی و سلیخه و زعفران و زنجبیل و جعده و مرصافی از هر یک
دو درم صمغها بشراب حل کنند و با سه وزن آن عسل برشند شربتی دو مثقال
تا چهار مثقال باید که افیون و شاهترج و هلیله سیاه و میویزج طائفی و
غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسفایج و گاوزبان و نیم
درم ملح هندی بود تجع کند قوة این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال
می ماند **ایاره فیقرا** سودمند بود جهت امراض سر و رطوبت معده و درد
مفاصل و قولنج و تی بلغمی و فالج و لقوه و استرخا و گرانی زبان **اخلاطان**
مصطکی و زعفران و سنبل الطیب و حب بلسان و اسارون و سلیخه
و دارچینی و عود بلسان از هر یک یکمثقال صبر اسقوطری هشت مثقال
و بعضی شانزده مثقال میکنند کوفته و بیخته در ظرف ابگینه کنند و
و قوة این تا چهار سال باقیست شربتی یکمثقال تا دو درم با آب و بهای
که صفت آن در حب ایاره گفته شد **ایارج جالینوس** سودمند بود
جهت فالج و لقوه و تشنج و استرخا و خلطهای لزج دفع کند و مثانه را
سودمند بود و کسی را که منی بغیر از لذة از وی جدا شود **صنعة آن**
شحم حنظل و غاریقون و اسقیل مشوی و اشق و سقمونیا و خربق سیاه

وهو فاریقون وافربیون از هریک شانزده درم بسفایج وافتیمون
ومقل ازرق وکمادریوس وسلیخه وفراسیون از هریک نه درم فرصافی
وسکبینج وزراوند مدحرج وطویل وفلفل سیاه وسفید ودار فلفل
ودارچینی وجاوشیر وجندبیدستر وفطراسالیون از هریک چهار درم
وبعضی از اطبا زعفران وصبر از هریکی چهار درم میکنند صموغ در شراب
حل کنند وداروها کوفته وبیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو
مثقال تا چهار مثقال بابی که هلیلهٔ کابلی وافتیمون ومیویز طایفی منقی
ونیم درم نمک در آن جوشانیده باشند بیاشامند واین ایارج بعد از ششماه
تا چهار سال قوة دارد **ایارج لوغاذیا** این ایارهٔ مبارکست وبدن را
از همه اخلاط پاک گرداند وفضلها مختلف از قعر بدن پاک کند وخلطهای
لزج عفن محترق دفع کند واین مسهل بی زحمت بود وسودمند بود جهة
فالج ولقوه وتشنج وصرع وجذام وداء الفیل وبرص وبهق وقوبا وسعفه
وشقیقه وصداع ودوار وصمم ووسواس وشهوة کلبیه وتغیر عقل و
عسر نفس ودرد گرده ومثانه ونقرس ودرد مفاصل وعرق النسا ودرد
گوش وداء الثعلب وداء الحیه وریشهای کهن را نافع بود وحیض
بسته بگشاید **اطلاطاں** شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی وغاریقون
وسقمونیا وخربق سیاه واشق واسقوردیون از هریک دو درم ونیم
افتیمون اقریطی وکمادریوس ومقل ازرق وصبر اسقوطری از هریک
سه درم حاشا وسادج وهو فاریقون وفراسیون وجعده وسکبینج
وفلفلان وزعفران ودارچینی وجاوشیر وبسفایج وسکبینج وجندبیدستر
ومرصافی وفطراسالیون وزراوند طویل وعصارهٔ افسنتین وافربیون
وسنبل وحاما وزنجبیل وجنطیانا رومی واسطوخودوس از هریک دو درم
صموغ در شراب حل کنند وادویه کوفته وبیخته همه را بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی چهار مثقال وقوة این بعد از ششماه تا چهار سال باقیست اوقی
آن بود که شب هنگام فرو برند وصباح جلاب از بسفایج وزوفا وافتیمون و

پوست هلیلهٔ کابلی

پوست هلیلهٔ کابلی وگاوزبان واسطوخودوس ومیویز طایفی وقدری
نمک تجرع نمایند **الباب الثانی عشر فی الشیافات**
شیاف کنکری بورهٔ ارمنی پنج درم کنکری سی درم وخطمی بیست درم شکر
سرخ پنجاه درم تخم حنظل پنج درم شیاف سازند **شیاف قیا رجنبر**
خطمی وبنفشه از هریک سه درم سنا هریکی دو درم مغز قیار جنبر پنج درم
شکر سرخ بیست درم شیاف سازند **شیاف ازجیر** شادنج عدسی و
اسفیداج ومرصافی وزعفران با آب سماق شیاف سازند وهر شیافه را
ریسمانی با او بسرشند **شیاف مامیثا** اقاقیا وکندر دریایی وافیون
از هریک جزوی با آب مورد تر یا آب گشنیز یا با آب سماق بسرشند وهر شیافه
را قدری ریسمان با آن بسرشند واستعمال نمایند **شیاف ابیض** صمغ
عربی ونشاسته وکتیرا از هریک جزوی اسفیداج رصاص پنج جزو افیون
سه جزو کوفته وبیخته بسرشند با سپیدهٔ تخم مرغ یا با آب باران نافع بود
الباب الثالث فی التریاقات تریاق فاروق
تریاق بزرگ خوانند طبیبان کرم وخفگست وسودمند بود جهة گزندگی
جانوران وجمیع زهرها وادویه کشنده وشربتی از آن بقدر حاجة
بود اندکی از آن بمطبوخ است وزیاده از آن دو مثقال نبود بر موضع
گزندگی طلا کنند سودمند بود قوة دل بدهد وجمیع مرضهای سرد را نافع
بود واگر خواص این نوشته شود دراز گردد وسعال وعسر النفس
ودرد سینه وتشنج ونفخ معده وقولنج واستسقا وبرص وبهق وجذام
واوجاع مفاصل ومرضها که از سودا وبلغم بود دفعت **اطلاطاں** اقراص
عنصل چهل وهشت مثقال اقراص مخلصه چهل وهشت مثقال اقراص
افاعی وقرص اندر وخوروں وفلفل سیاه وافیون صمغا از هریکی بیست
وچهار مثقال ورق گل سرخ وتخم شلغم بری وثوم بری وایرسا وغاریقون
ورب السوس ودهن بلسان از هریک دوازده مثقال ودارچینی بیست وچهار
مثقال وبعضی دوازده مثقال میکنند ومر وزعفران وزنجبیل وریوند چینی

وقنطا فلون وفوبیج جبلی وفراسیون وقسط وفطراسالیون واسطوخودوس
وفلفل سیاه وسفید ودار فلفل وکندر ذکر وشکطرامشیع وفقاح
اذخر وصمغ بطم وسلیخه وسنبل الطیب وجعده از هر یک شش مثقال
لبنی وتخم کرفس وسیسالیوس وحرف بابلی وکمادریوس وناتخواه وکمافیطوس
وعصاره لحیة التیس وناردین واقلیطی وشیح جبلی وساذج هندی و
جنطیانا ورازیانه وطین مختون وزاج محرق که تمام نسوخته باشد وجاما
ووج وحب بلسان وهوفاریقون وصمغ عربی وقردمانا وانیسون واقاقیا
از هر یک چهار مثقال دوقوقوقنه ومقل الیهود وجاوشیر وقنطوریون
باریک وزراوند مدحرج وسکبینج از هر یک دو مثقال جند بیدستر دو مثقال
وبعضی چهار مثقال میکنند عسلی که از کف جدا شده باشد ده رطل شراب
خوب کهنه هشت رطل ورطل باید که بوزن بغداد بود وصمغها وعصارات
بشراب خوب بخیسانند تا حل شود وعسل بربریان کنند ویکشبانروز رها
کنند وبعد از آن ادویه کوفته وبیخته بروغن بلسان چرب کنند وبعسل
مطبوخ بسرشند ودر ظرف نقره یا رصاص یا چینی یا آبگینه کنند وباید که
ظرف را پر نکنند بعد از یکسال وبعضی بعد از ششماه جایز داشته اند
وبعضی گفته اند شاید که تا پنج سال بران نگذرد یا هفت سال وبعضی
گویند استعمال نشاید کرد الا بعد از ده تا دوازده سال وان زمان در غایه
جوانی وقوة بود تا سی سال وچون از سی سالگی بگذرد تا شصت سال قوة
این باقیست وهر خواص که گفته اند همچنان داشته باشد لیکن بعد از
شصت سال هر مرضها که بدان نافعست همان عمل نکند اما دفع وتدوع و
نهوش نکند وان زمان بقوة معاجین بزرگ بود **تریاق اربعه** تریاق
کوچک خوانند وسودمند بود جهت گزندگی جانوران خصوص عقرب و
باد غلیظ که در معده وروده بود ودرد جگر وسپرز وصرع وخفقان را نافع
بود واگر زنی را بچه بزیان رفته باشد یا مشکل زاید یک مثقال فرو برد سهل
گردد **صنعة آن** جنطیانا رومی وحب الغار ومر صافی وزراوند طویل از هر یک

سماوی کوفته

...ریب مساوی کوفته بیخته باید ...

شربتی یک مثقال باب سرد وبعد از دو سال عمل وی باطل گردد
تریاق غورده سودمند بود جهت گزندگی جانوران وبادهای غلیظ
که در رودی بود ودرد جگر وسپرز وصرع وخفقان ولقوه وفالج
ص جاما ومر صافی وسنبل هندی وساذج هندی ولک ماميثا وترنجبیل
وریوند چینی وقیمولیا وقسط تلخ وجنطیانا رومی از هر یک ده واز
ده مثقال فقاح اذخر وعصاره لحیة التیس ومقل ازرق از هر یک
هشت مثقال عاقرقرحا ودارچینی وتخم رازیانه وتخم کرنب کرد
خوب تخم شبت واسارون وقردمانا وافرسون وافیون وناردین
اقلیطی وشکوفه انگور وگل باقلا وتخم کرفس کوهی ودوقوی افریطی اعلیطا
از هر یک سه مثقال کندر وخشخاش سفید وسیاه از یکی یک مثقال بزر البنج
بسته هشت مثقال سلیخه وورق گل سرخ واقراص اندروخورون از هر یک شش مثقال
تخم سداب یک مثقال دانه اترج مغز وسماق می از هر یک دو مثقال روغن
بلسان بسته چهار مثقال قیصوم هشت مثقال فقاح المر چهار مثقال ورق
اترج سیزده مثقال صموغ وعصارات در مثلث جوشانند باقی ادویه کوفته بیخته
بسوزانند ادویه بعسل معفی داروها را بروغن بلسان چرب کنند وبعسل بسرشند
ودر ظرف چینی کنند وبعد از ششماه استعمال کنند شربت یک مثقال شاید
وقوة آن تا هفت سال باقی باشد بعد از آن باطل گردد ومثرودیطوس گران
از تریاق شمرده اند سودمند بود زهرهای مختلف وگزندگی جانوران وسگ دیوانه
وقولنج بلغمی وفالج ولقوه واستسقارا نافع بود وسده جگر بکشاید ودرد سپرز
صلب نرم کند سینه را از اخلاط پاک کند ورطوباتی که در شکم بود دفع کند
ودرد معده وامعا ونفاق واغلاط وفواره رفتن باز دارد وقوة باه دهد وگونه زرد
نیکو گرداند واشتهای طعام باز دید آورد وسنگ مثانه بریزاند وبچه در رحم نگاه

دارو دو نوع کند جهة [illegible] از خاصیت این تر دیک [illegible] تریاق فاروق صفت
مروزعفران وغاریقون ورنجبیل ودارچینی وعلک البطم وکندر از هریک ده درم سنبل
الطیب وکندر وکوفودل سفید وعود بلسان واسطوخودوس دادفر وقسط وسالیوس
وکاسطوریون وفوه واسیح ودارفلفل وعصاره وقسطه اس جند بیدستر وجاوشیر
وبهرمیه وساذج هندی از هریک شش درم سلیخه وفلفل سیاه وسفید وسورنجان
وجعده واسقوردیون ودوقو واکلیل الملک وجنطیانا رومی ودهن بلسان وحب
بلسان وفوفنون وانزروت مرکب است مانند اندرخورون ومقل از هریک
هفت درم سداب دو درم اشق وناردین اقلیطی ومصطکی وصمغ عربی وقطر
اسالیون وفودنج وافیون وتخم رازیانه وورق گل خرا ومشک طرامشیع از هریک
پنج درم انیسون وحب ودودو سکبینج اساروون از هریک سه درم افاقیا دهن [illegible]
فارنقون وسره سقنقور از هریک چهار درم صموغ وعصارات در شراب کهن
ریحانی خوش نهند وحل کند باقی داروها را کوفته وبیخته وبروغن بلسان چرب
کنند با سه چندان عسل مصفی بکف گرفته بسرشند بعد از شش ماه استعمال کنند
شربت یک مثقال وقوت آن تا هفت سال باقی ماند تریاق جهة گزیدگی
عقرب سودمند بود بستانند زراوند مدحرج وپوست بیخ کبر از یک پنج درم
کوفته وبیخته با شراب بیاشامند والله اعلم والحکیم الباب الرابع
عشر فی السنونات سنونی که دندانها را جلا دهد بگیرند شاخ بز کوهی ونمک اندرانی
وکف دریا هریک جزو پیخ نی سوخته دو جزو ساذج هندی ربع جزو غالیین
جینی جزو کافور عشر جزوی مجموع کوفته وبیخته سنون سازند سنونی که دندانها را
جلا دهد وسیاهی ببرد بگیرد انگره جینی وشالی وکف دریا از هریک برابر وهر دو رنگ
بساید بر دندان مالد وباید که گوشت بن دندان نگاه دارد که سوده نشود
سنون دیگر کف دریا ونمک سوخته وسفال جینی وخاکستر صدف وجو سوخته
وخاکستر بیخ نی وزراوند مدحرج از هریک جزوی کوفته وبیخته بر دندان مالد سنون
بوی
بوی فم را خوشبوی کند وبیخ دندان محکم کند وقوت دهد [illegible]
ونمک بعسل معجون کرده سوخته از هریک ده درم زعفران وسنبل وخطمی وسداب
خشک از هریک ده درم کلف رومی وسماق از هریک یک درم سعد [illegible] سوخته وجو
سوخته از هریک سه درم کفته وبیخته سنون سازد سنونی که کند می قطع کند
بگیرد بره قلیمیا ارد مشک وپوست انار وقصب الذریره وقلفل دیگر بیاسافوی
بیکو بد وبه بیزد وفتله بدان داروها ساعات دو در بینی نهد سنون جهة خوشبوی
دهن موقل وتمام وسماق بیدانه وطباشیر وگلنار وورق گل سرخ وادروجو بجوی کوفته
وبیخته اول قدری سرکه دو چندان طلب بر سر هم کنند ونیم گرم وبلغان بار آید ان کنند
دهن را شوید وبعد از آن سنون بر بزند سنون دیگر که بوی دهان خوش کند سک
قرنفل قرفه بور الطیب سعد وسنبل پوست ترنج خشک عود از هریک جزوی
مشک قدری کوفته وبیخته باز رد الودی که خوش بوی بود بسیار شود وحبها سازد
مانند نخود ودو بار روز سه حب از آن در دهان گیرد قدری بخاید وآب آن فرو برد
سنون دیگر از برای کند بینی قطع کند سیل سک قرنفل از هریک یک درم
کوفته وبیخته در یک من شراب ریحان خوش شانند انرا بوی میکنند وغرغره میکنند
وفتله بدان آلوده به بینی می نهند وابها شیحها بجوع محمد علیه است سنون
دیگر دندانها را جلا دهد وبیخ آن محکم کند نمک اندرانی بساید ودر کاغذ نهد
ودر خاکستر گرم اندازد تا سرخ شود بعد از آن چون خشک شود در قطران اندازد
پس بستانند قدری از آن واز کف دریا وسعد ودارچینی ومرفا کستر در گه از
هریک جزوی کافور عشر جزوی مجموع کوفته وبیخته سنون سازد سنون
دیگر که بوی دهن خوش کند ودندانها جلا دهد وبیخ آن محکم کند چون نعل
بشیر بنشند کف دریا وبیخ نی سوخته از هریک هشت درم بهل وکبابه وقاقله
وبسباسه عاقرقرحا از هریک سه درم طباشیر وسعد وگل سرخ دو درم سوخته
از هریک یک درم نمک اندرانی پنج درم کوفته وبیخته سنون سازند بیخ بست سنون
دیگر که بوی دهان خوش کند وبیخ دندان محکم کند صندل سفید وپوست ترنج خشک
ادفرد رامک از هریک سه درم قاقله وکبابه وبسباسه وقرنفل وعود هندی
ومصطکی وکندر از هریک دو درم کوفته وبیخته سنون سازند سنون دیگر سیاهی
دندان ببرد قسل دو درم فلفل چهار درم اجاما سه درم ساذج هندی دو درم مازو بجا
سوخته نه درم کوفته وبیخته بسواک بمالند سنون سعد بجاه از هریک دو درم
درم شب یمانی محرق شش درم قلقار شش درم مازو دو درم قشور رمان دو
درم

[illegible] دندان [illegible]

سنون [illegible] سوده [illegible] سنونی ازنا ابل سوخته نمک اندرانی [illegible] عسل برشته و سوخته کرده
از هر یک جزوی گلنار جزوی پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ از هر یک جزوی کوفته و بیخته
بر بن دندان که می جنبد اندازند بیخ دندان محکم دارد و بوی دهان خوش کند سنونی که گوشت
بن دندان که بریده باشد برویاند و این مجربست صفت آن زراوند مدحرج و کرسنه و بیخ
سوسن آسمانگون و دم الاخوین و کندر مساوی کوفته و بیخته با سکنجبین عسل سرشته در
بیخ دندان طلا کنند بر روی چند بار سنونی دیگر از جهت حفظ صحت دندان نافع بود [illegible] شاخ
گوزن سوخته و حب الآس و سنبل الطیب و سعد از هر یک جزوی نمک اندرانی ربع اجزا کوفته و بیخته را
سنون سازند باب [illegible] روغن بادام [illegible] بادام شیرین سفید کرده از هر یک بادام
[illegible] کنند و خشک سازند [illegible] بادام [illegible] کنند [illegible] آب می اندازند
و [illegible] همچنین [illegible] کنند [illegible] باشند تا چهل روز [illegible]
دهند بعد ازان روغن ازوی [illegible] بادام مغز دانه [illegible] باشد [illegible] رطوبت [illegible]
باشند تا در بادام روغن گل با بادام در میان گل چنانچه در بنفشه ذکر رفت [illegible] روغن ازان بگیرند
روغن گل سرخ بگیرند ورق گل سرخ تازه ده [illegible] کنند و روغن کنجد در سر آن کنند و چهل روز در آفتاب
بنهند بعد ازان فرو گرفته عمل نمایند روغن گل سفید یاسمن و خیری و سوسن و نرگس و نسرین
و نرجس و شقایق و امثال آن بدین نوع سازند که در روغن گل سفید گفته شد روغن
نا سوخته بگیرند آب ریحان یکمن و یکچارک روغن کنجد و قدری آب بر سر آن کنند
تا آب بسوزد و روغن بماند روغن کدو هم بطریق ریحان باید گرفت روغن فستق
بگیرند زنجبیل یکدرم و فستق نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی کنند و نیمن روغن
کنجد بر سر آن کنند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط عجب اثری عظیم دارد
در درد جگر و معده که از سردی باشد نافع باشد و چون طلا کنند موی برویاند جهت بگیرند
قسط [illegible] درم و سلیخه شش درم و ورق [illegible] چهل مثقال نیم کوفته و در شراب
کهن خوب [illegible] یکشبانروز بعد ازان بجوشانند تا آتش نرم و صافی کنند و نیم
روغن کنجد یا زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند روغن قسط بزرگ
سودمند بود در درد جگر و معده و سردی مفاصل و استرخای آن جهت قرنفل ده درم
سنبل و ساذج و بنفشه سلیخه [illegible] قرفه دارچینی از هر یک ده درم با بیست درم
راسن خشک سلیخه و حب البلسان از هر یک ده درم [illegible] پنجدرم مجموع
نیم کوفته کنند و یکشبانروز در آب شیرین فرو شانند بعد ازان بجوشانند و صافی
کنند و باید که آب ان پنجمن بود در آتش [illegible] برند از اول روز تا آخر روز بعد
ازان بپالایند و دو من روغن کنجد یا زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند نوع دیگر ترکیب نجیب الدین سمرقندی قرنفل پنجدرم سنبل
و ساذج هندی و بنفشه [illegible] سوسن و قرفه و اشنه و قسط از هر یک ده درم [illegible]
و حب البلسان و سلیخه از هر یک پنجدرم [illegible] سه درم مجموع نیم کوفته در پنجمن آب
بجوشانند

بجوشانند یکشبانروز بعد ازان با یکمن ونیم روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و [illegible]
روغن بماند [illegible] روغن اول [illegible] جمع کنند [illegible] نافع نوع دیگر [illegible]
سودمند بود معده و جگر را موافق بود [illegible] موی را نگاه دارد جهت بگیرند قسط
ده درم قرنفل سه درم عاقرقرحا چهار درم فرفیون سه درم جندبیدستر دو درم همه را
نیم کوفته در نیم من آب بپزند تا نیمه آب برود و بپالایند و نیمن روغن با آن بیامیزند و بپزند
تا آب برود و روغن بماند و در نسخه دیگر سلیخه کرده اند روغن زرده تخم مرغ بستانند
زرده تخم مرغ پخته و بدست بمالند و قدری نوشادر سوده بروی ریزند و در قرابه کنند که
بگل حکمت اندوده باشند و قدری موی [illegible] بپزند و در شیب قرابه [illegible] نگاه
کنند تا روغن بدان رود روغن نارجیل و روغن [illegible] و روغن بادام بطریق روغن
کنجد گیرند روغن مصطکی سودمند بود جهت ضعف معده صفت آن بگیرند روغن
کنجد نیمن و مصطکی [illegible] ده مثقال در قرابه کنند و دیگ را پر آب کنند و آن قرابه را در
میان بیاویزند و بر آتش نرم بجوشانند تا مصطکی به بخار بگدازد بعد ازان
استعمال کنند روغن بابونه بگیرند بابونه تازه خشک [illegible] بیست درم و نیمن روغن
کنجد در قرابه کنند و در آفتاب بیاویزند تا چهل روز و بعضی بیست چله اختیار کرده اند
و اگر بابونه تازه نباشد [illegible] بابونه خشک بیست درم بجوشانند در آب تا چهار
من نیمن آید و بدست بمالند و صافی کنند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند روغن شبت روغن کنجد نیمن و تخم شبت [illegible] سلیخه
خشک کرده در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب بگذارند روغن [illegible] بگیرند [illegible]
و بجوشانند و صافی کنند و روغن کنجد بر سر آن کنند بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
روغن مورد [illegible] بگیرند آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا بادام یک رطل بجوشانند
تا آب بشود و روغن بماند و چون [illegible] بخواهند گرفت پنجدرم لادن [illegible] کنند و
بگدازند و اگر مورد تر نبود بستانند مورد خشک دو من [illegible] و بجوشانند و صافی کنند
و یک رطل روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند باب السادس عشر
فی المراهم مرهم ساذج جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع است جهت بگیرند روغن کنجد
و روغن گل بادام از هر یک ده درم و عصاره لحیة التیس و گل [illegible] و گل ارمنی
و ساذج [illegible] از هر یک سه درم افیون نیم مثقال و چهار [illegible] موم سفید پنجدرم
اسفیداج دو درم زعفران یکدرم [illegible] کوفته [illegible] و بغایت سحق کرده
موم با روغن بگدازند [illegible] کنند [illegible] در [illegible] می ریزند و سحق
میکنند تا یک [illegible] شود مرهم دیگر [illegible] نافع است و مجرب [illegible]

بگیرند سه مرغ و سه بط و سه کبوتر و مغز ساق گاو و کوهان شتر بهم مساوی بگیرند از کوهان کرده و
بکوبند و خوب بگدازند و روغن بازان بر دارند و در [illegible]
بکند و خوش کبوتر بچه با قدر اقبون در هاون کنند و بسایند و ان روغنها را با قدر
دو درم بگداز اند و [illegible] بر سر آن ریزند و در هاون می مالند تا یکی شود و در روز دو
دو نوبت استعمال کنند مرهم سفید گوشت را برویاند و حرارت را نافع بود صفت
ان بگیرد موم و اسفیداج بدان ریزند و در هاون بمالند بغایت و اگر حرارت غالب را
بود قدری کافور بر ان ضم کنند و اگر از جهت [illegible] بود و گزیدن جانور ان
مرو اسبیج درم افیون [illegible] چون موم و روغن باز نهند چون سرد شود قدری
سفیده تخم مرغ بدان ریزند بسایند تا نیک یکسان شود مرهم سیاه گوشت
زیاده بخورد و گوشت نو برویاند همه جراحتها را سودمند بود صفت آن
بستانند مرو اسبیج ده درم کوفته و بیخته با چهل درم سرکه بریزند و در هاون کنند
و بسایند یک لحظه تا یکی شود و اگر خواهند پنج درم دارزد کوفته و بیخته اضافه
کنند و بغایت سحق کنند مرهم باسلیقون جهت خنازیر و سلع بغایت مفید
صفت ان حلبه و بزرک و خطمی سفید از هر یک کیلجه و هر یک جداگانه بروز
بجوشانند و بعد از ان از هر یک [illegible] لعاب بگیرند و لعاب هر یک یک رطل
و نیم بود و از مرداسنگ یک رطل و نیم بغایت سحق کنند و با ریت بجوشانند
سه رطل تا به نزدیک انعقاد کر لون ان تغیر پیدا کند بعد از ان لعابها را بجوشانند
و بعد از ان بر سر مرداسنج و روغن تازه تازه لعابات می ریزند و بر آتش نرم
می جوشانند تا همه منعقد شود مرهم که جهت سوختگی نافعست بغایت نافع بود
خراعقا که سوخته باشد صفت ان بگیرند اسفیداج اسربی و دم الاخوین حلبیده
و مرداسنگ از هر یک مساوی و بغایت سحق کنند و موم سفید و روغن
کنجد بگدازانند و در هاون کنند و چند نوبت با آب شیرین بشویند و بعد از ان
داروها را سوده بر وافشانند و بمالند بسایند و دیگر باز بشویند و استعمال
کنند که بغایت نافع باشد و مجربست و از سوده است والله اعلم و احکم بالصواب

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
تمام شد کتاب مرکبات